

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# زندگی آیت الله العظمی بروجردی

و مکتب فقهی، اصولی، حدیثی و رجالی وی

محمد واعظزاده خراسانی

واعظ زاده خراسانی، محمد، ۱۳۰۴ -  
زندگی آیت الله العظمی بروجردی و مکتب فقهی، اصولی، حدیثی و رجالی وی / تألیف  
واعظ زاده خراسانی. - - تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۷۹. =  
۱۳۷۹.  
۳۱۲ ص . : نمونه.

ISBN: 964-7994-81-8

بها: ۶۰۰۰۰ ریال  
کتابنامه: به صورت زیرنویس.  
چاپ دوم: ۱۳۸۵.  
چاپ سوم: ۱۳۹۱.  
۱. بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ - ۱۳۴۰ - - سرگذشتنامه. ۲. مجتهدان و علما - -  
سرگذشتنامه. الف. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی. ب. عنوان.  
۲ و ۴ ب / ۳ / ۵۵ BP و س / ۸۶ ب / ۹۹۸ / ۲۹۷  
کتابخانه ملی ایران ۱۸۲۱۶ - ۸۰ م



مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

نام کتاب:	زندگی آیت الله العظمی بروجردی و مکتب فقهی، اصولی، حدیثی و رجالی وی محمد واعظ زاده خراسانی
مؤلف:	مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی
ناشر:	سوم، ۱۳۹۱ هـ. ش
نوبت چاپ:	۱۵۰۰ نسخه
شمارگان:	ISBN: 964-7994-81-8 ۹۶۴-۷۹۹۴-۸۱-۸
شابک:	نیرو چاپ
چاپخانه:	۶۰۰۰۰ ریال
قیمت:	تهران - ص . پ : ۶۹۹۵ - ۱۵۸۷۵ تلفکس: ۸۸۳۲۱۶۱۶
آدرس:	

حق چاپ و نشر محفوظ

## فهرست

پیش‌گفتار.....	۹
زندگی آیت الله العظمی بروجردی.....	۱۱
نسب و شجره‌ی آیت الله بروجردی.....	۱۶
سادات طباطبایی.....	۱۷
سیدمحمد طباطبایی سرسلسله‌ی طباطبایی‌های بروجرد.....	۱۷
تاریخ ولادت و وفات سید.....	۲۰
رابطه‌ی بین خاندان طباطبایی و خاندان مجلسی.....	۲۲
اعقاب سیدمحمد طباطبایی.....	۲۳
علامه بحرالعلوم.....	۲۴
پدران آیت الله بروجردی و فرزندان وی.....	۲۶
سرگذشت آیت الله بروجردی.....	۲۷
در اصفهان.....	۲۸
هجرت به نجف.....	۳۲
مسافرت به مشهد.....	۳۵
جریان زندانی شدن آیت الله.....	۳۸
پس از شهریور ۲۰.....	۴۰

۶ ..... زندگی آیت‌الله العظمی بروجردی

۴۱	حرکت به تهران برای معالجه.....
۴۲	توقف در قم.....
۴۴	سفر به مشهد.....
۴۵	خاطرات من از سفر آیت الله به مشهد.....
۴۹	مرجعیت تقلید.....
۵۰	وضع حوزه‌ی قم در آن هنگام.....
۵۳	اصلاحات در حوزه.....
۵۴	اعزام مبلغ به خارج.....
۵۵	دیدگاه‌های اجتماعی آیت‌الله بروجردی.....
۵۷	دیدگاه‌های سیاسی.....
۵۹	روش فقهی و اصولی آیت الله بروجردی.....
۶۱	اهمیت فتاوی قدما.....
۶۱	فقه متلقات و فقه مشروح.....
۶۲	اهمیت دانستن فتاوی اهل سنت برای فقهای امامیه.....
۶۳	تکیه بر روایات و روش عرضه کردن آن‌ها در درس.....
۶۴	ریشه‌یابی مسائل مورد اختلاف.....
۶۶	پیوند فقه با تقریب مذاهب اسلامی.....
۶۹	مکتب حدیثی و رجالی آیت الله العظمی بروجردی.....
۷۵	گزارش اجمالی از روش و اثر وی در علم حدیث.....
۸۳	گزارش مفصل کتاب جامع‌الاحادیث.....
۸۶	کتاب وسائل الشیعه.....
۸۹	آغاز کار تألیف و سوابق امر.....
۹۱	شروع به تألیف و مراحل آن.....
۹۴	ضبط احادیث اهل سنت.....

۷	فهرست
۹۵	مرحله‌ی سوم تألیف
۹۸	امتیازات عمده‌ی کتاب
۱۲۴	حدود دخالت آیت الله
۱۲۷	دخالت مستقیم
۱۳۱	چاپ کتاب
۱۳۳	چاپ سوم
۱۳۳	نظر و انتقاد
۱۳۷	اجازات اجتهاد و روایت حدیث
۱۳۹	اجازه‌ی حدیث آیت الله بروجردی درباره‌ی کتاب جامع الاحادیث
۱۴۵	کیفیت دستیابی بر اصل اجازات
۱۴۵	نامه‌های آخوند خراسانی به والد آیت الله بروجردی
۱۴۷	گراورهای اجازات
۱۶۹	نامه‌های استاد واعظزاده خراسانی به آیت الله
۱۷۱	نامه‌ی اول
۱۷۲	الف: حسن تألیف
۱۸۰	اخبار اصول دین و اخلاق
۱۸۲	طبع کتاب
۱۸۵	ترتیب جمع اخبار
۱۹۰	تهیه‌ی وسائل
۱۹۳	نمونه‌ی یک باب از حدیث که توسط نویسنده
۲۰۶	نامه‌ی دوم
۲۱۱	مکتب و آثار رجالی آیت الله بروجردی
۲۲۱	مرتب‌الاسانید
۲۲۳	سخن استاد در این خصوص

۸ ..... زندگی آیت‌الله العظمی بروجردی

مرتب رجال الاسانید.....	۲۲۹
داستان سلسله‌ی رجالی آیت الله بروجردی.....	۲۳۵
داستان چاپ و آثار رجالی آیت الله بروجردی.....	۲۳۸
مقدمه‌ی آقای نوری.....	۲۳۹
مجموعه کتاب‌های سلسله‌ی رجالی.....	۲۳۹
آیت الله بروجردی فقید عظیم اسلام.....	۲۴۷
خاندان وی.....	۲۴۹
دوران تحصیل.....	۲۵۰
دوران پیشوایی در بروجرد.....	۲۵۱
دوران مرجعیت عمومی.....	۲۵۲
آثار و اقدامات وی.....	۲۵۴
تقوی و اخلاق و زندگی وی.....	۲۵۶
دیدگاه‌های آیت الله بروجردی در تقریب مذاهب اسلامی.....	۲۵۹
شخصیت علمی او.....	۲۶۱
منابع این نوشته.....	۲۶۲
دلبستگی و علاقه‌ی او به وحدت و عزت اسلامی.....	۲۶۳
خاطرات جلسه‌ی حدیث.....	۲۶۷
موضع تقریبی آیت الله بروجردی در مجلس درس.....	۲۷۱
مسأله‌ی حدیث ثقلین.....	۲۷۴
آیت الله بروجردی و دارالتقریب قاهره.....	۲۷۷
طرح یکسان کردن مناسک حج.....	۲۷۹
او یکی از مصلحین بود.....	۲۸۲
<b>گزیده‌ی مصاحبه‌ی مجله‌ی حوزه با استاد واعظزاده خراسانی</b>	
پیرامون شخصیت آیت‌الله العظمی بروجردی.....	۲۸۳



## پیش‌گفتار

با حمد و ثنای الهی و درود بر رسول اکرم و خاندان پاکش: کتاب حاضر، در اصل، گزارش روشنی است از دو اثر علمی از آثار پیشوای بزرگ اسلام، شیخ مشایخ زمان، استاد مدرسان و مراجع عصر، آیت الله العظمی، حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی رضوان الله علیه.

این دو اثر ارزشمند، پایه و اساس فقه امامیه است: یکی موسوعه و مجموعه‌ی «جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة» که حاوی تمامی احادیث فقهی است. و دیگری سلسله آثار رجالی استاد، که جدیدترین و کامل‌ترین دست‌مایه‌ی شناخت راویان حدیث است.

این جانب، به خاطر این‌که در تألیف اثر اول، همراه دیگران، زیر نظر آن استاد فقید، شرکت و در طبع و نشر اثر دوم، مباشرت داشته‌ام و از راز و رمز هر کدام از این دو سلسله‌ی عظیم حدیثی و رجالی، که هر یک دارای چند مجلد است، مطلع می‌باشم، معرفی آن‌ها را به طالبان این سه فن اسلامی: فقه، حدیث و رجال، دینی بر ذمه‌ی خود می‌دانم. و نیز با سابقه‌ی ممتد یازده ساله با آن استاد، خاطرات فراوان و اطلاعات گران‌بهایی از آن شخصیت والای اسلامی، در سینه دارم که بر من فرض است آن‌ها را همچون امانتی به دیگران تحویل دهم.

۱۰ ..... زندگی آیت‌الله العظمی بروجردی

به این سبب، گزارش آن دواثر را با یاد آن خاطرات و شرح زندگی ایشان، در آستانه‌ی چهلمین سال رحلت و مراسم تکریم آن بزرگوار، تقدیم می‌دارم. امید است به سهم خود، از این راه به ساحت مقدس علم و دین خدمت و کمی از حقوق استاد را ادا کرده باشم انشاءالله تعالی.

محمد واعظزاده خراسانی

**زندگی**

**آیت الله العظمی بروجردی**



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد وآله الطاهرين. علاقة و رابطه‌ی این جانب با استاد اجل، مرجع عالی قدر مرحوم آیت الله بروجردی رضوان الله تعالی علیه، قدیمی است و حتی ارثی است. پدر من، مرحوم حاج شیخ مهدی واعظ خراسانی که در زمان خود شهرتی بسزا داشت از هنگام خردسالی من، راجع به شخصیت این مرد بزرگ، همواره سخن می‌گفت. و نام و آوازه‌ی او را حتی پیش از انتقال وی به قم، می‌شنیدم. تا این که در سال ۱۳۲۳ هـ ش برابر با ۱۳۶۴ هـ ق. وی برای زیارت به مشهد مشرف شد و از نزدیک او را زیارت کردم و من خاطراتی از او، در آن هنگام و سپس در قم دارم که طی این سطور به آن‌ها اشاره خواهم کرد.

در سوگ او، چند شب در مجمعی از فضلا و علما و طلاب و دانشجویان مشهد، سخن گفتم و همواره به خاطر داشتم که آن مطالب را به رشته‌ی تحریر درآورم و چند سال پیش از این، به این کار پرداختم ولی ناتمام ماند. اینک که توفیق معرفی مهم‌ترین اثر علمی او و به‌طور کلی مکتب رجالی او را، پیدا کرده‌ام، مقتضی می‌دانم زندگی و شخصیت او را به‌طور فشرده بنویسم و همراه این اثر نفیس، که سرآغاز آثار ارزنده‌ی

دیگر او در زمینه‌ی علم رجال خواهد بود، به اطلاع محققان برسانم و با این کار کوچک کمی از حقوق بسیار او را که بر ذمه‌ی خود دارم، ادا کنم.

به‌طور حتم، مرحوم آیت‌الله بروجردی یکی از معدود مراجع تقلید طایفه‌ی امامیه و علمای اسلام بود که علم و عمل و فکر و اندیشه و ابتکار و اصلاح‌طلبی و توجه به جهان اسلام را در خود گردآورده بود و به‌خصوص در قلمرو فقه و حدیث و علم رجال شیعه‌ی امامیه، تحولی پدید آورد. و نیز در تبلیغات و تشکیلات حوزه‌ها، چنان‌که باید تاکنون شناخته نشده و به‌جز شاگردان برجسته‌ی او، دیگران از کم و کیف این امور باخبر نیستند.

این جانب، به لحاظ تماس خاصی که در طی ۱۱ سال توقف در حوزه‌ی قم با او داشتم، که اضافه بر حضور مداوم در دروس فقه و اصول وی، مدت قریب به هفت سال در جلسات حدیث او، که جهت تألیف کتاب مهم (جامع أحادیث الشیعه فی أحكام الشریعة) در خانه‌اش تشکیل می‌شد، شرکت داشتم و بسیاری از مطالب را از او شنیدم که در جلسه‌ی درس، با آن صراحت آن‌ها را مطرح نمی‌فرمود.

به نظر رسید مجموعه‌ی آن خاطرات را به‌طور فشرده در این کتاب بیاورم، شاید عمرم به سر برسد و آن خاطرات ناگفته بماند. صرف‌نظر از ادای حق استادی آن مرد بزرگ، احساس یک نوع وظیفه در خود می‌کنم و آن خاطرات را دینی بر ذمه‌ی خود نسبت به آن مرد بزرگ می‌دانم که حتماً باید با ثبت آن‌ها در تاریخ، ادا شود. به‌خصوص در این دوره‌ی شکوهمند انقلاب اسلامی که به وسیله‌ی یکی از یاران و ملازمان خاص او، یعنی امام جاویدالأثر حضرت آیت‌الله العظمی خمینی رضوان‌الله علیه، و با الهام از افکار بلند او پی‌ریزی شد و به‌طور حتم، چنان‌که در خلال این مباحث خواهیم دانست، افکار و نظرات آن استاد بزرگ در بعضی از زوایای این انقلاب اسلامی عظیم، چه از راه مؤسس انقلاب و چه از راه دیگر شاگردان و تربیت‌یافتگان هر دو تن که در گسترش و موفقیت انقلاب نقش داشتند، تأثیر به‌سزایی داشته است.

مسلماً تأثیر آیت‌الله بروجردی در عنایت و اهمیت اکید امام امت و به‌طور کلی

مسئولان سطح بالای انقلاب، به مسأله‌ی وحدت اسلامی را نمی‌توان انکار کرد. این مطلب را کم و بیش همه می‌دانند و به آن اعتراف می‌کنند اما شاید ریشه‌ی آن را جز افراد معدودی ندانند. مجموعه‌ی این امور مرا وادار کرد که راجع به ابعاد شخصیت آیت الله بروجردی، قدری بیش‌تر در این کتاب بحث کنم و خاطرات و معلومات خود را درباره‌ی وی و آثار علمی او بنگارم.<sup>(۱)</sup>

پس گفتار خود را از زندگی او آغاز می‌کنم که طی عناوین ذیل به‌تدریج یاد می‌شود. و لازم است گفته شود مدرک بنده، در آنچه مربوط به خاندان و نسب و اجداد و سلسله‌ی طباطبایی در بروجرد است رساله‌ای است که خود ایشان در شرح حال جدشان سیدمحمد طباطبایی به استناد دو نسخه از شجره‌ی آنان که نزد پسر عموهایش در بروجرد بوده و نیز شجره‌ی عمشان علامه طباطبایی و آنچه را عم والدش در اول کتاب «مواهب السنیة» و آنچه را محدث نوری در رساله‌ی «الفیض القدسی» نوشته‌اند. و نیز آنچه از پدرش که حافظ انساب خاندان و مرجع شیوخ فامیل بوده شنیده است و منابع دیگری که در مطاوی آن رساله ذکر نموده از جمله مطالبی که در کتاب‌ها و رساله‌های سیدمحمد طباطبایی جد سادات طباطبایی بروجرد یافته است. اما راجع به زندگی شخصی آیت الله بروجردی، مدرک من نوشته‌ی جماعتی از خویشان ایشان و بزرگان خاندان، از جمله سیداسماعیل علوی طباطبایی از بنی اعمام او و نیز کتاب «خاطرات زندگی آیت الله بروجردی» که در حدود یک‌سال پس از رحلت او، توسط داماد او، حجة الاسلام والمسلمین سیدمحمد حسین علوی بروجردی به رشته‌ی تحریر درآمده است. وی در آغاز کتاب، مدرک خود را اکثراً سماع از شخص آیت الله و یا آنچه شخصاً شاهد بوده و یا از اعضای خانواده و اشخاص بصیر و موثق که ناظر جریان‌ها بوده‌اند. شنیده، ذکر می‌کند.

---

(۱) مطالب این کتاب با کمی اختصار به زبان عربی، در مقدمه‌ی سلسله‌ی رجالی آیت الله آمده و جداگانه نیز به عنوان «حیة الإمام البروجردی» چاپ شده است.

بر خلاصه‌ی مطالب آن کتاب، خاطرات شخصی خود را که شخصاً شنیده و یا ناظر بوده‌ام اضافه می‌کنم. اما راجع به مقام و مکتب و آثار علمی او در فقه و حدیث و رجال، تقریباً همه‌ی مشهودات و مسموعات و برداشت‌های شخصی خودم است که برای اولین بار، به رشته‌ی تحریر در می‌آید.

و اینک تفصیل:

### نسب و شجره‌ی آیت‌الله بروجردی

هو حسین بن السید علی (۱) بن السید احمد (۲) بن السید علینقی (۳) بن السید جواد (۴) بن السید مرتضی (۵) بن السید محمد الطباطبایی (۶) بن السید عبدالکریم (۷) بن السید مراد (۸) بن شاه اسدالله (۹) بن السید جلال‌الدین امیر (۱۰) بن حسن (۱۱) بن مجدالدین (۱۲) بن قوام‌الدین (۱۳) بن اسماعیل (۱۴) بن عباد (۱۵) بن ابی المکارم (۱۶) بن عباد (۱۷) بن ابی المجد (۱۸) بن عباد (۱۹) بن حمزه (۲۰) بن طاهر (۲۱) بن علی (۲۲) بن محمد (۲۳) بن احمد (۲۴) بن محمد (۲۵) بن احمد (۲۶) بن ابراهیم الملقب بطباطبا (۲۷) بن اسماعیل الدیباچ (۲۸) بن ابراهیم غمر (۲۹) بن حسن المثنی (۳۰) بن الامام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین. و از سوی دیگر مادر ابراهیم غمر، فاطمه، دختر امام حسین علیه‌السلام است.

بنابراین شجره‌ی شریفه که عیناً در اطراف سنگ مرقد وی نقش گردیده است. نسب وی از طرف پدر و مادر با ۳۰ واسطه<sup>(۱)</sup> به حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین دو

---

(۱) آیت الله بروجردی در رساله‌ی یاد شده نوشته‌اند: در خاتمه‌ی مستدرک احمد بن طباطبا را اسقاط کرده و جلال‌الدین و امیر و حسن را سه نفر دانسته که صحیح نیست، زیرا «امیر» لقب جلال‌الدین یا فرزندش حسن - به اختلاف نسخ - بوده است و شخص سومی نبوده است. سپس می‌گوید: نزد من آشکار نشده که چرا به (امیر) ملقب بوده است کما این که وجهی برای تعبیر از فرزندش به «شاه» نیست. من می‌گویم: از خود سید محمد طباطبایی نیز در شرح حالش به (امیر) تعبیر شده است، درحالی که رسماً امارتی نداشته است. این لقب در بین سادات تاکنون شایع است گویا تذکارتی است به ریاست و امارت برخی از اجدادشان. و همچنین کلمه‌ی (شاه) در میان سادات رواج دارد.



سبط گرامی رسول خدا، فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم، می‌رسد و به همین خاطر جدشان سیدمحمد طباطبایی در رساله‌ها نسب خود را حسنی حسینی معرفی می‌کند. هم‌چنین نسبت وی با ۲۶ واسطه به ابراهیم طباطبا جد اعلای تمام سادات طباطبایی، و با پنج واسطه به سیدمحمد طباطبایی، سر سلسله‌ی سادات طباطبایی ساکن بروجرد، می‌رسد. همان‌طور که آیت الله بروجردی در اول رساله‌ی خود مرقوم داشته‌اند، سیدمحمد طباطبایی جد پنجم ایشان است. باید توجه داشت که در برخی از منابع، خطاهایی در شمارش اجداد ایشان رخ داده است.

### سادات طباطبایی:

این سلسله‌ی جلیله و عظیمه یکی از تیره‌های وسیع سادات پراکنده در ایران و عراق و سایر اقطار اسلامی می‌باشند و همان‌طور که گفته شد همه‌ی آنان، به ابراهیم بن اسماعیل دیباج، ملقب به طباطبا می‌رسند.

وجه تسمیه‌ی او را به طباطبا نسب‌شناسان، چنین نوشته‌اند که وی لکنت زبان داشت. در یکی از اعیاد، از او که طفل بود سؤال می‌کنند تو پیراهن می‌خواهی یا قبا؟ او با همان لکنت زبان که قادر به ادای حرف «قاف» نبوده می‌گوید طباطبا یعنی قبا قبا می‌خواهم وجوه دیگری هم در کتاب‌ها آمده است.

در میان سلسله‌ی سادات طباطبایی، در طول بیش از هزار سال شخصیت‌های علمی و سیاسی و روحانی زیادی پرورش یافته‌اند و سادات طباطبایی بروجرد، یکی از آن تیره‌ها است که حدود دویست و پنجاه سال در این شهر ساکن بوده‌اند و به نوبه‌ی خود شخصیت‌های روحانی معروفی را تحویل جامعه‌ی اسلامی داده‌اند. مانند جد اعلایشان سیدمحمد طباطبایی، و علامه بحرالعلوم و سیدمحمود صاحب کتاب «المواهب» و اخیراً آیت الله بروجردی.

### سید محمد طباطبایی سرسلسله‌ی طباطبایی‌های بروجرد:

وی، همان‌طور که خود او در مطاوی رساله‌هایش، و نیز آیت الله بروجردی در

رساله‌ی نامبرده<sup>(۱)</sup> تصریح کرده‌اند، در شهر اصفهان<sup>(۲)</sup> متولد گردید، هیچ مدرکی وجود ندارد برای آن‌چه در برخی از مصادر آمده که وی در زواره‌ی اصفهان، که هم اکنون نیز مسکن سلسله‌ی مهمی از سادات طباطبایی است، زاده شده باشد. او تحصیلات خود را در اصفهان، آغاز کرد آن‌گاه به نجف اشرف منتقل و مدتی در آن دیار توقف کرد و رفت و آمدهایی به مسقط الرأس خود اصفهان داشت.

تا این‌که در یکی از سفرها از اصفهان به نجف یا از نجف به اصفهان، عبورش به شهر بروجرد افتاد و به علت توقف اضطراری کاروان، وی نیز چند روزی در آن شهر توقف کرد.

بروجرد، از شهرهای استان (الجبیل) قدیم است و من در آن شهر مسجد عتیقی را مشاهده کردم که در جدار آن کتیبه‌ای قدیمی به نام (ابی دلف) که در قرن سوم هجری حاکم آن جا بوده است وجود داشت. مردم بروجرد که در آن هنگام از آزار صوفیه، جانشان به لب رسیده بود، با خبر شدند و از او استدعا کردند که در آن شهر توقف نماید. مرحوم سیدمحمد جهت جلوگیری از تعدی آن طایفه با مساعدت استخاره، در همان محله‌ی صوفیه‌ی بروجرد که تاکنون به نام (صوفیان) معروف است، مقیم گردید و مردم، دور او جمع شده حضور او را مغتنم شمردند و بر اثر ارشاد وی بسیاری از صوفیان بروجرد، مستبصر گشته و بساط آنان برچیده شد.

این مطلب، در جمله‌ای از منابع آمده است و استاد درباره‌ی آن بحث کرده و در پایان سخنش، احتمال داده است که آن‌چه شهرت دارد که بسیاری از اهالی شهر، به تصوف گرویده بودند و با اقامت سید در آن شهر، این گرایش به تصوف، از آن زائل

---

(۱) ص ۲۳.

(۲) استاد، در رساله‌ی خود مستبعد ندانسته که اسماعیل دیباج والد ابراهیم طباطبا، نخستین کسی از اجداد آنان است که در اواسط قرن دوم هجری به اصفهان آمده است. سخن او را در رساله ص ۶ ملاحظه نمایید.

گردید. این حادثه در شهر کرمانشاه رخ داده و مترجمان، کرمانشاه را به بروجرد تغییر داده‌اند،<sup>(۱)</sup> زیرا کرمانشاه در آن تاریخ محل اجتماع صوفی‌های قلندریه و باطنیه بوده است. شاید سید آن‌ها را متفرق نموده اما پس از انتقال سید از آن شهر، و در پی فوت سید بیش از گذشته صوفیان، در آن‌جا گرد آمدند. و این امر باعث گردید که نوهی سید آقا محمدعلی بن الوحید البهبهانی رحمه الله علیه به کرمانشاه بیاید به منظور دفع صوفی‌ها و یا از میان بردن قدرت آن‌ها.<sup>(۲)</sup> مقابله و پایداری محمدعلی با صوفیان مشهور است.

آیت الله بروجردی، درباره‌ی محل اقامت سید می‌نویسد: آن‌چه از مصادر ذکر شده به دست می‌آید آن است که سید پس از ولادت در اصفهان و اقامت مدتی نامعلوم، به نجف رفته و بیش‌تر عمر شریفش را در آن‌جا گذرانیده تا جایی که به اصفهانی نجفی یا به اصفهانی مولداً و النجفی مسکناً، توصیف می‌گردید، بلکه در سخن ما- یعنی در رساله‌ی یاد شده- به نقل از حفید سید، سیدجواد رحمه الله گذشت که تولدش در اصفهان و موطنش نجف بوده است.<sup>(۳)</sup>

مرحوم سید، بعداً به زیارت عتبات رفته و در هنگام مراجعت، در کرمانشاه دعوت حق را لبیک می‌گوید. خبر اسفانگیز رحلت وی به بروجرد می‌رسد و جمعی از مردم

(۱) استاد، وجود صوفیه در بروجرد و تباهی نفوذشان را چطور توسط سیدمحمد، انکار کرده، درحالی که محله‌ی «صوفیان» که ظاهراً محل اقامت سید بوده، تاکنون در آن شهر باقی است. علاوه بر این، این امر، با مبارزه‌ی سیدمحمد با صوفیه در «کرمانشاه» منافات ندارد، همان‌طور که نوهی وی، آقا محمدعلی فرزند وحید بهبهانی، بعداً با آن‌ها مبارزه کرد. حقیقتی که به‌طور ملموس از تاریخ به دست می‌آید آن است که مسلک تصوف شیعی، در عصر صفویه به پیروی از آن خاندان، شیوع پیدا کرد، زیرا جد اعلای ایشان، شیخ صفی، شیخ طریقت بود و فرزندان وی تا چند پشت، از جمله پادشاهان اولیه‌ی این سلسله، شیخ طریقت به شمار می‌آمدند.

(۲) رساله‌ی یاد شده: ۲۶.

(۳) همان رساله: ۲۴.

به کرمانشاه رفته، جنازه‌ی او را که جهت حمل به عتبات امانت گذارده بودند، به بروجرد حمل می‌کنند و تا امروز مردم به مزارش تبرک می‌جویند و مرحوم آیت‌الله بروجردی از محل موقوفه‌ی خاندان طباطبایی بقعه‌ی مجللی بر مزار جد خود ساخت. اما آیت‌الله بروجردی در وفات سید در کرمانشاه اظهار تردید نموده و پس از بحث مفصلی بالاخره این احتمال را رجحان داده که سید پس از مراجعت از نجف و اقامت چندی در کرمانشاه، در پایان به موطن خود بروجرد هجرت کرده و همان‌جا وفاتش اتفاق افتاده است و این حادثه‌ی دفن او در بروجرد در بین خاندان، معروف است.

### تاریخ ولادت و وفات سید:

اما تاریخ ولادت و وفات سید و سنین عمر او دقیقاً معلوم نیست، آیت‌الله در رساله در این باره بحث کرده و سرانجام به این نتیجه رسیده است که بعید نیست تولدش در خمس اخیر از قرن یازده هجری یعنی میان سال‌های ۱۰۸۰ و ۱۱۰۰ و وفاتش در دهه‌ی ششم از قرن ۱۲ یعنی میان سال‌های ۱۱۵۰ و ۱۱۶۰، اتفاق افتاده باشد، و این‌که او معاصر و هم طبقه‌ی محمد اکمل والد وحید بهبهانی و سیدصدرالدین شارح الوافیة و سیدنعمت‌الله جزائری<sup>(۱)</sup> بوده است. همچنین آیت‌الله بروجردی حضور سید را در درس دایی خود علامه مجلسی<sup>(۲)</sup> همان‌طور که در برخی از مصادر آمده، مستبعد ندانسته است.

درباره‌ی توان علمی سیدمحمد، آیت‌الله می‌گوید: آنچه نزد من از سیری در مصنفات سید محقق گشته آن است که وی فقیه، اصولی، متکلم، ادیب، مطلع از فنون

---

(۱) این مطلب را چطور می‌توان پذیرفت درحالی که فوت سیدنعمت‌الله جزائری در سال ۱۱۱۲ هجری یعنی یک سال یا دو سال پس از درگذشت مجلسی - به‌لحاظ اختلاف موجود در تاریخ فوت مجلسی - اتفاق افتاده است شاید به‌جای سیدنعمت‌الله، سیدنورالدین جزائری یا فرزندش سیدعبدالله جزائری صحیح باشد.

(۲) همان رساله: ص ۲۲.

عقلیه و محیط به اقوال اهل سنت و شیعه، و نیز بر روایات این دو فرقه در فقه و کلام و دارای قوه‌ی استنباط احکام از ادله و استخراج فروع مسائل، از اصول آن‌ها بوده است. استاد در رساله از کتاب روضات الجنات نقل فرموده که سید یکی از شیوخ ثلاثه مولانا وحید بهبهانی بوده است آن‌گاه این سخن را به مساعدت وحدت طبقه، و وجود قرابت میان سید و وحید بهبهانی نسباً و سبباً- چنان‌که خواهیم گفت- و نیز وحدت جایگاه اقامت و وطن آنان، مورد تأیید قرار داده است.<sup>(۱)</sup>

آثار علمی و مؤلفات سید را آیت الله در رساله ذکر نموده همراه ابواب و فصول و تاریخ تألیف آن‌ها و خلاصه‌ی آن چنین است:

۱- رساله فی الإیمان والإسلام والکفر، در ماه رمضان سال ۱۱۲۶ هـ از آن فارغ گشته است.

۲- رساله فی مولد النبی و الائمة علیهم السلام و وفیاتهم در تاریخ ماه شوال سال ۱۱۲۶ هـ از آن فارغ گشته است.

۳- رساله فی الزیارات در سال ۱۱۴۰ آخر ماه رمضان از آن فارغ گشته است.

۴- رساله فی تفسیر قوله تعالی: «و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات» بلا تاریخ.

۵- شرح المفاتیح للفیض الکاظمی - لم یره - بلا تاریخ.

۶- رساله فی صوم یوم عاشورا، استاد بر آن واقف نگشته است.

این تألیفات را استاد در رساله ذکر کرده است، اما آیت الله سیدمحمد باقر طباطبایی معروف به سلطانی که از مدرسین بزرگ حوزه‌ی قم، و از همین خاندان، و در حال حاضر بزرگ این خاندان است (وی سال گذشته درگذشت) و نسب او به نقل ایشان برای من - با آیت الله بروجردی در سیدجواد جد سوم آیت الله به هم می‌رسد.

ایشان، مجموعه‌ی رسالات سید را در سال ۱۳۶۴ هـ به‌طور افسست چاپ کرده و نام

---

(۱) همان رساله: ص ۲۲.

آن را «مجمع الفوائد» نهاده است. وی برخی از آثار یاد شده مانند رساله‌ی ایمان و رساله‌ی مولد النبى به اضافه‌ی رسالات دیگری را پیرامون تفسیر بعضی از آیات و از جمله رساله‌ی سهو النبى و رساله‌ی عدد ایام شهر رمضان و در آخر آن مجموعه، رساله‌ای در رضاع را که نسبتاً بزرگ است، آورده است.

### رابطه‌ی بین خاندان طباطبایی و خاندان مجلسی:

بحث در نسبت و خویشی سیدمحمد طباطبایی و خاندانش با مجلسیین (محمدتقی و محمدباقر) مورد اختلاف قرار گرفته است. ظاهر سخن سیدعبدالله (۱۱۱۴-۱۱۷۳) بن سید نورالدین بن سید نعمت‌الله جزائری در اجازه‌ی کبیره‌ی خود، مورخ ۲ ج ۲، ۱۱۶۸ هـ آن است که سیدمحمد، خواهرزاده‌ی مولی محمدباقر مجلسی و مادرش دختر مولی محمدتقی مجلسی است، و صاحب روضات هم به این امر تصریح نموده، آقای دوانی نیز در نوشته‌ی خود از قول آیت الله بروجردی نقل کرده است. اما آن چه آیت الله در رساله‌ی خود پس از بحث و بررسی طولانی به آن رسیده - به استناد گفتار جدش سیدمحمد در خلال مؤلفاتش که صریحاً می‌گوید محمدتقی مجلسی جد و محمدباقر مجلسی دایی او است و همچنین تصریح می‌کند که مولی صالح مازندرانی داماد مجلسی اول جد وی و زوجه‌ی ملاصالح، دختر مجلسی اول و خواهر مجلسی دوم، جده‌ی او است و در این رابطه سخنانی را از قول سیدمحمد نقل کرده است - به این نتیجه رسیده که مادر سیدمحمد، دختر ملاصالح بوده هرچند این دختر در زمره‌ی اولاد ملاصالح ذکر نشده است. وی عقیده دارد که سیدعبدالله جزائری و کسان پس از او، مؤلفات سیدمحمد را ندیده‌اند لهذا تصور کرده‌اند که وی خواهرزاده‌ی محمدباقر مجلسی و نوه‌ی محمدتقی مجلسی بوده است.

بنابراین، مجلسی اول جد مادر سیدمحمد و مجلسی دوم، دایی مادرش بوده‌اند. و از این جا در کلام جماعتی از این خاندان و خاندان‌هایی که نسبت نسبی یا سببی با آن خاندان دارند، از مجلسیین به جد و خال، تعبیر گردیده است. آیت‌الله بروجردی استاد ما نیز، از مجلسیین به جد و خال تعبیر می‌فرمود.

علاوه بر این، مناسبات و اسباب دیگری به لحاظ کثرت ازدواج‌هایی که در این خاندان اتفاق افتاده، موجب این تعبیر به (جد و خال) از مجلسین گردیده است. از جمله، ابوالمعالی کبیر طباطبایی - فرزند سیدمراد و عموی سید محمد طباطبایی و جد اعلای سیدعلی صاحب ریاض و سادات طباطبایی ساکن کربلا - داماد ملاصالح مازندرانی (که خود او داماد مجلسی اول است) و شوهر دختر دیگر ملاصالح از «آمنه بیگم» بوده است، که از این زن، امیر ابوطالب - ابوالمعالی صغیر - زاده است، ابوالمعالی صغیر نیز به نوبه‌ی خود دختری داشته که همسر سیدمحمد طباطبایی و مادر سیدمرتضی جد چهارم آیت‌الله بروجردی بوده و از این همسر سیدمحمد، یک دختر به وجود آمده که همسر علامه وحید بهبهانی رحمه‌الله علیه بوده است. همچنین، امیر ابوطالب، داماد آقا رضی بن عبدالله بن مولی محمدتقی مجلسی است و از او دختری پیدا شده که همسر سیدمحمد طباطبایی است که قبلاً گفته شد. نتیجه آن‌که، مجلسی اول مولی محمدتقی جد سادات طباطبایی بروجرد از دو ناحیه بوده است،<sup>(۱)</sup> همچنان‌که مجلسی دوم محمدباقر، نیز دایی آنان، از دو ناحیه است. استاد آیت‌الله بروجردی، در رساله‌ی خود به‌طور مستوفی و مشروح از خاندان‌هایی که با وصلت و ازدواج به خاندان او اتصال داشته‌اند بحث کرده به‌خصوص از ازدواج‌هایی که میان طباطبایی‌های فرع بروجرد و فرع کربلا و نجف و (آل آقا) و در پایان می‌گوید: این سه خاندان (یعنی طباطبایی‌ها فرع بروجرد و فرع کربلا و نجف و آل آقا) مانند یک خاندان شمرده می‌شوند به لحاظ کثرت ازدواج میان آن‌ها.

### اعقاب سیدمحمد طباطبایی:

او دارای چهار پسر: سیدمرتضی (جد چهارم آیت‌الله بروجردی) سیدرضی،

---

(۱) بلکه از سه ناحیه با احتساب مادر سیدمحمد که همان‌طور که گذشت دختر دختر مجلسی اول، و دختر خواهر مجلسی دوم بوده است.

سیدرضا و سیدعلی و یک دختر بوده که بنا بر نقل از روضات الجنات: این دختر، همسر شاگرد نامدارش آقا محمدباقر اصفهانی معروف به (وحید بهبهانی) و مادر عالم جلیل، آقا محمدعلی کرمانشاهی، جد اعلای خاندان (آل آقا) بوده است. پسران سیدمحمد همه از علمای مبرز و صاحب نفوذ و دارای تألیفات بوده‌اند که می‌توان آن‌ها را در رساله‌ی آیت الله بروجردی ملاحظه کرد.

سیدمرتضی، نخست ساکن نجف و بعداً ساکن کربلا بود جایی که عموزاده‌هایش: طباطبایی‌های کربلا، سکنی داشته‌اند و در سال ۱۲۰۴ هـ درگذشت و فرزند عالی‌قدر او بحرالعلوم بر جنازه‌ی او نماز گذارد، وی در پایین پای حضرت امام حسین علیه‌السلام که اینک مقبره‌ی سیدعلی صاحب ریاض و وحید بهبهانی است مدفون گردید. و نام او در روی صندوق آن دو تن بوده ولی محو شده بود و مرحوم آیت الله بروجردی دستور دادند که نام او را مجدداً بنویسند.<sup>(۱)</sup>

از سیدمرتضی دو پسر به‌جای ماند یکی سیدجواد که جد سوم آیت الله بروجردی است و دیگری علامه بحرالعلوم سیدمهدی.

مرحوم سیدرضی و سیدرضا در بروجرد ساکن بودند و مقبره‌ی آنان در کنار مقبره‌ی والدشان سیدمحمد طباطبایی است. اما سیدعلی، به درخواست مردم یزد به آن شهر عزیمت فرمود و دارای حوزه‌ی درس و شاگردانی بود و مقبره‌ی مجلل او در یزد، مزار است. و اعقاب زیادی از او باقی مانده است و همان‌طور که خواهیم گفت، علوی‌های فرع طباطبایی‌های بروجرد، از اولاد همین سیدعلی هستند.

### علامه بحرالعلوم:

سیدمهدی طباطبایی معروف به (بحرالعلوم) همان‌طور که گفته شد فرزند سیدمرتضی و نوه‌ی سیدمحمد و عموی اعلای آیت الله بروجردی و خاندانش بود و

---

(۱) متأسفانه چند ماه پیش از این، هنگام زیارت امام حسین، مشاهده کردم آن صندوق که من در جوانی دیده بودم، دیگر وجود ندارد!!



آیت الله در رساله‌ی خود از او به (عمنا) یاد فرموده است. از فضایل و مناقب او کتاب‌ها پر و خاطرها روشن است. و نیاز به توصیف ندارد و قلم از توصیفش عاجز است. بحرالعلوم در سال ۱۱۵۵ هـ ق در کربلا متولد شد و نزد بزرگانی امثال شیخ یوسف بحرانی صاحب کتاب نفیس «حدایق» و شیخ مهدی فتونی و شیخ محمدتقی دورقی و اخیراً نزد استاد بزرگ وحید بهبهانی شوهر عمه‌ی<sup>(۱)</sup> خود، تلمذ نمود و به مرتبه‌ی والایی از علم و عمل و کمالات نفسانی نایل آمد. پس از وحید بهبهانی، یکی از ستارگان روشن جهان تشیع به شمار می‌آمد.

وی در واقعه‌ی طاعون سال ۱۱۸۶ به مشهد مقدس سفر کرد و با مرحوم میرزا مهدی خراسانی جد سادات شهیدی ساکن مشهد و یکی دیگر از شاگردان برجسته‌ی وحید بهبهانی، ملاقات کرد، مرحوم میرزا مهدی او را از فرط گستردگی دانش (بحرالعلوم) نامید. از برکات مرحوم بحرالعلوم در این سفر، جماعتی از اهل سنت، شیعه و عده‌ای از یهود، به دین اسلام مشرف شدند. داستان‌ها و کرامات بحرالعلوم به‌خصوص در ارتباط به حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه، در این مختصر نمی‌گنجد.

خاندان (بحرالعلوم) تاکنون یکی از خاندان‌های علمی محترم و معزز نجف اشرف و بلاد دیگر است. دختر وی همسر سیدمحمد مجاهد فرزند سیدعلی صاحب کتاب معروف و نفیس (ریاض المسائل) است. و از این راه میان خاندان طباطبایی بروجرد و خاندان صاحب ریاض، جد والای طباطبایی‌های کربلا، پیوند برقرار گردید. به اضافه‌ی روابط نسبی و سببی که پیش از این، میان این دو خاندان وجود داشت.

علامه بحرالعلوم، در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف دعوت حق را لبیک گفت و مزار او معروف است و در جوار مسجد و مقبره‌ی شیخ طوسی قرار دارد. سید استاد آیت الله بروجردی در رساله‌ی خود، به استناد نامه‌ای که یکی از آل بحرالعلوم فرستاده، به‌طور مشروح درباره‌ی این خاندان بحث کرده است.

---

(۱) در برخی از مصادر شوهر خاله آمده که اشتباه است. مگر این‌که فرض کنیم وحید، زن دیگری به‌جز دختر سیدمحمد داشته که آن زن، خواهر مادر بحرالعلوم بوده است.

### پدران آیت الله بروجردی و فرزندان وی

پدران وی نسب به سیدمرتضی فرزند بزرگ سیدمحمد طباطبایی می‌رسانند و همه، اهل علم و ملجأ و مرجع انام در بروجرد بوده‌اند. مرحوم میرزا محمود بروجردی عموی پدر آیت الله بروجردی میرزا علینقی بن سیدجواد بن سید مرتضی، عالمی بزرگوار بود و مدت ۵۴ سال زعامت روحانی بروجرد و در عین حال، سمت ریاست سلسله‌ی طباطبایی را به عهده داشت و دارای تألیفاتی بود از جمله کتاب نفیس «المواهب السنیه» شرح «الدرة الفقهیه» از علامه بحرالعلوم. وی در سال ۱۳۰۰ هـ ق درگذشت و آیت الله در رساله ذکر کرده‌اند: «روز وفات او روز به یادماندنی بود و من در آن هنگام ۹ ساله بودم». وی در مقبره‌ی خاصی نزدیک مقبره‌ی جدش سیدمحمد مدفون گردید و جمعی از این خاندان بزرگ، در آن مقبره مدفون می‌باشند.

سیدعبدالکریم، فرزند سیدعلی بن سید محمد به‌نوبه‌ی خود، یکی دیگر از بزرگان این سلسله و دارای تألیفات بوده است و بخشی از سادات طباطبایی بروجرد نسب به او می‌رسانند. که در کنار جدشان سیدمحمد، دفن شده‌اند و اعقابشان در بروجرد، وجود دارند. و اینک یکی از مجتهدین این خاندان بزرگ آیت الله سلطانی ساکن قم و مدرس عالی مقام حوزه است. (وی در سال گذشته رحلت فرمود).

از مرحوم آیت الله بروجردی دو پسر و دو دختر باقی ماند،<sup>(۱)</sup> پسر بزرگ ایشان سیدمحمد حسن، مردی فاضل بود و در کارهای رجالی با ایشان کمک می‌کرد، تولیت و امامت جماعت مسجداعظم با ایشان بود که چند سال پیش از این، درگذشت. پسر دیگر ایشان سیداحمد فاضل و عالم بود اما او نیز پیش از برادر خود، در عنفوان جوانی درگذشت. اینک آقای سیدمحمد صادق فرزند سیدمحمد حسن اهل فضل و متولی و

---

(۱) این چهار تن از همسر دوم آیت الله بودند و خود او در رساله نوشته‌اند که از همسر اول پنج فرزند: دو پسر و سه دختر داشته‌اند که همه در کودکی فوت کرده‌اند به‌جز یک دختر که در جوانی درگذشته است.

امام جماعت مسجد اعظم است و در چاپ و نشر آثار علمی جد خود کوشا می‌باشد و نسخه‌های خطی موروثی از جد خود را در اختیار بنیاد پژوهش‌های اسلامی قرار داده که شایسته‌ی تقدیر و تشکر است. از فرزندان سیداحمد نیز آقای سیدمحمدرضا طباطبایی، اهل فضل و دانش است. خداوند آنان را حفظ کند و این سلسله از سادات محترم را در زی‌اهل علم و دانش نگاه دارد.

### سرگذشت آیت الله بروجردی

وی فرزند حجة الاسلام حاج سیدعلی است - که به تفصیل سلسله‌ی نسب او را قبلاً دانستیم - در آخر ماه صفر ۱۲۹۲ هـ ق در بروجرد که این خاندان از زمان جد اعلا سیدمحمد مقیم آن بودند، متولد و حسین نامیده شد و هنگام ولادت، کسی تصور نمی‌کرد که او یکی از نامی‌ترین افراد خاندان طباطبایی و یکی از برجسته‌ترین علمای اسلام و از بزرگان مراجع شیعه‌ی امامیه خواهد گردید. او را در خانه (آقا حسین) صدا می‌زدند. وی پس از گذراندن دوره‌ی مکتب‌خانه به مدرسه‌ی «نوربخش» بروجرد که در آن وقت مجمع فضلا و مرکز حوزه‌ی علمیه‌ی بروجرد و نزدیک‌ترین مدرسه به خانه‌ی وی بود، وارد شد و حجره‌ای به وی اختصاص یافت که اکنون، آن حجره مشخص است.

از همان آغاز ورود به مکتب‌خانه و مدرسه، ستاره‌ی بختش می‌درخشید و سیمای او از آینده‌ای درخشان حکایت می‌کرد. حافظه‌ی قوی و استعداد سرشار و ذکاوت بی‌نظیر او باعث گردید که دوره‌ی مقدمات و ادبیات و سطوح را در بروجرد به سرعت طی کند، اما دیگر، آن مدرسه و آن حوزه عطش او را برطرف نمی‌کرد. لهذا به دارالعلم اصفهان رفت که در آن وقت دارای حوزه‌ی عظمی و علما و اساتید زبردستی در رشته‌های علوم عقلی و نقلی بود. این حوزه، وارث حوزه‌ی علمی باشکوه دوران صفویه و بلکه میراث قرون اولیه‌ی اسلام بود و همچنان مرکزیت خود را نسبت به حوزه‌های علمیه‌ی دیگر ایران حفظ کرده بود.

### در اصفهان:

او در اصفهان، در مدرسه‌ی صدر<sup>(۱)</sup> که تاکنون مرکز حوزه‌ی علمیه‌ی آن شهر بزرگ به شمار می‌رود، سکنی گزید. از مصاحبت پسر عموی فاضل خود (آقا نوح‌الدین) که او نیز ساکن آن مدرسه بود، متمتع گردید و قهراً محنت غربت را کمتر احساس می‌کرد. در آن هنگام، شهر اصفهان با وجود مدارس زیاد و علما و فضلا و مدرسین نامی، برای طالبان علم، بسیار جاذبه داشت و آنان را به وجد می‌آورد. مرحوم استاد آیت‌الله بروجردی، دوران اقامت در اصفهان را یکی از لذت‌بخش‌ترین دوران عمر خود می‌دانست، به ادنی مناسبت، خاطرات شیرین خود را از آن شهر عظیم، به زبان می‌آورد و حالت ابتهاج به او دست می‌داد. و با روح حق‌شناسی که داشت از اساتید و هم‌درسان خود در آن دیار، یاد می‌کرد. از جمله می‌گفت: از بدو ورودم به اصفهان به درس مرحوم حاج سیدمحمدباقر درچه‌ای رفتم و آن مرد با آن همه فضایل علمی و ملکات اخلاقی به قدری نسبت به من اظهار مهر می‌فرمود که حد نداشت. و به همین خاطر تا آخرین لحظات حیات، این استاد را فراموش نکرد.<sup>(۲)</sup> از جمله کوشش او را در رفع وسواس خود ذکر می‌کرد. می‌فرمود: بالای سرم می‌ایستاد و من وضوی باطلی به خیال خودم می‌گرفتم و نماز باطلی در حضور او می‌خواندم تا این که وسواسم برطرف شد. وی، علاوه بر درس مرحوم درچه‌ای به درس میرزا ابوالمعالی کلباسی و مرحوم

---

(۱) من، هنگام رحلت آیت‌الله، مقاله‌ای در نامه‌ی آستان قدس رضوی راجع به ایشان منتشر کردم که عیناً در آخر این کتاب، چاپ می‌شود. نمی‌دانم از روی چه مأخذی در آن مقاله نوشته‌ام: وی نخست در مدرسه‌ی چهارباغ، سکنی گزید و بعداً به مدرسه‌ی صدر منتقل گردید.

(۲) به خاطر دارم فرزند این آقای درچه‌ای، هنگام اقامت من در قم، یکی از فضلا و مورد محبت آیت‌الله بود، و در آغاز کار «جامع الاحادیث» در جلسه‌ی حدیث حاضر می‌شد، ولی پس از مدتی به نجف اشرف هجرت کرد و چندی نگذشت که خبر فوت وی به قم رسید رحمه‌الله علیه و علی‌ایه. مرحوم آیت‌الله سیدمهدی درچه‌ای برادر کوچک‌تر سیدمحمدباقر را، نیز در عنفوان جوانی، در مشهد دیدم که بسیار مجلل و با هیبت بود و بی‌شبهت به مرحوم آیت‌الله بروجردی نبود.

سیدمحمدتقی مدرس که هر دو از فحول علما بودند، حاضر می‌شد. نظرات صائب و اشکالات متین او در درس‌ها، کم‌کم نظر اساتید را به خود جلب کرد و استعداد و قریحه‌ی آقا حسین زبان‌زد طلاب گردید. اگر روزی در درس حاضر نمی‌شد غیبتش محسوس بود و همه می‌پرسیدند آقا حسین کجاست؟ و طلاب جوان او را به یکدیگر نشان می‌دادند.

آقا حسین، که اینک در صف طلاب فاضل جای دارد، علاوه بر فقه و اصول به فکر تعلم فلسفه و حکمت افتاد و بدون این علم، احساس کمبود می‌کرد. علم حکمت در آن روزگار در اصفهان و تهران و مشهد از اعتبار و منزلت خاصی برخوردار بود. در اصفهان چند تن فیلسوف نامی که برخی از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری بودند با گرایش‌های مختلف فلسفی، وجود داشتند.

از جمله، در همان مدرسه‌ی صدر، مرحوم آخوند ملامحمد کاشی، فیلسوف و عارف ربانی که پس از گذشت قریب یک قرن هنوز نام و آوازه‌ی او در محافل علمی باقی است، به تدریس اشتغال داشت. به گفته‌ی آیت الله بروجردی، وی در یکی از حجرات شمالی و تحتانی مدرسه حجره داشت و مجرد زندگی می‌کرد و کسانی که او را دیده و یا محضرش را درک کرده بودند، بر عظمت و جلالت او اتفاق نظر دارند. و من خود پیرمردی از علمای اصفهان را دیدم که مدتی در خردسالی هم حجره با مرحوم آخوند کاشی بود و از مقام زهد و خوراک و پوشاک او چیزها نقل می‌کرد. از جمله گفت: آخوند کاشی درباره‌ی سید ابوالحسن اصفهانی که به درس او حاضر می‌شد آینده‌ی درخشانی را پیش‌بینی می‌کرد که بعداً تحقق یافت و آن سید یکی از مراجع نامی گردید.

یکی دیگر از اساتید بنام معقول در اصفهان، مرحوم جهانگیرخان قشقایی بود، او نیز هنوز نزد ارباب دانش نام و مقام دارد. و شاید آخرین شاگرد او، مرحوم آیت الله ارباب عالم نامی اصفهان بود که چند سال قبل درگذشت.

آقا حسین به درس این دو حکیم نامی راه یافت و در مدت کمی معلومات کافی

بدست آورد. مرحوم جهانگیرخان هم به این شاگرد با استعداد، عنایت خاصی داشت و در درس او را مخاطب قرار می‌داد. مرحوم آیت الله شیخ محمد رضای کلباسی - که در حدود پنجاه سال ساکن مشهد بود و من نزد او شرح منظومه می‌خواندم، و او از هم‌درسان و رفقای آیت الله بروجردی در ایام تحصیل در اصفهان بود - این مرد عالم، برای من نقل کرد: من سعی کردم آقای بروجردی را به درس فلسفه راغب کنم و او را به حلقه‌ی درس جهانگیرخان ببرم، و ایشان تا پایان حیاتش از من تشکر می‌کرد.

آیت الله می‌فرمود: «مدرسه‌ی صدر، هیچ‌گاه آن چنان رونق و چنان اساتیدی نداشت و من هیچ‌گاه ندیدم طلاب، آن‌طور سرگرم تحصیل باشند».

آقا حسین، که هنوز مجرد زندگی می‌کند، یک روز صبح از ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۱۴ هـ. ق جلو حجره به اندیشه نشسته بود که تازه واردی سر رسید و نامه‌ای به دست او داد. پدرش نوشته بود که بیا به بروجرد. او در فکر فرو رفت که چرا مرا احضار کرده است؟ به فاصله‌ی چند روز، راهی بروجرد شد و از آن جا راهی حجله‌ی عروسی گردید. پدرش (خدایچه) را انیس زندگی او کرد که تا پایان عمر از خاطرش محو نشد. این زن خدماتی به تحصیل او کرد و تا زنده بود هستی خود را وقف این عالم جلیل نمود. و من به خاطر دارم هفته‌ای یک بار یا بیش‌تر پس از درس، در ایوان صحن بزرگ حضرت معصومه، سر قبر او می‌نشست و فاتحه و قرآن می‌خواند و مکرراً شخصاً نام خیر او را از زبانش شنیدم که می‌فرمود: «حاج بی‌بی به تحصیل من کمک کرد».

پس از چندی همراه عیال به اصفهان برگشت اما نه به مدرسه بلکه به یک خانه‌ی اجاره‌ای. این زن نه تنها مانع تحصیل او نبود که به او کمک هم می‌کرد و تمام وسایل آسایش او را فراهم می‌ساخت تا بهتر بتواند به تحصیلش ادامه بدهد.

حالا دیگر آقا حسین، خودش هم حوزه‌ای دارد و تدریس می‌کند و در درس قوانینش متجاوز از یکصد طلبه شرکت می‌کنند. در همین حال به حفظ کلام‌الله مجید هم اشتغال داشت و در اندک مدتی تا آخر سوره‌ی براءت را حفظ کرد و تا آخرین ایام حیات، از این موفقیت ابراز مسرت می‌کرد.

واقعاً حافظه‌ی خوب هم نعمتی است. من خودم از او شنیدم که می‌فرمود: «در

اصفهان از این که حافظه‌ی سرشار و استعداد قوی در من جمع شده است اظهار شگفتی می‌کردند چون غالباً این دو موهبت، در یک نفر جمع نمی‌شود». در یکی از روزهای نوروز در قم، شیخ پیرمردی نامه‌ای به دست او داد. بعد از خواندن نامه، به پیرمرد فرمود شما در کدام درس من حاضر می‌شدید؟ گفت: در درس قوانین. فرمود: به خاطر داری که در درس این اشکال را کردی و من چنین جواب دادم؟ شیخ پیرمرد که از حافظه‌ی آقا شگفت زده شده بود، گفت: من هنوز هم از حرف خودم دست برنداشته‌ام. آقا با تبسم فرمود: من هم باز عقیده دارم که اشتباه می‌کنی.

### مراجعت به بروجرد:

در سال ۱۳۱۹ هـ ق پدرش نوشته بود که وسایل مسافرت شما را به نجف‌اشرف فراهم ساخته‌ام. آقا حسین درحالی که از اساتید خداحافظی می‌کرد و آنان از مفارقت چنین شاگرد مبرز و فاضلی ناراحت بودند، راهی بروجرد شد. درحالی که در مدت توقف در اصفهان، حداکثر استفاده را کرده بود و با دستی پر و کوله‌باری مملو از دانش، به وطن مراجعت می‌کرد. تا خود را برای سفری دورتر و کسب دانش بیشتر، مهیا سازد. اما آن خاطرات شیرین تا مدت‌ها او را مشغول داشته بود و همان‌طور که قبلاً گفتم تا آخر عمر از یادش نرفت. وی می‌فرمود: «مبانی علمی خود را در اصفهان آن چنان محکم و استوار کرده بودم که توقف در نجف اشرف و درس اساتید بزرگ آن دیار، نتوانست آن مبانی را عوض کند».

باری، آقا حسین، درحالی که اجازات اساتید بزرگ خود در اصفهان را همراه داشت وارد بروجرد شد و با کیفیت زائدالوصفی، مورد استقبال قرار گرفت. و پس از چندی همراه برادر کوچکش سیداسماعیل<sup>(۱)</sup> عازم نجف شدند. دوران توقفش در اصفهان

---

(۱) این سیدجلیل و عالم نبیل، سال‌ها در مشهد، مقیم بود و من او را بارها در بازار بزرگ که نزدیک مدرسه‌ی سلیمان‌خان بود و من در آن مدرسه اتاق داشتم، می‌دیدم، مردی کوتاه قد و موقر و دائم السکوت و منزوی از خلق بود، در حدود سال‌های ۱۳۶۲ هـ ق درگذشت که من در تشییع او شرکت کردم.



جمعاً در حدود ۱۰ سال از ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۹ هـ ق<sup>(۱)</sup> طول کشیده بود.

### هجرت به نجف:

حوزه‌ی نجف، با هجرت شیخ الطایفه الامامیه، شیخ طوسی در سال ۴۴۸ هـ ق از بغداد به نجف، پس از تسخیر بغداد توسط طغرل سلجوقی، تشکیل یافت. و تا سال ۴۶۰ هـ ق که شیخ درگذشت به صورت دارالعلم کوچکی درآمده بود و طی چندین قرن، مراحل از اوج و حضيض را پشت سر گذاشت. مرحوم علامه تهرانی صاحب کتاب «الذریعة» در مقدمه‌ی خود بر تفسیر تبیان که آن را «حیة شیخ الطائفة» نامیده است، درباره‌ی تأسیس حوزه‌ی نجف، سخنانی دارد، وی احتمال داده است که نجف، پیش از هجرت شیخ طوسی نیز دارای حوزه‌ی علمیه بوده است.

در هر حال، این حوزه که همواره کعبه‌ی آمال طلاب علم دین و معارف اهل بیت طهارت بود و هزاران عالم محقق را در خود پرورش داد، در آن هنگام نیز یعنی سال ۱۳۲۰ هـ ق کمأ و کیفأ رونق داشت. بلکه ظاهراً تا آن وقت، حلقه‌ی درس ۱۲۰۰ نفری مانند درس مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی صاحب کتاب کفایة الاصول، به

علما و طلاب مشهد به احترام آیت الله بروجردی که در آن هنگام هنوز در بروجرد می‌زیست، در تشییع وی حاضر شدند، پسر او را هم که در بازار کاسب بود می‌شناختم رحمه الله علیهما رحمه واسعه. (۱) تاریخ اجازه‌ی آیت الله بروجردی از سیدابوالقاسم دهکردی ماه رجب سال ۱۳۲۰ است - که عیناً گراور خواهد شد - مرحوم دهکردی، در آن هنگام از استادان بزرگ حوزه‌ی اصفهان بود، حال، آیا استاد، تا این تاریخ در اصفهان می‌زیسته تا مدت اقامت او در اصفهان ۱۱ سال بشود، یا این که فرض کنیم مرحوم دهکردی، این اجازه را برای استاد، پس از ترک این شهر، به بروجرد فرستاده است؟ درست نمی‌دانیم. در هر حال، این اجازه چنان که بعداً در بحث اجازات آیت الله خواهیم گفت، تصریح به اجتهاد وی دارد، درحالی که در آن هنگام، هنوز به نجف نرفته بود. این مؤید گفتار خود اوست که می‌فرمود: «من مبانی علمی خود را در اصفهان چنان محکم کرده بودم که پس از هجرت به نجف، در آن‌ها خللی وارد نیامد...» و نیز من از ایشان شنیدم که فرمود: «یکی از استادان من در اصفهان، تقلید را بر من حرام کرد، بعضی هم مرا مکلف کردند که بین فتوای خودم و دیگران احتیاط کنم، و احوط را مورد عمل قرار دهم تا به تکلیف خود عمل کرده باشم.»



خود ندیده بود. غیر از مرحوم آخوند خراسانی که دارای بزرگ‌ترین حلقه‌ی درس بود. آیات عظام مرحوم سیدمحمد کاظم یزدی صاحب (العروة الوثقی)، مرحوم شریعت اصفهانی و دیگران در آن جا به تدریس اشتغال داشتند.

آقا حسین بروجردی طلبه‌ی ۲۸ ساله از جوان‌ترین شاگردان آخوند محسوب می‌شد. پس از چند روز حضور در درس، اشکالات خود را نوشت و در یک جلسه‌ی خصوصی به نظر استاد رسانید و استاد آن‌ها را در درس عنوان کرد و به آن‌ها پاسخ داد، از آن روز این طلبه‌ی جوان تازه وارد، مورد عنایت استاد و زبان‌زد طلاب گردید.

من از مرحوم آیت الله حاج سیدهاشم نجف‌آبادی که از علمای میرز مشهد مقدس بود،<sup>(۱)</sup> شنیدم که می‌فرمود: «در نجف، آقای بروجردی را می‌دیدم که در عین جوانی خیلی باوقار راه می‌رفت و طلاب او را به هم نشان می‌دادند.» و من از مرحوم پدرم حاج شیخ مهدی واعظ خراسانی که با آقای آخوند خراسانی، خصوصیت داشت، شنیدم که می‌گفت: وقتی آقای بروجردی در درس آخوند صحبت می‌کرد. آقای آخوند به حاضران درس می‌فرمود: «گوش دهید ببینید آقا چه می‌گویند» و اگر وی صحبت نمی‌کرد مرحوم آخوند پس از بیان مطلب به او رو می‌کرد و می‌فرمود: «شما نظری ندارید؟»

آقای بروجردی، در نجف علاوه بر تحصیل علم، به تدریس کتاب (فصول) مشغول

(۱) وی جد مادری آیت الله خامنه‌ای رهبر عالی‌قدر بود و در سال ۱۳۸۰ ق درگذشت. او از خاندان معروف و گسترده‌ی «میردامادی» بود و در نجف اشرف متولد شد و در همان‌جا مراتب علم و دانش را طی کرد. در حلقه‌ی درس آخوند خراسانی و دیگران از جمله مرحوم میرزای نائینی حضور یافته و با مرحوم آیت الله سیدمحسن حکیم، هم دوره و هم‌بحث بوده است. و تا آخر عمر، رابطه‌ی میان آن دو روحانی، استمرار داشت. وی بعداً به مشهد هجرت و در جامع گوهرشاد در شبستانی که هنوز به‌نام وی مشهور است، اقامه‌ی جماعت می‌کرد و سال‌ها پس از نماز مغرب و عشاء درس تفسیر می‌گفت. او در حادثه‌ی خونین مسجد گوهرشاد که در زمان رضاخان اتفاق افتاد، گرفتار و با عده‌ای از علمای مشهد، به تهران تبعید و زندانی گردیدند. سپس او را به شهر سمنان و پس از آن به شهر ری منتقل کردند. او همچنان آواره و در تبعید به‌سر می‌برد تا این‌که رضاخان پس از آغاز جنگ بین‌الملل دوم، از ایران فرار کرد و آن عالم بزرگوار، به مشهد برگشت و از نو کار خود را آغاز کرد. او پدر همسر این جانب بود.

بود و جلسه‌ی درس او بیش از دیگران رونق داشت. علاوه بر این، وی پس از دروس استاد- چنان‌که رسم بود- به تقریر درس برای جمع کثیری از شاگردان می‌پرداخت. وی علاوه بر درس آخوند خراسانی، به درس آقای شریعت اصفهانی و سیدصاحب (عروةالوثقی) حاضر می‌شد ولی همواره از خاطرات درس آخوند، با وجد و نشاط، سخن می‌گفت که گویا الآن، در جلسه‌ی درس روبه‌روی استاد نشسته است. ظاهراً حاشیه‌ی کفایة الاصول از تألیفات ایشان، نتیجه‌ی همین دوره است. و من بر آن حاشیه تاکنون دست نیافته‌ام.<sup>(۱)</sup>

مرحوم استاد، قضایایی از استادش راجع به مشروطه نقل می‌فرمود، از جمله گفت: «در خواب دیدم آقای آخوند لب بام بلندی ایستاده ناگهان از بام سقوط کرد و پایین افتاد، دویدم و او را همانند طفلی در بغل گرفتم. بار دیگر خواب دیدم درحالی که در منبر در مسجد هندی، مشغول تدریس بود کسی او را تیر زد و او از منبر به زیر افتاد و باز من دویدم و او را بغل کردم درحالی که خون‌آلود بود.» گویا آنچه را بر سر استادش پس از مشروطه آمد، در خواب به او الهام شده بود.

وی، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۸ هـ ق در نجف اقامت نمود، و در اواخر این سال، بر اثر تقاضای مکرر پدر- با در دست داشتن اجازه‌ی اجتهاد آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی چنان‌که خواهیم گفت- به بروجرد برگشت، به این قصد که مجدداً به نجف برگردد، اما توفیق نیافت. و از دو نامه‌ی باقی‌مانده که استاد «آخوند» برای والدش نوشته است- متن آن نامه‌ها در پایان گراور شده است- می‌توان بر میزان تأثر و تأسف استاد از مفارقت این شاگرد فاضل، پی‌برد. مرحوم بروجردی نیز همواره مراتب تأثر خود را از

---

(۱) اخیراً شنیدم این حاشیه در قم چاپ شده است، ولی پس از بررسی معلوم شد تقریر درس استاد، به قلم یکی از شاگردان وی در بروجرد است. ولی به عنوان حاشیه بر کفایه همراه متن کفایه و تعلیق بر آن، منتشر شده در مقدمه نوشته‌اند: حاشیه‌ی آیت‌الله بر کفایه مفقود گردیده، اما این تقریرات، به نظر ایشان رسیده است.

فراق نجف یاد می‌کرد و من از او شنیدم که می‌فرمود: آرزوی برگشت، به نجف را دارم. و در این اواخر، درباره‌ی رفتن به این سفر تصمیم گرفت اما عمر مجال نداد. در مراجعت به بروجرد، مورد تکریم و استقبال گرم مردم قرار گرفت و همه جا سخن از مراتب علم و نبوغ وی بود. سلسله‌ی طباطبایی هر کدام نسبت به او عنایت خاصی نشان می‌دادند. اما در نتیجه‌ی رقابت و مزاحمت رقیبان متعدد شهر، به گوشه‌گیری و انزوا گرایید و درصدد مراجعت به نجف بود که پدر پیرش، درحالی که امیدش را به او دوخته و مایل بود در لحظات آخر عمر، نزدش باشد، جهان را بدرود گفت و اداره‌ی عائله به دوش او افتاد.

پس از چند روز، نامه‌ی تسلیتی از استاد، دریافت کرد که حاکی از کمال اشتیاق استاد به دیدار شاگرد بود. اما همان‌طور که می‌دانیم مرحوم آخوند در همان سال ۱۳۲۹ هـ ق از جهان درگذشت. آقای بروجردی می‌فرمود: مرگ دو پدر در مدت شش ماه با گرفتاری‌های گوناگون دیگر، بسیار بر وی گران آمد و برخلاف میل باطنی ناچار از توقف در بروجرد گردید که این توقف حدود سی سال به طول انجامید. اما در همین مدت، سنگ بنای حوزه‌ای را نهاد که باعث سرگرمی او شد. و در برابر کشاکش روزگار و حوادث تلخ و شیرین و کارشکنی‌ها و مزاحمت‌هایی که از طرف مردم یا مأمورین دولت پیش می‌آمد، مقاومت می‌کرد. و بر اثر آن که یکی از مراجع تقلید محل، مردم را به وی ارجاع می‌داد، ایشان در همان بروجرد، مقام مرجعیت تقلید را حائز گردید. در آن هنگام، یکی از لطمات روحی وی، فوت تنها دختر جوانش بود.

### مسافرت به مشهد:

فوت فرزند و تألمات روحی، او را به سفر به مشهد مقدس در سال ۱۳۴۰ هـ ق و توقف چند ماهه واداشت که مورد توجه علما و طلاب مشهد قرار گرفت و حوزه‌ی درس تشکیل داد و با بزرگان شهر از جمله عارف نامی مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی، مأنوس گردید. مرحوم پدرم می‌گفت: وی در مسجد گوهرشاد به نماز ایستاد و کسانی که از زمان مجتهد نامی مرحوم شیخ محمدتقی بجنوردی، دیگر با کسی نماز

نمی‌خواندند به نماز او حاضر می‌شدند. به گفته‌ی وی آیت‌الله پس از نماز منبر می‌رفت ولی من که پای منبرش حاضر می‌شدم صلاح ندانستم ایشان منبر روند و مناسب شأن ایشان نبود. این مطلب را به ایشان گفتم. او هم منبر را ترک گفت.

باری، بر اثر اصرار اهل بروجرد و نامه‌ها و تلگراف‌های پیاپی ایشان، و آمدن جمعی از بزرگان‌شان به مشهد، سرانجام با همه‌ی اصرار علما و فضلالی مشهد بر توقف ایشان در مشهد مقدس، مشهد را ترک گفت و عازم وطن گردید.

در بین راه، به قم وارد شد و مورد توجه علمای شهر از جمله مرجع عالی‌قدر و مؤسس حوزه‌ی قم، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قرار گرفت. حوزه‌ی قم که در آن هنگام حدود دو هزار طلبه داشت، به گرمی از او استقبال نمود و بر اثر اصرار آنان، درس گفتن را شروع کرد. اما دوباره سیل تلگراف‌ها و نامه‌ها از جانب مردم بروجرد به قم و اصرار بر مراجعت ایشان به بروجرد، سرانجام در میان تأثر شدید طلاب قم ناچار شد که به بروجرد مراجعت نماید.

باری، این مسافرت بیش از یک سال و نیم به طول انجامید و با استقبال با شکوه مردم بروجرد، به پایان رسید. وی تا سال ۱۳۴۵ هـ ق در بروجرد توقف کرد و در همین سال، به سفر حج رفت و برگشت. در عراق خاطرات ایام گذشته تجدید شد و سه ماه در نجف توقف کرد و آیات و مدرسین نجف مرحوم میرزا حسین نائینی، مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاءالدین عراقی، آقا شیخ محمدحسین اصفهانی و دیگران، مقدم او را گرامی داشتند و خانه‌اش محل تجمع علما و طلاب گردید. در بین مراجع، مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی غالباً بعد از نماز مغرب و عشاء به خانه‌ی او می‌رفت و بسیار با او انس داشت. پس از یکصد روز توقف در نجف عازم حج شد حرکت او از نجف موجی از تأثر ایجاد کرد و در مراجعت به کاظمین بشارت ولادت اولین فرزند ذکور (سیدمحمد حسن) که سال‌ها در حسرتش بود، به او رسید.

حرکت او از عراق، مصادف گردید با اجتماع علمای اصفهان در قم به منظور اعتراض به جریان‌های مملکت و روش خصمانه‌ای که رضاخان نسبت به اسلام در

پیش گرفته بود. تماس او در عراق با علما و تصمیماتی که برای مقابله با این وضع گرفته شده بود، باعث گردید تا از طرف رضاخان در مرز دستگیر شده، به تهران منتقل و زندانی گردید. اتفاقاً، در همان وقت رضاخان در بروجرد بود و خبر دستگیری او را به سادات طباطبایی داد و بر اثر عجز و لابه‌ی آنان، رضاخان دستور داد تا آیت الله از زندان به منزل ثقة الاسلام نماینده‌ی بروجرد که او نیز از همین سلسله‌ی سادات طباطبایی بود، برود. و پس از برگشت شاه به تهران، آیت الله را به حضور پذیرفت و مورد تفقد و احترام قرار داد و مراتب تأسف خود را از آن حادثه ابراز و از وی دعوت کرد در تهران بماند که نپذیرفت.

توقف او در تهران، صد روز طول کشید و مورد تکریم طبقات مردم و علما قرار گرفت و به رغم تقاضای شاه و علما بر ماندن در تهران، تصمیم برگشت به بروجرد گرفت. اما پیش از آن بار دیگر به زیارت مشهد مشرف شد و مدت هفت ماه در آن شهر توقف نمود، گویا مایل نبود آن مکان مقدس را ترک گوید. اما عواملی چند او را در سال ۱۳۴۶ هـ راهی بروجرد و پی‌گیری مشاغل روحانی خود در زادگاهش کرد.

این دوره، همزمان با نفوذ رضاخان و اقدامات ضداسلامی او بود و هر روز از گوشه و کنار مملکت خبر بدی می‌رسید و این مرد روحانی را رنج می‌داد. این وضعیت او را به انزوای از خلق و سکوت مرگبار و خون دل خوردن واداشت و فقط هنگام نماز راهی مسجد می‌گردید.

این دوران تاریک و ظلمانی، تا حادثه‌ی شهریور در سال ۱۳۲۰ شمسی برابر ۱۳۶۰ هـ ق و فرار رضاخان از ایران، ادامه یافت و هر چند با سقوط وی اوضاع مملکت زیر و رو شد و مردم از دست اختناق رضاخانی نجات یافتند ولی فقر مفرط و نیاز مردم و آثار شوم جنگ جهانی دوم، مردم را زیر فشار قرار داد و آیت الله خود را مسئول کمک به مردم می‌دانست و به همین خاطر، باغ موروثی خود را فروخت و پول آن را به فقرا داد و تا توانست به مردم کمک کرد.

### جریان زندانی شدن آیت الله

در این جا به داستان زندانی شدن آیت الله برمی‌گردم، در هنگام اقامت در قم، از افراد مطلع از جمله از مرحوم استاد مطهری، شنیدم که در آن سفر، در نجف اشرف یک جلسه‌ی خصوصی بسیار محرمانه در منزل مرحوم میرزای نائینی با حضور خود او و آیات عظام: اصفهانی، بروجردی و شیخ احمد شاهرودی از علمای مبرز و روشن فکر آن زمان، تشکیل گردید و صحبت از خلاف‌کاری‌های رضاخان و راه مبارزه با او بود و هرکس راهی ارائه می‌داد. مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی گفت: «باید عشایر را علیه او بشورانیم و به حکومت ننگین او پایان دهیم». به عکس، مرحوم نائینی گفت: «باید از او استماله کنیم و با نرمش و ملایمت او را از ضدیت با اسلام، بازداریم». من اضافه می‌کنم شاید در پی همین نظر بود که مرحوم نائینی عکس علی علیه‌السلام را از خزانه‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برای رضاخان فرستاد و طی مراسم باشکوهی، آن عکس را که در حقیقت تأییدی از سوی علمای نجف نسبت به رژیم پهلوی به شمار می‌آمد، وارد تهران کردند، و این خود یکی از ترفندهای رضاخان جهت استحکام موضع خود در آن دوران اختناق ضداسلامی او بود.

باری، در مرز ایران، مرحوم بروجردی و شیخ احمد شاهرودی را توقیف و یکسره راهی زندان ارتش در تهران کردند. من از جریان کار شیخ احمد خبر ندارم، اما راجع به آیت الله بروجردی، همین ناقل می‌گفت: رضاخان که از سفر لرستان و بروجرد برگشته بود، آقای بروجردی را به دربار احضار و در فضای باغ از او پذیرایی کرد و به مجرد دیدن او گفت: میرزای نائینی آدم عاقلی است. معلوم شد از تمام گفتگوهای نجف، باخبر است و معلوم نیست چه کسی به او خبر داده است؟

آن‌گاه از آیت الله خواست که حاجتی از او طلب نماید. ایشان گفتند من در ارتش دیدم هفته‌ای یک شب به سربازها پلو می‌دهند. آنان سرباز اسلام هستند دستور دهید هفته‌ای دو بار به آنان پلو بدهند. رضاخان از این پیشنهاد بسیار خوشش آمد و بالاخره دستور مراجعت وی را به بروجرد صادر کرد.

در این جا روایت دیگری از حادثه‌ی زندان آیت الله بروجردی، حجة الاسلام سیدمحمد صادق نوه‌ی ایشان، از قول آیت الله سیدمحمدباقر سلطانی که خود شاهد آمدن رضاخان به بروجرد و اجتماع مسجد جامع بود و در آن هنگام پسر نوجوانی بوده است، نقل می‌کرد به این شرح: که سادات طباطبایی بروجرد به مجرد شنیدن گرفتاری ایشان، در بیت بزرگ خاندان در آن هنگام، حجة الاسلام آقا عبدالحسین فرزند عالم بزرگ آقا محمود صاحب کتاب (المواهب السنیة) که قبلاً از او نام بردیم و نزد مردم و دولت هر دو، منزلتی و قبلاً هم با شاه دیدارهایی داشت، اجتماع نمودند و از وی خواستند که نزد شاه شفاعت کند تا آیت الله را رها نماید، در آن هنگام، قتل سرلشکر طهماسبی وزیر فوائد عامه در بین راه بروجرد و خرم‌آباد اتفاق افتاد که اشتباها به جای رضاخان کشته شده بود، برای او در مسجد جامع بروجرد مجلس ترحیم گذارده بودند، رضاشاه که برای دفع این غائله در بروجرد به سر می‌برد، به مجلس ترحیم حاضر شد و در کنار آقا عبدالحسین بزرگ خاندان طباطبایی نشست درحالی که اعضای خاندان دور او جمع بودند.

شاه، از آقا عبدالحسین پرسید: سیدحسین از خاندان شما کیست؟ او گفت من کسی به نام سیدحسین نمی‌شناسم، دو مرتبه پرسید و او همان پاسخ را داد تا این که گفت: کسی که نزد ما است آیت الله آقا حسین است که اکنون از حج برگشته و در عتبات به سر می‌برد، او مردی است که تمام اوقاتش به علم و تدریس و تألیف و مطالعه صرف می‌شود، به طوری که حتی با اعضای خاندان ما به جز سالی یک بار در ایام عید، تماس نمی‌گیرد. شاه گفت: پس این اخباری که از او به من می‌رسد چیست؟ سیدعبدالحسین گفت به سر مبارک قسم که همه‌ی آن‌ها دروغ است، و او الآن عازم زیارت مشهد و اقامت در آن شهر است و سزاوار است شما از او بخواهید که به بروجرد برگردد. این سخنان را سید به آن خاطر گفت که ذهن شاه را نسبت به آیت الله بروجردی که گفته بودند او در صدد شوراندن مردم بر ضد شاه است، پاک کند... تا آخر قصه به کیفیتی که ذکر شد، به اضافه‌ی این که شاه هنگام ملاقات با آیت الله به او گفت: سادات

طباطبایی از من خواستند که شما را به بروجرد برگردانم، اما وی عذر آورد که من نذر کرده‌ام حضرت رضا را زیارت کنم و پس از زیارت آن حضرت، به بروجرد بروم. گشت. و لهذا از تهران جهت وفای به نذر خود، عازم مشهد گردیدم، و این سفر دوم ایشان به مشهد است و قبلاً سفر اول او را یادآور شدیم.

پس از این نوشته، مصاحبه‌ی مجله‌ی حوزه را با آیت‌الله سلطانی در شماره‌ی (۳۳-۳۴) که به یادبود آیت‌الله بروجردی اختصاص داشت، مطالعه کردم که خاطرات زیادی از بسیاری از افراد این خاندان، و از خواص آیت‌الله و شاگردانش به‌جز آنچه ما در این جا ذکر کردیم آورده بود. از جمله خاطرات خودم را از ایشان.

#### پس از شهریور ۲۰:

از جمله حوادث این دوران این بود که آیت‌الله قمی که خود در نتیجه‌ی مبارزه با رضاخان و وقوع حادثه‌ی خونین مسجد جامع گوهرشاد، به عراق رفته بود، برای زیارت امام رضا علیه‌السلام به ایران آمد و پس از زیارت مشهد در تهران رحل اقامت افکند و تقاضاهای مشروعی در رفع اعمال شوم رضاخان از دولت داشت که نیاز به تأیید و کمک علمای شهرستان‌ها بود. و من شخصاً در مشهد ناظر بودم که در مدرسه‌ی سلیمان‌خان علما و طلاب، جهت مخابره‌ی تلگراف تأیید برای آیت‌الله قمی و دولت وقت، گرد آمده بودند. در رأس پیشنهادهای وی، آزاد گذاردن زنان برای حجاب و تدریس قرآن و شرعیات در مدارس و صرف اوقاف در محل خود بود. اما دولت وقت نمی‌خواست با آنها موافقت نماید و به مسامحه برگزار می‌کرد، این تسامح، موجی از ناراحتی در حوزه‌های علمیه و محافل روحانی برانگیخت و سیل تلگراف‌ها از اطراف در تأیید آیت‌الله قمی به تهران سرازیر شد.

چند تن از علمای محترم تهران، جهت استمداد از آیت‌الله بروجردی راهی بروجرد شدند. آیت‌الله پس از مشورت با بزرگان سلسله‌ی طباطبایی، طی تلگرافی به نخست‌وزیر وقت هشدار داد اگر با تقاضاهای آیت‌الله قمی موافقت نشود، شخصاً به تهران حرکت خواهم کرد و مسئول عواقب وخیم آن، زعمای دولت خواهند بود.



تلگراف‌هایی هم از طرف عشایر آن سامان، مخایره شد، دولت خود را ناچار دید تا با آیت الله قمی موافقت نماید. این داستان بسیار مهم است و ظاهراً جایی ثبت نشده است. آیت الله قمی، پس از آن، به عتبات عالیات برگشت و در بین راه با آیت الله بروجردی در شهر ملایر که در مسیر راه همدان، قدری از بروجرد فاصله دارد، ملاقات کرد و این آخرین دیدار این دو رهبر مذهبی و دو مرجع تقلید هم نام بود. خداوند هر دو را غریق رحمت فرماید جزاها الله عن الاسلام خیرا.

### حرکت به تهران برای معالجه:

آیت الله بروجردی که سال‌ها رنج عارضه‌ی فتق را می‌کشید، ناچار شد جهت معالجه به تهران برود و در بیمارستان فیروزآبادی بستری شود. مدت ۷۰ روز اقامت وی در بیمارستان با دو عمل جراحی، طول کشید و همواره تلگراف‌های تفقد، از اطراف و از جمله از قم به او می‌رسید. به علاوه عده‌ای از مدرسین و فضلاء قم به دیدن وی آمدند و از او تقاضای انتقال به قم و سرپرستی حوزه را نمودند. جمعی از بازرگانان قم و تهران نیز همین تقاضا را داشتند. شدت و کثرت این تقاضاها او را به فکر فرو برد و کم‌کم با مساعدت استخاره به اقامت در قم تصمیم گرفت.<sup>(۱)</sup>

در این سفر بود که شاه جوان، از او در بیمارستان عیادت کرد و از این راه در آغاز سلطنت برای خود و جاهتی کسب کرد و در مبارزه با اوضاع نابسامان مملکت از جمله اشغال کشور توسط قوای متفقین و زمزمه‌ی حزب توده و احزاب دیگر، نیرو گرفت. آیت الله، فرصت را مغتنم شمرد و راجع به مسائل مهم مملکتی از جمله مطبوعات که با کمال گستاخی به مقدسات اسلام، حمله می‌کردند، تذکراتی دادند و از جمله گفتند:

---

(۱) در مقاله‌ای که در نامه‌ی آستان قدس منتشر کردم به استناد شایعات هنگام فوت آیت الله نوشته‌ام، آیت الله هنگامی که در بین راه بروجرد به تهران، به قم رسید و چشمش به بارگاه حضرت معصومه افتاد، تصمیم گرفت اگر از آن مرض شفا یافت، در قم اقامت نماید.

با توجه به غفلت‌های گذشته باید معنویات و امور دینی در بین همه‌ی طبقات به‌خصوص نسل جوان مورد عنایت باشد. این اولین ملاقات شاه با وی بود و بعداً هم ملاقات‌های دیگری در قم پیش آمد و هر بار آیت‌الله، مطالب لازم را به وی گوش‌زد می‌فرمود، اما گویا غالباً این توصیه‌ها به دست نسیان سپرده می‌شد تا این که شد آن‌چه شد و اگر به تذکرات وی گوش می‌داد تا این حد به لجن کشیده نمی‌شد که خاندان سلطنت و ارکان دولتش واژگون گردد. بسیاری از آن‌چه در این‌جا ذکر کردم در مصاحبه‌ی مجله‌ی حوزه با آیت‌الله سلطانی، آمده است.

### توقف در قم:

آیت‌الله، پس از خروج از بیمارستان راهی قم شد و با استقبال با شکوهی روبه‌رو گردید و در آن شهر رحل اقامت افکند. در آن هنگام، سرپرستی حوزه‌ی قم به عهده‌ی سه تن از مراجع: آیات عظام سیدصدرالدین صدر، سیدمحمد حجت و سیدمحمدتقی خوانساری بود. هر یک از این سه تن دارای امتیازات خاصی بودند. و به اتفاق هم با درایت و حسن تدبیر و با مدارات زیاد در آن دوران سیاه رضاخانی، قریباً مدت ده سال از سال ۱۳۵۵ هـ ق (سال درگذشت آیت‌الله حائری) تا حدود سال ۱۳۶۴ هـ ق آن حوزه‌ی مهم و نوپا را اداره کردند.

قم، در آن هنگام حوزه‌ی بزرگی با چند هزار طلبه داشت، که با توجه مردم به مذهب، پس از فرار رضاخان و پیش آمدن آزادی نسبی، همچنان بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد و برخی از فضلا که بر اثر فشار و اختناق حاکم بر اوضاع، به دهات و شهرها رفته بودند، مجدداً به حوزه بازگشته و به درس و بحث پرداختند.

عین این وضعیت در حوزه‌ی مشهد هم وجود داشت با این تفاوت که حوزه‌ی مشهد، پس از فاجعه‌ی مسجد گوهرشاد به کلی متلاشی شد، عموم مدرسین و علما تبعید شدند و یا به اوطان خود بازگشتند و به جز افراد انگشت‌شماری از طلاب قدیمی که غالباً در پنهانی به سر می‌بردند کسی باقی نماند و مدارس علمی غالباً تعطیل و در حال ویرانی بود، اما پس از رفتن رضاخان، تدریجاً باز شد و حوزه‌ی مشهد حیات

مجدد یافت و من خود در آن سال‌ها ناظر این حالت بودم و خودم از جمله‌ی همان طلاب اولیه‌ی مشهد در آن هنگام بودم که قبلاً حدود سه سال و نیم در حوزه‌ی نجف همراه پدرم که از دست رضاخان فرار کرده بود، درس خوانده بودم. در آن هنگام بیش از ۶۰-۷۰ تن طلبه‌ی جوان در مشهد نبود که سال به سال، بر شمار آنان افزوده می‌شد و تا سال ۱۳۲۸ که من به قم منتقل شدم این حوزه، به همت مدرسین و علما و در رأس همه آیت الله حاج میرزا احمد کفائی خراسانی نجل آخوند خراسانی، که ریاست حوزه و روحانیت مشهد را به عهده داشت، حوزه‌ی قابل ملاحظه‌ای گردیده بود.

اما حوزه‌ی قم، هر چند بسیار لطمه خورده بود و بر اثر جو حاکم بر زمان، عده‌ی زیادی از طلاب قم حوزه را رها کرده و به کارهای اداری و کسب و کار پرداختند یا به اوطان خود برگشتند ولی به هر حال، صورت حوزه محفوظ مانده بود و سهم آن سه تن مرجع و دیگران از جمله مدرسین بزرگ حوزه در آن هنگام، مانند آیات عظام حضرت امام خمینی و سید محمد داماد و آیت الله گلپایگانی و دیگران، در بقا و رشد این حوزه‌ی مقدسه، قابل ستایش و تقریر است.

همه‌ی آنان، با دعوت از آیت الله بروجردی به قم هم‌داستان بودند و به وی کمک کردند. همان‌طور که قبلاً گفته شد آیت الله بروجردی در قم سابقه و نام و آوازه داشت وصیت او همه‌ی محافل روحانی را فرا گرفته بود و طبیعی بود که از وی استقبال شایانی بکنند. به شکرانه‌ی ورود او که می‌رفت حیات تازه‌ای به حوزه بدهد، مجالس و محافلی با ایراد سخنرانی‌های داغ و سرودن اشعار آبدار برگزار گردید و موجی از شادی و مسرت و نیز امید، ایجاد کرد. من و دیگران، در آن هنگام در حوزه‌ی مشهد، همین احساس را داشتیم و در ذهنمان آینده‌ی درخشانی را برای حوزه‌های علمیه ترسیم می‌کردیم.

ورود آیت الله به قم در عصر پنج‌شنبه ۲۶ ماه صفر سال ۱۳۶۴ هـ ق اتفاق افتاد. با این همه اهالی بروجرد هنوز هم اصرار داشتند که وی به آن دیار برگردد ولی معلوم بود که این بار، فریاد آنان به جایی نمی‌رسد و دیگر هرگز آیت الله صدر که به احترام وی

آن‌جا را ترک کرد، به نماز ایستاد و در همان جا و مسجد بالا سر و گاهی در مدرسه‌ی فیضیه و مسجد (عشق علی) به تدریس فقه و اصول پرداخت و به‌جز آیات ثلاثه، بیش‌تر مدرسین بزرگ از جمله حضرت امام و آقای محقق داماد غالباً در هر دو درس وی حاضر می‌شدند و من خود تا آخرین سال رحلت آیت‌الله، شاهد حضور این دو عالم بزرگ در آن درس‌ها بودم. من بعداً راجع به کیفیت درس او بحث خواهم کرد. همچنان‌که این دو تن همراه سایر بزرگان، در جلسه‌ی استفتای او حضور داشتند و او را در وظایف سنگینی که به عنوان مرجعیت عامه‌ی شیعیان بر دوش داشت، کمک می‌کردند.

#### سفر به مشهد:

در تابستان همان سال جهت نجات از گرمای قم، راهی مشهد مقدس شد- و این سومین سفر او بود- و با استقبال گرم مردم و به‌خصوص علما و طلاب شهر، مواجه گردید و من خود که طلبه‌ی جوان سطح خوانی بودم همراه مستقبلین تا خواجه اباصلت سه فرسنگی شهر، به استقبال رفتم و شاهد بودم که علمای طراز اول مشهد مانند مرجع بزرگ سیدیونس اردبیلی و آیت‌الله کفایی و دیگران چگونه به وی احترام می‌گذارند. وی در خانه‌ی آبرومندی متعلق به تاجری به نام (کوزه کنانی) سکنی گزید. و من در آن خانه مکرراً به زیارت او می‌رفتم و از مدرسین قم چند نفر از جمله آیت‌الله داماد و آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری در این سفر، ملازم او بودند.

سه ماه رجب، شعبان و رمضان در مشهد مقدس اقامت گزید و پیش از ماه رمضان، شب‌ها در ایوان مقصوره‌ی مسجد گوهرشاد اقامه‌ی جماعت می‌کرد. اما در ماه مبارک رمضان، روزها در شبستان بزرگ مرحوم آیت‌الله نهاوندی جماعت بی‌نظیری تشکیل می‌شد خود آیت‌الله نهاوندی با کبر سن و علمای طراز اول مشهد و ائمه‌ی جماعات محلات وعده‌ی بسیاری از علمای شهرستان‌ها و مدرسین قم، در آن نماز شرکت می‌کردند و صف اول و دوم نماز، به این طبقه اختصاص داشت و این نماز جماعت با آن خصوصیت کم‌نظیر بود.

روز عید فطر ایشان در همان محل، اقامه‌ی نماز عید کرد و به منبر رفته خطبه خواند ولی صدای وی از همان اطراف منبر تجاوز نمی‌کرد. راجع به جای نماز عید ایشان در مسجد جامع گوهرشاد حادثه‌ای رخ داد که از ذکرش خودداری می‌کنم. گفته می‌شد که این احترام فوق‌العاده‌ای که مرحوم نهانندی با آن مقام زهد و موقعیت مهم، از این سید بزرگوار به عمل آورد، سبب گردید، هنگام تشریف وی به عتبات عالیات مرحوم آیت‌الله العظمی مرجع بزرگ سیدابوالحسن اصفهانی، جای نماز خود را در صحن نجف اشرف، به او واگذارد و در عالم خلسه سر نماز به مرحوم نهانندی گفتند: از فرزندم احترام کردی ما هم تو را احترام کردیم. مرحوم نهانندی هنگام بازگشت به ایران، این حادثه‌ی عجیب را در قم برای آیت‌الله بروجردی نقل کرده بود.

#### خاطرات من از سفر آیت‌الله به مشهد:

خاطرات شخصی من از این سفر به لحاظ ملازمت مداوم و کنجکاوی خودم بسیار است: یکی از این خاطرات یک کار علمی و فرهنگی خدایسندانه و مربوط به فهرست کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است. قبلاً سه جلد فهرست برای این کتابخانه تدوین کرده بودند، اما بخش عمده‌ی مخطوطات، فهرست نشده بود و ایشان پس از بازدید از کتابخانه به نایب التولیه‌ی وقت دستور دادند که باید سریعاً فهرست کاملی برای کتابخانه تهیه شود و تا من در مشهد هستم نمونه‌ی آن را ببینیم. وی، تا سال‌ها مرتباً این کار را دنبال می‌کرد.

من در سال ۱۳۲۸ برای ادامه‌ی تحصیل از مشهد به قم رفتم و در تابستان‌ها به مشهد می‌آمدم. در سفری به مشهد، اولیای کتابخانه مزده‌ی چاپ جلد پنجم را به من دادند و من این خبر را در قم به آیت‌الله رسانیدم. هنگام دادن این خبر به وی، من می‌گفتم جلد پنجم و ایشان گفتند جلد چهارم و دو سه بار این مطلب رد و بدل شد. معلوم بود که دقیقاً مجلدات آن را دنبال می‌کنند و شمار آن‌ها را به خاطر سپرده‌اند. تدوین این فهرست، هنوز ادامه دارد و شمار جلدها از ده جلد گذشته است که باید آن را از یادگارهای آن مرد بزرگ دانست.

در این سفر، آیت الله بروجردی به نسخه‌ای از کتاب رجال شیخ طوسی در کتابخانه‌ی آستانه دست یافت. پیش از آن در کارهای علمی و رجالی خود از منقولات رجال ممقانی بهره می‌گرفت که آن‌ها را در یک جا گرد آورده و برای خود رجال شیخ طوسی فراهم کرده بود. بعداً کتاب خود را با آن نسخه مقابله کرد که به جز چند مورد با آن مطابق بود. این خود نمونه‌ای از سخت‌کوشی آن مرد بزرگ در طلب علم و خصوصاً در علم رجال بود و علمی که وی در آن صاحب مکتب بود و شرح خواهم داد.

باز، از جمله‌ی خاطرات این سفر آن که، هنگام ورود به حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام، در حالی که عده‌ای از علما و مستقبلیین، همراه وی بودند ملاحظه فرمود که زائری افتاده عتبه را می‌بوسد. ایشان پرخاش کرد که «کی به شما گفته چنین کنید؟ این عمل باعث می‌شود ما را متهم کنند که امام را عبادت و سجده می‌کنیم، ما بدون این کار مورد اتهام هستیم دیگر پس از مشاهده‌ی این عمل، با هیچ دلیل و برهانی نمی‌توانیم خود را تبرئه کنیم». این سخن آیت الله مردمان روشن‌بین را خوش آمد، اما موردپسند مقدسان سنتی قرار نگرفت ولی در هر حال مبدأ فکری برای علما و دانشمندان گردید و در همه جا شایع شد.

نظیر آن، در شب میلاد حضرت امام حسین علیه‌السلام هیأت‌های عزاداری مشهد که دارای تشکیلات مرتبی بودند، دسته‌جمعی مجلس مجللی را در محله‌ی چهارباغ در منزل سابق قائم مقام که فعلاً تبدیل به حسینیه‌ی رضوی‌ها گردیده، به رسم بازدید آیت‌الله از هیأت‌های مذهبی، تشکیل داده بودند و علمای بزرگ و محترمین شهر و جمعی از طلاب و فضلا و وعاظ، حضور داشتند، یکی از وعاظ منبر رفت و طی ذکر مناقب حضرت امام حسین علیه‌السلام گفت: «قنداقه‌ی امام حسین را به عرش بردند و خداوند دست بر سر او نهاد!!»

من در فاصله‌ی چند متری آیت الله کنار دیوار نشسته بودم و آیت الله را در صف دیگر کنار دیوار مشاهده می‌کردم. دیدم از اطراف آیت الله زمزمه‌ای به گوش می‌رسد، عاقبت پس از لحظاتی مرحوم آیت الله میرزا علی‌اکبر نوغانی صاحب کتاب (سه مقاله) که از علمای مبرز و باذوق و سخنور مشهد و غالباً آن هنگام، ملازم آیت الله بود، از

کنار ایشان به پا خاست و گفت: آقای مدقق (نام ناطق) آقا می‌فرمایند خدا دست ندارد و برای مردم توضیح دهید که مراد از آن، رحمت و عنایت خاص خداوند است. ناطق هم خودش را از دسته نینداخت و گفت به‌به! استفاده کردیم می‌فرمایند خدا دست ندارد، مراد عنایت خاصه‌ی خداوند به امام حسین علیه‌السلام است.

این قبیل عکس‌العمل‌ها؛ کنجاوی، واقع‌بینی، صراحت لهجه و روح اصلاح‌طلبی او را می‌رساند هرچند برخی از قشریون را خوش نیاید.

خاطره‌ی دیگر: یک روز عصر، در مدرسه سلیمان‌خان که تقریباً مرکز اداره‌ی حوزه‌ی آن روز مشهد، و زیرنظر سرپرست حوزه مرحوم آیت‌الله حاج میرزا احمد کفایی خراسانی بود. به عنوان بازدید آیت‌الله از طلاب و مدرسین حوزه، مجلسی تشکیل دادند و علمای مبرز شهر و بسیاری از طلاب مشهد و جمعی از فضلاء قم و شهرهای دیگر، در آن مجلس گرد آمده بودند.

در آن هنگام، من که طلبه‌ی کم سن و سال و ریزه اندامی بودم و درس کفایه می‌خواندم ناگهان دیدم مرحوم حجة الاسلام و المسلمین شیخ حسین بجزستانی معاون آیت‌الله کفایی در اداره‌ی حوزه، آمد و دست مرا گرفت. و برد نزد آیت‌الله و گفت ایشان فرزند حاج شیخ مهدی واعظ و یکی از طلاب این مدرسه هستند از ایشان چیزی سؤال کنید، من مقابل آیت‌الله نشستم و دو طرف او مدرسین مشهد و قم نشسته بودند از جمله استاد درس کفایه‌ی ما مرحوم آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی، مدرس زبردست و خوش‌بیان و خوش‌فکر حوزه‌ی مشهد، حضور داشت.

آیت‌الله فرمود: چه می‌خوانید؟ گفتم: کتاب کفایه گفتند: چه مبحث را؟ گفتم: بحث نواهی. گفتند: نهی را تعریف کنید. گفتم: معمولاً علما می‌گویند نهی، طلب ترک فعل است، اما استاد ما حضرت آقای حاج شیخ هاشم گفتند صواب آن است که نهی طلب نیست زجر است. بازداشت از فعل است درست نقطه‌ی مقابل امر. تا این مطلب را گفتم زمزمه میان اطرافیان بلند شد. بعداً معلوم شد که نظر مبارک خود آیت‌الله همین بوده و در درس عنوان کرده‌اند. پس از لحظاتی که آنان با هم بحث می‌کردند و من

برابر آیت‌الله نشسته گوش می‌دادم فرمودند: بسیار خوب بفرمایید. من هم برخاستم و رفتم در جای خود نشستم.

یکی دیگر از خاطرات من از این سفر آیت‌الله به مشهد، بازدید ایشان از پدرم، مرحوم حاج شیخ مهدی واعظ خراسانی در یک شب ماه مبارک رمضان بود. پدرم مرحوم آیت‌الله حاج سیدیونس اردبیلی را خبر کرده بود. یادم نمی‌رود که آن شب در وسط حیاط در تابستان گرم، آن دو مرجع کنار هم نشسته بودند و مرحوم اردبیلی با لهجی ترکی کرامتی را نقل می‌کرد و آیت‌الله گوش می‌داد، بعداً برخاستند و از خانه تا خیابان مسافتی را پیاده رفتند و چراغ زنبوری از منزل با آنان حمل می‌کردند و بنده هم برای گرفتن چراغ می‌رفتم در بین، به ایشان گفتند، آقازاده‌ی حاج شیخ در دنبال می‌آیند ایشان برگشتند و فرمودند برگردید و من قدری مکث کردم تا ایشان رفتند بعداً چراغ را گرفتم و برگشتم.

خاطره‌ی دیگر، آن که روزی در منزل مرحوم آیت‌الله شیخ محمدرضا کلباسی (یکی از علمای مشهد و از هم دوره‌های مرحوم بروجردی در اصفهان که قبلاً از وی نقل کردم می‌گفت: من ایشان را به درس فلسفه دعوت کردم) به عنوان بازدید رفته بودند و بنده هم در اتاق دیگری نشسته بودم و آیت‌الله را نمی‌دیدم اما سخن او را می‌شنیدم که می‌فرمود: «شیخ طوسی کتاب‌های فقهی خود را هر کدام به هدف خاصی نوشته است، کتاب (نهایه) را برای محیط تشیع، ولی کتاب «خلاف و مبسوط» را برای محیط اسلام نوشته است» و این مطلب را شرح می‌داد و من پس از حضور به درس او در قم عنایت او را به شیخ طوسی بارها شاهد بودم.

این اولین باری بود که یک طلبه‌ی جوانی مانند من، این قبیل موشکافی‌های علمی و افکار اصلاحی که حاکی از اطلاعات وسیع و روشن‌بینی بود، به گوشم می‌خورد و بعدها در حوزه‌ی قم این قبیل سخنان ایشان و دیگر اساتید بزرگ، تحول در فکر من و دیگر طلاب به وجود آورد که عرض خواهم کرد.

باری، آیت‌الله بروجردی پس از توقف تابستان در مشهد بعد از ماه رمضان از سال ۱۳۲۴ راهی قم گردید.



### مرجعیت تقلید:

آقای بروجردی از هنگام توقف در بروجرد به عنوان یکی از مراجع تقلید شیعه شناخته شده بود و مقلدینی هم در آن دیار و جاهای دیگر داشت. اما مرجعیت عامه، با مرحوم آیت الله اصفهانی ساکن نجف و در سطح محدودتری با آیت الله قمی ساکن کربلا بود. در اواخر سال ۱۳۲۵ هـ ش خبر کسالت آیت الله اصفهانی شایع گردید و در شب عرفه‌ی آن سال، وی پس از یک کسالت نسبتاً طولانی در کاظمین، درگذشت و غوغایی به پا کرد. و تا چند روز کلیه‌ی اخبار ایران و بلکه جهان اسلام را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود.

اکثر مقلدان ایشان به آیت الله بروجردی رجوع کردند، اما آیت الله قمی که پس از درگذشت مرحوم اصفهانی، از کربلا به نجف نقل مکان نموده بود مرجع تقلید معتبری شمرده می‌شد ولی سه ماه نگذشت که او هم فوت شد و آیت الله بروجردی به مقام مرجعیت عامه رسید. هر چند در نجف اشرف نام چند تن دیگر مانند آیت الله حکیم، آیت الله شاهرودی، آیت الله سیدعبداله‌ادی شیرازی و دیگران؛ و در قم نام آیات ثلاث و برخی دیگر به عنوان مرجعیت، برده می‌شد و هرکدام مقلدانی هم داشتند، اما شخصیت آیت الله بروجردی در آن میان کاملاً برجسته و مشخص بود.

به‌خصوص که شایع شد مرحوم آیت الله اصفهانی، احتیاطات خود را به آقای بروجردی ارجاع داده است. این عمل، طبق یک سنت قدیمی، به منزله‌ی نامزدی وی برای مرجعیت به شمار آمد.

اصولاً روابط میان این دو فقیه و دو مرجع بزرگ، بسیار حسنه بود. قبلاً از انس میان آن دو در نجف در سفر حج آیت الله بروجردی یاد کردم. در بروجرد هم با این که آیت الله بروجردی خود مرجع تقلید بود اما مرجعیت آیت الله اصفهانی را تأیید می‌کرد. نامه‌ای از تبریز رسیده بود که از ایشان رساله خواسته بودند. وی نوشته بود: امروز علم اسلام به دست آیت الله بروجردی در بروجرد فتاوا‌ی آیت الله اصفهانی گفته می‌شد درحالی که آیت الله هم حضور داشتند و گاهی که مسأله‌گو اشتباه می‌کرد. ایشان می‌فرمود آقا این طور نمی‌گویند چنین می‌گویند!!

مرحوم پدرم، در سال‌های آخر اختناق رضاخانی در نجف توقف کرد، و با مرحوم اصفهانی بسیار مأنوس بود و مکرراً ساعت‌ها با هم خصوصی به گفتگو می‌پرداختند و گاهی من هم در گوشه‌ی اتاق نشسته بودم، و سخنان آنان را استماع می‌کردم. وی، نقل کرد که روزی به سید عرض کردم: در مشهد ما همواره مجتهدین نامی وجود داشتند و حالا از مجتهدین بزرگ خالی شده است، آنان که در آن جا هستند هر کدام به علتی که ذکر می‌کرد موقعیت لازم را ندارند، شما کسی را که شایسته می‌دانید بفرستید تا این خلاً را در مشهد پر کند. آقا فرمود: به نظر شما که را بفرستیم؟ گفتم: مثلاً آقا شیخ محمدعلی کاظمینی. آقا ضمن اشاره به این که وی مرد این میدان نیست و در برابر دیگران تاب مقاومت ندارد، فرمود اگر آقا حسین بروجردی (که در آن وقت هنوز در بروجرد بود) به مشهد برود خیلی خوب است.

مرحوم بروجردی در سوگ آیت‌الله اصفهانی گریست و بسیار متأثر شد و همان روز اول، علمای قم و طلاب و مردم قم در خانه‌ی ایشان اجتماع کرده، آقا را با تجلیل به نماز بردند و با این عمل مرجعیت او را اعلام کردند.

### وضع حوزه‌ی قم در آن هنگام:

حوزه‌ی قم تا آن هنگام استقلال مالی نداشت، گاه‌به‌گاه نماینده‌ی مرحوم آیت‌الله اصفهانی در تهران، عالم موجه، مرحوم حاج آقا یحیی سجادی، مبلغی پول میان طلاب تقسیم می‌کرد. امکانات آیات ثلاث و آقای بروجردی هم پیش از مرجعیت عامه‌ی ایشان، محدود بود، ولی پس از آن، وجوه شرعیه به قم سرازیر شد و حوزه از استقلال مالی و رفاه بیش‌تر برخوردار گردید.

بر تعداد طلاب مرتباً افزوده می‌شد، اصولاً پس از شهریور ۱۳۲۰ مذهب در ایران رونق گرفت و حوزه‌های علمیه، تجدید حیات و گسترش پیدا کرد. ترس از شیوع کمونیسم هم به این امر کمک می‌کرد. علما و مردم متدین، تقویت حوزه‌ها را بهترین راه برای جلوگیری از آن خطر می‌دانستند. هنگام هجرت آقای بروجردی به قم، تعداد طلاب قم حدود دو هزار نفر و هنگام رحلت ایشان قریب شش هزار نفر بود و این

شاخص خوبی برای پیشرفت حوزه از لحاظ کمیت بود.

اما از لحاظ کیفیت، هم وضع حوزه کاملاً عوض شد. در میان طلاب، تحصیل کرده‌های مدارس جدید حتی دانشگاهی، بسیار بودند. اوضاع و احوال زمان و راه‌های جدید مبارزه با بی‌دینی و کمونیسم و تحولی که در سخنرانی‌های مذهبی توسط دو تن از وعاظ نامی آقای فلسفی و مرحوم آقای راشد و برخی دیگر از وعاظ رخ داده بود، رابطه‌ی طلاب با مجلات و روزنامه‌ها و کتاب‌های مصری و وجود چند تن نویسنده‌ی نامی در میان علمای شیعه امثال مرحوم شیخ محمدحسین کاشف الغطا و سید هبة الدین شهرستانی و اخیراً مرحوم علامه امینی صاحب‌الغدیر و دیگران در عراق، مرحوم سیدمحسن جبل عاملی و سیدشرف‌الدین در شام و لبنان و چند تن از علمای صاحب قلم مانند مرحوم میرزا خلیل کمره‌ای در ایران، همه در تحول حوزه و آشنایی طلاب با فرهنگ نو اسلامی، دخالت داشت و من خود این تأثیر و تأثر را در اوایل دوران طلبگی یعنی از حدود سال ۱۳۲۱ به بعد مشاهده می‌کردم و خودم هم از همان قشر از طلاب بودم.

علاوه بر این، افکار روشن و اصلاح طلب آیت الله بروجردی و تنی چند از علما و مدرسین بزرگ ایران و حوزه مانند حضرات آیات صدر و خوانساری و آیت الله کاشانی و بیش از همه حضرت امام خمینی و گوینده‌ی مبارز و روشن‌فکری همچون مرحوم میرزا محمدتقی اشراقی، همه و همه، در پرورش روحیات و افکار طلاب قم، بسیار مؤثر بود. به علاوه آیت الله بروجردی چنان‌که خواهیم گفت دارای مبانی خاصی در اصول و فقه و علم رجال بودند که قهراً طلاب را به مطالعه وامی‌داشت و در اندیشه‌ی علمی ایشان تحول ایجاد می‌کرد.

نزدیکی قم به تهران و رفت‌وآمد طلاب به مرکز و تماس آنان با متفکران، اساتید دانشگاه، سیاست‌مداران، رجال دولت و شخصیت‌های مطلع بازار، نیز در این تحول فکری دخالت داشت.

باری، یک حوزه‌ی بی‌تحرک و کم‌حال، ظرف چند سال تبدیل به حوزه‌ای متحرک،

کوشا و زنده گردید. در ایام ماه محرم و صفر و مناسبت‌های دیگر، سیل طلاب جوان و کم و بیش روشن‌فکر و آگاه از وضع زمان، جهت تبلیغ به شهرهای دیگر سرازیر می‌گردید و آنان، ضمن تبلیغ اسلام نظر مردم را به خود جلب می‌کردند و پس از بازگشت تقدیر و تشکر مردم را با خود می‌آوردند. نامه‌ها و تلگراف‌های قدردانی از اطراف به دست آیت‌الله بروجردی و آیات دیگر می‌رسید و باعث تشویق و دل‌گرمی ایشان می‌گردید.

آیت‌الله بروجردی خود در بروجرد بعد از نماز منبر می‌رفت و در قم نیز گاه‌به‌گاه پس از درس برای طلاب به وعظ می‌پرداخت و بالاخره از فن خطابه بهره داشت و مایل بود طلاب عموماً با این فن آشنا باشند. از ایشان شنیدم که می‌فرمود: «یکی از امتیازات حوزه‌ی قم نسبت به حوزه‌ی نجف همین است که طلاب قم غالباً می‌توانند منبر بروند» و لهذا این قبیل از طلاب را مورد تشویق قرار می‌داد و عده‌ای را خود شخصاً برای تبلیغ گسیل می‌داشت.

علاوه بر این، چند تن نویسنده در بین طلاب پیدا شدند و روزنامه‌ها و مجلات مرکز، مقالات ایشان را نشر می‌دادند. در مجله‌ی نور دانش و آیین اسلام و روزنامه‌های پرچم اسلام، جهان اسلام و برخی از روزنامه‌های کثیرالانتشار چون اطلاعات، آثار قلمی آنان دیده می‌شد.

و سرانجام همین عده، مایه‌ی انتشار مجله‌ی «مکتب اسلام» شدند که من نیز از زمره‌ی آنان بودم و این خود داستانی طولانی دارد. عده‌ی دیگر هم بعداً مجله‌ی «مکتب تشیع» را منتشر کردند که حضرت آقای هاشمی رفسنجانی و مرحوم دکتر مفتاح از آن جمله بودند. در مجله‌ی «حکمت» قم هم آثاری از فضلالی قم مانند مرحوم شهید مطهری، آقای سیداحمد پیشوایی، آقای آذری و دیگران و گاهی از این‌جانب انتشار می‌یافت. سرانجام، پیشرفت نویسندگی در حوزه به جایی رسید که دو سال پی‌درپی کتاب سال راحوزه‌ی قم به خود اختصاص داد.<sup>(۱)</sup>

---

(۱) یکی از این دو کتاب سال، کتاب «فلسوف‌نماها» از آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، و دیگری کتاب «اصول فلسفه، یا روش رأیسم» نوشته‌ی علامه طباطبایی بود.

### اصلاحات در حوزه:

همان‌طور که می‌دانیم در حوزه‌های علمیه قبلاً از امتحان خبری نبود، مرحوم آیت‌الله بروجردی که گاه‌به‌گاه از بی‌نظمی و عدم وجود مسئولیت در حوزه شکایت می‌کرد، از ابتدا عده‌ای از مدرسین را مسئول امتحان طلاب و طلاب را موظف به شرکت در این امتحانات نمود و برخوردار از مزایای حوزه را موقوف به موفقیت در امتحان فرمود، که اینک پس از سال‌ها با کیفیت دقیق‌تری ادامه دارد. وی در حوزه‌ی نجف هم، اخذ شهریه را می‌خواست به امتحان مشروط کند، اما متأسفانه از طرف یکی از علمای نجف، امتحان تحریم گردید. و عملی نشد و خود داستان جالبی دارد.

مرحوم بروجردی به حسن خط، املاء و انشای درست، اهمیت می‌داد و سعی می‌کرد در حوزه‌های امتحان، علاوه بر مواد درسی از خط و ربط هم، امتحان بشود. و اگر خط خوبی از کسی می‌دید از وجود او در کارهای علمی خود استفاده می‌نمود همان‌طور که از حجة‌الاسلام والمسلمین مرحوم آقای حاج میرزا حسن نوری چنان‌که بعداً خواهم گفت در تنظیم و بازنویسی رجال خود استفاده کرد، همچنین طلبه‌ی جوانی که «الفیه‌ی ابن مالک» را حفظ داشت مورد تشویق قرار داد.

در مورد شهریه، مراتب فضل و سابقه‌ی علمی را رعایت می‌کرد و علاوه بر شهریه‌ی عمومی، برای فضلالی زبده، امتیاز قایل بود و به طور منظم و نامنظم به آن‌ها کمک می‌کرد. علاوه بر دفتر عمومی، دفتری به نام دفتر (حسب الامر) داشت که به این قبیل افراد و یا خاندان‌های علمی و کسانی که مورد نظر او بودند اختصاص داشت. طلابی که برای تبلیغ می‌رفتند، از جوهی که با خود برای آیت‌الله می‌آوردند، مقداری به آن‌ها داده می‌شد و احیاناً همه را به آنان بر می‌گردانید.

وکلا‌ی ایشان در بلاد، هر کدام مجاز بودند که سهمی از جوهات را در معیشت خود و یا در اداره‌ی حوزه و مبلغین و روحانیون محل، صرف کنند، و گاهی جوه یک منطقه کلاً به همان جا اختصاص می‌یافت.

وی، با هرج و مرج و بی‌نظمی در حوزه مخالف بود و از این که طلاب، به خاطر

حرکت‌های سیاسی و امثال آن آرامش و نظم حوزه را به هم بزنند، ناراحت می‌گردید و آنان را موعظه می‌کرد و گاهی هشدار می‌داد.

در اوایل ورود من به قم، عده‌ای از مدرسین بزرگ، موافقت ایشان را برای اجرای طرح اصلاحی خود در مدرسه‌ی فیضیه، جلب کردند اما به علت نامعلومی از اجرای طرح منصرف گردید و همین امر باعث کدورت آن عده و کناره‌گیری از کارها گردید که شرح آن مفصل است. و شمه‌ای از آن در مصاحبه‌ی آیت‌الله سلطانی با مجله‌ی حوزه آمده است.

اگر برای طلاب و مبلغین از جانب شهربانی قم و یا دولت مرکزی و یا در شهرهای دیگر، گرفتاری پیش می‌آمد در رفع مشکل می‌کوشید و تا مرتفع نمی‌شد آرام نداشت. اوضاع طلاب را دقیقاً زیرنظر داشت و حتی از طرز تفکر برخی از فضلاء نامی، باخبر بود و گاه‌به‌گاه در جلسه‌ی درس، و بیش‌تر هنگام پایان فصلی درسی و شروع تعطیلی، به نصیحت می‌پرداخت و وظایف خطیر طلاب را گوش‌زد می‌فرمود.

### اعزام مبلغ به خارج:

از کارهای ابتکاری آیت‌الله در امر تبلیغ اسلام، آن بود که برای اولین بار، کسانی را به خارج کشور اعزام نمود، از جمله مرحوم محقق رشستی را که از لحاظ سیرت و صورت و دانستن زبان و علوم روز، امتیاز داشت. به آلمان گسیل داشت. وی در هامبورگ مسجد باشکوهی بنا و تشکیلاتی را برقرار کرد که تا پایان زندگی آیت‌الله ادامه داشت، و من بارها از ایشان و هم از خود آقای محقق مراتب تقدیر و مسرت آیت‌الله را از آقای محقق، شنیدم. حتی برای او ماشین شخصی تهیه کرد و توصیه نموده بود که باید آبرومند زندگی نماید. یک نوبت از ایشان شنیدم که می‌فرمود: «آقای محقق برای من مؤونه‌ی سنگینی دارد اما می‌بینم کار می‌کند و وجودش مفید است و من مخارج را تحمل می‌کنم».

متأسفانه پس از رحلت آیت‌الله، آقای محقق به ایران بازگشت و نظر به این که مرکزیت واحدی در روحانیت وجود نداشت، دست‌نیاز به طرف مراجع بعدی دراز

کرد و سرانجام موفق نشد به کار خود ادامه دهد و ضرورت معیشت او را وادار کرد در قم، به شغل کتاب‌فروشی پردازد که در همان وضعیت، بدرود زندگی گفت و بسیار از این نابسامانی‌ها شکایت می‌نمود.

پس از چند سال، از طرف برخی از مراجع وقت، مرحوم دکتر بهشتی روانه‌ی هامبورگ گردید و پس از رنج فراوان به وضع آن مسجد سامان داد. پس از وی نیز جناب آقای سیدمحمد خاتمی و بعد جناب آقای محمد شبستری تا چند سال، آن جا را اداره می‌کردند و اکنون کسان دیگر. در هر حال، مسجد هامبورگ یادگار آن مرد بزرگ است، این مسجد پایگاه مهمی برای نشر اسلام و تشیع و سنگری مطمئن برای انقلاب اسلامی و نقطه‌ی امیدی برای دانشجویان مسلمان ایرانی و غیرایرانی در اروپاست. مرحوم دکتر بهشتی، فعالیت‌های اسلامی و سیاسی خود را از همان مسجد به سایر نقاط اروپا و مجامع دانشجویی گسترش داد، همین امر یکی از امتیازات ایشان بود در حالی که آقای محقق از هر نوع حرکت انقلابی اجتناب می‌کرد که باعث شکایت و گله‌ی برخی از دانشجویان و عناصر انقلابی می‌گردید.

پس از هامبورگ، نوبت به واشنگتن رسید و آیت الله در صدد یافتن شخص مناسبی برای آن جا بود، سرانجام قرعه‌ی فال به نام استاد گران‌مایه حاج آقا مهدی حائری یزدی، دومین فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه‌ی قم، زدند، ایشان چند سال در آن جا به کارهای اسلامی پرداختند اما وی، نیز پس از رحلت آیت الله، نمایندگی مراجع دیگر را نپذیرفتند و سال‌ها شخصاً در حال رفت و آمد و تدریس در دانشگاه‌های آمریکا بوده و هستند (وی در سال گذشته به رحمت ایزدی پیوست).

### دیدگاه های اجتماعی آیت الله بروجردی:

از لحاظ اجتماعی، وی همواره به فکر مردم و مسلمانان بود از کارهای صحیح دولت‌ها و دیگران شاد و از کارهای خلاف آنان، ناراضی بود و انتقاد می‌کرد. شنیدم از منع کشت خشخاش که بدون جایگزین برای آن، صدمه‌ی سنگینی به مردم منطقه‌ی

بروجرد و دیگر نقاط زده بود، ناراضی بود. از طرح اصلاحات ارضی شاه مخلوع، به آن گونه که مورد نظر بود، جلوگیری کرد و در این رابطه نامه‌های متعددی میان او و دربار مبادله گردید که یکی از علمای نامی، آن‌ها را دیده بود و مسلماً اگر باقی باشد جزو اسناد مهم است. و مرحوم شهید مطهری از قول آن عالم، چیزها نقل می‌کرد. این طرح، نخست به نام (تحدید مالکیت) بود که به نظر آیت الله مخالف اسلام بود و بعداً آن را به «اصلاحات ارضی» تبدیل کردند و تا هنگام حیات آن مرحوم، اجرا نشد و بعداً یکی از شش ماده‌ی اصلاحی شاه بود که بسیار بد اجرا گردید و جز زیان و خرابی دهات و مزارع، و مهاجرت روستاییان به شهرها، و سرانجام وابستگی کشور به خارج و عمدتاً به آمریکا در ضروری‌ترین نیازها حتی نان و گوشت، نتیجه‌ای به بار نیاورد.

در یک نامه، شاه نوشته بود ما نمی‌توانیم ادعا کنیم فقط ما مسلمانیم در حالی که در چند کشور اسلامی اصلاحات ارضی و تقسیم زمین‌ها صورت گرفته است!

شنیدم آقا، در پاسخ پیغام داده بودند: در آن جا اول جمهوری شد بعد تقسیم اراضی!! شاه گفته بود، سید خیلی هشیار است!

او در ملاقات با رجال و شخصیت‌های دولتی که گاه به گاه اتفاق می‌افتاد راجع به کار مردم و مستمندان و کمبودها، تذکر می‌داد و آنی از فکر مردم فارغ نبود. در بین رجال سرشناس در آن موقع، قائم‌مقام الملک و صدر الاشراف که هر دو سابقه‌ی آخوندی داشتند، بیش‌تر رفت و آمد می‌کردند و رابط بین ایشان با شاه بودند. البته اگر این قبیل مذاکرات و گفتگوهای خصوصی و آن همه نامه‌هایی که بین آیت الله و مراجع و شخصیت‌های داخل و خارج کشور مبادله می‌گردید، در دفتری ثبت و در آرشیو نگه‌داری می‌شد قطعاً در تدوین تاریخ انقلاب اسلامی و به‌طور کلی در تاریخ ایران، کارگشا بود.

فقدان تشکیلات در روحانیت و عدم مرکزیت ثابت، باعث نابودی این قبیل اسناد مهم گردیده است که مسلماً در اتفاقاتی از قبیل تحریم تنباکو، استقرار مشروطیت، تغییر سلطنت و حوادث دوران حکمرانی خاندان پهلوی، بسیار نقش داشته است.



### دیدگاه‌های سیاسی:

به تشخیص من آیت الله بروجردی هیچ‌گاه در صدد ایجاد تحول و نظام سیاسی کشور و برقراری یک نوع حکومت اسلامی به آن گونه که حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در تمام عمر به آن می‌اندیشید سرانجام به آن جامه‌ی عمل پوشید، نبود. هر چند تحولات روزگار و سوابق او در نجف و بروجرد و قم مسلماً او را با این اندیشه کاملاً آشنا و شاید مدت‌ها راجع به آن فکر کرده بود که بعداً ضمن حرکت فدائیان اسلام آن‌ها را اظهار می‌فرمود.

ظاهراً ایشان همان روش استاد خود، آخوند خراسانی را مبنی بر یک نوع حکومت مشروطه‌ی ملی با نظارت مراجع، چاره‌ی منحصر می‌دید و معلوم بود که با رژیم سلطنتی مشروطه موافق است، گرچه شخصاً مداخله نمی‌کرد اما همواره حتی در اوج ریاست ایشان در بروجرد، از خاندان طباطبایی یک نماینده در مجلس شورای ملی، وجود داشت. ایشان رجال دولت را می‌شناخت و هر کار را به فرد مناسب، ارجاع می‌داد. خلاصه، سر مخالفت با دولت یا براندازی آن را نداشت، هر چند همواره سخن خود را می‌گفت به خصوص در کارهای ضداسلامی دولتیان، به آن‌ها مکرر هشدار می‌داد.

معروف بود که آیت الله بروجردی دولت را مالک می‌داند و حقوق دولت را به دو شرط تجویز می‌کرد: اول این که اصل کار، صرف‌نظر از دولتی بودن، مشروع باشد. دوم، این که شخص، وظیفه‌ی خود را طبق قرارداد صحیح انجام دهد و تخطی نکند. در عین حال، ذاتاً آزاده و طرف‌دار صحت عمل و مراقب سیاست بود ولی بسیار محتاط و در اظهارنظر محافظه کار می‌نمود.

مرحوم شهید مطهری از ایشان نقل می‌کرد که ما باید با حرف، دولت را بترسانیم اما وارد عمل نشویم، زیرا ابزار لازم را در اختیار نداریم و موفق نمی‌شویم. این حرف، همان است که در مصاحبه‌ی آیت الله سلطانی در مجله‌ی حوزه با تفصیل بیش‌تر آمده است. خلاصه، وی اهل اقدام بود و نه اهل قیام.

پدرم نقل می‌کرد در یکی از سفرهای آیت‌الله به مشهد روزی علما برای مقابله با کار خلافی، دور هم برای چاره‌اندیشی به شور نشسته بودند و آقای بروجردی هم حاضر بودند، یکی از آنان گفت چاره‌ای نیست مگر این که نمازها را تعطیل کنیم و اصرار می‌کرد، آیت‌الله می‌خواست چیزی بگوید ولی آن شخص حرفش را تکرار می‌کرد، تا این که عالم بزرگ شهر، مرحوم حاج شیخ مرتضی آشتیانی گفت: بگذارید ببینیم آقا چه می‌فرماید. آیت‌الله بروجردی فرمود: این که می‌گویید چاره‌ای نیست مگر این که نمازها را تعطیل کنیم. باید دید آیا این که شما می‌گویید چاره است یا این که آن هم چاره نیست؟ این سخن او مورد توجه دیگران قرار گرفت.

داستان زندان او، تلگراف وی در تأیید آیت‌الله قمی و اقداماتی از این قبیل، معرف روحیه‌ی سیاسی او است. در جنگ اول فلسطینی‌ها با رژیم غاصب اسرائیل که هم‌زمان بود با تقسیم شبه قاره‌ی هند و قتل عام مسلمانان در آن دیار، اطلاعیه‌ی داغی از سوی ایشان انتشار یافت که در آن، آیه‌ی شریفه: «لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا اليهود والذین أشركوا...» مائده: ۸۲ آمده بود.

در جریان نهضت ملی نفت و حکومت دکتر مصدق، ایشان روحاً با آن همراه بود و در جلسات خصوصی معلوم بود که شاه را فاقد نفوذ می‌داند. فرموده بود «آن وقتی که شاه کاره‌ای بود به او چنین گفتم...»

در اجتماعی که چپی‌ها به مناسبت مراجعت یک نفر روحانی از کنفرانس طرف‌داران صلح وین، در قم تشکیل داده بودند، برخورد شدیدی بین آن‌ها و طلاب و مؤمنین روی داد که سرانجام، شهربانی دخالت کرد و به روی مردم آتش گشود- که من نیز در بین جمعیت بودم- و شایع شد عده‌ای کشته شده‌اند و کار بالا گرفت. از تهران و شهرستان‌ها برخی روحانیون وابسته به شاه و نیز سایر طبقات به عنوان هواخواهی از آیت‌الله بروجردی که به مقام ایشان هتک احترام شده، در قم گرد آمدند و اصرار داشتند وی به اقدام تندی علیه مصدق دست بزند که بعداً معلوم شد تمام حادثه از سوی شاه است و توطئه‌ای برای سرنگونی مصدق به دست مرجعیت تقلید بود. آیت‌الله از این نقشه باخبر شد و به غائله خاتمه داد و به اصرار آن اشخاص وقعی ننهاد. مرحوم

استاد مطهری در همان هنگام، برای من از قول عالمی که همراه یک نفر از علمای وابسته به دربار به قم آمده بود، نقل کرد که همراه آن شخص به محضر آیت‌الله رسیدیم، آن شخص به آیت‌الله اصرار می‌کرد که به شما اهانت شد و شما باید در برابر دولت (مصدق) مقاومت کنید! اما آیت‌الله می‌فرمود: نه، من تکلیف خودم را انجام دادم و دیگر کار را دنبال نمی‌کنم.

من، در مسجد بالا سر (در حرم حضرت معصومه) در جلسه‌ی درس، از ایشان شنیدم که فرمود: «من از رئیس دولت هیچ شکایتی ندارم؛ در عین گرفتاری، با من تماس گرفت و هرچه گفتم انجام داد. طلاب پی‌درپیششان باشند و قضیه را دنبال نکنند». هنگام حضور علما و وعاظ تهران در منزل ایشان جهت حمایت از وی، فرمود: دولت صحت عمل دارد و من از دولت شکایت ندارم. در هنگام فرار شاه از ایران و حکومت مجدد دکتر مصدق که بازاریان تهران برای جلب حمایت ایشان از دولت، به قم آمده بودند شنیدم شفاهاً او را تأیید کرده است. هر چند پس از مراجعت شاه نامه‌ای از سوی آیت‌الله در روزنامه‌ها منتشر شد مبنی بر این که چون می‌دانستم شما مراجعت می‌کنید تلگراف نکردم. معلوم بود که نهایت احتیاط را در آن روزها به عمل آورده است. شنیدم در هنگام آن تحولات، آیت‌الله فرموده بود: من شب‌ها تا سحر در صحن منزل قدم می‌زنم و درباره‌ی وظیفه‌ی خودم نسبت به آن اوضاع، می‌اندیشم.

حیف که این قضایا در جایی ثبت نشده است و در دوران رژیم سابق ملاحظات سیاسی باعث آن گردیده و حالا هم فقط چند تن از اصحاب خاص ایشان ممکن است از متن قضایا باخبر باشند که با رفتن آنان، دیگر راه تحقیق به کلی مسدود می‌گردد، و تا فرصت از دست نرفته باید از آن‌ها کسب اطلاع شود و قطعاً حضرت آیت‌الله سلطانی بزرگ خاندان یکی از آن‌هاست که برخی از حوادث را در مجله‌ی حوزه گفته است اما نیاز به تفصیل بیش‌تر دارد. (ایشان هم چندی قبل درگذشت).

### روش فقهی و اصولی آیت‌الله بروجردی:

در علم اصول، کلیات بحث‌های وی همان مبانی مرحوم استادش آخوند خراسانی صاحب کفایه بود، که البته جابه‌جا مبانی خاص به خود هم داشت. به‌طور کلی روش

وی ساده و کوتاه کردن مطالب و اجتناب از مباحث زائد بود. ایشان، می‌فرمود: «در اصفهان در آخر هفته نوشته‌های خود را از درس اساتید بررسی می‌کردم، و مطالب زائد و خارج از بحث را جدا می‌کردم تا بینم مباحث اصلی کدام است، بعداً که در نجف به دروس مرحوم آخوند خراسانی حاضر شدم دیدم روش ایشان هم احتراز از حشو و زوائد و الغای تمهید مقدمات برای بحث، چنان‌که نزد متأخرین رواج دارد می‌باشد. آخوند، اول هر بحث اصولی مسأله‌ی اصلی را مطرح می‌نمود و درباره‌ی آن به تفصیل بحث می‌کرد». بلی کتاب کفایة الاصول با این که خالی از مطالب جنبی و به‌خصوص برخی بحث‌های فلسفی نیست، در عین حال، نسبت به کتاب‌های پیش از خود، بسیار خلاصه و فشرده و عاری از حشو و زوائد است. و شاید به همین مناسبت «کفایة الاصول» نامیده شده است.

آیت الله بروجردی، از مشکل‌گویی و اصطلاح‌پردازی اجتناب می‌کرد و سعی داشت علم اصول، به مبانی اصلی خود محدود شود، آرای جدیدی هم در پاره‌ای از مباحث اصولی ایشان، وجود داشت مثلاً:

۱- موضوع علم اصول، که بسیار در آن بحث کرده‌اند، از نظر وی عبارت بود از: «الحجة في الفقه».

۲- شهرت معتبر را عبارت می‌دانست از شهرت فتوایی نزد قدما و اصحاب ائمه علیهم السلام.

۳- اجماع بر بطلان تصویب را اجماع در یک مسئله‌ی کلامی می‌دانست که غیر از اجماع مصطلح فقهی است.

استاد ما در قم، خارج کفایه را از آغاز تا اواخر باب اشتغال ظرف حدود ۱۷ سال تدریس فرمود، چند تن از فضلاء درس، تقریرات درس اصول وی را نوشته و چاپ کرده‌اند، اما کسان دیگری هم این درس را می‌نوشتند، این جانب مباحثی را که در درس حضور داشتم نوشته‌ام.

روش او در درس اصول، نقل و نقد همه‌ی آرا نبود، غالباً همان مطالب استادش را توضیح می‌داد و نظر خود را بر آن اضافه می‌کرد.

### اهمیت فتاوی قدما:

اما در فقه، روش او با دیگران کاملاً تفاوت می‌کرد و دارای ابتکارات فراوانی بود، وی به آرای قدمای شیعه‌ی امامیه و شهرت فتوایی آنان اهمیت می‌داد. دو تن از فقهای پیش از شیخ مفید: حسن بن ابی عقیل عمانی و محمد بن احمد بن جنید اسکافی که اولی، معاصر کلینی (م ۳۲۹هـ)، و دومی معاصر شیخ صدوق (م ۳۸۱هـ) است، و فتاوی آن دو تن در کتاب‌های فقهی از جمله در کتاب «مختلف» علامه پراکنده است، اما کتابی از آنان در دست نیست، و غالباً فتاوایی خاص به خود و با دیگران تفاوت دارند، وی علاقه داشت که این فتاوی گرد آید، من فتاوی ابن جنید را به امر وی شروع به جمع‌آوری کردم ولی توفیق اتمام کار حاصل نشد، اما بعداً فتاوی آن دو تن، با نظارت بنده توسط یکی از دانشجویان فوق‌لیسانس فقه جمع‌آوری گردید ولی منتشر نشد. یکی دیگر از شاگردان استاد امام، فتاوی این دو تن را به امر وی گرد آورد و چاپ کرد: از آن دو تن معمولاً به (قدیمین) تعبیر می‌کنند و گاهی استاد می‌فرمود: «معلوم نیست این دو نفر چه مقدار از روایات ما در دستشان بوده است؟» در مورد ابن جنید در فهرست‌ها نوشته‌اند که به قیاس فتوا می‌داده است، احتمال دارد مجرد این‌که وی اجتهاد را از حدود مسائل منصوصه به مسائل دیگر گسترش داده، و در آن هنگام هنوز این کار بین شیعه معمول نبود، لهذا به عمل به قیاس متهم شده است. علامه حلی در کتاب «مختلف» او را از این اتهام تبرئه کرده و کتاب فقهی او را ستوده است.

### فقه متلقات و فقه مشروح:

استاد ما مسائل فقهی را به دو دسته تقسیم می‌کرد، یک دسته (مسائل متلقات) یعنی آنچه عیناً از ائمه گرفته شده است که بسیار سربسته بوده است و آن‌ها را به بقچه‌ی سربسته تشبیه می‌کرد.

دسته‌ی دیگر، مسائل مشروحه، یعنی آنچه را بعداً فقها از هم باز کرده و موضوعات را مشروحاً بیان کرده‌اند. این تقسیم، غیر از تقسیم فقه است به فقه منصوص و فقه تفریعی که قسم دوم، در عصر شیخ مفید و احتمالاً توسط ابن جنید

استاد وی، که قبلاً از او نام بردم، تقریباً در بین شیعه آغاز شد و توسط شیخ طوسی گسترش پیدا کرده است. کتاب «مبسوط» شیخ طوسی یک دوره‌ی کامل فقه تفریعی همراه فقه منصوص است.

مقصود استاد از تقسیم اول، آن بود که مسائل فقهی، در آغاز، سر بسته بیان می‌شد مثلاً گفته می‌شد (کعبه قبله است) بعداً فقها آن را شرح دادند که برای اهل مکه (کعبه) و برای کسانی که دور از مکه هستند، جهت کعبه قبله است یا مثلاً اگر می‌گفتند: میزان جهت کعبه است، بعداً این لفظ را توضیح دادند که مراد از جهت چیست؟ اما تقسیم دوم: در حقیقت بیان دو نوع فقه است یکی فقه منصوص از ائمه بدون تفریح، و دیگری فقه تفریعی.

شیخ طوسی در اول مبسوط این مطلب را بیان کرده و گفته است: اصحاب ما حتی اگر مسائلی به غیر از الفاظ معمولی گفته شود وحشت دارند، چه برسد به این که فروع آن مسائل چنان که روش اهل سنت است طرح شود، وی می‌گوید: اهل سنت، برای هر کدام از دو فقه - یعنی فقه منصوص و فقه تفریعی - کتاب‌های جداگانه نوشته‌اند و من هر دو نوع از فقه را در کتاب «مبسوط» جمع کرده‌ام و بدون استدلال به قیاس، تمام تفریعات اهل سنت را براساس مذهب شیعه‌ی امامیه، بیان کرده‌ام.

من این بحث مهم را مفصلاً در مقدمه‌ی «الرسائل العشر للشیخ الطوسی» که چند سال قبل توسط جامعه‌ی مدرسین منتشر گردید، به عنوان «حیة الشیخ الطوسی» آورده‌ام، ترجمه‌ی آن مقدمه به فارسی نیز موجود است که باید در مجموعه‌ی مقالات فقهی من چاپ شود.

### اهمیت دانستن فتاوی اهل سنت برای فقهای امامیه:

ایشان، معتقد بود: با مراجعه به روایات و فتاوی اهل سنت در عصر ائمه‌ی اهل بیت، بهتر می‌توان روایات و اقوال ائمه علیهم السلام را فهمید، گاهی می‌فرمود: «فقه شیعه در حاشیه‌ی فقه اهل سنت است» زیرا در آن عصر، فتاوی مورد عمل مسلمانان همان فتاوی آنان بود، راویان و اصحاب ائمه با توجه به آن فتاوی از ائمه سؤال می‌کردند، و ائمه هم، با توجه به آن فتاوی پاسخ می‌گفتند.

به نظر من، مؤید این نظر، آن است که غالب روایات شیعه به صورت سؤال از ائمه است، معلوم است که مردم عادی این تعداد سؤال دقیق را نمی‌توانند طرح کنند، پیدا است که سائلان، اهل علم بوده‌اند و مسائل را از فقهای اهل سنت می‌شنیدند و همان‌ها را از امامان عصر خود، می‌پرسیدند.

مؤید دیگر این نظریه آن است که «کشی» در کتاب رجال خود، زراره، محمدبن مسلم و برخی دیگر از فقهای اصحاب صادقین را از اصحاب ابوحنیفه دانسته که قبلاً سنی بوده‌اند و بعداً بر اثر ارشاد آن دو امام همام، به تشیع گرویده‌اند.

وی، مراجعه به فتاوی اهل سنت را از مقدمات فقه می‌دانست، می‌فرمود: «قدمای ما مسائل الخلاف را حفظ داشتند». به همین منظور، آیت الله بروجردی برای اولین بار، کتاب (خلاف) شیخ طوسی را با حواشی و مقدمه‌ی مختصر چاپ کرد.

این سنت حسنه، در گذشته تا عصر شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶هـ) و حتی پس از آن، در بین فقهای ما دایر بود، و در یکی دو قرن اخیر، تقریباً فراموش و یا ضعیف شده بود، ولی پس از آشنایی با شیوه‌ی آیت الله بروجردی، رفته رفته در حوزه‌ی قم و سپس در حوزه‌ی نجف، دوباره رواج پیدا کرد.

ایشان، در درس فقه، گاه‌به‌گاه کتاب (خلاف) شیخ طوسی را و نیز در درس اصول کتاب «عدة الاصول» او را با خود می‌آورد و پاره‌ای از مسائل را از رو می‌خواند و مورد بحث قرار می‌داد، تا طلاب را به رجوع به کتب قدمای شیعه و نیز به مراجعه به فتاوی اهل سنت، عادت دهد و می‌فرمود: «قدمای ما فتاوی اهل سنت را در کتاب‌ها و در درسهای خود نقل و بسیاری از اوقات، آن‌ها را نقد می‌کردند».

### تکیه بر روایات و روش عرضه کردن آن‌ها در درس:

آیت الله بروجردی به اصول عملیه کمتر تمسک می‌جست، اما نسبت به کنجکاوی در روایات و استفاده‌ی مسائل از آن‌ها، نهایت دقت و حوصله را به خرج می‌داد. روش ایشان در درس، آن بود که پس از طرح مسأله، نخست اقوال مسلمانان را نه به‌طور استقصای کامل، نقل می‌کرد، آن‌گاه روایات مسأله را از روی کتاب (وسائل) به همان ترتیب، قرائت می‌نمود، و راجع به حکم مستفاد از یک‌یک آن روایات بحث

می‌کرد و گاهی راجع به سند حدیث و خللی که در آن وجود داشت صحبت می‌کرد، پس از قرائت روایات و دقت در یک‌یک آن‌ها، دو مرتبه برمی‌گشت و روایات را دسته‌بندی، و راجع به هر دسته بحث می‌کرد. کسانی که با روش او آشنا نبودند فکر می‌کردند مطالب و نقل روایات، تکرار شده است، در حالی که نقل روایات، بار دوم به لحاظ ملاحظه‌ی آن‌ها به‌طور دسته‌جمعی بود، و در بار اول، یک‌یک آن‌ها را مورد بحث قرار می‌داد. در نوبت دوم، روایات یک راوی را با هم مورد بحث قرار می‌داد و غالباً نظر ایشان این بود که آن‌ها به یک روایت بر می‌گردند.

و چنان‌که در شرح مزایای کتاب (جامع الاحادیث) خواهیم گفت در ترتیب روایات هر باب، این نکته رعایت شده است یعنی روایات زراهِ مثلاً در یک باب پهلوی هم قرار داده شده است. گاهی می‌فرمود: «شما تصور می‌کنید زراهِ این مطلب را چند نوبت از امام سؤال کرده و امام هم چند نوبت جواب داده است؟! خیر، یک بار پرسیده و امام یک نوبت به او پاسخ داده ولی بعداً همان روایت، به‌وسیله‌ی راویان، به این صورت درآمده است و روایات متعدد به‌نظر می‌رسد».

#### ریشه‌یابی مسائل مورد اختلاف:

استاد ما، مسائل مهم اختلافی را ردیابی می‌کرد، و تاریخچه‌ی آن را دنبال می‌فرمود، ریشه‌ی اختلاف را به‌طور معقول و دور از احساس مذهبی، یاد می‌کرد، نقطه‌ی اتفاق مسلمانان و نقطه‌ی اختلاف را بیان می‌کرد، نقطه نظر اهل سنت و دلیل آن‌ها و نیز نقطه نظر اهل بیت را و انعکاس آن اختلاف را در فقه، ذکر می‌کرد.

مثلاً در (قبله) می‌فرمود: به اجماع مسلمین و به ضرورت اسلام (کعبه) قبله است، سپس این‌که آیا عین (کعبه) یا جهت آن قبله است و حدود و وسعت جهت را مورد بحث قرار می‌داد. وی در فقه نکات ذیل را رعایت می‌کرد:

۱- به مسائل مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت بدبینانه برخورد نمی‌کرد، بلکه



تلاش می‌کرد علت اصلی را بیابد و آن را بیان کند، مثلاً در وجوب ادای نماز در اول وقت، که غالباً اهل سنت ملتزم به آن هستند و تأخیر نماز را از اول وقت، بدون عذر جایز نمی‌دانند (و این یکی از دو قول علمای شیعه است)<sup>(۱)</sup> برعکس شیعه که غالباً آن را جایز می‌دانند می‌فرمود: فتوای اهل سنت از این جا نشأت گرفته که پیامبر اکرم امام جماعت بود، و امام جماعت باید در وقت معین حضور یابد، و پیغمبر اول وقت را انتخاب کرده بود، و صحابه و تابعین همان عمل پیغمبر را ملاک عمل خود قرار داده بودند که بعداً در مذاهب اهل سنت منعکس گردید، در حالی که رسول اکرم گاهی در حال اختیار، اول وقت را رعایت نمی‌کرد، و ائمه‌ی اهل بیت هم بدان تصریح کرده‌اند. و همین امر ملاک فتوای معروف شیعه قرار گرفته است. استاد، با این توجیه، این پندار را که اهل سنت عمداً احکام را تغییر داده‌اند نادرست می‌دانست و رد می‌کرد.

۲- بر آیات قرآن تکیه می‌فرمود، خود وی آیات الاحکام را حفظ داشت و نکات لطیفی از آیات استفاده می‌کرد.

۳- به تفریع فروع و بحث‌های زائد و غیرلازم، زیاد اهمیت نمی‌داد، و این قبیل مسائل را دنبال نمی‌کرد. در تمام این مدت، دو بحث از این نوع را مطرح فرمود: فروع علم اجمالی و لباس مشکوک، به خاطر دارم رساله‌ی لباس مشکوک مرحوم میرزای نائینی را که بسیار مغلق و مشکل است با خود می‌آورد و مشکلات آن را بیان می‌فرمود. ۴- استاد، به اقوال و آرای معاصرین خود در این قبیل از مسائل توجه می‌کرد، مثلاً در لباس مشکوک رساله‌ی (لباس مشکوک) آیت الله نائینی را همان‌طور که گفتم از رو خواند و مطلب آن را توضیح داد.

از روش مرحوم آیت‌الله حائری مؤسس حوزه‌ی قم در کتاب (صلاة) او تقدیر می‌کرد و می‌فرمود: ندیده‌ام کسی مطالب مشکل علمی را با این روانی و آسانی در عباراتی کوتاه بنویسد. یکی از فضیلات حوزه برای من نقل کرد: آیت الله در اثنای درس

---

(۱) شیخ طوسی، در برخی از کتب فقهی خود در وقت صلاة ظهر و عصر، همین قول را اختیار فرموده است.

فقه در مسجد بالا سر و رواق متصل به آن که قبر مرحوم آیت الله حائری در آن بود، مشاهده فرمود یکی از حاضران درس، پشت به قبر حاج شیخ، و به آن تکیه کرده است. ناگهان فرمود: «به قبر پشت نکنید برای اسلام زحمت کشیده‌اند!!».

در بین قدمای به شیخ طوسی ارادت خاصی داشت و می‌فرمود: «شیخ بعضی از کتاب‌های خود، مانند کتاب (مبسوط) و کتاب (خلاف) را برای جهان اسلام نوشته است و بعضی، مانند (نهایة) و دیگر کتب فقهی را برای عالم تشیع». در مواردی که بر شیخ انتقادی وارد بود از وی دفاع می‌کرد و می‌فرمود: «شیخ طوسی با کثرت مشاغل علمی، برای این مسأله شاید پنج دقیقه بیش‌تر وقت صرف نکرده است». ایشان، مطالب درس را به‌طور جزم و قطع بیان نمی‌کرد و حتی گاهی مسائل را نیمه‌ی راه رها می‌فرمود تا طلاب خود مطلب را دنبال کنند.

### پیوند فقه با تقریب مذاهب اسلامی:

می‌دانیم که آیت الله بروجردی به مسأله‌ی وحدت اسلامی و تقریب مذاهب، بسیار اهمیت می‌داد و با (دارالتقریب) قاهره همکاری داشت با مؤسسين آن از جمله شیخ عبدالمجید سلیم و شیخ محمود شلتوت مکاتبه می‌کرد و با دبیرکل آن مؤسسه، آقای شیخ محمدتقی قمی رابطه‌ی مستقیم داشت، و از لحاظ مالی و فکری به آنان کمک می‌کرد من و دیگران شرح این جریان‌ها را در مجله‌ی حوزه شماره‌ی مخصوص به آیت الله بروجردی نوشته‌ایم.<sup>(۱)</sup>

سلیقه‌ی وی با مؤسسين و اعضای (دارالتقریب) موافق بود که فقه، علت عمده‌ی اختلاف مذاهب است، در عین حال، فقه می‌تواند از عوامل تقریب به‌شمار آید. وی بر این عقیده بود که اهل سنت فقهی دارند متخذ از کتاب و سنت ثابت نزد خودشان، ما نیز فقهی داریم براساس کتاب و روایات اهل بیت و باید این دو رشته‌ی فقه را با بی‌طرفی مورد توجه قرار داده، آن دو را با هم تطبیق داد و زمینه‌ی اختلاف و وفاق را حتی‌الامکان، پیدا کرد.

(۱) مقاله‌ی من را در رابطه با این موضوع، در پایان همین کتاب ملاحظه کنید.

در این زمینه، ایشان در مسأله‌ی امامت به جنبه‌ی خلافت توجه نداشت، بلکه می‌فرمود این مسأله امروز مورد حاجت مسلمان‌ها نیست، زیرا خلافتی وجود ندارد که ما بر سر آن با هم دعوا کنیم. در گذشته هم لازم نیست بدانیم خلیفه که بوده است. آنچه موردنیاز امروز است در امامت، بعد علمی آن است که ما ثابت کنیم احکام را باید از ائمه گرفت، او در این باب، حدیث معروف و متواتر (ثقلین) را اساس کار خود قرار می‌داد و می‌فرمود: «اگر ما شیعیان، تنها به همین جهت که امروز موردنیاز مسلمین است اکتفا نماییم و مطلب خود را به‌طور معقول برای اهل سنت بیان کنیم به نتیجه می‌رسیم و می‌توانیم آنان را تا حدی قانع کنیم» به همین منظور با اشاره‌ی وی، طرق (حدیث الثقلین) توسط یکی از علمای قم، مرحوم محدث متبّع شیخ قوام‌الدین و شنوی، جمع‌آوری شد و دارالتقریب آن را چاپ کرد. ما نیز در مجمع جهانی تقریب، همان رساله را با توضیحاتی به‌قلم این جانب، مجدداً چاپ و منتشر کردیم.

بنابراین، ایشان از طرفی اهتمام داشت که علمای شیعه روایات و مبانی فقهی اهل سنت را بدانند، و از طرف دیگر، اهل سنت نیز به روایات اهل بیت و فقه شیعه، نظر داشته باشند. وی در این دو امر موفق گردید و بسیاری از اعضای دارالتقریب را با فقه شیعه آشنا کرد، تا جایی که آنان در پاره‌ای از مسائل مطابق فقه شیعه فتوا دادند. علاوه بر این، وزارت اوقاف مصر، کتاب «المختصر النافع» تألیف محقق حلی (م ۶۷۶هـ) را با هزینه‌ی خود و با مقدمه‌ی وزیر اوقاف وقت (شیخ احمد حسن الباقوری) چاپ کرد. این دانشمند، سفری به ایران آمده و با آیت الله بروجردی دیدار کرده بود، شخصیت ایشان بر او اثر گذارده بود، من در قاهره او را ملاقات کردم و او از شخصیت والای آیت الله بروجردی و اثری که بر وی گذارده بود، سخن می‌گفت. مقدمه‌ی آقای احمد حسن الباقوری بر کتاب «مختصر النافع» در باب تقریب فقهی خواندنی است.

و سرانجام، مرحوم شیخ محمود شلتوت شیخ جامع ازهر، فتوای معروف خود را در جواز عمل به فقه شیعه صادر کرد. من عقیده دارم تدابیر و کوشش‌های مرحوم استاد آیت الله بروجردی در صدور این فتوا نقش داشته است. آیت الله، از شیخ محمد عبده در تألیف شرح نهج‌البلاغه تقدیر می‌کرد.

آیت الله حاج آقا علی صافی یکی از شاگردان و ملازمان آیت الله بروجردی

می‌فرمود: حتی پیشنهاد استفتا از شیخ شلتوت، در قم ارائه گردید. آیت‌الله، در این روش، با مرحوم سیدشرف‌الدین عاملی هم‌فکر بود و به کتاب‌های او از جمله کتاب وی: (الفصول المهمة في تألیف الائمة) نظر داشت. بارها دیدم این کتاب در روی کرسی پیش روی او باز است گویا هر وقت فرصت می‌یافت، آن کتاب را که در زمینه‌ی تقریب و وحدت اسلامی تألیف گردیده مطالعه می‌فرمود. باری، آثار و مقالات و مصاحبه‌های این جانب در زمینه‌ی تقریب بسیار است به کتاب (پیام وحدت) شامل بخشی از مصاحبه‌های من و کتاب «ندای وحدت» مجموعه‌ی سخنرانی‌های من قبل از نماز جمعه در دانشگاه تهران، و کتاب «الوحدة الإسلامية، عناصرها وموانعها» و نیز به مجله‌ی «رسالة التقريب» که از سوی «مجمع جهانی تقریب» به‌طور فصلی منتشر می‌گردد و نشریه‌ی اخبار تقریب، نشریه‌ی فارسی مجمع جهانی تقریب، مراجعه نمایید. این جانب در یک مقاله نقش آیت‌الله بروجردی را در بسط تقریب مذاهب، به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام که در پایان این کتاب، چاپ می‌شود.

**مکتب حدیثی و رجالی**

**آیت الله العظمی بروجردی**



### مقدمه:

آخرین مراحل که بر دو علم حدیث و رجال در مذهب امامیه در طول ایام و قرون گذشته است همانا ظهور دو سلسله و دو موسوعه و کتاب بزرگ است در قرن چهاردهم هجری:

۱- موسوعه‌ای در حدیث به اسم «مستدرک الوسائل» تألیف محدث خبیر حاج میرزا حسین نوری طبرسی متوفی (۱۳۲۰) هـ ق این دانشمند با این کتاب، آنچه را از احادیث از شیخ حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴) در کتاب ارزشمندش «تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة»- که ما از باب اختصار از آن به (وسائل) تعبیر می‌کنیم- فوت گردیده استدراک نموده است، کتاب مستدرک، چاپ شده و مورد رجوع فقها است، اما کتاب دیگری هم که می‌توان آن را مانند مستدرک دانست، همانا موسوعه‌ی «مستدرک البحار» است از شیخ میرزا محمد عسکری طهرانی ساکن سامراء متوفی (۱۳۷۱ هـ ق) وی با این کتاب، کتاب مهم (بحارالانوار) اثر علامه محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰) را تکمیل و آنچه را از آن علامه فوت شده، استدراک نموده است، ولی این کتاب تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده و آن را ندیده‌ایم و نمی‌دانیم تمام شده یا ناقص به‌جای مانده است.

۲- موسوعه و کتاب بزرگی در علم الرجال به اسم «تنقیح المقال فی علم الرجال» اثر با ارزش علامه شیخ عبدالله مامقانی متوفای (۱۳۵۱ هـ ق) و اخیراً کتاب «قاموس

الرجال» از علامه مرحوم شیخ محمدتقی شوشتری در ده جلد و کتاب «معجم رجال الحدیث» در ۲۵ جلد، از فقیه عصر آیت‌الله سیدابوالقاسم خوئی متوفای (۱۴۱۳ هـ ق) به کتاب تنقیح المقال اضافه شده است.

این‌ها کتاب‌های مهمی است که در قرن ۱۴ و ۱۵ در دو علم حدیث و رجال در مذهب شیعه‌ی امامیه تألیف گردیده است. اما سلسله‌های دیگری از قبیل (الذریعة الی تصانیف الشیعة) اثر علامه‌ی کبیر معاصر ما و شیخ مشایخ روزگار خود مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی متوفای (۱۳۸۹ هـ ق) با عمری متجاوز از ۹۰ سال، که با اجازه‌های خود در نقل حدیث به علمای عصر، اصغر را به اکابر و جوان‌ها را به پیران، ملحق کرد و ما را نیز مشرف به اجازه‌ی حدیث فرمود که عکس آن در این کتاب آمده است.

همچنین کتاب دیگر وی (اعلام الشیعه) و کتاب مهم (اعیان الشیعه) از علامه فقید سیدمحسن امین عاملی (۱۲۹۲-۱۳۷۰ هـ ق) این قبیل کتاب‌ها، هیچ یک مربوط به رجال حدیث و جرح و تعدیل و توثیق و تضعیف راویان حدیث که هدف عمده‌ی علم رجال است نمی‌باشد، هرچند گاهی نام رجال حدیث هم در آن‌ها آمده است، بلکه کتاب (الذریعة الی تصانیف الشیعه) همان‌طور که از نامش پیداست هدفش معرفی و شناخت آثار و مؤلفات شیعه‌ی امامیه است، کما این که هدف از کتاب «اعیان الشیعه»- و همچنین کتاب (اعلام الشیعه) معرفی و شرح حال مبسوط بزرگان طایفه‌ی امامیه که از طوایف بزرگ اسلام است می‌باشد، اعم از علما (که کتاب اعلام الشیعه مختص آن است) و یا دیگر بزرگان، مانند: ملوک، وزرا، امرا، سادات و افراد برجسته است که دارای شأن و مرتبتی قابل ذکر بوده‌اند (که در اعیان الشیعه آمده‌اند).

و از همین قبیل است سلسله‌های دیگر، از کتب تراجم مختصر یا مطول مانند کتاب (الکنی و الالقاب) از محدث خبیر شیخ عباس قمی (۱۲۹۴-۱۳۵۹) و کتاب‌هایی از این قبیل که به عربی و فارسی وارد و فراوان است.

در قبال همه‌ی کتاب‌های نامبرده در زمینه‌ی علم رجال و حدیث، خداوند در عصر



ما عالمی بزرگ آیت‌الله العظمی بروجردی استاد ما و استاد بسیاری از معاصران ما را برای حمایت از این دو علم برانگیخت از خاندانی عریق در علم و شرف و فضایل - چنان‌که تفصیلاً یاد کردیم - . این عالم بزرگ، به دو کار مثبت و ماندنی در علم رجال و حدیث قیام فرمود که هر دو کار، یک نوع ابتکار و انقلاب در تاریخ این دو علم به‌شمار می‌آید. این عالم نامی، با وجود تخصص خود در فقه و اصول و دیگر علوم اسلامی، در سطح بسیار عالی تا حدی که به مقام منبع زعامت و مرجعیت و پیشوایی طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه نایل آمد. بخش مهمی از عمر پر برکت خود را صرف دو علم مهم حدیث و رجال کرد و در این دو رشته، مبتکر بود و چیز جدیدی بر آنچه از گذشتگان به‌جای مانده بود، افزود، به‌طوری‌که مانند حلقه‌ی مفقوده‌ای در تحولات این دو علم، کاملاً ملحوظ و مشهود و چشم‌گیر است. مساعد و محرک او در چنین ابتکاری دو عامل مهم بود:

عامل اول، این‌که وی - به شرحی که گذشت - آغاز تحصیل خود را چندی در حوزه‌ی علمیه‌ی عریق و جامع اصفهان گذرانیده بود. این حوزه، تا آن هنگام سنت‌های علمی پیشین را در خود حفظ کرده بود و هنوز روش‌های پسندیده‌ی قدما را فراموش نکرده بود، سنت‌هایی که بر علوم نقلی هم‌تراز با علوم عقلی تاکید داشت. در آن حوزه، شخصیت‌های خبیر و مطلع از علم حدیث و علم رجال و تراجم و مانند این علوم نقلی وجود داشت، علومی که در دیگر حوزه‌های علمیه و مراکز علم و دانش، فراموش گردیده یا در شرف فراموشی بود.

مکتب اصفهان، در حدود هزار سال دارای فعالیت و نشاط و سابقه‌ی تحقیق، در این علوم به‌خصوص در روزگار درخشان صفویه و مدتی پس از آن بود و مدارس و حلقه‌های علمی آن، در جمیع فنون علمی به‌خصوص در علم رجال و تراجم، سرآمد به‌شمار می‌آمد، کافی است برای گواه ما شخصیتی کم‌نظیر به‌نام «ابو نعیم اصفهانی» (۳۳۶-۴۳۰ هـ) جد اعلای خاندان مجلسی، صاحب کتاب نفیس «حلیة الاولیاء» و جز

آن، قبل از هزار سال، و شخصیتی دیگر به نام سیدمحمد باقر موسوی صاحب کتاب با ارزش (روضات الجنات فی تراجم الفقهاء و السادات) قبل از صد سال، که هر دو در شهر اصفهان زندگی می‌کردند و اعقاب و خاندان آنان هنوز از خاندان‌های نامی این شهر می‌باشند. زیرا خاندان مجلسی نسب به (ابو نعیم) می‌رسانند.

این جو علمی حوزه‌ی اصفهان، اثر خود را بر این طلبه‌ی جوان با آن همه استعداد ذاتی که از بروجرد به این شهر آمده بود، گذاشت و خط‌مشی علمی او را که بعداً در او مشاهده شد ترسیم نمود. بلی اگر ما ادعا کنیم سلوک علمی و سلیقه‌ی او، ادامه‌ی همان مکتب اصفهان است، گراف نگفته‌ایم زیرا در آن هنگام حوزه‌ی نجف با همه‌ی عمق و سابقه‌اش، روش و گرایش عقلی در آن بر سلوک نقلی غلبه داشت و نمی‌توانست چیزی بر معلومات نقلی آن مرد بزرگ، بیفزاید.

عامل دوم، این‌که استاد ما پس از رسیدن به کمال علم و عمل و استیفای حظ خود از علوم، به‌خصوص از فقه و اصول در نجف اشرف، به زادگاه و موطن خود، بروجرد برگشت و در کتابخانه‌ی نفیس خود که کتب و مصادر علمی مهم را در خود گردآورده بود، معتکف گردید و در حدود چهل سال، از سال ۱۳۲۸ هـ ق که از نجف برگشت تا سال ۱۳۶۴ که به قم منتقل گردید.

در این مدت مدید، در بین علوم اسلامی، به علم رجال عنایت خاصی مبذول می‌داشت و به بررسی و گردآوری معلومات، و تألیف و تجدیدنظر در آنچه از پیشینیان به‌جای مانده بود، با وسعت نظر و گسترش مطالعات، به آثار همه‌ی علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت در زمینه‌ی حدیث و رجال، سرگرم بود، بدون این‌که مطالعاتش را محدود کند به آثار شیعه. در پی این مطالعات، آرای خاص خود او شکل گرفت و دارای مکتب خاصی در زمینه‌ی علم حدیث و رجال که به یکدیگر بستگی دارند گردید.

با این کوله‌بار علمی و سرمایه‌ی سنگین از تجربیات و ملاحظات چهل ساله، به

شهر قم و حوزه‌ی علمی آن انتقال یافت، جایی که بعدها (شهر جهاد و اجتهاد و قیام و شهادت) لقب گرفت، شهری که بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی را در ایران در دامن خود رشد داده بود و از آن محافظت می‌نمود.

این عالم فرزانه، با معلومات انبوه در سینه، و آمال و آرزوهای اصلاحی بلند در دل و با عزمی راسخ به ایجاد تحول در حوزه و به‌طورکلی در علوم و تبلیغات اسلامی، وارد قم گردید، جایی که افقی واسع و دیدگاه روشنی از نمونه‌های اصلاح و تکامل در آن به‌چشم می‌خورد. این محیط مناسب، آن مرد مصلح و روحانی آگاه را به فعالیت وامی‌داشت، نه تنها در محدوده و چارچوب مذهب خودش، مذهب شیعه، که در پهنای جهان اسلام و در گستره و قلمرو اسلامی، و او تا پایان عمر چنین بود.

در همین تب و تاب بود، که زعامت عامه‌ی طائفه‌ی امامیه به سراغ وی آمد و او علاوه بر مسئولیت‌های علمی، اینک مسئولیت سنگین اداره و هدایت این طائفه‌ی بزرگ را که در سراسر جهان اسلام پراکنده‌اند، به دوش می‌کشد. او با دانش انبوه و آرای صائب و روش حکیمانه‌اش، فایده رسانید، تربیت کرد، مکتب جدید خود را در بین طلاب و علما نشر داد، و از این راه مقایسه و موازین علمی را دگرگون کرد و نظرها را به روش قدما و سنت‌های فراموش شده نزد فقها، متوجه ساخت. و با بصیرت و هشیاری کامل، مسائل نو و آرای ابتکاری را در علوم اسلامی به‌خصوص در علم فقه و اصول به شرحی که گذشت، مطرح ساخت.

پس از این مقدمه، این‌که در این‌جا می‌خواهیم از روش و سبک او در زمینه‌ی علم رجال و حدیث پرده برداریم تا خود مقدمه‌ای باشد بر گزارش تفصیلی از کارهای برجسته‌ی ایشان در قلمرو این دو علم، که متعاقب آن، خواهد آمد.

### گزارش اجمالی از روش و اثر وی در علم حدیث:

استاد، در حلقات خاصی که به علم رجال و حدیث اختصاص داشت برای خواص طلاب و اصحاب آن جلسات، و گاهی در حلقه‌ی عمومی درس فقه و اصول، اظهار

می‌کرد: آنچه را فقیه از روایات نیاز دارد در کتاب (وسائل الشیعه) گرد آمده. اما در کتاب (مستدرک) روایات زیادی که فقیه بتواند بر آنها به تنهایی، اعتماد نماید، وجود ندارد، بیش‌تر روایات این کتاب در حقیقت به منزله‌ی مؤید برای روایات (وسائل) است، اما روایات (وسائل) هم عمدتاً روایات کتب اربعه‌ی معروف است که به نوبه‌ی خود در کتاب (وافی) فیض کاشانی گرد آمده است با اسلوبی خاص که وی مبتکر آن است، به‌خصوص در تلفیق سندهای روایات و در کیفیت ضبط مواد اختلاف یک روایت به‌حسب طرق مختلف که خود نیاز به دقت و تأمل دارد تا درست دانسته شود. بنابراین، روایات کتب اربعه عمده مستند فقه امامیه است، کما این‌که این کتب اصلاح و اقدم و اشهر کتب حدیث نزد امامیه‌اند. به‌علاوه نسخه‌های خطی قدیمی مصحح که بر مشایخ عظام قرائت گردیده و به‌طور وفور، از این کتاب‌ها در دست است، کما این‌که طرق عدیده تا مؤلفین این کتب یعنی مشایخ ثلاثه: کلینی و صدوق و شیخ طوسی، وجود دارد پس این کتاب‌ها از هر لحاظ، دارای مزیت هستند.

اما دیگر کتاب‌های حدیث شیعه در این حد نیستند. از این بیان، دانسته می‌شد که در نظر آیت‌الله بروجردی روایات فقهی شیعه‌ی امامیه سه دسته‌اند و از لحاظ اعتبار در سه درجه قرار دارند:

اول، روایات کتب اربعه که در درجه‌ی اول قرار دارند، هر چند همه‌ی احادیث آنها صحیح به معنی مصطلح نیستند و لهذا شیعه، این کتاب‌ها را (صحاح) نامیده‌اند آن‌طور که اهل سنت نام صحیح را بر کتب سته‌ی خودشان گذارده‌اند و به آنها «صحاح سته» می‌گویند.

دوم، روایات غیر کتب اربعه که شیخ حر عاملی در کتاب (وسائل) آورده که بخش عمده‌ی آنها مکررات و یا مؤیدات روایات کتب اربعه‌اند، و بخش کمتری از آنها، جز مواردی نادر، فقیه بر آنها به تنهایی اعتماد نمی‌کند.

سوم، روایاتی که محدث نوری در کتاب (مستدرک) و علامه‌ی مجلسی در ابواب

فقهی کتاب «بحار الانوار» و دیگران در غیر این دو کتاب گرد آورده‌اند، این روایات، به جز آنچه تکرار روایات (وسائل) از لحاظ متن و سند و مأخذ است، کمتر روایتی در بین آن‌ها یافت می‌شود که روایتی به آن معنی اصح از آن، در دو دسته‌ی اول، یافت نشود.

از آنچه گفته شد ظاهر گردید که محدثین متقدم و متأخر شیعه، همت خود را صرف جمع روایات و استقصای آن‌ها کرده‌اند تا حدی که از مقدار حاجت تجاوز کرده است. پس، با وجود این جمع بسیار از مؤلفات و موسوعه‌ها از روایات فقهیه، دیگر ما نیاز به جستجوی بیش‌تر و کاوش زیادتر از روایاتی که به ندرت در مأخذ دیگر یافت می‌شود، نداریم. به‌خصوص در کتاب‌های غیرمعروف و غیرمعتبر، و نباید درصدد باشیم که کتاب‌هایی ضخیم‌تر با مجلدات بیش‌تر، علاوه بر آنچه سلف صالح به‌جای گذارده‌اند، تألیف کنیم، بلکه باید از این امر که شاید برخی تصور می‌کنند کار مفیدی است انصراف حاصل کرده، در عوض کوشش خود را مصروف و متوجه تنقیح احادیث موجود در کتب نامبرده نماییم، چیزی که جای آن هنوز خالی است و هنوز نیازی واسع به آن داریم. این همان کاری است که استاد ما آیت‌الله بروجردی در قلمرو حدیث و هم در علم رجال انجام داد.

اما در حدیث، قبلاً گفته شد که اهم و اجمع کتب حدیث فقهی ما که فقیه به آن نیاز دارد کتاب (وسائل الشیعه) است که تقریباً مرجع و منبع برای فقها در سه قرنی که از تألیف آن گذشته است به‌شمار می‌رود، و این مقبولیت، به‌خاطر مزایایی است که این کتاب را بر دیگر کتب حدیث، رجحان داده است از جمله این‌که برای هر باب فقهی، عنوانی روشن و واضح قرار داده تا جایی که فهرست آن، به نظر می‌رسد یک متن فقهی است که بر دیگر متون فقهیه رجحان دارد، و به همین خاطر مؤلف، آن را به لحاظ وضوح و تفصیل عناوین ابواب: «من لایحضره الامام» نامیده است.

این کتاب، با فواید بسیار، در نظر آیت‌الله بروجردی، از چند جهت خالی از نقص

وعیب نبود، اهم آن جهات آن است که شیخ حرّ رحمه‌الله‌علیه نظر به این‌که مقید بود برای هر مسئله‌ی فقهیه که در روایات آمده، بابتی جداگانه و مستقل، ترتیب دهد، این امر او را ناچار کرده است که روایات را تکرار و تقطیع نماید، زیرا غالباً روایات، به چند مسئله نظر دارند، و این خود دو عیب بزرگ است: تکرار، این عیب را دارد که شمار روایات را بیش از آنچه هست نشان می‌دهد و انسان را به توهم وامی‌دارد، تا جایی که بنا بر احصائیه‌ی تقریبی که توسط آیت الله بروجردی و به مباشرت برخی از اعضای جلسه‌ی حدیث انجام گرفت، معلوم شد حدود ده هزار حدیث از مجموع ۳۵ هزار حدیث موجود در کتاب (وسائل) مکرر است.

اما تقطیع، علاوه بر عیب بالا که حتماً نیاز به تکرار مقداری از روایات را دارد، چه بسا مایه‌ی تقویت قراین و نشانه‌هایی است که در فهم معنی حدیث دخالت دارند و اگر تمام حدیث یک جا به نظر فقیه برسد، از آن، مطلبی بیش از آنچه از حدیث تقطیع شده استفاده می‌کند، می‌فهمد.

به علاوه، شیخ حرّ، گاهی عناوین ابواب را به مناسبت، در چند جای کتاب تکرار می‌کند. و نیز عادت این مؤلف است که میان امثال و نظائر، تفریق قائل می‌شود، مثلاً روایات یک راوی را در یک باب یا در ابواب متفرق از هم جدا نقل می‌کند در حالی که آن روایات مجموعاً یک روایت است، البته در پایان باب، جمله‌ی (تقدم و یأتی) را اضافه می‌کند اما این جمله مبهم است و معلوم نیست (ما تقدم) در کجا است و (ما یأتی) در کجا. همین امر برخی را واداشته است که کتاب تألیف کنند و جای این اشارات را در کتاب (وسائل) تعیین نمایند و یا در حاشیه‌ی کتاب، این نقیضه را مرتفع سازند.

آخرین کاری که از این قبیل انجام گرفته، اقدامی است که دوست دانشمند و شریک مادر جلسه‌ی حدیث، علامه‌ی مجاهد آقای شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی (رحمة الله علیه) در تصحیح و طبع جدید کتاب وسائل، و همچنین طبع دیگری که مؤسسه‌ی

آل‌البیت انجام داده است که در حاشیه‌ی کتاب، مصادر روایات را تعیین، و مواضع (ما تقدم و ما یأتی) را مشخص نموده‌اند شکرالله مساعیهم.

فقیه، برایش کثرت روایات مهم نیست به قدری که نیاز دارد یک یا چند روایت را با همه‌ی خصوصیات متن و سند و طرق مختلف آن، به طور کامل در یک جا، جمع یابد، تا آن را به صورت یک کلام تمام که از معصوم علیه‌السلام صادر گردیده در یک باب، پیش روی خود ببیند، و خاطر جمع شود که این حدیث، به طریق و یا با متن دیگری روایت نشده است.

آیت الله بروجردی، گویا در این خصوص، از میان معاصرانش منفرد بود، که اهتمام داشت چند روایت را به لحاظ وحدت راوی، به یک روایت برگرداند، و نص حدیث را از مجموع آن روایات استخراج نماید، به استناد یک سنت جاری در نقل حدیث، که تراکم وسائط، وتوالی راویان، و انتقال حدیث از یک کتاب به کتاب دیگر، و تعدد طرق، و بعد زمان و خطا و اشتباه ناسخان، و تساهل راویان در نقل حدیث به معنی وعلل دیگری از این قبیل، باعث گردیده یک روایت، در طول روزگار، به روایات متعدده، که هرکدام مستقل از دیگری می‌نماید و گاهی به روایات متعارضه و متضاده، بدل شود. و فقیه باید این کلاف سردرگم را از هم باز کند و بکوشد با نظر در تمام آن روایات، نص حدیث کامل را پیدا کند.

به هر حال، عنایت شدید به کمیت و اهتمام به انبوه شدن احادیث و همچنین حرص بر این‌که هر مسئله‌ی فقهی بابی از حدیث داشته باشد، باعث گردید که نقیصه‌های یاد شده به کتاب (وسائل) راه یابد. و آیت الله استاد ما، با تشکیل لجنه یا جلسه‌ای از شاگردانش تصمیم گرفت این نقایص را مرتفع سازد. این افراد در حدود هفت سال تحت اشراف آن حضرت به تألیف کتابی جامع احادیث (وسائل و مستدرک) با اسلوب ابتکاری که از تکرار و تقطیع و تفریق میان مشابهاً و امثال این نواقص، خالی و از اصح نسخ موجوده از کتب اربعه و غیر آن نقل شود، اشتغال ورزیدند.

این کتاب، بحمدالله از لحاظ حسن ترتیب و تنظیم و تبویب و ضبط احادیث از دو کتاب (وسائل) و (وافی) بهتر و حاوی مزایایی است که در مقدمه‌ی آن کتاب آمده و ما آن‌ها را فهرست وار در این جا می‌آوریم و شرح این کتاب و مزایا و روش کار و مراحل انجام آن را در گزارش بعدی خواهیم گفت. بالاخره این کتاب در زمان حیات استاد تمام شد و با این که قرار بود یک نوع تهذیبی برای (وسائل) باشد و در تمام مدت تألیف، از آن به «تهذیب الوسائل» تعبیر می‌کردیم، از سوی استاد به نام «جامع احادیث الشیعة فی أحكام الشریعة» نامیده شد.

آیت الله، شخصاً آن را ملاحظه و عناوین ابواب را تصحیح می‌نمود و در اثنای عمل، نظر خود را ابراز می‌فرمود، و گاهی در جلسه‌ی حدیث حاضر می‌شد و همچنان کار را دنبال می‌کرد. اما در طبع آن تأمل داشت. این جانب نامه‌ای به ایشان نوشتم و علل تأخیر در طبع و محاسن سرعت در آن را یادآور شدم، این نامه در پایان گزارش تفصیلی پس از نامه‌ی اول، که قبلاً به آن اشاره شد، آمده است. بالاخره با اصرار اصحاب و شاگردان و نیز اهل جلسه‌ی حدیث، آیت الله به طبع کتاب تصمیم گرفت و چاپ کتاب در قطع رحلی و با چاپ سنگی آغاز شد و چند جزوه از آن در اختیار ایشان قرار گرفت، وی مشغول به نوشتن مقدمه بر کتاب گردید که اجل مهلت نداد و رحلت کرد.

پس از آن، فرزندش حجت الاسلام سیدمحمد حسن، آن مقدمه را با استفاده از آنچه از حضرت والد خود شنیده بود و یا آنچه دیگر اصحاب جلسه‌ی حدیث از جمله از آنچه این جانب به امر آن حضرت نوشته بودم و مورد تحسین وی قرار گرفته بود، به اتمام رسانید و در اول همان مجلد چاپ گردید، سپس گویا یک یا دو جزء دیگر با همان صورت چاپ شد و بعداً چاپ آن متوقف گردید. تا این که مرجع عصر آیت الله خوئی رضوان الله تعالی علیه همه‌ی مخلوطات آن کتاب را خریدند و آن را با چاپ سربی در قطع کوچک در ۲۶ جلد منتشر کردند. یکی از افراد پرکار جلسه‌ی حدیث حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ اسماعیل ملایری بر تنظیم و آماده‌سازی و



رفع نواقص کتاب، نظارت داشت وی، مجدداً به چاپ آن همت گماشته است که هنوز ادامه دارد و شرح آن، خواهد آمد. خداوند اجر و پاداش به او بدهد و توفیقش را زیاد کند.

### و اینک مزایای عمده‌ی کتاب به اختصار:

- ۱- تکرار و تقطیع ندارد.
- ۲- جمع هم‌ی طرق و متون حدیث در یک‌جا و تلفیق سندها با اقتباس از کتاب وافی.
- ۳- تلخیص نام کتاب‌های مصدر با رمز مانند: کا، یب، صا، قیه یا فقیه یا با حذف مضاف‌الیه مانند (العیون) به‌جای عیون اخبار الرضا علیه‌السلام.
- ۴- توالی روایات راوی واحد در یک باب بنا به طریقه‌ی استاد که این قبیل روایات را غالباً یک روایت به‌شمار می‌آورد.
- ۵- تلفیق ابواب متناسب در یک باب به جهت پرهیز از تکرار و تقطیع و گردآوری اشباه و نظایر در یک باب.
- ۶- رعایت نظم و نسق مناسب میان ابواب یک کتاب از کتب فقهی.
- ۷- جدا کردن ابواب مستحبات مستقله از ابواب کتاب، و تدوین آن‌ها در مجلد یا مجلداتی به‌نام (السنن).
- ۸- نقل چند باب از ابواب کتاب قضاء به مقدمه‌ی کتاب به لحاظ تناسب آن‌ها با ابواب مقدمه.
- ۹- گردآوری ابواب مکرر و سائل، در یک‌جا و یک باب.
- ۱۰- اخذ روایات از مصادر اصلی و از مخطوطات مصحح با تعیین صفحه و باب و با تصحیح کامل.
- ۱۱- شماره‌گذاری ابواب و احادیث خاص یک باب به اضافه‌ی شماره‌ی مسلسل احادیث کتاب.

۱۲- اخذ اجازه‌ی نقل حدیث از آیت‌الله بروجردی برای استحکام کتاب این امر را بعداً تفصیلاً همراه متن اجازات شرح می‌دهم.

۱۳- ذکر آیات احکام، در اول هر باب.

این‌ها، مهم‌ترین مزایای این کتاب است. مزایای دیگری تا ۲۳ مزیت در مقدمه‌ی کتاب ذکر شده است.

این بود گزارش اجمالی از کتاب «جامع الأحادیث»، و در پی آن گزارش تفصیلی آن را که حدود ۳۵ سال قبل نوشته‌ام در این جا می‌آورم.

**گزارش مفصل کتاب**

**«جامع الأحادیث»**



## مقدمه:

بدون تردید یکی از ستارگان درخشان علم و دین و از مفاخر عصر ما مرحوم آیت‌الله بروجردی مرجع عالی‌قدر فقید بود که آثار و مآثر وی آشکار است و هنوز شخصیت وی از خاطرها محو نگردیده است. یکی از آثار برجسته‌ی وی، جامع بزرگ حدیث به نام «جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة» است که شاید خوانندگان، کم و بیش چیزی از آن شنیده یا آن را دیده باشند اما غالباً از چگونگی این کتاب، تفصیلاً خبر ندارند.

نظر به این‌که این‌جانب همراه چند تن دیگر از شاگردان حوزه‌ی درس آن فقید سعید، بالغ بر هفت سال در کار تألیف آن کتاب دست‌اندرکار بودم و تقریباً از همه‌ی جوانب امر، آگاه و از کم و کیف آن مطلع هستم. لهذا برخی از دوستان دانشمند که از این امر اطلاع داشتند از بنده خواستند اطلاعات خود را در این زمینه مشروحاً بنویسم و در معرض انظار دانش دوستان و فضلا قرار دهم. اینک این رساله گزارش جامعی از کتاب نامبرده و مزایا و کیفیت تألیف و طبع آن کتاب نفیس است. ضمناً در پایان این گزارش نوشته‌ای که این‌جانب پیش از شروع کار به عرض آن استاد بزرگ رسانیده و مورد توجه وی و شاید مؤثر در چگونگی تألیف کتاب واقع شده بود، نظر به پاره‌ای فواید علمی مربوط به علم حدیث و به لحاظ جنبه‌ی تاریخی آن منتشر می‌گردد.

این نوشته که به عنوان ارزنده‌ترین یادگار دوران تحصیل، عیناً نزد بنده محفوظ است، حاوی پیشنهادهایی درباره‌ی کیفیت تألیف، اسباب و لوازم کار، چگونگی طبع،

انتقاد از پاره‌ای انتشارات مذهبی و علمی و به‌طور کلی عصاره‌ای از تجربیات نویسنده است تا آن تاریخ درباره‌ی کتاب و حدیث و مطبوعات و زوایای تاریکی، از کتب مذهبی به‌خصوص کتب حدیث را روشن می‌سازد. روش نگارش و تعبیرات آن با در نظر گرفتن شخصیت مورد خطاب من و مشاغل فراوان و فرصت کم آن فقید سعید، در کمال اختصار و رمز آسا است و فکر می‌کنم برای غالب خوانندگان فعلی نیازمند توضیح باشد کما این‌که شاید پاره‌ای از مطالب آن برای بعضی از اهل فن، از قبیل توضیح واضحات باشد و حتی ممکن است مورد انتقاد نقادان هم قرار گیرد. با این همه، از انتشار آن، نمی‌توان چشم پوشید و با توضیحات لازم و زیرنویسی بیش‌تر، به نشر آن مبادرت می‌گردد، امید است خوانندگان را از مطالعه‌ی آن، فائدت و بهره‌ای حاصل آید.

اینک گزارش ما از کتاب «جامع الاحادیث» با توضیح مختصر درباره‌ی کتاب «وسائل الشیعه» آغاز می‌شود به این جهت که تألیف کتاب «جامع الاحادیث» به عنوان تهذیب وسائل و رفع نقایص آن، آغاز شد و حتی در اثنای تألیف به‌نام «تهذیب الوسائل» از آن یاد می‌شد. چنان‌که بعداً خواهیم گفت حقیقتاً کتاب وسائل و احادیث و عناوین ابواب و پیکره و نظم و ترتیب کتب و ابواب آن، همواره راهنما و الهام‌بخش ما در کار بود، تا جایی که باید صریحاً اعتراف نماییم کتاب «جامع الاحادیث»، صورت تهذیب شده و کامل کتاب «وسائل» است.

وهمچنین، نامه‌ی دومی که راجع به طبع کتاب برای استاد نوشتم پس از نامه‌ی اول قرار گرفته است.

### کتاب وسائل الشیعه:

به‌طوری که اهل فن می‌دانند مهم‌ترین کتاب حدیث مورد توجه و مراجعه‌ی فقهای شیعه‌ی امامیه و جویندگان علم فقه، در دو سه قرن اخیر کتاب وسائل الشیعه، تألیف محدث بزرگ، محمد بن حسن بن حرّ عاملی معروف به شیخ حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴هـ.ق) است. با این‌که در قرن چهارم و پنجم هجری کتب چهارگانه‌ی

معروف حدیث شیعه تألیف گردیده و چندین قرن، مهم‌ترین مرجع و مدرک فقه شیعه بوده و پس از آن نیز آثار دیگری از جمله مقارن تألیف «وسائل» کتاب‌هایی از قبیل «بحارالانوار» علامه‌ی مجلسی ۱۰۳۷-۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ هـ ق و «وافی» فیض کاشانی (موفی ۱۰۹۱ هـ ق) به بازار علم و دانش عرضه شده است. مع‌ذلک کتاب و وسائل الشیعه، نظر به جامعیت و مزایایی چند بیش از آن کتب توجه دانشمندان را جلب نموده و تقریباً منبع و مأخذ معتبر برای احادیث امامیه در علم فقه شمرده می‌شود.

#### و این است شرح آن مزایا:

۱- وسائل، جامع همه‌ی احادیث فقهی است اعم از آنچه در کتب اربعه یا غیر آن از کتب معتبره آمده است، در صورتی که کتاب «وافی» منحصراً اخبار این چهار کتاب معتبر حدیث، و بحارالانوار منحصراً اخبار<sup>(۱)</sup> سایر کتب اعم از احادیث فقهی و غیر آن، به‌جز کتب اربعه را در بردارد با این تفاوت که کتاب وافی و بحار، شامل احادیث فقهیه و غیر آن از فنون و معارف است. و این دو کتاب گرچه برخلاف «وسائل» در غیر احکام بهترین مرجع به‌شمار می‌روند ولی در احکام، به پایه‌ی آن کتاب، نمی‌رسند.

۲- در کتاب و وسائل، با اعتراف به جامعیت و با کوشش و سعی بلیغی که در گردآوری و استقصای همه‌ی احادیث مربوط به احکام به‌عمل آمده در عین حال، از نقل احادیث کتب غیر معتبره از قبیل کتاب‌های فقه الرضا، دعائم الاسلام، مصباح الشریعة و جز آن‌ها به‌عللی که مؤلف فقید در مقدمه‌ی کتاب آورده، خودداری شده است. اما در کتاب بحارالانوار از کلیه‌ی این کتاب‌ها حدیث نقل شده است. ولی در آغاز قرن حاضر (یعنی قرن ۱۴) مرحوم حاج میرزا حسین نوری طبرسی متوفی ۱۳۲۰ هـ ق این قبیل اخبار و جز آن را که از سوی شیخ حرّ عاملی طرد شده و یا از وی در وسائل فوت گردیده بود در کتاب «مستدرک الوسائل» گردآورده و درخاتمه‌ی

---

(۱) در روضه‌ی وافی و طی بیانات مؤلف، ندرتاً از غیر چهار کتاب و در جلد اول بحار از اصول کافی، حدیث‌هایی نقل شده است.

مستدرک، تا حد امکان اعتبار این قبیل کتب و مندرجات آن‌ها را به کمک اطلاعات وسیع و قدرت تحقیق خود، به ثبوت رسانیده است.

۳- بسط و تفصیل ابواب در کتاب و سائل به ترتیب مسائل فقهی صورت گرفته و اخبار هر مسئله‌ی جزئی در باب جداگانه‌ای گرد آمده است که به سهولت می‌توان به آن اخبار دست یافت. اما مؤلفان کتاب‌های دیگر حدیث عموماً، مسائل را به‌طور کلی تبویب کرده‌اند و فروع متعدد را به لحاظ جامع مشترک در هر باب، تحت همان عنوان جامع، گنج‌انیده‌اند.

۴- عناوین ابواب کتاب و سائل کاملاً گویا و واضح است و حکم مسئله در آن غالباً به صورت فتوی، طرح شده به‌طوری که مجموع عناوین ابواب و سائل خود طولانی‌ترین متن فقهی را تشکیل می‌دهد. مرحوم شیخ حر عاملی مؤلف کتاب، فهرست جامعی از این عناوین ترتیب داده و نام آن را به پیروی و تقلید از کتاب «من لایحضره الفقیه» اثر شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ هـ ق «من لایحضره الامام»<sup>(۱)</sup> گذارده است. اما کتاب‌های دیگر، همان‌طور که ابواب را خیلی کلی طرح نموده‌اند همچنین با عناوین اجمالی و کلی به مندرجات آن ابواب اشاره کرده‌اند و فتوای صریح و حکم قطعی فقهی را در عناوین باب‌ها، قید نکرده‌اند.

۵- سلسله‌ی سند احادیث، روشن و بدون رمز تقریباً<sup>(۲)</sup> مطابق مآخذ اصلی، در کتاب و سائل آمده است ولی در دو کتاب وافی و بحارالانوار، به لحاظ رعایت اختصار، هر یک به نحوی سندها را خلاصه کرده‌اند و از این روی تا آن‌گاه که مراجعه‌کننده خبرویت و بصیرت کافی تحصیل نکرده باشد، دچار اشکال و ابهام خواهد گردید. من که چند سال طی تألیف کتاب «جامع الأحادیث» همواره سروکار با رموز و مشکلات سندها در کتاب «وافی» داشته‌ام، اطمینان دارم بیش‌تر مراجعین به کتاب وافی، از درک سندهای آن به‌طور شایسته و درست عاجز هستند.

(۱) و سائل طبع اسلامی ج ۱ ص ۲.

(۲) در این باره بعداً زیر عنوان ضبط تمام خصوصیات سند، بحث می‌کنیم.



۶- در کتاب «وسائل» از تعرض ابواب غیر مربوط به احکام در خلال ابواب فقهی خودداری شده است. به علاوه بسیاری از ابواب غیر فقهی هم به صورت حکم فقهی درآمد و مطرح شده است مثال واضح این امر، ابواب «فعل معروف» است که مسائل اخلاقی را به صورت احکام فقهی درآورده است.

برای کتاب وسائل مزایای دیگری می توان برشمرد، اما آنچه گفته شد مهم ترین مزیت بود و اهل فن می دانند که تا چه حد این امور به مراجعان کمک می کند.

در عین حال، کتاب وسائل دارای نواقصی است که دو کتاب نامبرده یعنی بحارالانوار و وافی فیض کاشانی نسبتاً از آن ها عاری هستند و در رأس همه ی نواقص، کثرت تکرار و تقطیع و تفرقه میان احادیث متناسب، و جمع میان متفرقات است. به علاوه فاقد مزایای دیگری است که در کتاب «جامع الاحادیث» ملحوظ گردیده و طی این گزارش به آن ها اشاره خواهد شد.

#### آغاز کار تألیف و سوابق امر:

آیت الله بروجردی، در درس فقه احادیث را از کتاب وسائل قرائت می فرمود و راجع به سند و متن و جنبه های مختلف آن ها به طور مستوفی بحث می کرد، در خلال درس، مکرراً عیوب و نواقص این کتاب را ضمن تقدیر از زحمات مؤلف بزرگوار آن یادآور می شد، گاهی با حسرت اظهار می داشت اگر مانند دوران شباب، فراغت بال و فرصت کافی می داشت خود شخصاً درصدد رفع این نواقص برمی آمد. چندی بر این منوال گذشت، سرانجام عزم را جزم نمود و روزی در اثنای درس اعلام کرد که فکر کرده ام این کار مهم را به کمک فضلا و طلاب انجام دهم و هرکس مایل به شرکت باشد می تواند اخبار باب مورد بحث امروز ما را به سلیقه ی خود جمع کند و برای توضیح بیش تر در روز فلان و ساعت فلان به منزل بیاید.

در آن هنگام، آن مرحوم در درس فقه از کتاب صلاة، مسئله ی «صلاة الرجل بحذاء المرأة» (نماز مرد در ردیف زن) را بحث می کرد و اخبار آن نسبتاً زیاد و بسیار مختلف بود، و روی هم رفته از ابواب مشکله حدیث به شمار می آمد و دسته بندی اخبار آن

باب، به حسن سلیقه و خبرویت نیاز داشت و از این روی برای آزمایش ذوق و سلیقه‌ی طلاب و مایه‌ی علمی شرکت‌کنندگان، موضوع مناسبی بود. در روز مقرر بنده در مجلس شرکت کردم در حدود پنجاه نفر از طلاب و فضلا و مدرسین گرد آمده بودند. فقیه سعید رأس موعده مقرر، به رویه‌ی همیشه از درب کتابخانه که به اتاق بیرونی وصل بود بیرون آمد و داخل همان اتاق جلوس فرمود. با سابقه‌ی امر، انتظار می‌رفت درباره‌ی کتاب حدیث سخن را آغاز کند، ولی برخلاف این انتظار، در ابتدا شرحی مبسوط و مستوفی راجع به علم رجال و کوشش‌های فراوان اهل سنت در زمینه‌ی این علم بیان کرد و در طی کلام فرمود «اهل سنت و جماعت گرچه در باب احکام نسبت به شیعه حدیث کمتری در دست دارند، اما درباره‌ی سند و رجال آن احادیث، به مراتب بیش از ما، کار کرده‌اند و تحقیقات شیعه در این خصوص پس از قرون اولیه‌ی اسلام، تقریباً متوقف شده است.»<sup>(۱)</sup>

سپس سخن را به کتاب وسائل کشانید و فرمود: «آقای خویی حفظه‌الله از نجف به من نوشته‌اند چنانچه شما مخارج عده‌ای را بدهید من این کار را به کمک چند تن از فضلا به عهده می‌گیرم.»<sup>(۲)</sup> و جزوه‌ای هم فرستاده‌اند» آن‌گاه کتابی را به دست گرفت که عبارت از یادداشت‌های آیت‌الله خویی درباره‌ی تقطیعات وسائل بود و مانند حاشیه‌ای

(۱) چنین می‌نمود که آیت‌الله بروجردی، کتاب‌های بزرگ و مفصل رجال شیعه را در قرون اخیر، عمیق و کافی نمی‌دانست و ظاهراً سر آن این بود که نوشته‌های متأخران مبتنی و متکی به تحقیقات قدما است و خود آنان مستقیماً به سند و متون احادیث که منبع بسیار غنی برای معرفت رجال حدیث است کمتر توجه دارند. و این شیوه اساس مکتب رجالی مرحوم آیت‌الله بروجردی بود و در این زمینه کتب متعددی به رشته‌ی تحریر درآورد که هنوز (یعنی هنگام نوشتن این سطور) به طبع نرسیده‌است. اخیراً کتاب جامع الرواة محقق اردبیلی متوفی ۱۱۰۱ هـ طرف توجه وی قرار گرفت و می‌فرمود: میان آن کتاب و رویه هم افتراق دارند این کتاب با سرمایه‌ی حاج محمدحسین کوشانیور و به امر ایشان و با مقدمه‌ای به املا‌ی وی در سال ۱۳۲۴ در تهران چاپ شد.

(۲) باید توجه داشت که آیت‌الله خویی در آن هنگام یک مدرس معمولی در حوزه‌ی نجف بود و هنوز مرجعیت و امکانات مالی نداشت.

بر آن کتاب محسوب می‌شد و فرمود: «اگر قرار باشد به کمک هیئتی این کار صورت گیرد بهتر است در قم زیر نظر خودم باشد» سپس مجدداً به مسئله‌ی سابقه (صلاة الرجل بحذاء المرأة) که در درس فقه ایشان در آن وقت، محل بحث بود اشاره کرده و فرمود «حالا هرکس مایل است در این کار خیر شرکت کند اخبار این باب را بنویسد و به من ارائه دهد تا بعداً تصمیم بگیریم».

این جانب، که از دیرباز به این قبیل کارها علاقه‌مند بودم، فرصت را مغتنم شمردم و بانشاط و شوق تمام آن اخبار را نوشتم و به‌ضمیمه‌ی رساله‌ی نامبرده که در پایان این گزارش، ملاحظه می‌فرمایید به عرض آن فقید سعید رسانیدم پس از چند روز، در جلسه‌ی دوم افراد احضار شدند و عده‌ی کمتری از جلسه‌ی اول شرکت کرده بودند و در سر ساعت مقرر، آیت‌الله با جزوات از همان در، وارد جلسه شد و پس از اظهار نظر درباره‌ی دو سه جزوه، نوشته‌ی بنده را به‌دست گرفت و فرمود «ایشان علاوه بر جمع احادیث معهود، نوشته‌ای که حاکی از دقت است فرستاده‌اند و طی آن تذکراتی داده‌اند، آن‌گاه چند سطر از اول رساله را با تأنی خواند و به پاره‌ای از پیشنهادات و انتقادات بنده به شرحی که در حواشی رساله خواهد آمد پاسخ فرمود و جلسه پایان یافت و قرار شد به افراد مورد نظر بعداً خبر دهند.

### شروع به تألیف و مراحل آن:

بنده با کسب اجازه از محضر استاد، برای استفاده از تعطیلات تابستان روانه‌ی مشهد شدم و پس از چندی نامه‌ای از ایشان رسید مبنی بر این که کار تنقیح و سائل میان افراد تقسیم شده و به بنده ترتیب اخبار کتاب نکاح<sup>(۱)</sup> و طلاق را واگذار کرده بودند. بنده در سفر و پس از مراجعت و همچنین سایر افراد با جدیت کار خود را تعقیب می‌کردیم و

---

(۱) من که در آن هنگام مجرد بودم، این اتفاق را به فال نیک گرفتم و آن را برای یکی از رفقای جلسه نوشتم، که او به عرض آیت‌الله رسانیده بود.

پس از مهیا شدن چند کتاب از کتب وسائل، قرار به مقابله و تصحیح شد. ابتدا چند روز مرحوم آیت الله شخصاً در جلسه حضور می‌یافت و جزوات را قرائت می‌کرد و توضیحات بسیار مفید درباره‌ی متن و سند احادیث می‌داد، و بنده پاره‌ای از آن‌ها را یادداشت کردم ولی غالباً از برنامه‌ی کار کتاب، خارج و به منزله‌ی حاشیه بر آن بود، و چنان‌چه تا پایان ادامه می‌یافت فواید بی‌شماری نصیب طلاب و فقها می‌گردید. اما پیدا بود که با کثرت مشاغل و نهایت دقت و فرط احتیاط معظم‌له، پیشرفتی در کار حاصل نمی‌شود و قابل ادامه نیست. سرانجام قرار شد خود افراد با تبادل نظر، جزوات را مرتب و تصحیح کنند و به نظر وی برسانند و همین کار چند سال ادامه داشت.

در اثنای عمل، به این نکته برخوردیم که جزوات تهیه شده یک‌نواخت و خالی از نواقص نیست و با خبرویت و بصیرتی که هیئت مؤلفین رفته‌رفته کسب کرده بودند، اسهل طرق را این دانستند که از سر نو با کمک همه‌ی افراد، از آغاز شروع به تألیف و ضمناً از جزوات قبلی نیز استفاده شود.

از این جا مرحله‌ی دوم تألیف آغاز می‌شود، گرچه در اول امر، تصور می‌رفت این کتاب، یک نوع تهذیب و تنقیح وسائل است و به همین جهت به‌مرور، نام «تهذیب الوسائل» به‌خود گرفت، اما با مزایا و اضافاتی که بعداً خواهیم گفت، کتاب مستقل و مهمی به‌نام (جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة) از کار بیرون آمد.

در مرحله‌ی دوم، وقت جلسه که قبلاً به دو ساعت بامداد، محدود بود در تمام روز توسعه یافت ولی افراد کمتری در آن شرکت می‌کردند. حتی در تابستان که حوزه‌ی علمیه تعطیل بود و آیت الله برای تغییر آب و هوا به بیلاق و شنوه (قریه‌ای در هشت فرسنگی قم) می‌رفت این کار ادامه داشت در شهر، محل جلسه یکی از اتاق‌های بیرونی آیت الله (اتاق متصل به کتابخانه) و در بیلاق منزلی نزدیک محل سکنا‌ی وی بود که قبلاً برای سکونت و کار افراد جلسه، آماده می‌گردید.

در این مرحله، تدریجاً رشته‌ی کارها روشن و هر کاری به یک یا چند نفر واگذار گردید، در عین حال، همه در مسائل قابل بحث، نظر می‌دادند و مشکلات با تبادل نظر و

گاهی با مراجعه به حضرت آیت الله، حل و فصل می‌گردید. وظایف محوله افراد عبارت بود از:

- ۱- پی‌ریزی و ترتیب ابواب و احادیث و تهیه‌ی فهرست احادیث مربوط به هر باب و طرح عنوان جامع و روشن برای آن.
  - ۲- پیدا کردن احادیث از مأخذ دست اول موجود.
  - ۳- نوشتن احادیث بر طبق ترتیب فراهم شده.
  - ۴- مقابله‌ی جزوه با نسخ خطی یا چاپی صحیح.
  - ۵- تهیه‌ی پاره‌ای توضیحات و بیانات مربوط به علاج تعارض اخبار.
  - ۶- مطالعه‌ی دقیق کتاب از اول تا آخر برای ضبط اشاراتی که در خلال احادیث هر باب به سایر ابواب کتاب، وجود دارد و نوشتن آن اشارات ذیل ابواب مناسب خود.
- قسمت اول و پنجم، غالباً به عهده‌ی بنده بود، گو این‌که عناوین ابواب و مناسبت احادیث با آن، پیش از نوشتن، مورد شور و تبادل نظر قرار می‌گرفت. قسمت اخیر پس از ختم کتاب به عمل آمد و پیش از تدوین تمام کتاب امکان‌پذیر نبود. نوشتن احادیث به عهده‌ی دو سه نفر از افراد جلسه بود که خط نسخ را بسیار خوب می‌نوشتند. در مقابله و تصحیح، غالباً همه شرکت می‌کردند و هرکس نسخه‌ی مصححی به دست می‌گرفت و موارد اختلاف را متذکر می‌گردید.
- برای قسمت دوم، یعنی پیدا کردن حدیث، رنج فراوان متحمل می‌شدیم و گاهی چند روز برای یک حدیث، سراسر یک کتاب بزرگ را مکرر می‌گشتیم زیرا آن حدیث در کتاب و سائل یا مستدرک که ما مقید بودیم. هیچ یک از احادیث آن دو کتاب از قلم نیفتد و همه را ضبط کنیم، از آن کتاب نقل شده بود و ناچار باید از مأخذ دست اول، آن را به دست آورد. لهذا پس از چندی به فکر افتادیم چندین کتاب حدیث را که باب و فصل منظم نداشت فهرست کنیم، در نتیجه فهرست‌های چندی مشتمل به نام راوی و مروی عنه و جمله‌ی اول هر حدیث، فراهم آمد و از روی آن‌ها به آسانی احادیث مفقوده پیدا می‌شد.

### ضبط احادیث اهل سنت:

در خلال مرحله‌ی دوم، مرحوم آیت‌الله بروجردی تصمیم گرفت یکی دیگر از آرزوهای دیرین خویش را جامه‌ی عمل پوشد، و آن این‌که مکرر می‌فرمود: «اهل سنت در احکام، حدیث کم دارند و تقریباً عمده‌ی احادیث معتبر آنان در صحاح سته گرد آمده است» یک روز کتاب «التاج»<sup>(۱)</sup> را که حاوی پنج کتاب از صحاح سته است ارائه داد و فرمود «من میل دارم در ذیل ابواب، احادیث مربوط به هر باب را از این کتاب نقل کنید زیرا علاوه بر این‌که به فهم اخبار مروی از ائمه‌ی اهل بیت کمک می‌نماید»<sup>(۲)</sup> آشکار خواهد شد که در هر باب، شیعه چقدر حدیث در دست دارند و اهل سنت چقدر» این فرمان، به سرعت در کتاب طهارت و برخی از کتب دیگر، عملی گردید، اما در همین مرحله‌ی دوم، متوقف و موقوف به موقوف شد. پس از طی مرحله‌ی دوم و ختم کتاب مجدداً مورد توجه قرار گرفت و چندی با تردید در این زمینه اظهاراتی می‌فرمود تا بالاخره تصمیم قطعی بر نوشتن این اخبار شد. اما هنوز کاملاً دست به کار نشده بودیم که افراد جلسه را احضار کرد و فرمود «من تردید ندارم در این‌که این اقدام مفید است اما بر بسیاری از مردم سنگین است و حالا نمی‌دانم چه باید کرد» در این جا فرزند وی آقای سیدمحمدحسن گفت «مردم خواهند گفت علمای شیعه زحمت کشیدند و حدیث‌های اهل بیت علیهم السلام را از حدیث دیگران جدا کردند، اما شما حالا همه را به هم مخلوط کردید» مرحوم آیت‌الله با قیافه‌ای حاکی از نهایت تردید فرمود:

---

(۱) نام کامل این کتاب: «التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول»، تألیف شیخ منصور علی ناصف یکی از علمای متاخر جامع ازهر است.

مؤلف این کتاب احادیث صحاح سته به جز «سنن ابن ماجه» را با حذف مکررات و سندها در پنج مجلد گرد آورده و در پایان کتاب، آن‌ها را در رساله‌ای به نام «غایة المأمول» شرح داده است.

(۲) این جمله اشاره به مطلبی است که قبلاً در روش فقهی آیت‌الله گفته شد. که معظم‌له فهم روایات ائمه را مبتنی بر اطلاع از فتاوی و روایات اهل سنت می‌دانست.

«محمدحسن راست می‌گوید می‌ترسیم خدا نکرده لطمه به کتاب وارد آید و زحمات ما هدر رود» و سرانجام از این امر صرف‌نظر گردید.

در این جا، خیلی مناسب است به توافق فکری و وحدت سلیقه‌ی آیت الله بروجردی با مرحوم شیخ الطایفه شیخ طوسی اشاره بکنم: همان‌طور که آیت الله بروجردی تمایل و علاقه داشت به جمع و تلفیق روایات اهل بیت با روایات اهل سنت، پیش از ایشان شیخ طوسی در کتاب تهذیب خود چنین تصمیمی داشته و شروع به این کار کرده است اما بعدا به عذر این که کتاب مفصل می‌شود از این کار صرف‌نظر کرده است.

عبارت وی در کتاب تهذیب در این خصوص چنین است: «کنا شرطنا فی اول هذا الكتاب... و نذكر مع ذلك طرفا من الأخبار التي رواها مخالفونا... ووفينا بهذا الشرط فی أكثر ما یحتوی علیه کتاب الطهارة. ثم إنا رأینا أنه یخرج بهذا البسط عن الغرض، ویكون مع هذا، الكتاب مبتورا غیر مستوفی، فعدلنا عن هذه الطریقه إلی إیراد أحادیث أصحابنا رحمهم الله...»<sup>(۱)</sup>

### مرحله‌ی سوم تألیف:

در کتاب وسائل، اخبار کتب اربعه (یعنی کافی اثر کلینی متوفی ۳۲۹ و من لایحضره الفقیه نوشته‌ی شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ و تهذیب و استبصار تألیف شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰) با اخبار منقوله از کتب دیگر، مختلط و بدون امتیاز ضبط گردیده است. مرحوم آیت الله بروجردی معتقد بود این چهار کتاب به لحاظ عظمت مؤلفان، تواتر و قطعیت انتساب این کتب به آنان و این که در قرون متمادیه همواره مورد تصحیح و مقابله و مرجع فقهای امامیه بوده است، بر بقیه‌ی کتب حدیث، مقدم است و باید برای آن‌ها امتیاز قائل شد، به این کیفیت که در هر باب، اخبار مأخوذ از این چهار کتاب را اول بنویسند و با فاصله‌ی سطر افقی سایر احادیث آن باب را ضبط کنند تا امتیاز کتب

(۱) نقل از مقدمه‌ی تهذیب طبع آخوندی: ۴۶، شیخ طوسی این مطلب را در آخر تهذیب گفته است.

اربعه محفوظ بماند و چنان چه در سایر اخبار، خبر ضعیف و غیر معتمد یا مأخوذ از کتاب غیر معتبر، وجود داشته باشد با دسته‌ی اول، مخلوط نگردد.

در مرحله‌ی دوم، تمام کتاب بر همین نسق تنظیم گردید. اما در اثنای عمل از جدایی و تفرقه میان این دو دسته حدیث، اشکالی پیش آمد که برای هیئت مؤلفان و مرحوم آیت الله قابل هضم نبود و سرانجام همان امر باعث بر هم زدن و تغییر روش فوق گردید. آن اشکال این بود که ما مقید بودیم به شرحی که بعداً گفته خواهد شد، حدیث‌های یک راوی را در هر باب ولو این که از نظر الفاظ و حتی مضامین، مختلف باشد پشت سرهم قرار دهیم، تقید به این قید، مبنی بر این بود که استاد فقید عقیده داشت غالباً اخبار یک راوی در یک موضوع در اصل یک‌خبر بیش نبوده و تدریجاً طی نقل‌ها و روایات گوناگون در الفاظ و گاهی در معنی آن‌ها، اختلاف به هم رسیده است و شخص فقیه در مقام استنباط، باید همه‌ی آن روایات را با هم بسنجد و از مجموع، معنی را استنتاج نماید، پس لازم است این قبیل اخبار، پهلوی هم قرار گیرند تا اظهار نظر در سند و متن و وحدت یا تعدد آن اخبار، آسان باشد، و نیز قرار بر این بود که در هر باب، اخبار به حسب مضمون نیز دسته‌بندی گردد و اخبار هر دسته پی‌درپی و جدا از دسته‌ی دیگر، ذکر شود زیرا غالباً در یک مسئله‌ی واحد، اخبار به حسب عموم و خصوص، اثبات و نفی، دلالت بر وجوب و استحباب یا تحریم و کراهت و جز آن اختلاف دارند، و این دسته‌بندی، کار استنباط و احاطه بر مدارک حکم را، آسان می‌کند، چنان که در کتب فقه استدلالی مخصوصاً میان متأخران، همین روش معمول است. علاوه بر این، در غالب ابواب اخباری از کتب متعدد نقل می‌شود که جز در مقداری از سند و متن با هم مشابه است در این قبیل اخبار رسم محدثان از قدیم این است که یک خبر را به‌طور کامل نقل می‌کنند سپس خبر دیگر را تا حد اختلاف آورده آن‌گاه می‌گویند (و ذکر نحوه) یا (ذکر مثله)<sup>(۱)</sup> و ما نیز ناچار بودیم در جاهای بسیار، همین

---

(۱) تفاوت میان این دو تعبیر و میزان کلی در این باب، این است که اگر دو حدیث در لفظ و معنی





رسم را به کار بندیم.

پس از ذکر این مقدمه خوانندگان، اشکالی را که ما با آن مواجه گردیده بودیم کاملاً درک خواهند کرد. زیرا با تفرقه میان اخبار کتب اربعه و غیر اربعه، رعایت این سه امر مقدور نبود، چه این که بسیاری از این دو دسته خبر از نظر راوی یا متن و سند و یا در اصل مضمون، اشتراک دارند و لازم است پهلوی هم قرار گیرند. مثلاً یک خبر از زراره در «کافی» و یک خبر در «امالی صدوق» آمده که در متن و سند یا در قسمتی از آن دو با هم شریکند به طوری که لازم است آن را یک بار و یا لاقلاً، پهلوی هم نوشت تا نظم کتاب به طوری که گفته شد، محفوظ بماند. ما در آغاز، این ترتیب را در اخبار کتب اربعه سپس در اخبار غیر اربعه جداگانه رعایت می کردیم و با این ترتیب، میان اشباه و نظائر و نحو و مثل ها با اصل حدیث تفرقه می افتاد، و گاهی کثرت اخبار یک باب مزید بر علت می گردید و دو سه صفحه میان آن ها فاصله می افتاد.

نظر به این جهات، پس از ختم کتاب هنگامی که صحبت چاپ به میان آمد، استاد فقید فرمود: «با این که مزایای این روش قابل انکار نیست زیرا علاوه بر حفظ امتیاز این چهار کتاب، در هر باب مشخص می گردد چند خبر از کتب اربعه نقل شده و چند خبر از غیر آن و کدام خصوصیت به آن دسته از اخبار استناد دارد و کدام مطلب با این دسته، با اعتراف به این امتیاز در عین حال باید از آن چشم پوشید و نظم و ترتیب میان احادیث را از نظر وحدت راوی و مضمون، رعایت نمود.

از باب این که این کار نیاز به همه ی افراد نداشت لهذا با موافقت آنان، انجام این مرحله را به عهده ی بنده و چهار نفر دیگر از افراد جلسه واگذار فرمود، و در این نوبت فرزند ارشد خود سید محمد حسن را در کار سهیم کرد. در مدت کمی جلد اول با ترتیب جدید، آماده ی طبع شد و چاپ کتاب با وضعی که بعداً ذکر می شود آغاز

مانند هم باشند کلمه ی (مثل) را به کار می برند و چنان چه در معنی مشابه هم ولی در لفظ متفاوت باشند کلمه ی (نحو) را می آورند.

گردید. این جانب تا این جا در تمام مراحل شرکت داشتم و هنوز چاپ جلد اول به پایان نرسیده بود که من قم را ترک گفتم و پس از چندی آیت الله بروجردی دعوت حق را لبیک گفت و سرانجام آن جمع، از هم پاشید و آیت الله زاده به کمک یکی از افراد جلسه به نظم بقیه‌ی کتاب بر اسلوب اخیر، همت گماشت و گویا کار ادامه داشت ولی بعداً چاپ کتاب موقوف گردید، اما بعداً به امر آیت الله خوئی چنان که خواهیم گفت چاپ آن در ۲۶ مجلد با قطع کوچک و با حروف سربی به پایان رسید.

### امتیازات عمده‌ی کتاب:

#### ۱- ترتیب ابواب و کتب:

همان‌طور که جلوتر اشاره گردید، ابواب و سائل بر حسب هر مسئله‌ی فقهی جزئی، جدای از هم انعقاد یافته و تعداد ابواب در آن کتاب بسیار شده است، و نظر به ارتباط مسائل مربوط به یک موضوع کلی و تداخل احادیث آن، تکثیر ابواب باعث تفرقه میان اخبار وابسته به آن موضوع کلی و سبب تقطیع آن اخبار گردیده است. در کتاب حاضر سعی شده است حتی‌الامکان این قبیل اخبار در یک باب و تحت عنوان واحد گرد آید در عین حال در عنوان، با نهایت اختصار به همه‌ی آن خصوصیات که هر کدام در کتاب و سائل عنوان و باب جداگانه برای آن‌ها تشکیل داده است، اشاره و بلکه تصریح شود و بدین جهت می‌توان گفت با حفظ این خصوصیت که قبلاً جزو مزایای و سائل شمردیم که هر مسئله‌ی فقهی مطرح شده در فقه، در آن طرح شده است. مع الوصف بسیاری از ابواب کتاب حاضر با ابواب کتاب (وافی) بیش‌تر تطبیق می‌نماید زیرا (وافی) برخلاف و سائل ابواب را بزرگ و تحت یک جامع و عنوان کلی تنظیم نموده و این امر با از بین رفتن تقطیع و گرد آمدن همه‌ی اخبار مربوط به یک مسئله پیش نظر فقیه، کمک شایان کرده است ولی در (وافی) دو عیب به نظر رسید که ما از آن‌ها اجتناب کردیم:

اول، این که وافی در کلیه‌ی ابواب به یک عنوان کلی صامت و گنگ و فاقد فتوای صریح اکتفا نموده و خصوصیات مستفاد از احادیث را در عنوان باب، منعکس نکرده است.

دوم، این که در رعایت عنوان کلی تقریباً افراط نموده و گاهی اخبار کثیری را در یک باب آورده است، ما به لحاظ عدم ارتباط اخبار آن با هم و برای فرار از تطویل باب و عنوان، اخبار آن باب را در چند باب و تحت عناوین مستقل آورده‌ایم، خلاصه، کتاب مورد بحث در ترتیب ابواب و عناوین، جامع هر دو مزیت کتاب (وافی و وسائل) و عاری از نواقص آن دو کتاب است.

در این خصوص، عیب دیگر کتاب (وسائل) این است که یک موضوع با عنوان واحد در چند جای آن مطرح شده به این مناسبت که آن موضوع به چند کتاب مرتبط بوده و در کتب فقهیه نیز در همه‌ی آن کتب، تکرار شده است، مثلاً مسئله‌ی (حد بلوغ) و در (وسائل) در مقدمة العبادات، کتاب صلاة، حجر، مقدمات نکاح و غیر آن با همین عنوان آمده و در هر مورد چند حدیث ضبط شده است. و گاهی یک حدیث از دو کتاب یا با دو سند در دو موضع جدای از هم دیده می‌شود. مرحوم فیض در (وافی) با کمال دقت از این نقیصه خودداری نموده است و ما نیز این نکته را کاملاً رعایت کرده‌ایم مثلاً تمام روایات (حدالبلوغ) را در ابواب اول کتاب «ابواب المقدمات والحجة فی الفقه» آورده‌ایم. به طوری که خواننده می‌تواند اطمینان داشته باشد که خبر دیگری جز آن چه در باب مورد نظر وی گرد آمده، در جای دیگر کتاب وجود ندارد بلکه تمام اخبار آن با تمام اسناد و اختلاف متون، همان است که در این باب ذکر شده است. و چنانچه قطعه یا جمله‌ای از احادیث ابواب دیگر بر موضوع این باب دلالت داشته باشد عین آن جمله و قطعه یا مفاد آن، با تعیین باب و شماره‌ی حدیث، در ذیل این باب طی اشارات، یاد شده و از تکرار تمام آن حدیث در این باب خودداری کرده‌ایم.

در هر کتاب، کوشیده‌ایم تنها احکام واجب و مستحب و مسائل وابسته به آن کتاب را در ابواب، عنوان نماییم و از طرح سنن و مستحبات مستقلة که ارتباط مستقیم به آن کتاب ندارند و جزو مسائل آن به‌شمار نمی‌آیند، خودداری کنیم و این قبیل مسائل به

اصلاح دید و جلب موافقت مرحوم آیت‌الله بروجردی قرار بود در یک جلد جداگانه تدوین گردد.<sup>(۱)</sup>

اما در (وسائل) برخلاف این نظر، با کوچک‌ترین مناسبت، این نوع مسائل را در خلال کتب به‌طور استطراد، داخل کرده است: مثلاً در کتاب طهارت به مناسبت تطهیر ظروف، ابوابی چند درباره‌ی اقسام ظروف و استحباب یا کراهت اکل و شرب در آن، و در کتاب صلاة، به مناسبت لباس نمازگزار، ابواب بسیار در زمینه‌ی لباس و انواع آن و این‌که پوشیدن کدام جنس یا لون از لباس مستحب و کدام مکروه است، و به‌طور کلی احکام آرایش و تجمل را و نیز در مقدمه‌ی کتاب حج آداب معاشرت و سفر و بسیاری از اخلاقیات و اجتماعیات آورده است و در کتاب امر به معروف و نهی از منکر تحت عنوان (ابواب فعل المعروف) قسمت عمده‌ی مسائل اخلاقی و واجبات و محرمات و در مقدمات کتاب تجارت، ابوابی راجع به توکل، سعی و کوشش، کار و کسب و جز آن آورده است، درحالی‌که به‌گفته‌ی مرحوم آیت‌الله بروجردی «این نوع مطالب در عین اهمیت، پاره‌ای از آن‌ها، به کار فقه نمی‌آید و مورد احتیاج فقیه نیست، و ایراد آن‌ها در خلال موضوعات اصلی فقهی در کتاب حدیث، باعث تشویش خاطر طلاب و مراجعین به کتاب خواهد بود» قدمای از محدثان امثال کلینی برای قسمتی از این امور کتب و ابوابی جداگانه منعقد کرده‌اند از قبیل (کتاب الزی و التجمل) (کتاب العشرة) کتاب الایمان و الکفر که حاوی کلیه‌ی احادیث اخلاقی است. ما نیز همین رویه را به‌کار بسته‌ایم و کلیه‌ی این نوع ابواب را از وسائل بیرون کشیده برای جلد آداب و سنن ذخیره کرده‌ایم.

در ترتیب ابواب، این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که همان‌طور که ملاحظه نموده‌اید، کتاب (وسائل)، هر کتاب را به چند جماعت الابواب و هر جماعت الابواب را به

---

(۱) بعداً هنگام بحث از طبع کتاب، راجع به این مسئله، سخن خواهیم گفت.

چندین باب، تقسیم نموده است این رویه نیز از قدیم معمول بوده و در کتاب کافی کلینی تا حدودی سابقه دارد و در وافی نیز رعایت گردیده، ما نیز آن را با دقت، مرعی داشته‌ایم. (جماعة الابواب) یعنی طایفه‌ای از ابواب که مربوط به یک موضوع است مثلاً ابواب صلاة الجمعة در کتاب صلاة، ابواب الوضوء در کتاب طهارت، ابواب عقد النکاح در کتاب نکاح و همچنین. مزیتی که کتاب مورد بحث از این لحاظ دارد، این است که در ترتیب چند جماعة الابواب در یک کتاب و در ابواب هر یک، مناسبت و نظم طبیعی، درست مانند فصول منظم یک کتاب، رعایت گردیده است. این معنی در (وافی) نیز مورد توجه بوده است، گو این‌که در این کتاب، به‌طور کلی ترتیب کتب و ابواب آن حیثاً با ترتیب کتب و ابواب فقه وفق نمی‌دهد و خو یک ترتیب ابتکاری است.

از باب نمونه یادآور می‌شویم احکام اموات را همه‌ی محدثان و فقها به مناسبت غسل میت، در خاتمه‌ی کتاب طهارت آورده‌اند، اما در (وافی) از فرط اهتمام به رعایت ترتیب طبیعی میان ابواب، این احکام را در اواخر کتاب، در ردیف کتاب ارث و وصیت آورده است، زیرا ترتیب وقوع و ابتلای بدین مسائل در خارج، پی‌درپی است: شخص نزدیک مرگ مریض می‌شود آن‌گاه وصیت می‌کند، سپس می‌میرد آن‌گاه وظایف و احکامی راجع به جسد وی مورد عمل قرار می‌گیرد، آن‌گاه نوبت به ارث می‌رسد.

همچنین، در (وافی) چند کتاب را به لحاظ جامع مشترک به یک کتاب تبدیل نموده و قهراً ترتیب معمول در آن کتب، از میان رفته است. این چند کتاب عبارت است از کتاب قضاء، کتاب شهادت، کتاب قصاص، کتاب دیات، نظر به این‌که این مسائل، همه راجع به حاکم شرع و از وظایف امام و حکمران مسلمانان است در (وافی) همه را در کتاب حسبه آورده است، کلمه‌ی حسبه و احتساب، از قدیم در مورد سرپرستی و مراقبت حکام به‌کار می‌رفته است و هم‌اکنون نیز رسم است که فقها در اجازه‌ی اجتهاد و سایر اجازات خود به اشخاص صلاحیت‌دار، دخل و تصرف و تصدی امور حسبه را قید می‌کنند. در صورتی که ترتیب معمول در کتب فقه و حدیث بر خلاف این ترتیب است و مسائل نامبرده هر کدام، در کتاب مستقل و غالباً جدای از هم، ذکر می‌گردد.

می‌توان گفت: عملی که ما در کتاب مورد بحث راجع به ترتیب کتب و ابواب، انجام داده‌ایم مانند موضوع پیش از این، جامع میان روش (وسائل) و (وافی) است به این معنی که در اصل ترتیب کتب و تشکیل (جماعة الابواب) بیش‌تر، اسلوب (وسائل) و به طور کلی روش معمول فقها و محدثان را در نظر گرفته‌ایم، اما در ترتیب میان ابواب و فصول، سعی وافر مبذول داشته‌ایم که ترتیب شایسته و طبیعی را مانند (وافی) به کار بندیم. لهذا پیش از تنظیم ابواب هر کتاب، بنده که بیش‌تر متصدی باب‌بندی بودم کلیه‌ی ابواب (وافی) و (وسائل) را در آن دو کتاب، از نظر می‌گذراندم و پس از رعایت تناسب میان ابواب و ملاحظه‌ی ترتیب طبیعی، به تدوین فهرست اجمالی و طرح عناوین ابواب، آغاز می‌کردم.

خلاصه این‌که کتاب حاضر از لحاظ ترتیب کتب و ابواب، اشتمال عناوین - در عین اختصار - بر همه‌ی خصوصیات احکام مستفاد از احادیث، جمع و استقصای احادیث مربوط در یک باب، و این قبیل امور، بر سایر کتب حدیث و بالاخص بر (وافی) و (وسائل) برتری دارد این برتری، با تطبیق دقیق میان آن کتاب با (وافی و وسائل) آشکار می‌گردد.

## ۲- ترتیب احادیث:

همان‌طور که قبلاً گفته شد احادیث هر باب، تا حد امکان از نظر مضمون و اشتراک راوی و اتحاد سند و متن، دسته‌بندی گردیده و تا هنگامی که احادیث یک‌دسته پایان نیافته به دسته‌ی دیگر، نپرداخته‌ایم، گو این‌که دسته‌های مختلف با عنوان جداگانه چنان‌که بنده در باب نمونه‌ی (صلاة الرجل بحذاء المرأة) عمل کرده بودم، مشخص نگردیده است، ولی با مراقبت کامل، باز هم نظر به اشتمال یک حدیث بر جهات گوناگون، رعایت همه‌ی آن جهات در پاره‌ای از موارد، غیرممکن بوده است.

## ۳- جمع اسناد و متون حدیث:

چنان‌که با مراجعه به اصل کتاب به دست می‌آید، بسیاری از احادیث دارای سند‌های

متعدد است این اسناد گاهی در همه‌ی راویان با هم تفاوت دارند و گاهی در برخی از آنان، صاحب وسائل پای‌بند نبوده است که تمام اسناد حدیث را در یک‌جا گردآورد، بلکه اسناد مختلف را همراه متون گوناگون یک حدیث به‌تناسب، در ابواب پراکنده ایراد و گاهی تکرار نموده است. این عمل، علاوه بر این‌که غالباً باعث تکرار و ضخامت بلا وجه کتاب است خود، مانع از این است که فقیه و ناقد حدیث، اسناد حدیث را با هم بسنجد و در اتصال یا انقطاع و صحت و سقم سند، قضاوت نماید، همان‌طور که تفرقه میان متون مختلف یک حدیث، مانع از مقایسه‌ی آن متون با یکدیگر و نتیجتاً مانع استنباط صحیح و به اصطلاح «فقه الحدیث» است.

ما در این کتاب، سعی کرده‌ایم تمام اسناد و متون هر حدیث را در یک‌جا جمع نماییم. این، همان کاری است که صاحب «وافی» در این کتاب شریف به عمل آورده و به ندرت از آن تخلف ورزیده است، با این تفاوت که چون کتاب وافی منحصرأخبار کتب اربعه و کتاب آیت‌الله بروجردی، آن اخبار را به ضمیمه‌ی کلیه‌ی روایات کتب دیگر در بردارد، و بسیاری از اخبار، با تفاوت سند یا متن در کتب اربعه و غیر آن آمده است، لهذا اسناد و متون گرد آمده بسیاری از احادیث در این کتاب، بیش از «وافی» است برای نمونه به باب «فرض طلب العلم» نخستین ابواب کتاب حاضر مراجعه و وفور اسناد و تفاوت متن حدیث معروف «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» را در آغاز آن باب ببینید.<sup>(۱)</sup>

#### ۴- اجتناب از تکرار و تقطیع:

نظر به سه امتیاز پیش از این، موردی برای تکرار یا تقطیع احادیث باقی نمی‌ماند و لهذا در این کتاب، هر حدیث با تمام اسناد و متون به‌طور کامل فقط در یک‌جا و آن هم در مناسب‌ترین محل ذکر شده، و چنان‌چه در محل دیگر تمام یا قسمتی از آن مناسبت

---

(۱) ج ۱.

داشته، در آن محل به ترتیبی که خواهد آمد به آن حدیث اشاره شده است، در حالی که تکرار و تقطیع در کتاب (وسائل و مستدرک الوسائل) بسیار است و کتاب (وافی) نیز خالی از آن دو امر نیست. به خاطر دارم احادیث (وسائل) در حضور مرحوم آیت الله بروجردی شماره گردید، و شمار آن به طور تقریب به سی و پنج هزار رسید که تقریباً ده هزار آن مکرر یا تقطیع شده بود، و خود پیداست این رقم از تکرار تا چه حد مستلزم ضخامت کتاب و به قول آن مرحوم: «مانع از احاطه‌ی کامل بر کلیه‌ی احادیث یک موضوع است» تکرار و تقطیع در همه‌ی کتب حدیث از جمله در کتب اربعه رایج است و بیش از همه، تهذیب شیخ طوسی از تکرار و پراکندگی احادیث مشابه، برخوردار است، به همین جهت مرحوم سیدهاشم بحرانی (م ۱۱۰۷هـ) آن را مرتب نموده و نامش را «ترتیب التهذیب» گذارده است.

#### ۵- تلفیق اسناد و متون:

در این کتاب به تبعیت از (وافی) میان سندها و متون مشابه تلفیق به عمل آمده است: این تلفیق، بدین گونه صورت گرفته که سند حدیث، از اول تا آخر فقط یک بار ذکر شده و در عین عدم تکرار، قسمت‌های مشترک و موارد اختلاف نیز به طور کامل محفوظ و مشخص است. تلفیق با رعایت این اصل کلی به لحاظ اختلاف حدیث در صدر یا در ذیل و یا در وسط، به صورت‌های مختلف درآمده است، مثلاً هنگامی که در ابتدای سند، میان طرق حدیث اختلاف باشد هر طریق جداگانه تا راوی یا کلمه‌ی مشترک، ذکر می‌شود و از آن پس تلفیق به عمل می‌آید، و بقیه‌ی حدیث، یک بار ذکر می‌شود مانند این سند: «یب صا محمد بن یعقوب عن کا محمد بن یحیی عن محمد بن موسی عن الحسن بن المبارک یب محمد بن احمد بن یحیی عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن المبارک، عن زکریا بن آدم قال: سألت اباالحسن علیه السلام الخ...» در این سند، ابتدا حدیث از تهذیب و استبصار از محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از محمد بن موسی از الحسن بن المبارک، ثانیاً از (کافی) از محمد بن یحیی تا



آخر، ثالثاً از تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی از یعقوب بن یزید از الحسن بن المبارک، نقل شده است، و در همه‌ی این کتب، الحسن بن المبارک حدیث را از زکریا بن آدم و او از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام، روایت کرده است. اینک به جای این که این سند از آغاز تا پایان سه یا چهار نوبت تکرار شود، تنها راوی مشترک الحسن بن المبارک یک بار تکرار و مابقی با حفظ اختلاف، یک بار بیش‌تر ذکر نگردیده است.

پس رمز یب و صا در اول اشاره به تهذیب و استبصار است که در هر دو سند حدیث به یک صورت از محمد بن یعقوب آغاز گردیده است، کا اشاره است به این که کلینی در کافی سند را از محمد بن یحیی شروع کرده و در روایان بعد، موافق تهذیب و استبصار است. یب دوم اشاره است که مجدداً تهذیب، حدیث را تکرار و سند را از محمد بن احمد بن یحیی شروع نموده و در راوی سوم با سند آن سه کتاب تلاقی می‌کند و از آن پس دیگر در سند اختلافی وجود ندارد. پس هر گاه در بین سند به این عبارت برخورد کنیم عن کا محمد بن یحیی یا عن قیه زراره یا عن یب محمد بن الحسن مقصود این نیست که راوی قبل، حدیث را از کافی یا فقیه یا تهذیب نقل کرده است بلکه نشانه‌ی آن است که راوی قبل حدیث را از راوی پس از این رموز نقل کرده در عین حال در این کتب هم روایت از همان راوی یعنی محمد بن یحیی یا زراره یا محمد بن الحسن شروع شده است.

حال، چنانچه طرق حدیث در آغاز، بیش از این باشد، رمز تمام آن کتب با مقدار اختلاف تا راوی مشترک ذکر می‌شود و اگر در یکی از طرق یک جمله یا یک کلمه اضافه باشد آن را میان هلالین قرار داده و رمز مخصوص به آن را بالا یا کنار آن می‌گذاریم. و اگر در آخر یکی از طرق، چیزی اضافه بر بقیه دارد رمز آن را در میان دو هلالی همراه جمله و یا کلمه‌ی محل اختلاف، قرار داده و بقیه‌ی عبارت را مطابق آن طریق ذکر می‌کنیم. برای نمونه سند فوق را با تمام حدیث از باب ۱۳ کتاب طهارت با تمام خصوصیات یاد می‌کنیم:

یب ۳۱۲ صا ۹۴ ج ۴ محمد بن یعقوب عن کا ۱۹۷ محمد بن یحیی عن محمد بن موسی عن الحسن بن المبارک یب ۷۹ محمد بن احمد بن یحیی عن یعقوب بن یزید

عن الحسن بن المبارك عن زكريا بن آدم قال: سألت ابا الحسن عليه السلام عن قطرة (خمر او يب صا) نبيذ مسكر قطرات في قدر فيه (مرق و يب ۳۱۲) لحم كثير (و مرق كثير يب ۷۹ كا) فقال عليه السلام، يراق المرق او يطعمه اهل الذمة او الكلاب، و اللحم اغسله و كله، قلت: فان قطر فيه الدم؟ قال: الدم تأكله النار. كايب قلت: فخمر او نبيذ قطر في عجين او دم؟ فقال: فسد، قلت ابيعه من اليهود و النصرى و ابيّن (لهم ۷۹ كا) قال: بيّن لهم فانهم يستحلون شربه. قلت: والفقاع هو بتلك المنزلة اذا قطر في شئ من ذلك قال: (فقال يب ۷۹): اكره ان آكله اذا قطر في شئ من طعامي.

در این عبارت، ارقام کنار رموز، شماره‌ی صفحه‌ی کتاب است، کلمات میان پرانتز مخصوص همان کتبی است که رمز آن در کنار کلمات قرار گرفته: رمز کا و يب در وسط حدیث، دلیل آن است که بقیه‌ی حدیث فقط در کافی و تهذیب آمده و در استبصار، نیست و رمز يب ۷۹ اشاره است که کلمه‌ی اضافی فقط در صفحه ۷۹ تهذیب وجود دارد و در صفحه‌ی ۳۱۳ موجود نیست.

در صورتی که دو حدیث در تمام سند مختلف ولی در متن، لفظ و معنی متحد بوده باشند حدیث اول را ذکر می‌کنیم و سند حدیث دوم را نیز ذکر نموده آن‌گاه می‌گوییم: و ذکر مثله، و چنان‌چه در لفظ اختلاف داشته باشند نه در معنی می‌گوییم: و ذکر نحوه. و اگر با اختلاف در لفظ، در معنی نیز مختلف بوده باشند حتی با فرض وحدت آن دو حدیث، برای اجتناب از اغلاق و غموض همه‌ی آن را جداگانه می‌نویسم و تلفیق نمی‌کنیم.

فایده‌ی تلفیق، علاوه بر کمک شایان به اختصار کتاب، آن است که موارد اشتراک و اختلاف سند و متن حدیث را به حسب نقل‌های متعدد مشخص می‌نماید و دیگر خواننده از رنج تطبیق آن مستغنی است.

روش تلفیق، بسیار دقیق و گوناگون است و با دقت و تأمل در کتاب، می‌توان روش‌های مختلف آن را به دست آورد. همان‌طور که اشاره گردید مبتکر این روش با این خصوصیت، مرحوم فیض کاشانی است که در (وافی) آن را به کار بسته، متنها با

مشکلات و پیچیدگی بیش‌تر، و این خود یکی از علل عدم رواج (وافی) نسبت به (وسائل) در بین دانشمندان است.

چنان‌که بعداً داستانی در این خصوص از آیت الله صدر نقل می‌کنم. تلفیق در اسناد و متون، از قدیم تا حدی، میان محدثان رواج داشته است، در سیره‌ی ابن هشام و طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی که هر دو در قرن سوم نوشته شده و از جمله‌ی قدیم‌ترین کتب باقی‌مانده محسوب می‌شوند بسیار دیده می‌شود، که چند سند را پی در پی ذکر می‌کنند آن‌گاه می‌گویند دخل حدیث بعضهم فی بعض، یا این‌که تصریح می‌کنند که متن مذکور از فلان راوی است یا می‌گویند: قالوا جميعا و از این قبیل تعبیرات.

در کتاب کافی کلینی نیز تلفیق در سند بسیار است از آن جمله در این سند: محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم، وعدة من اصحابنا عن احمد بن ابی عبدالله عن اسماعیل بن مهران جميعا عن سيف بن عميرة عن عبدالله بن مسكان عن عمار بن حیّان<sup>(۱)</sup> الخ. صدر این سند تا سه راوی مختلف و از آن پس متحد است و کلمه‌ی (جميعا) اشاره به این است که علی بن الحکم و اسماعیل بن مهران هر دو از سيف بن عميرة حدیث را نقل کرده‌اند و تا آخر، سند و متن با هم اشتراک دارند.

## ۶- ضبط تمام خصوصیات سند و متن:

در اسناد، مانند متون تمام خصوصیات موجود در منابع اصلی قید شده است، اعم از اسم راوی و نام پدر و کنیه او و سال نقل حدیث و این قبیل امور که در سند احادیث، مخصوصاً کتاب‌هایی از قبیل امالی صدوق، امالی مفید، امالی طوسی بسیار است و خود

---

(۱) ج ۲: ۱۶۱.

به شناختن راوی کمک شایان می‌کند. در صورتی که این خصوصیات در (وسائل) و (وافی) و (بحارالانوار) الفا گردیده، و هر یک برای فرار از تطویل، به‌گونه‌ای سند را مختصر کرده‌اند: در (وسائل) تنها القاب و کنیه و سال نقل حدیث ملغی گردیده ولی بقیه‌ی سند به حال خود باقی مانده است. (بحار) علاوه بر این نام پدر راوی را غالباً انداخته و گاهی اصولاً نام راوی را به لقب تبدیل نموده است و از همه بیش‌تر (وافی) در اسناد، دخل و تصرف نموده است وی در مقدمه‌ی کتاب، اصطلاحات خود را در این باره ذکر کرده و فرزند وی این رموز و اصطلاحات را در جدولی مرتب نموده که در آغاز همه‌ی مجلدات وافی چاپ سنگی وجود دارد: مثلاً (الخمس) عبارت از این سند است که در کتاب کافی بسیار تکرار شده است: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی و همچنین «الاربعة» و «الثلاثة» و «الاثنين» هر کدام اشاره به چند راوی است، علاوه بر این (السرّاد) اشاره به حسن بن محبوب، (التیملی) اشاره به علی بن الحسن بن علی بن فضال و همچنین... صاحب وافی با این رموز، گرچه نهایت اختصار و صرفه‌جویی را به عمل آورده، در عین حال باعث تقویت فواید بسیار و صعوبت و پیچیدگی کتاب گردیده است. زیرا آشنایی با آن رمزها به سهولت و سرعت میسر نیست همان‌طور که روش تلفیق در (وافی) باعث مزید این اشکال شده است و نظر به این‌که طی تألیف کتاب مورد بحث، این جانب چند سال مراجعه‌ی دائمی و مستمر به کتال (وافی) داشته‌ام اطمینان دارم که بسیاری از مراجعه‌کنندگان به این کتاب، از عهده‌ی فهم سندهای آن بر نمی‌آیند.

بی‌مناسبت نیست در این جا از یک کتاب و مؤلف فقید آن که حق استادی بر این بنده دارد نام ببرم. در آن هنگام که نویسنده در قم اقامت داشت هفته‌ای یک یا دو بار به زیارت مرحوم آیت‌الله حاج سید صدرالدین صدر، که از مراجع تقلید و مدرسین حوزه‌ی قم بود می‌رفتم، وی را با بنده نظر مرحمتی بود. ایشان در اواخر عمر، به تألیف کتاب حدیثی اشتغال داشت به نام (لواء الحمد) که در آن، احادیث نبوی مروی از طریق اهل بیت علیهم‌السلام را گرد می‌آورد، بنده به مطالعه‌ی آن کتاب موفق نشدم، اما یک

روز هنگامی به خدمت آن مرحوم رسیدم که وی حدیث املا می‌کرد و کاتب می‌نوشت، بنده از خصوصیات آن کتاب مستفسر شدم، فرمود: «من دیدم برخی از اهل سنت ما را متهم می‌کنند که به احادیث رسول اکرم اعتنا نداریم و تنها اقوال ائمه علیهم‌السلام را معتبر می‌دانیم، و من برای دفع این اتهام، تصمیم گرفتم کلیه احادیث نبوی که از طریق ائمه علیهم‌السلام روایت شده گرد آورم و این قبیل احادیث بسیار است. فکر می‌کنم این کتاب در هشت جلد تدوین شود، چند جلد در احکام و فروغ، یک جلد در اصول یکی در اخلاق و یک جلد در تفسیر خواهد بود. نام آن را به این جهت (لواء الحمد) گذاردم که در حدیث آمده است رسول اکرم در قیامت به منبر برآید و (لواء الحمد) را به دست علی می‌دهد و این همان سنت آن حضرت است که از لسان علی و اهل بیت وی به جای مانده است. آن‌گاه فرمود: در ابتدای کار، احادیث را از روی وافی فیض می‌نوشتم زیرا وی در بین امامیه در تألیف، حسن سلیقه داشته است، همان‌طور که علامه سیوطی از اهل سنت، ولی سرانجام از آن کتاب به لحاظ اصطلاحات و رموز غیرقابل فهم آن، صرف‌نظر کردم و اینک فعلاً از روی (وسائل) احادیث را استخراج می‌کنم» متأسفانه اجل او را مهلت نداد و پیش از اتمام آن کتاب، دعوت حق را لبیک گفت.<sup>(۱)</sup>

مسئله‌ی طولانی شدن اسناد، خود کم‌کم مشکلی در کار تدوین حدیث پیش آورده است، احادیث در آغاز تدوین، دو و سه و حداکثر پنج راوی بیش‌تر نداشته است که زنجیروار راوی متأخر حدیث را از متقدم نقل می‌کرده تا به پیغمبر یا امام می‌رسیده است، رفته‌رفته به نسبت بعد زمان و ازدیاد فاصله از زمان صدور حدیث، راویان و وسائط نیز فزونی یافتند، تا جایی که اگر کسی بخواهد امروز حدیثی را با حفظ تمام

---

(۱) من نشنیدم پس از رحلت آن فقید سعید، کتابی به این نام از او باقی مانده باشد و یا اگر باقی مانده ناقص است. همین‌جا شایسته است بگوییم: این‌جانب حدود یک‌سال، در درس فقه ایشان که «خيارات بیع» را تدریس می‌فرمود، حاضر شدم و درس او را نوشته‌ام.

سند از خود تا رسول اکرم یا یکی از ائمه نقل کند باید دست کم (۳۳) واسطه را نام ببرد و با توجه به این که غالباً وسائط، هر کدام با نام و کنیه یا لقب و نام پدر و جد نام برده می‌شوند پیداست که تا چه حد اسناد طولانی می‌گردد.

طول سند در کتاب‌های کوچک که بیش از چند حدیث در آن نیست از قبیل کتاب‌های اربعین<sup>(۱)</sup> چندان باعث زحمت و ضخامت کتاب نمی‌شود ولی در کتاب‌های بزرگ که حاوی چندین هزار حدیث است مشکلات فراوان به بار می‌آورد.

لذا از قرن سوم به بعد محدثان برای اختصار و تلخیص اسناد، چاره‌ها اندیشیده‌اند از قبیل این که به جای حدثنا (ثنا) و به جای اخبرنا (نا) که مخفف حدثنا و اخبرنا است یا در بین تمام راویان، به جای حدثنا و اخبرنا (عن) گذارده‌اند یا با حذف تمام اسناد یا اکتفا به راوی اخیر و امثال این امور رعایت اختصار نموده‌اند.

شیخ صدوق، در آغاز کتاب «من لایحضره الفقیه» که تقریباً کتاب فتوی است به صورت حدیث می‌گوید: به جهت اختصار، اسناد را حذف کردم ولی تصریح می‌کند که همه‌ی اخبار را از کتب معتبره و مشهور نقل کرده و شمه‌ای از آن کتب را نام برده است ولی بعد از فراغت از تألیف در پایان کتاب، فصلی به نام «مشیخه» ترتیب داده است و طریق خویش را به تمام راویان نامبرده در کتاب، ذکر می‌کند و با این ترتیب، احادیث کتاب را از «ارسال»<sup>(۲)</sup> خارج نموده است و در عین حال هر یک از آن طرق که اگر در اول حدیث ذکر می‌گردید باعث تطویل و تکرار بود، یک بار بیش تر ذکر نشده است.

(۱) نظر به حدیث مشهور و متواتر نبوی «من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً بعثه الله یوم القیامة فقیها عالماً» از دیرباز علمای اسلام کتاب‌هایی به نام (اربعون حدیثاً) تألیف کرده‌اند و چهل حدیث را با سند و گاهی با شرح و تفسیر در آن کتب نقل کرده‌اند و تاکنون صدها جلد کتاب از این نوع کتب، تألیف گردیده است.

(۲) ارسال، عبارت است از عدم اتصال سند و حذف همه‌ی سند یا قطعه‌ای از آن.

شیخ طوسی، در کتاب تهذیب و استبصار تا مقداری از این دو کتاب تمام مشایخ و اسناد را در اول هر حدیث، می آورده است ولی بعداً از این روش عدول کرده و احادیث را از کتب اصول و جوامع گرفته است و سند را به نام صاحب آن کتب آغاز نموده آن گاه در آخر کتاب، طریق خویش را به هر یک از آن اصول و جوامع، ذکر کرده است. شیخ طوسی در مشیخه‌ی استبصار جمعاً طریق خود را به (۶۶) نفر از صاحبان کتب، یاد کرده است.

کلینی، در کتاب کافی علاوه بر تلفیق اسناد به نحوی که قبلاً اشاره گردید بسیاری از سندها را با روش تعلیق، کوتاه کرده است. تعلیق، عبارت است از حذف اول سند به اتکای ذکر آن در سند یا اسناد پیش از آن، مثلاً سند قبل چنین است: *عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن ابی عمیر، و سند بعد این طور شروع می شود: سهل بن زیاد عن ابن ابی عمیر در این سند عدة من اصحابنا گرچه ذکر نشده اما به قرینه‌ی ذکر آن در سند سابق، در آغاز این سند هم باید موجود فرض شود و بدین طریق، این حدیث از «ارسال»، خارج می گردد.*

برخی که به این نکته توجه نداشته‌اند گمان کرده‌اند کلینی از سهل بن زیاد، حدیث نقل می کند در صورتی که فاصله‌ی زمانی میان آن دو نفر و نقل وی از سهل غالباً به یک واسطه، با این امر مساعدت ندارد. این اشکال بیش تر در مواردی از کافی پیش می آید که بین سند سابق و لاحق حدیث‌های چندی فاصله بشود و ارتباط (تعلیق) را بگسلد. در هر صورت، در این قبیل احادیث ما سعی کرده‌ایم تعلیق را آشکار کنیم یعنی هرگاه چنین حدیثی از (کافی) در کتاب خود نقل کرده‌ایم، قسمت محذوف سند را به قرینه‌ی احادیث سابقه به دست آورده آن را صریحاً نوشته‌ایم. صاحب وسائل، نیز همین روش را معمول داشته است، اما در (وافی) احادیث معلق به همان کیفیت موجود در (کافی)، یاد شده و این خود باعث اختلال سند این قبیل احادیث، در آن کتاب گردیده است. گویا مرحوم فیض به تعلیقات (کافی) توجه نداشته است.

اظهار تعلیق در پاره‌ای موارد دچار اشکال و تردید می گردد و به استنباط اشخاص

بستگی دارد ما در اثنای کار به پاره‌ای موارد برخوردیم که در (وسائل) تعلیقات را بر خلاف آنچه ما استنباط کرده‌ایم آشکار ساخته است، چه خوب بود که این موارد در حاشیه‌ی کتاب، مشخص می‌گردید تا هرکس بخواهد به کتاب «کافی» مراجعه کند، در عین حال این احتیاط را از دست نداده‌ایم که همه جا تعداد سند معلق را میان پرانتز قرار داده و روی آن نوشته‌ایم «معلق‌الی‌هنا» و با این احتیاط، کلیه‌ی موارد تعلیق در کتاب مورد بحث، مشخص است کما این‌که جای آن در «کافی» نیز معین می‌باشد.

یکی از روش‌های معمول اختصار سند آن است که چنانچه احادیثی با سند واحد پی‌درپی هم قرار گیرند سند را در اولین حدیث ذکر می‌کنند و در بقیه می‌گویند بهذا الإسناد<sup>(۱)</sup> عن فلان، این روش در همه‌ی کتاب‌های حدیث شایع است از آن جمله در کتاب امالی شیخ طوسی و عیون اخبار الرضا تألیف شیخ صدوق و در (وسائل) بسیار است، ما نیز در موارد مناسب، این روش را به کار بسته‌ایم.

باری، سخن درباره‌ی حفظ خصوصیات سند بود که در کتاب حدیث مورد بحث، برخلاف (وسائل و وافی و بحار) دقیقاً رعایت شده است. این کیفیت، چنانچه می‌سور بوده است در متن، والا در حاشیه به آن اشاره گردیده است. ما حتی مشایخ شیخ طوسی را که در اوایل کتاب تهذیب و استبصار در سند ذکر کرده از قلم نیانداخته‌ایم، ولی در مواردی که شیخ آن‌ها را حذف نموده نظر به حفظ متن این دو کتاب، مشایخ را

---

(۱) کلمه‌ی اسناد در این قبیل موارد مصدر باب افعال به معنی استناددادن و سند ذکر کردن است، یعنی راوی بازم به همان طریق سابق این حدیث را مستند ساخته است و دیده می‌شود بسیاری از مردم غیر بصیر، این کلمه را به فتح همزه «اسناد» به توهم این‌که جمع سند است تلفظ می‌کنند و این خطا است، زیرا زنجیره‌ی هر حدیث یک سند محسوب می‌شود نه چند سند و کلمه‌ی (بهذا الاسناد) اشاره به یک امر است، اگر مراد سند باشد باید بگویند: بهذا السند نه بهذا الاسناد. بنابراین اسناد جمع سند نیست بلکه مصدر است از باب اسند یسند و اشاره به کیفیت استناد مذکور در حدیث قبل است. مرحوم آیت‌الله بروجردی نیز چنین تلفظ می‌کرد ولی برخی استادان بزرگ ما که تخصصی در حدیث نداشتند (اسناد) قرائت می‌کردند.



اضافه نکرده‌ایم ولی البته شایسته است که در آخر کتاب، سلسله‌ی مشایخ شیخ طوسی و صدوق در فصلی به عنوان «مشیخه» یاد شود، همان‌طور که در (وافی و وسائل) و نیز در آخر دو کتاب شیخ طوسی (تهذیب و استبصار) و (من لایحضره الفقیه) تحت عنوان مشیخه آمده و محدث نوری در خاتمه‌ی (مستدرک الوسائل)، به شرح و بسط آن پرداخته است.

بدیهی است در ضبط خصوصیات متن حدیث نیز مانند سند، کمال سعی را به‌کار برده‌ایم و خواننده در متن یا در حاشیه آن خصوصیات را می‌بیند. خلاصه این کتاب تمام احادیث احکام را به همان کیفیت موجود در مآخذ اصلی در خود گرد آورده است. این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که در مورد احادیث (نحو و مثل) با این‌که در (وافی و وسائل) به ضبط اختلافات معنوی مقید بوده‌اند، در عین حال پس از تطبیق دقیق، در این دو کتاب، به مواردی برخورد کرده‌ایم که میان حدیث مذکور در متن و (نحو و مثل آن) اختلافات معنوی نیز وجود دارد که از آن غفلت شده است. و ما در مورد (نحو و مثل) از این قبیل سهل‌انگاری‌ها اجتناب ورزیده‌ایم، حتی اگر حدیثی از غیر کتب اربعه ذکر شده و بعد از آن، حدیثی از کتب اربعه مانند آن واقع شده باشد، آن حدیث را عیناً تکرار کرده‌ایم تا مشخصات احادیث کتب اربعه ولو این‌که باعث تغییر معنی نبوده باشد محفوظ بماند.

#### ۷- تعیین مآخذ حدیث:

مآخذ این کتاب همان مآخذ کتاب، (وسائل) و (مستدرک الوسائل) است هرکدام از آن مآخذ که در دسترس ما بوده است مستقیماً، و آنچه خارج از اختیار ما بوده است به وسیله‌ی این دو کتاب از آن، نقل حدیث کرده‌ایم محدث نوری در خاتمه‌ی مستدرک<sup>(۱)</sup> جزو مآخذ خود هفت کتاب را نام می‌برد که به توسط (بحار الانوار) از آن‌ها نقل

---

(۱) ج ۳ ص ۲۹۱ ط رحلی.

می‌نماید بدیهی است احادیث این کتب در کتاب ما به همان کیفیت موجود در (مستدرک) به وسیله‌ی (بحار الانوار) نقل می‌گردد.

از بین کتب حدیث، نام شش کتاب را به جهت کثرت نقل از آن‌ها به رمز آورده‌ایم بدین طریق: کا: رمز کافی، یب: رمز تهذیب الاحکام، صا: رمز الاستبصار، قیه: رمز من لایحضره الفقیه، این رموز از قدیم در کتب حدیث و رجال به همین کیفیت رواج داشته است مگر این‌که در کتب گذشته، از آن جمله در وافی، فیض به جای (قیه)، (دیه) رمز من لایحضره الفقیه بوده است. مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌فرمود: «این رمز کم است و ممکن است اشتباه شود و خوبست به جای آن (قیه) گذارده شود و ما این اصطلاح را از ایشان اخذ کرده‌ایم. و دو کتاب دیگر (وسائل) و (مستدرک) است که رمز اول (ثل) و رمز دوم (ک) است.

نام سایر کتب حدیث، به همان طریق که در السنه شهرت دارد ذکر گردیده، به جز این‌که در پاره‌ای موارد که نام کتاب طولانی و مشتمل بر مضاف و مضاف‌الیه بوده است فقط به ذکر مضاف اکتفا گردیده است مثلاً (دعائم الاسلام): الدعائم، عیون اخبار الرضا: العیون، معانی الاخبار: المعانی، و همچنین... فهرست کتب مأخذ در اول وسائل و جلد سوم مستدرک و شمه‌ای در مقدمه‌ی کتاب «جامع الاحادیث» که اینک ما درباره‌ی آن سخن می‌گوییم آمده است و بحث مفصل درباره‌ی آن‌ها خود مستلزم تدوین کتاب جداگانه است. قسمت عمده‌ی خاتمه‌ی مستدرک به بحث درباره‌ی شمه‌ای از این کتب اختصاص دارد و طالبان می‌توانند به آن‌جا مراجعه نمایند.

نکته‌ی مهمی که در مورد مأخذ در کتاب مورد بحث رعایت شده این است که در بالا یا در کنار نام کتاب، در اول تمام احادیث شماره‌ی جلد و صفحه‌ی آن کتاب که محل حدیث است ضبط گردیده و با این وضع خواننده می‌تواند همه‌ی احادیث را در مأخذ اصلی ببیند و این خود کار یک کتاب (کشف الاحادیث) را انجام می‌دهد. و بدین جهت، خصوصیات چاپ کتب مأخذ نیز در مقدمه‌ی کتاب معرفی شده است.

## ۸- استقراء و تعیین اشارات:

هر قدر در گرد آوردن احادیث یک باب، کوشش به عمل آید باز هم در خلال احادیث دیگر، جمله‌هایی یافت می‌شود که به آن باب ارتباط دارد، اصولاً بسیاری از احادیث به چند باب مربوط است، به طوری که مؤلف دچار تردید می‌شود که آن حدیث را در کدام باب ضبط کند. در اثنای تألیف به این قبیل احادیث زیاد برخورد می‌کردیم و پس از شور و بحث و گاهی رجوع به مرحوم آیت الله بروجردی بالاخره آن را در مناسب‌ترین محل، ضبط می‌کردیم. برای ضبط این نوع احادیث، سه راه وجود دارد: اول: تکرار در همه‌ی ابواب مربوط. دوم: تقطیع یعنی چنانچه امکان داشته باشد آن را قطعه‌قطعه کنند و هر جمله را در باب مناسب خود ضبط نمایند. سوم: ضبط آن در مناسب‌ترین ابواب و اشاره به آن در سایر ابواب، و این همان راهی است که ما برگزیدیم و به این طریق، چنان‌که قبلاً گفته شد از تکرار و تقطیع اجتناب ورزیدیم. در کتاب (وسائل) با وجود کثرت تکرار و تقطیع، اشارات هم وجود دارد، اما اشارات آن به نحوی است که غالباً مفید فایده و مثمر ثمر نیست زیرا در ذیل غالب ابواب این عبارت به چشم می‌خورد: «و تقدم ما يدل على ذلك، و يأتي ما يدل على ذلك» پیدا کردن جای (ماتقدم و ما یأتی) خود یکی از مشکلات این کتاب است. در این باره کتابی به نام «الاشارات و الدلائل فیما تقدم و یأتی من الوسائل» نوشته شده اما مؤلف آن نتوانسته است همه‌ی اشارات را استقراء نماید و به بسیاری از آن‌ها دست نیافته است لهذا می‌نویسد: «لم نجد فیما تقدم یا فیما یأتی ما يدل على ذلك».

گویا صاحب (وسائل) خود، پس از تألیف، به این نقیصه‌ی بزرگ برخورده است و لهذا در فهرست مفصل کتاب، که بعداً آن را تألیف کرده و همان‌طور که گفته شد آن را «من لایحضره الامام» نام نهاده، پس از ذکر عنوان ابواب و تعیین شماره‌ی احادیث آن، اشارات موجود در هر باب را به سایر ابواب یادآور می‌شود و می‌گوید: «و فیه اشاره الی کذا...».

در کتاب (وافی) به ندرت در طی «بیان» به‌طور سر بسته به ابواب دیگر اشاره می‌کند. در کتاب مورد بحث، سعی وافی به عمل آمده که تمام اشارات ابواب استقراء

شود و به طور روشن و صریح ضبط گردد بدین کیفیت که پس از اتمام کتاب و انتظام ابواب، تمام آن را چند نفر از افراد جلسه با دقت مطالعه، و اشارات هر حدیث را به همه‌ی ابواب، فهرست نمودند.

درباره‌ی دلالت پاره‌ای احادیث و تناسب آن، با عناوین ابواب مشاوره و گفتگو می‌کردیم، در دلالت احادیث به دلالت مطابقی و صریح اکتفا ننموده بلکه به روش معمول فقها دلالت التزامی و حتی احتمالی و غیرقطعی را هم ضبط می‌کردیم.

کیفیت ضبط اشارات، چنین است: که چنانچه جمله‌ی کوتاهی از حدیث مورد اشاره باشد، عین آن جمله و گرنه مفاد آن را ذکر کرده‌ایم. در ذیل هر باب، ابتدائاً اشارات سابق بر آن را به ترتیب با رعایت الاقدم فالاقدم، سپس اشارات ابواب متأخر از آن باب را با رعایت الاقرب فالاقرب یعنی از نزدیک‌ترین اشارات تا دورترین آن، به حسب ترتیب ابواب کتاب، ضبط نموده‌ایم. چنانچه چند حدیث از یک باب یا چند باب از یک جماعة الابواب به باب مورد نظر اشاراتی داشته باشد، بدون این‌که حدیث را مشخص کنیم گفته‌ایم: «و فی کثیر من احادیث» یا «فی اکثر احادیث باب کذا» یا «وفی کثیر من ابواب کذا ما يدل علی ذلک».

هنگامی که قرار باشد چند حدیث از یک باب یا از ابواب متعدد یک جماعة الابواب جدا جدا اشاره شود شماره‌ی آن باب و عنوان آن جماعة الابواب به جهت رعایت اختصار فقط یک بار و نام راوی هر حدیث صریحاً ذکر می‌گردد، شماره‌ی احادیث با ارقام و شماره‌ی ابواب با تمام حروف نوشته می‌شود و اینک از باب نمونه‌ی اشارات باب ۳۴ کتاب طهارت<sup>(۱)</sup> را که راجع به احکام «مشکوک الطهارة» است ذکر می‌کنیم:

«وتقدم فی رواية محمد بن اسماعیل (۱۰) من الباب الرابع من ابواب المیاه قوله علیه السلام «لابأس به (أی بطین المطر) ان یصیب الثوب ثلاثة ایام الا ان یعلم انه قد نجسه

(۱) جامع الاحادیث، چاپ سنگی، ج ۱ ص ۶۲.

شئ بعد المطر. و فی روایه علی بن محمد (۱۳) من الحادی عشر من ابواب النجاسات قوله: الفارة والدجاجة والحمامة و اشباهها تطأ العذرة ثم تطأ الثوب أیغسل؟ قال: ان كان استبان من أثره شئ فاعسله والا فلا بأس. و فی روایة عمار (۱) من التاسع عشر قوله علیه السلام: كل شئ نظيف حتى تعلم انه قذر، فاذا علمت فقد قذر و مالم تعلم فليس عليك. و فی روایة زرارة (۵) من الثالث و العشرين قوله علیه السلام: فهل علی ان شککت فی انه اصابه شئ ان انظر فيه؟ قال: «لاولکنک انما تريد ان تذهب الشک الذي وقع فی نفسك. و فی احادیث الباب المتقدم ما يدل علی بعض المقصود.

و یأتی فی کثیر من احادیث باب جواز شراء اللحم من سوق المسلمین من ابواب الاطعمه المحرمه و باب اباحه العصیر المأخوذ من ید المسلم من ابواب الاشربه المحرمه ما یناسب الباب.

در این جا شایسته است به چاپ تازه‌ی وسائل الشیعه و اصلاحاتی که در آن به عمل آمده است اشاره شود. یکی از همکاران، در جلسه‌ی حدیث، آقای شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی (رحمة الله علیه) در اثنای کار، تصمیم گرفت در (وسائل) با حفظ اصل آن کتاب و عدم تغییر در متن آن پاره‌ای اصلاحات انجام دهد، این کار را به عنوان تحشیه بر آن کتاب تدریجاً عملی نموده و تاکنون ده دوازده جلد از مجلدات و مسائل به ضمیمه‌ی این حاشیه‌ی سودمند در مجلدات کوچک توسط کتاب فروشی اسلامیة منتشر شده است. اصطلاحات انجام شده در این چاپ عبارت از این است که اولاً موضع احادیث را در مآخذ و منابع اصلی نشان می‌دهد.<sup>(۱)</sup>

ثانیاً: در مورد تقطیعات چنانچه بقیه‌ی حدیث در جای دیگر کتاب ذکر شده باشد محل آن را معین می‌کند، و الاً بقیه‌ی حدیث را خود در حاشیه ذکر و یا اشاره می‌کند که آن بقیه به احکام ارتباط ندارد.

---

(۱) این عبارت در حدود ۳۵ سال قبل در حالی که آقای ربانی شیرازی حیات داشت نوشته شده است بعداً تمام وسائل با تصحیح ایشان، و نیز، از سوی مؤسسه‌ی آل‌البیت به طور کامل، چاپ شده است.

ثالثاً: در مورد اشارات، تا حد امکان محل احادیث مورد اشاره را با قید شماره‌ی باب و حدیث، تعیین نموده است این عمل کمک بزرگی به مراجعان این کتاب و طلاب فقه نموده و شایسته‌ی هر نوع تقدیر است.

و نیز شایسته است کار دیگری که در این اواخر (یعنی در حدود سی سال قبل) نسبت به این کتاب و مستدرک آن صورت گرفته مورد توجه قرار دهیم و آن این است که مدیر کتاب‌فروشی کشمیری در نجف، آقای رضوی کشمیری، کتاب (وسائل و مستدرک) را در یک کتاب به نام (الوسائل و مستدرکات‌ها) گرد آورده و در مصر به چاپ می‌رساند. این کار تحت نظر یکی از علمای کربلا آقای سیدمحمد آیت الله زاده شیرازی فرزند مرحوم آیت الله حاج میرزا مهدی شیرازی انجام می‌گیرد.

آقای شیرازی، میان ابواب (وسائل و مستدرک) را به این کیفیت جمع کرده است که در هر باب پس از ذکر عنوان و احادیث (وسائل) چنانچه آن باب در مستدرک معنون باشد با حذف عنوان باب مستدرک، که قهراً همان عنوان (وسائل) است کلمه‌ی «المستدرک» را درشت نوشته و احادیث مستدرک را زیر آن، ذکر می‌کند. به جز این، هیچ عمل دیگری نسبت به اصل کتاب در این طبع صورت نگرفته و تاکنون چهار، پنج جلد از آن با طرز دلپذیر در قاهره چاپ شده است.<sup>(۱)</sup> ابتکاری که در این طبع به عمل

---

(۱) توضیح این که محدث نوری در مستدرک همان ترتیب و نظم و عناوین وسائل را حفظ کرده است منتهی هر یک از ابواب را که حدیث زاید بر وسائل نداشته به کلی اسقاط نموده و آن باب را مطرح نکرده است. در مستدرک آن نوع احادیث استدراک‌ی که به هیچ یک از ابواب کتاب ارتباط نداشته در خاتمه‌ی پاره‌ای از جماعه الابواب‌ها به تناسب، در ذیل باب (نواد) آورده است. «ابواب نوادر» مستدرک تنها فارق میان ابواب وسائل و مستدرک است.

به خاطر دارم صاحب مستدرک در ابواب زیارات (باب حرمة الطواف حول قبور الائمه علیهم السلام) را که در وسائل به همین کیفیت مطرح است به (باب جواز الطواف...) تبدیل کرده است. باری، عبارت بالا در حدود ۳۵ سال قبل نوشته شده، و لابد پس از آن تاریخ، بقیه‌ی مجلدات هم به چاپ رسیده است، و یا احتمالاً ناقص مانده است؟

آمده این است که در مقدمه‌ی جلد اول، چند تقریظ و مقدمه به قلم اساتید جامع ازهر و دانشمندان مصری درباره‌ی حدیث اهل البیت و کتاب و سائل، نشر داده‌اند درباره‌ی صحت و مقابله‌ی دقیق این طبع و همچنین طبع اسلامیة فعلاً نمی‌توانم اظهارنظر قطعی بکنم زیرا این امر منوط به مقابله‌ی لاقلاً قسمتی از آن دو طبع با یک اصل مصحح است.

#### ۹- ضبط عدد احادیث و ابواب:

ضبط ارقام و شماره‌گذاری ابواب و فصول و فرازهای مختلف کتاب، شرط انضباط آن است و کمک شایان به فهم مطالب کتاب و احاطه‌ی کامل بر مندرجات آن می‌نماید. احادیث از قدیم با ارقام سرو کار داشته است در حدیث مشهور نبوی ترغیب به حفظ و ضبط لاقلاً چهل حدیث شده است. جمله‌ی «من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله فقیهاً عالماً» تقریباً متواتر است، و بر اثر این حدیث شریف ده‌ها کتاب اربعین نوشته‌اند شمار احادیث صحابه و تابعین هر کدام معین بوده است و قدر و منزلت آنان را پس از حفظ قرآن، به مقیاس شمار احادیث آنان می‌سنجیده‌اند شماره‌ی احادیث کتب مهم حدیث، هر کدام مضبوط بوده است.

کتاب موطاً مالک بن انس چنان‌که معروف است در آغاز تألیف، چهار هزار و پس از حذف پاره‌ای از احادیث آن، که ظرف چهل سال توسط مؤلف آن به عمل آمده، اینک فقط هزار حدیث در آن باقی مانده است. کتاب مسند احمد حنبل، حاوی چهل هزار حدیث است که ده هزار آن مکرر می‌باشد. احادیث کتب صحاح سته‌ی اهل سنت و کتب اربعه‌ی شیعه، هر یک، شماره گردیده است. در این جا سخن شیخ طوسی را در خاتمه‌ی کتاب استبصار نقل می‌کنیم: «واعلموا أیدکم الله أنى جزأت هذا الكتاب ثلاثة أجزاء: الجزء الأول و الثانى یشتملان على ما یتعلق بالعبادات، و الثالث یتعلق بالمعاملات و غیرها من ابواب الفقه، و الاول یشتمل على ثلاثمائة باب یتضمن جميعها الف و ثمانمائة وتسعة وتسعين حدیثاً. و الثانى یشتمل على مائتين و سبعة عشر باباً یتضمن الف و مائة و سبعة و سبعين حدیثاً. و الثالث یشتمل على ثلاثمائة و ثمانية و تسعين باباً و یشتمل جميعها

علی‌الفین و اربعمائه و خمسة و خمسين حديثا. ابواب الكتاب تسعمائة و خمسة و عشرون بابا، تشمل علی خمسماية آلاف و خمسماية واحد عشر حديثا. حصرتها لثلا يقع فيها زيادة او نقصان والله تعالى الموفق للصواب وهو حسبنا ونعم الوكيل».

از جمله‌ی اخیر «حصرتها لثلا يقع فيها زيادة او نقصان» سرّ و ثمره‌ی ضبط عدد احاديث، آشکار می‌شود و آن این که این کار، کتاب را از این که در معرض زیاده و نقصان قرار گیرد محفوظ می‌دارد.

کتاب حدیث چنان که می‌دانیم از صدر اول، مواجه با خطر (دس) و تزویر و تقلب بوده است. حدیث‌سازان برای نیل به مقصود خود بهترین راه را این تشخیص دادند که احادیثی در کتاب‌های حدیث داخل کنند و در نسخه‌ای که بر شیخ حدیث قرائت شده و برای دیگران سند بود به طوری که کسی نفهمد، حدیث‌هایی می‌نوشتند و آن را در اختیار دیگران می‌گذاشتند. از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «لعن الله مغيرة بن سعيد دس في كتب اصحاب ابي». البته در بسیاری از کتب حدیث، این معنی مورد غفلت قرار گرفته و مؤلفین، خود شماره‌ی احادیث را ضبط ننموده، دیگران هم از آن پی‌جویی نکرده، لذا تنها کتب مهم که نام برده شده از این امتیاز برخوردار بوده‌اند. صاحب وسائل، در فهرست مفصل کتاب، به این نکته توجه داشته و عدد احادیث هر باب را در آن گنجانیده است.

در کتاب مورد بحث، ابواب یک شماره و احادیث دو شماره دارد، یکی شماره‌ی مسلسل و دیگر، شماره‌ی احادیث مخصوص به هر یک از ابواب، به این خاطر که فقیه بدانند در این باب چند حدیث آمده ضمناً شمار احادیث کل ابواب کتاب هم مشخص شود.

#### ۱۰- تصحیح و مقابله:

در این کتاب تا آن‌جا که به مآخذ اولیه که مآخذ کتاب (وسائل و وافى و مستدرک) بوده‌اند دست‌رسی داشته‌ایم، احادیث را از همان مآخذ نقل کرده‌ایم و گرنه به وسیله‌ی (وسائل و مستدرک).



اما احادیث کتب اربعه را که همواره مورد مراجعه و مقابله و تصحیح محدثین بوده، با نسخ صحیح خطی قدیمی مقابله و تمام اختلافات و نسخه بدلها را ضبط کرده‌ایم. متأسفانه، خصوصیات این نسخه‌ها و نمونه‌ای از نوشته و تصحیحات و اجازات آن‌ها برای اطمینان بیش‌تر و اتقان کار، که حق بود در اول کتاب ضبط می‌شد این امر مهم مورد غفلت واقع شده است.

و چنانچه نگارنده در حال حاضر، به آن نسخ دست‌یابی می‌داشت خصوصیات آن‌ها را در این گزارش می‌نوشتیم تا این نقص بزرگ از کتاب «جامع الأحادیث» برطرف شود.

اما احادیث غیرکتب اربعه، نظر به این‌که دست‌رسی به نسخه‌ی مصحح نبود و پس از بررسی کامل، معلوم شد ضبط (وسائل و مستدرک) به لحاظ این‌که صاحبان این دو کتاب نسخ صحیحی در دست داشته‌اند، از نسخ مطبوع، صحیح‌تر است (آن روز هنوز این کتاب‌ها با تصحیح کامل طبع نشده بود) لهذا این قبیل احادیث پس از این‌که از اصل مطبوع آن کتاب گرفته شده با (وسائل یا مستدرک) هم مقابله گردیده است، به خصوص که نسخه‌ی وسائل مورد مقابله، نسخه‌ای بود که از روی نسخه‌ی خطی مؤلف تصحیح گردیده بود و متعلق به حضرت استاد علامه آقای حاج سیدمحمد حسین طباطبایی مدرس بزرگ فلسفه و تفسیر و سایر علوم اسلامی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود، که به مباشرت و قلم خود ایشان تصحیح گردیده بود<sup>(۱)</sup> و باز هم متأسفانه هیچ نامی از این نسخه در مقدمه نبرده‌اند.

تا آن‌جا که به خاطر دارم از کتاب «من لایحضره الفقیه» سه نسخه در دست داشتیم:

---

(۱) از آیت الله میلانی رضوان الله تعالی علیه شنیدم که وی و علامه طباطبایی و کسان دیگر، نسخه‌ی (وسائل) خود را در حضور زاهد و عالم مشهور مرحوم حاج شیخ علی قمی، امام مسجد هندی در نجف، در جلسات متوالی، با نسخه‌ی خط صاحب وسائل، مقابله کرده‌اند. در این نسخه گاهی احادیثی وجود داشت که در نسخه‌ی چاپی رایج نبود، و ما آن‌ها را در کتاب، ثبت کردیم.

اول نسخه‌ی متعلق به حضرت آیت‌الله خادمی (رحمة‌الله علیه) از علمای طراز اول اصفهان، که بسیار نفیس و به قدری در ضبط نسخه و بدل‌ها و خصوصیات، دقیق بود که مورد اعجاب ما شده بود و در آخر آن مشیخه صدوق با ابتکار نویسنده‌ی آن نسخه، در دوایر خاصی ضبط شده بود که کار مراجعه به آن را تسهیل می‌کرد. علاوه بر این، این نسخه امتیاز دیگری داشت که تمام نسخه‌های چاپ شده‌ی کتاب و نسخه‌های متعدد خطی که تاکنون من دیده‌ام، فاقد آن امتیاز است و شاید هم منحصر به آن باشد (بعداً مشاهده کردم در نسخه‌ی تصحیح آقای غفاری از نسخ دیگر هم نقل شده بود). و آن این که صدوق، پس از پایان تألیف کتاب که در بلخ در قریه‌ی «ایلاق» به خواهش سیدشریف‌دین عبدالله نعمت از سادات و اشراف آن سامان، اتفاق افتاده، اجازه‌ی روایت آن را به شخص نامبرده داده است و صورت آن اجازه در آخر این نسخه موجود است.

با مقایسه‌ی تاریخ آن اجازه با تاریخ مسافرت صدوق به آن نواحی، معلوم می‌شود که صدوق چهار سال در آن جا توقف کرده و این کتاب را در همان جا به رشته‌ی تحریر در آورده است. در این جا این نکته را پنهان ندارم که آیت‌الله بروجردی گویا به همین لحاظ معتقد بود به احتمال قوی صدوق، این کتاب را از حفظ تألیف فرموده است.

ابتدای سفر صدوق از مشهد رضوی به بلخ تقریباً ۱۹ ماه شعبان از سال ۳۶۷ هـ بوده است و تاریخ اجازه، ذی‌القعدة از سال ۱۳۷۲ هـ است<sup>(۱)</sup> بسیار خوش‌وقت هستم که صورت آن اجازه را در آن موقع ضبط کرده‌ام و آن این است: (تمت أسانید کتاب «من لایحضره الفقیه» بحمدالله ومنه، والصلوة علی محمد وآله الطاهرين. یقول محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی مصنف هذا الكتاب: قد سمع السيد الشريف الفاضل ابو عبدالله محمد بن الحسن العلوی الموسوی المدینی المعروف بـ«نعمة» أدام الله تأییده و توفیقه و تسدیده هذا الكتاب بقرائتی علیه و روايته عن مشایخی المذكورین، و ذلک

(۱) به مقدمه‌ی «المقنع والهدایة» تصحیح این‌جانب رجوع شود.

بارض «بلخ» من ناحية «إيلاق» و کتبت بخطی حامداً لله و شاکراً، و علی محمد و آله مصلیا، وذلک فی ذی القعدة من سنة اثنتین و سبعین و ثلاثمائة.)

باری، این نسخه تا آنجا که به خاطر دارم در قرن هفتم نوشته شده بود.

دوم، نسخه‌ی خطی بسیار نفیس و طلاکاری شده و دقیق، که جزو کتب مرحوم حاج میرزا حسین نوری مؤلف کتاب مستدرک الوسائل و بسیاری از کتب دیگر بوده و مرحوم آیت الله بروجردی آن‌ها را از نواده‌ی وی خریداری فرموده و ظاهراً وقف مدرسه‌ی خود در نجف اشرف نمود، در این نسخه اجازه‌ی روایت و بلاغ، به خط مرحوم علامه‌ی مجلسی وجود داشت، و عجیب این است که در بسیاری از جزئیات با نسخه‌ی اول، تطبیق می‌کرد.

سوم، نسخه‌ای مصحح به تصحیح شیخ طریحی صاحب کتاب (مجمع البحرین) و مؤلفات دیگر، متعلق به آیت الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی، البته این نسخه گاهی مورد مراجعه بود نه در تمام کتاب.

اما از کتاب (کافی) نسخ متعددی در دست داشتیم که از آن جمله یک نسخه متعلق به آیت الله خادمی و یکی متعلق به استاد علامه طباطبایی بود. نسخه‌ی اخیر در پاره‌ای از ابواب یکی دو حدیث بیش از سایر نسخه‌ها داشت بیش از این از خصوصیات آن نسخه به خاطر ندارم.

از کتاب تهذیب الاحکام نیز نسخ متعددی در دست داشتیم که از آن جمله نسخه‌ی نفیس مصحح متعلق به مرحوم آیت الله بروجردی بود و در حواشی آن، تعلیقاتی درباره‌ی نقد اسناد آن به خط آن استاد فقید دیده می‌شد و ما مقید بودیم آن حواشی را به حاشیه‌ی کتاب «جامع الاحادیث» منتقل کنیم. از خصوصیات نسخه‌ی استبصار چیزی به خاطر ندارم.

به نظر بنده حق بود خصوصیات این نسخه‌ها در اول کتاب ضبط می‌گردید تا هم باعث اطمینان بیش‌تر و معرف اتمان کار مؤلفین این کتاب باشد و هم باعث نام بردن از صاحبان آن نسخ بشود که چندین سال با کمال سخاوت و طیب نفس، آن‌ها را در دسترس جلسه‌ی حدیث قرار دادند و قهراً به همین اندازه در این کتاب، سهم هستند و

همان‌طور که نزد محققان زمان ما معمول است و قاعده‌ی عقل و انصاف هم اقتضا می‌کند، لازم است از آنان تقدیر به عمل آید.

روزی که به دعوت آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله مرعشی در جلسه‌ی حدیث حاضر شده بود و نیز مکالمات میان آن دو عالم بزرگ را هم اکنون به خاطر دارم. آیت‌الله مرعشی پس از آن مکالمات، وعده فرمود نسخه‌های مصحح خود را برای ما بفرستد و فرستاد. این بود ده امتیاز از مهم‌ترین مزایای کتاب «جامع‌الاحادیث» «تلک عشرة کاملة».

### حدود دخالت آیت‌الله در این کتاب:

چنان‌که گفته شد برنامه‌ی کلی کار، مانند اصل اقدام را آن فقید سعید معین می‌کرد. اما تألیف به دست افراد جلسه، صورت می‌گرفت و بعداً به نظر وی می‌رسید. برای رسانیدن جزوات غالباً وقت می‌خواستیم و ایشان با مشاغل متنوع پس از چند روز که فرصتی پیدا می‌کرد اجازه‌ی ملاقات می‌داد، گاهی هم ایشان شخصاً در جلسه حضور می‌یافت و گاهی افراد را به طور محدود در اندرون در اتاق مخصوص خود که محل کار و زندگی وی بود، می‌پذیرفت.

اتاق وی خالی از هرگونه آرایش بود در یک طرف، چند قفسه، کتاب‌های دم‌دستی و مورد مراجعه‌ی دائم وی قرار داشت. و این به جز کتابخانه‌ی ایشان بود که نسبتاً مهم و قابل ملاحظه بود. بعداً گویا به وصیت ایشان وقف مسجد اعظم گردید، اما ظاهراً به آن کتابخانه منتقل نشده است. از این مطلب اطلاع قطعی ندارم.

فرش‌ها قیمتی نبود ولی تمیز بود، ظرف آب مخصوص ایشان که همواره در تاقچه جلب‌نظر می‌کرد از آب‌خوری‌های سفالی بروجرد و دارای سرپوش بود.

در زمستان، زیر کرسی کوچکی با لحاف و روپوش پاکیزه و تمیز می‌نشست، و این کرسی پس از پایان زمستان بدون آتش، همچنان باقی بود و گویا سرش این بود که وی در موقع نشستن می‌خواست پاها را دراز کند و لحاف حاجب خوبی بود. در مواقع دیگر، میز نسبتاً پایه کوتاهی در جلو داشت با کاغذهای زیاد روی آن. و

غالباً یک کتابی باز کرده روی آن قرار داشت، کتاب (وسائل) یا (جواهر) یا جز آن. بنده در چند نوبت دیدم کتاب (الفصول المهمة فی تألیف الامة) از مرحوم سیدشرف‌الدین عاملی که همان‌طور که از نامش پیداست، به منظور تألیف میان شیعه و سنی و ذکر مشترکات و مختصات هر یک، با زبانی ملایم و دوستانه، نوشته شده بود، در روی میز باز بود. زیرا هر موقع فرصت می‌یافت و مراجعات گوناگون به وی مجال می‌داد، به مطالعه می‌پرداخت و هرگاه مانعی می‌رسید، کتاب همان‌طور باز می‌ماند.

در هر حال، پس از جلوس و تفقد مختصری از افراد که غالباً با اشاره سر و گفتن (صبحکم الله بالخير) برگذار می‌شد، وی شروع به سخن می‌فرمود، بسیاری از اوقات، خارج از موضوع کار حدیث وارد موضوع دیگری می‌شد که با کارهای معمول ایشان ارتباط داشت.

مثلاً به خاطر دارم روزی به یکی از حضار، به مناسبت قرابت وی با آقای حاج میرزا خلیل کمره‌ای روی کرد و فرمود آقای کمره‌ای از تهران نوشته‌اند که سفیر کبیر ایران در آمریکا (آقای علی امینی) گفته است: «می‌خواهیم در آمریکا مسجدی بسازیم و چنانچه شما پیش‌قدم شوید و مسجد به نام شما آغاز شود بعداً خودمان هزینه‌ی ساختمان آن را تدریجاً فراهم می‌کنیم» سپس ادامه داد و فرمود: من چندی است در آلمان به ساختن مسجدی اقدام کرده‌ام در اول کار، بعضی قول کمک دادند همین که ساختمان به اسم من شروع شد به قول خود وفا نکردند و مخارج آن به عهده خودم افتاد، حال هرگاه آن مسجد به اتمام رسید، در آمریکا نیز دست به کار خواهیم شد.

روز دیگر، به مجرد جلوس فرمود: «کسی در قم کتابی نوشته و در آن تعبیرات زنده‌ای نسبت به خلفا کرده و در مقدمه‌ی کتاب نام مرا هم برده است. من دستور دادم تمام کتاب را توقیف کردند، امروز روزی نیست که با چنین نوشته‌هایی تفرقه و خصومت میان مسلمین بیفتد آن هم از قم، به علاوه چرا نام مرا در این کتاب برده است». ظاهراً در همان جلسه یا در جلسه‌ی دیگر بود که فرمود: «مرحوم شیخ عبدالمجید سلیم خدا رحمتش کناد! هنگامی که فاجعه‌ی کربلا را متذکر می‌گردید به شدت ناراحت می‌شد و می‌گفت: این حادثه لکه‌ی ننگی است بر دامن اسلام» سپس به

سخن خود ادامه داد: اصولاً امروز ما چه کار داریم که خلیفه که بوده و این بحث به چه درد مسلمین می‌خورد؟ آن چه امروز مورد حاجت مسلمین است این است که بدانیم برای کسب احکام و تکالیف به چه مرجعی باید رجوع کنیم. ما طایفه‌ی شیعه امروز باید هم خود را در راه ترویج مذهب صرف این کنیم و به علمای اهل سنت بقبولانیم که پیغمبر، خاندان خود را مرجع برای رفع مشکلات مردم قرار داده، این مطلبی است که امروز مورد نیاز مسلمانان است، و امروز زمینه برای این کار آماده شده مخصوصاً با از بین رفتن خلافت<sup>(۱)</sup> که خود احیاناً سدی در راه حسن تفاهم بین فریقین بود، افکار آماده شده است.

یک روز به مناسبت این که مجله‌ی «مکتب اسلام» تازه منتشر شده بود و این جانب نیز در آن مقاله می‌نوشتم، خطاب به بنده مطالبی پیرامون آن مجله و به مناسبت شرحی مبسوط از تجربیات خود در دوران زندگی و حوادث صدر مشروطیت و آن چه خود در ابتدای آن در نجف از نزدیک ناظر بوده و خواب‌هایی که وی قبل و مقارن حوادث آن، درباره‌ی استاد خود مرحوم آخوند خراسانی دیده بود، بیان کرد که بسیار آموزنده و در عین حال از جمله‌ی اسرار بود و قابل نوشتن نیست.

روز دیگر، از پیشرفت ساختمان مسجد هامبورگ و اقدامات آقای محقق نماینده‌ی خود در آن دیار، اظهار خوش وقتی نمود، و فرمود گرچه ایشان مخارج زیادی برای من تولید می‌کند اما چون می‌بینم بودن ایشان در آن جا مفید است متحمل آن مخارج

(۱) خلافت عثمانی، پایگاه مهم اسلامی و سیاسی برای جهان اسلام بود و به منظور حفظ مقام روحانی و سیاسی خود که مبتنی بر اعتراف به خلافت خلفای راشدین و نفی ادعای شیعیان بود، لهذا حساسیت به خرج می‌داد، و با نشر مذهب شیعه و یا حکومت‌های شیعی از جمله ایران، مخالفت می‌کرد. این خلافت، با همه‌ی نقاط ضعف و ضدیت آن با شیعیان، برای جهان اسلام از لحاظ سیاسی نقطه‌ی اتکا شمرده می‌شد، حتی کسانی مانند آیت الله بروجردی از این لحاظ آن را مفید می‌دانستند. متأسفانه در جنگ بین‌الملل اول انگلستان و هم‌پیمانانش آن را متلاشی کردند و تنها دولت ترکیه‌ی کنونی با اندیشه‌ی لائیک از آن کشور عظیم باقی ماند. از جمله کشورهای عربی از هم تکه پاره شدند که فاجعه‌ای است و زمینه‌ساز پیدایش اسرائیل.

می‌شوم، از جمله تازه برای وی ماشین سواری تهیه کردم. ذکر این مطالب، همان‌طور که در آن هنگام خارج از برنامه بود از موضوع بحث ما نیز خارج است. اما چون در جای دیگر منتشر نشده و شاید کسی از خود حاضران مجلس، آن را به خاطر نداشته باشند و ضمناً نمونه‌ای از کارها و افکار روزمره‌ی آن مرجع بزرگ است، حیفم آمد از نوشتن آن‌ها دریغ کنم. در هر حال، جزوات را فی المجلس ملاحظه می‌کرد و یا قبلاً دیده بود و چنان‌چه نظری داشت اظهار می‌فرمود، یا در بین مطالبی که در جلسه، مورد بحث قرار گرفته بود و جلسه نتوانسته بود درباره‌ی آن به توافق برسد، از ایشان سؤال می‌شد و ایشان جواب می‌فرمود، و چنان‌چه نیاز به مطالعه و تأمل بیشتر داشت پاسخ قطعی را به بعد موکول می‌کرد، گاهی هم می‌فرمود: دیگر حالا آقایان خودشان در این جزئیات از من بصیرترند و هرطور مصلحت می‌دانید عمل کنید.

### دخالت مستقیم:

آن‌چه گفته شد دخالت غیرمستقیم آیت الله در تألیف کتاب بود اما دخالت مستقیم که شخصاً متصدی آن‌ها بود عبارت است از:

۱- این که در مقدمه‌ی کتاب پیش از کتاب طهارت، در (وسائل) ابوابی وجود دارد به عنوان «مقدمة العبادات» و اخبار مربوط به مسائلی از قبیل حجیت عقل، نیت قربت، اخلاص در عبادت، حد بلوغ و امثال این امور در آن نوشته شده است. در مقدمات کتاب قضاء، ابوابی درباره‌ی حجیت خبر واحد و ابطال قیاس و حجیت ظواهر قرآن و نحو آن که در حقیقت، جزو مباحث اصول فقه است، طرح شده است. ایشان می‌فرمود: به نظر من این قبیل مسائل مربوط به همه‌ی فقه است و باید ضمیمه‌ی مقدمه‌ی کتاب شود. آن‌گاه خود ایشان عناوین آن ابواب را با دقت تمام نوشته تا در جلسه‌ی حدیث، حدیث‌های هر یک را جمع کند. به امر ایشان عنوان «مقدمة العبادات» که در «وسائل» آمده به «ابواب المقدمات و ما هو الحجة فی الفقه و ما یناسبها» تبدیل گردید. از دقت در آن عناوین کاملاً به دست می‌آید که ایشان خواسته‌اند مآخذ کلی فقه امامیه را معرفی کنند به نحوی که از نظر همه‌ی مسلمین قابل ملاحظه باشد و هرگونه

شک و شبهه‌ای که از دیرباز در این باره در خاطرها نسبت به شیعه وجود دارد، مرتفع گردد. این عناوین را شخصاً توضیح داد و فرق آن را با عناوینی که در همان ابواب و در کتاب (وسائل) آمده بیان کرد ضمناً آن عناوین، نمونه‌ای بود برای نوشتن عناوین سایر ابواب کتاب. عنوان چند باب اول کتاب طهارت را هم خود ایشان تحریر فرمود. از مزایای عناوین مقدمات آن است که استاد ما، آن‌ها را به روش «اصولی» تنظیم فرموده، درحالی که صاحب وسائل به روش «اخباری» که خود دارای آن مسلک بوده است آن‌ها را طرح کرده است. از باب مثال: در باب ۲ از این مقدمات آمده «باب حجیه ظواهر الكتاب بعد الفحص عن المخصص أو المقيّد أو المبين أو المفسر أو الناسخ وعدم حجيتها قبله» اما در «وسائل» چنین است: ۱۳ «باب عدم جواز استنباط الاحكام النظرية من ظواهر القرآن، إلا بعد معرفة تفسيرها عن الأئمة عليهم السلام». <sup>(۱)</sup> نظیر همین عنوان در باب بعد از آن آمده است: ۱۴ «باب عدم جواز استنباط الأحكام النظرية من ظواهر كلام النبي (صلى الله عليه وآله) المروى من غير جهة الأئمة عليهم السلام ما لم يعلم تفسيره منهم». <sup>(۲)</sup>

امتیاز دیگر در باب ۴ آمده «باب حجیه فتوی الأئمة المعصومين من العترة الطاهرة عليهم السلام بعد الفحص» ظاهراً اولین بار است که ایشان بر اقوال ائمه علیهم السلام کلمه‌ی «فتوی» را اطلاق فرموده، و لاقلاً چنین اصطلاحی شیوع ندارد، و این خود، دیدگاه ایشان را درباره‌ی اقوال امامان نشان می‌دهد که قابل بحث گسترده‌ای است.

در وسائل به جای این عنوان چنین آمده است: «باب وجوب الرجوع فی جميع الأحكام الى الأئمة المعصومين عليهم السلام» <sup>(۳)</sup> تفاوت میان این عناوین در (وسائل) با آنچه در کتاب «جامع الأحادیث» با إملای آیت الله بروجردی آمده است، بر اهل فن پوشیده نیست.

(۱) وسائل، ط مؤسسه‌ی آل‌البیت، ج ۲۷: ۱۷۶.

(۲) همان مأخذ: ۲۰۶.

(۳) همان مأخذ: ۶۲.



۲- دیباچه‌ی کتاب، نظر به این که وی معتقد بود که امامیه باید در عصر حاضر، به جای بحث در خلافت، هم خود را مصروف نماید به اثبات حجیت و سندیت اقوال و فتاوی ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام، لهذا تصمیم گرفت شرحی در این باب به قلم خود بنگارد و شروع کرد، متأسفانه پیش از پایان این بحث، بدرود حیات گفت. آن اندازه که به قلم وی تحریر شده در مقدمه‌ی کتاب چاپ گردیده است، و آن عبارت از اثبات دو امر است:

اول- اثبات این که سنت پیغمبر به حسب اعتراف بزرگان و اعظام اهل سنت، تا نیمه‌ی قرن دوم نوشته نگردیده بلکه راویان، در نقل سنت، به حافظه‌ی خویش اکتفا می کردند. وی پس از نقل قول از علامه سیوطی و دیگران در این باب، از آن نتیجه گرفته است:

**اولاً:** این که سنت رسول اکرم تا نیمه‌ی قرن دوم، جمع نشده و نزد مردم معروف نبوده است.

**ثانیاً:** رسول خدا در حیات خود کسی از صحابه را به جمع سنت خویش و کتابت آن، امر نفرمود با این که خود از جمله‌ی واضحات است که عدم اهتمام به جمع و کتابت سنت، باعث اندراس و از بین رفتن علم دین است که خود هدف و غایت بعثت و رسالت است.

**ثالثاً:** این که نخستین کسی که متوجه این امر و خوبی، بلکه لزوم آن گردید عمر بن خطاب، خلیفه‌ی دوم بود اما پس از شور با صحابه از آن منصرف گردید.

**رابعاً:** کسی پس از عمر به این فکر نیفتاد جز در اول قرن دوم «عمر بن عبدالعزیز» خلیفه‌ی اموی که دستور جمع سنت را صادر کرد ولی پیش از اجرای این دستور، خلیفه از دنیا رفت و کار عملی نگردید.

دوم- اثبات این که نزد ائمه‌ی اهل البیت نوشته و کتابی از احکام دین وجود داشته که به آن رجوع و استناد می کرده‌اند و کسانی از یاران و حتی اکابر علمای معاصر ایشان از اهل سنت، آن کتاب را دیده‌اند و از آن به عنوان «کتاب علی» یاد می کرده‌اند.

پس از نقل پاره‌ای از احادیث از طریق اهل سنت و شیعه در این باره، از آن چنین نتیجه می گرفت:

**اولاً:** رسول خدا امت خویش را پس از خود مهمل و بلا تکلیف بدون پیشوا و هادی رها نکرد، بلکه ائمه‌ی اهل بیت از خاندان خویش را برای این مهم، تعیین کرد و تمام احکام حتی جزئیات احکام از قبیل (ارش الخدش) (جریمه‌ی خراشی که کسی به بدن دیگری وارد نماید) را برای آنان بیان و به رسم و دیعت به آن‌ها سپرد. و دیگر کسی را اجازه نداد که به قیاس و رأی خویش فتوا دهد، زیرا همه‌ی موضوعات مفروضه دارای حکمی است معین و محفوظ نزد ائمه‌ی اهل‌البیت.

**ثانیاً:** آن حضرت در حیات خویش کلیه‌ی این علوم را بر علی املا نموده و علی آن‌ها را نوشته و به وصیت آن حضرت به ائمه‌ی پس از خود سپرده و بر مردم واجب است به آنان رجوع کنند و مشکلات دینی را از ایشان فرا گیرند. چه آنان خازنان علم و حافظان دین وی و صندوق سر پیغمبر هستند.

**ثالثاً:** این کتاب، نزد ائمه موجود بوده و امام ابو جعفر محمد بن علی و فرزندش جعفر بن محمد علیهما السلام آن را به کسانی از یاران خود و دیگران، جهت اطمینان یا به خاطر احتجاج به آنان در مورد فتاوی‌ی که ائمه به خلاف سایر فقها نظر می‌داده‌اند و به آن منفرد بوده‌اند، ارائه داده‌اند و حتی سوگند یاد می‌کردند که این کتاب املائی پیغمبر و خط علی است.

**رابعاً:** این کتاب نزد شیعه و سنی در عصر این دو امام، معروف بوده زیرا بسیاری از احکام را در جواب استفتاءات علمای اهل سنت مانند غیاث بن ابراهیم، طلحة بن زید، سکونی، سیفیان بن عیینه، یحیی بن سعید و امثال آنان، اظهار می‌کرده‌اند که در کتاب علی حکم چنین است. همچنین در پاسخ سؤال یاران خود مانند زرارة، محمد بن مسلم، عبدالله بن سنان، ابی حمزه، ابن بکیر، عنبسة بن بجد العابد و نظایر آنان، کتاب علی را مدرک خود قرار می‌دادند.

**خامساً:** احکام حلال و حرام و شرایع و احکام دینی موجود نزد ائمه را جبرئیل برای پیغمبر آورده و آنان از پیغمبر فرا گرفته‌اند، پس بر امت حرام است که در احکام و فتاوی، با آنان مخالفت کنند. به رأی و قیاس و اجتهاد خویش فتوا دهند، بلکه باید احادیث و فتاوی ایشان را بگیرند و آنچه از ناحیه‌ی مخالفین ایشان روایت شود رد

کنند، زیرا آنچه از طریق اهل بیت روایت شود بیش تر از روایات و فتاوی دیگران قابل اطمینان و وثوق است.

پس، پاره‌ای از روایات را که دلالت دارد بر این که احادیث و اقوال ائمه مأخوذ از پیغمبر است نقل کرده و صریحاً نوشته است: احادیث فریقین در این باب از حد تواتر بیرون است و در چند جلد ضخیم نمی‌گنجد. ما در صدد استقصا و نقل همه‌ی آنها نیستیم. نوشته‌ی وی همین جا پایان می‌یابد.

نظر به این که وی در حیات خویش، همواره در میان همه‌ی احادیث مربوط به اهل بیت، اهتمام زیادی به حدیث معروف «ثقلین» نشان می‌داد و مکرر در درس، آن را طرح و مورد بحث قرار می‌داد و نتایج فراوانی از آن می‌گرفت و مکرر می‌فرمود: می‌خواهم در مقدمه‌ی کتاب، این حدیث را با شرح و بسط بنویسم، لهذا فرزند وی آقای سیدمحمد حسن که متصدی طبع کتاب و تهیه‌ی مقدمه برای آن بود به کمک برخی دیگر از افراد جلسه، شرحی مبسوط درباره‌ی این حدیث نوشته و غالباً به نقل از کتاب «عبارات الأنوار» نوشته‌ی میرسید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی، اقوال و سخنان و اعترافات بزرگان اهل سنت را در معنی و استنتاج از جمله به جمله‌ی این حدیث، ضبط کرده و بسیاری از آن استنتاجات را مرحوم بروجردی مکرراً بیان می‌کرد. فرزندش، به آنها اشاره کرده و مقدمه را به پایان رسانیده است.

### چاپ کتاب:

همان‌طور که قبلاً گفته شد آیت الله، با این که تألیف کتاب «جامع الأحادیث» به پایان رسیده بود، از چاپ آن خودداری می‌فرمود، تا این که با اصرار فضلالی حوزه و اعضای جلسه‌ی حدیث از جمله این جانب که در نامه‌ای مزایای چاپ و آفات تأخیر در آن را به عرض وی رسانیده بودم،<sup>(۱)</sup> تصمیم به طبع کتاب گرفت، چند جزوه از کتاب طهارت، با چاپ سنگی در قطع رحلی و به خط مرحوم میرزا احمد تبریزی آماده

---

(۱) مراد از این نامه، نامه‌ی دوم این جانب است که بعداً در همین کتاب چاپ شده است.

گردید و به نظر ایشان رسید، آن‌گاه ایشان به نوشتن مقدمه آغاز فرمود که به سبب رحلت وی، به آخر نرسید و بعداً فرزند وی آقای سیدمحمد حسن آن را تمام کرد، و پس از این‌که چاپ کتاب طهارت به پایان رسید، آن مقدمه و نیز مقدمات کتاب با عنوان: «ابواب المقدمات و ماهو الحجة فی الفقه و ما یناسبها» به خط کس دیگر به همان کیفیت چاپ، و به اول جلد طهارت، اضافه شده است. چاپ جلد طهارت در آخر ماه شوال سال ۱۳۸۰ هـ ق- که در پایان آن آمده- از چاپ خارج گردیده، و این تاریخ، چند روز بعد از رحلت آیت‌الله است که در ۱۳ شوال آن سال اتفاق افتاد. بنا به نوشته‌ی آیت‌الله خویی مورخ ۱۳۹۷ که در اول همه‌ی مجلدات در چاپ‌های دوم و سوم آمده، مقداری از کتاب صلاة نیز قبلاً به همین کیفیت از چاپ خارج شده است، ولی این‌جانب آن را ندیده‌ام. این بود گزارش چاپ اول که در همین جا متوقف شد.

### چاپ دوم:

این چاپ، به امر آیت‌الله خویی در قطع وزیری و به نفقه‌ی حاج‌اسدالله رفیع منزلت اصفهانی، در مطبعه‌ی علمیه‌ی قم، در تاریخ ۱۳۹۶ شمسی، آغاز گردیده است. جلد اول از این چاپ، خاص مقدمات کتاب است، جلد دوم و سوم کتاب طهارت، جلد ۴ تا ۷ کتاب صلاة، جلد ۸ کتاب زکاة و خمس، جلد ۹ کتاب صوم و اعتکاف، جلد ۱۰ تا ۱۳ کتاب حج و زیارات، از اواسط این جلد تا پایان جلد ۱۴ کتاب جهاد و امر به معروف، جلد ۱۵ کتاب قرآن و دعا و اندکی از کتاب العشرة، جلد ۱۶ بقیه‌ی العشرة و ابواب حمام و ملحقات آن و ملبس و مساکن و دواب، جلد ۱۷ تا ۱۹ کتاب معایش و مکاسب و معاملات، جلد ۲۰ تا ۲۳ کتاب نکاح و طلاق و ملحقات آن، جلد ۲۳ و ۲۴ کتاب صید و ذبایح و اطعمه و اشربه و ابوابی از کتاب میراث، جلد ۲۵ بقیه‌ی میراث و کتاب قضاء، و جلد ۲۶ قصاص و دیات است.

چاپ دوم پی‌درپی در سال ۱۳۷۳ شمسی یا ۱۴۱۵ قمری به کوشش و مباشرت حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری در ۲۶ مجلد به پایان رسید. برخی از مجلدات، در مطبعه‌ی علمیه‌ی قم، و برخی در مطبعه‌ی مهر چاپ شده است.

گزارش مفصل کتاب «جامع الأحادیث» ..... ۱۳۳

در اول همی مجلدات نوشته شده به امر آیت الله العظمی خویی به طبع رسیده دست خط ایشان نیز وجود دارد.

در جلد ۷ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۹ این کتاب، از منشورات مدینة العلم آیت الله خویی، شمرده شده است. اما در آغاز جلد ۲۳ به امر آیت الله گلپایگانی و در جلد ۲۴ و ۲۵ به امر آیت الله سیستانی قید شده است.

در پایان جلد ۲۶ از آیت الله خویی و آیت الله گلپایگانی سپاس‌گزاری شده که وسایل طبع را فراهم کرده‌اند و ختم چاپ کتاب، در تاریخ ۱۴۱۵ هـ. ق برابر ۱۳۷۳ شمسی اعلام گردیده است.

### چاپ سوم:

این چاپ در تاریخ ۱۴۱۳ هجری قمری برابر ۱۳۷۱ شمسی آغاز گردیده و تا تاریخ ۱۴۲۱ قمری برابر ۱۳۷۹ شمسی جمعاً ۲۸ مجلد، تا پایان کتاب اطعمه و اشربه منتشر شده است.

در این چاپ، کتاب‌ها پس از سه جلد اول که تا پایان طهارت است بقیه‌ی مجلدات اندکی با چاپ دوم تفاوت دارد، با این کیفیت: ۴ تا ۸ صلاة، ۹ زکاة و خمس، ۱۰ و ۱۱ صوم و اعتکاف، ۱۲ تا ۱۴ حج، ۱۵ مزار، ۱۶ تا ۱۸ جهاد و امر به معروف، ۱۹ قرآن و دعا، ۲۰ و ۲۱ آداب العشرة، آداب سفر، آداب حمام و ملحقات آن، و ملابس و مساکن و دواب، ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ معایش و مکاسب و معاملات، ۲۵ تا ۲۷ نکاح و طلاق، ۲۸ صید و ذبایح و اطعمه و اشربه.

اما بقیه‌ی مجلدات از میراث تا دیات هنوز منتشر نشده است که طبعاً سه، چهار جلد خواهد شد.

### نظر و انتقاد:

نظر به سابقه‌ی ممتد این جانب در تألیف کتاب، و نیز به خاطر این‌که در برخی مجلدات چاپ دوم از علما و صاحب‌نظران خواسته شده نقطه نظرهای خود را درباره‌ی کتاب، اطلاع دهند، لهذا به این تذکرات مبادرت می‌کنم.

۱- در حالی که چاپ دوم ۲۶ مجلد تحت نظر حضرت آیت‌الله تألیف شده و صرفاً روایات (وسائل و مستدرک) در آن گرد آمده، در این چاپ طبق فهرست مزایای اول کتاب، در حدود هزار حدیث از غیر این دو کتاب اضافه شده است، و به همین جهت، کتاب، از ۲۶ جلد تجاوز کرده است. این روایات را نمی‌توان گفت تحت نظر آیت‌الله بروجردی جمع‌آوری شده است، بلکه باید به عنوان مستدرک، در آخر کتاب، به نام مؤلف آن‌ها ثبت شوند.

۲- همچنین، ضبط معانی لغات و ذکر بیانات و تعلیقات، که مزیت دوم و سوم این چاپ، شمرده شده بر آنچه آیت‌الله ملاحظه نموده است اضافه گردیده است و نمی‌توان آن‌ها را به نظر آیت‌الله نسبت داد.

۳- قرار بود، نام چند کتاب که نامشان زیاد تکرار می‌شود به امر آیت‌الله به رمز آورده شود: (کا، یب، صا، قیه یا فقیه، نل، ک) و بقیه‌ی کتب با حذف مضاف مانند «الدعائم» به جای دعائم الاسلام، (العیون) به جای عیون اخبار الرضا. این امر در مقدمه‌ی کتاب جزو مزایای کتاب ذکر و در دو چاپ اول و دوم، رعایت شده است، اما در چاپ سوم به جای آن‌ها اسامی کتاب‌ها، اما به گونه‌ی فارسی آمده: به جای کا (کافی) به جای یب (تهذیب) به جای نل (وسائل) به جای ک (مستدرک) و به جای اسامی مضاف، غالباً مضاف و مضاف‌الیه با هم آمده است. این تغییر، علاوه بر این‌که خلاف دستور است، همان‌طور که گفتم غلط است. اقلأً به جای آن‌ها: (الکافی، التهذیب، الوسائل، المستدرک) باید می‌آمد تا رنگ عربی داشته باشد.

۴- با این‌که همه می‌دانند که تمام این کتاب به مباشرت اعضای جلسه، زیر نظر آیت‌الله بروجردی، تألیف گردیده، مرحوم آقای سیدمحمد حسن فرزند آیت‌الله در مقدمه، و نیز آیت‌الله خوئی در تقریظ خودشان و نیز در چاپ دوم تا جلد ۱۶ همین عنوان آمده است، اما از جلد ۱۷ در چاپ دوم، تا پایان آن، و همچنین از جلد اول تا جلد ۲۸ چاپ سوم، همه جا مؤلف، آقای معزی معرفی شده است. حال، مساعی فراوان ایشان قابل انکار نیست، اما هر چه باشد این کار، با امانت، سازگار نیست و از اعتبار کتاب می‌کاهد.

حال اگر ایشان ادعا کنند که این کتاب غیر از آن چیزی است که زیر نظر آیت‌الله

توسط جمعی تألیف گردیده، پس باید از نسبت آن به آیت الله بروجردی پرهیز شود، و دیگر در اول هر مجلد، نویسند: «ألف تحت اشراف سیدنا... آیت الله العظمی الطباطبایی البروجردی» اگر بخواهیم انصاف بدهیم: کتاب مزار، کتاب العشرة، ابواب حمام و چند عنوان پس از آن که جزو سنن هستند و قرار بود به امر آیت الله جداگانه، خارج از احادیث فقهیه تنظیم گردند. احتمال دارد تألیف آقای معزی باشد زیرا من به خاطر ندارم کسی از اعضای جلسه‌ی ما، احادیث آن‌ها را گرد آورده باشد.

۵- همان‌طور که قبلاً زیر عنوان «تصحیح و مقابله» گفتم نسخه‌های خطی معتبری از کتب اربعه و یک نسخه از «وسائل» در اختیار جلسه بود که کتاب «جامع الأحادیث» پس از تألیف، با آن‌ها مقابله شد لازم بود آن نسخه‌ها در آغاز یا پایان کتاب، معرفی می‌گردید، در حالی که چنین نشده است. این جانب آنچه را به یاری حافظه به خاطر آوردم راجع به آن‌ها نوشتم ولی حق مطلب را ادا نمی‌کند. این قبیل امور، همان چیزی است که من پیش از شروع کار به آیت الله نوشتم و ایشان موکول به بعد فرمودند که رعایت نگردیده است.

۶- در چند مورد، عنوان بالای صفحه مطابق متن نیست مثلاً در آخر کتاب حج در متن «ابواب زیارة المعصومین» و در بالای صفحه‌ی «کتاب المزار» در آخر کتاب جهاد، در متن «ابواب جهاد النفس» و در بالا «کتاب جهاد النفس»، همین‌طور، در متن «ابواب الأمر بالمعروف» و در بالا «کتاب الأمر بالمعروف». در کتاب القرآن و الدعاء، در متن «ابواب الدعاء» و «ابواب الذکر» در بالا «کتاب الدعاء» و «کتاب الذکر» آمده است.

در موارد دیگر، مانند معاملات و نکاح که برای هر کدام «ابواب» تشکیل داده‌اند به جای کتاب، این امر رعایت گردیده و در بالای صفحات «ابواب» آمده و نه «کتاب» هر چند این‌که هر کدام از معاملات را کتاب مستقل ندانسته و همه را «ابواب» کتاب مکاسب قرار داده‌ند، با روش فقها سازگار نیست. مسلماً در این خصوص از روش «وافی» پیروی گردیده است.

۷- در املاهای برخی از کلمات، روش معمول عصر رعایت نشده مثلاً «صلوة و زکوة» به جای صلاة و زکات نوشته شده گاهی املاهای کلمه غلط است مانند ج ۲ از طبع سوم «تهدمت ارکنه» «ارکنه» آمده و نظایر آن کم نیست.

۸- آیات الاحکام در اول باب‌ها، گاهی به موضوع ربط ندارد، مانند دو آیه در کتاب

متعهد.

۹- در ج ۸ ص ۲۹۴ باب تحریم البدعة فی الدین... با مقدمات کتاب مناسبت دارد مانند «باب حرمة القیاس...». همچنین باب «استحباب القیام علی المریض» در «ابواب غسل المیت» از سنن مستحبه است و از ابواب فقهی نیست.

۱۰- «تلك عشرة كاملة» در پایان کتاب، مانند «وسائل و مستدرک» لازم بود فصلی به عنوان «مشيخة» تشکیل می‌گردید. در چاپ دوم، این کار صورت نگرفته، چاپ سوم هم که هنوز به آخر نرسیده تا ببینیم، این امر مهم، در آن رعایت می‌گردد یا خیر؟ از این قبیل نظرات، باز هم در این کتاب مهم وجود دارد و طبیعی هم هست، و نباید از زحمات طاقت‌فرسا و ارزش کار حضرت آقای معزی دام‌ظله، کم کند.



**اجازات اجتهاد**

**و**

**روایت حدیث**

صفحه سفید

## اجازه‌ی حدیث آیت الله بروجردی درباره‌ی کتاب «جامع الأحادیث» و اجازات مشایخ به ایشان

در پایان مزایای کتاب «جامع الاحادیث» اشاره به مزیت دیگری کردم، و آن کسب اجازه‌ی حدیث از آیت الله بروجردی بود که به این وسیله احادیث «جامع الاحادیث» مستند می‌گردند، اینک توضیح:

این مزیت، که ظاهراً اختصاص به این‌جانب دارد و کسی دیگر از اعضای مجلس حدیث، آن را به خاطر ندارد: یک روز همراه یک نفر دیگر خدمت معظم‌له در اتاق خاص او رسیدیم و من به ایشان پیشنهاد کردم که به ما اجازه‌ی روایت این احادیث را بدهد، تا احادیث این کتاب از «وجاهه» که پیشینیان آن را اضعف و ادنای مراتب تحمل حدیث دانسته‌اند، خارج گردیده به طریقه‌ی تحمل آن‌ها بر سبیل «اجازه» از مشایخ تبدیل شوند. این پیشنهاد مورد رضایت و قبول وی واقع گردید و به ذکر طریق خود در نقل حدیث به مشایخ عظام، آغاز فرمود. وی پس از حمد و ثنای الهی فرمود: من روایت می‌کنم از استادام آیت الله آخوند خراسانی (م ۱۳۲۹ هـ.ق)<sup>(۱)</sup> از سید الفقهاء سیدمهدی قزوینی حلی، صاحب الکرامات (م ۱۳۰۰ هـ.ق) از عمش علامه صاحب مقامات

---

(۱) این تاریخ، و دیگر تواریخ مذکور در این اجازات را من اضافه کرده‌ام و در متن اجازات، وجود نداشته است.

سیدمحمدباقر بن سید احمد قزوینی (م ۱۲۴۶ هـ ق) و او از دایی معظم خود، آیت الله بحرالعلوم سیدمهدی طباطبایی، صاحب مقامات و کرامات (۱۱۵۵-۱۲۱۲) از جماعتی از جمله استاد اکبر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۴ هـ ق) از والد مکرم خود محمد اکمل از علامه مجلسی...» سپس اضافه فرمود: من از مرحوم آقا نجفی اصفهانی (م ۱۳۳۲ هـ) نیز اجازه‌ی روایت داشتم که الآن نزد من نیست. من با عجله آن‌چه فرمود یادداشت کردم.

عرض می‌کنم طریق مذکور در سخن استاد، در آخر مستدرک الوسائل محدث نوری آمده است و یکی از پنج طریقی است که محدث نوری به علامه مجلسی داشته است. عجب این است که استاد ما در آن وقت، از اجازه‌های سه تن از مشایخ خود: مرحوم سیدابوالقاسم دهکردی، آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی که ذیلاً در این‌جا آورده می‌شود یاد نکرد.

من از علامه تهرانی صاحب «الذریعه» رحمه الله علیه در سفری که در سال ۱۳۷۹ قمری به مشهد مقدس جهت زیارت حضرت رضا علیه‌السلام آمده بود و در همان سفر این‌جانب را به اجازه‌ی حدیث مفتخر فرمود، شنیدم که فرمود: هنگامی که آیت الله بروجردی به نجف وارد شد (سال ۱۳۲۰ هـ ق) من همسایه‌ی او بودم و در آن هنگام، محدث نوری در گذشته بود، وی از من استجازه فرمود، و من از طریق شیخ خودم محدث نوری به ایشان اجازه دادم.

در هر حال، این اجازه‌ی شفاهی آیت الله به من و یکی دیگر از اعضای جلسه‌ی حدیث، که در آن روز حضور داشت، برای اعتبار سنتی احادیث کتاب «جامع الاحادیث» کفایت می‌کند.

علاوه بر آن اجازه، این‌جانب از دو تن از مشایخ عظام اجازه‌ی کتبی دارم که در پایان عمر طویل خود، به من اجازه‌ی حدیث عطا کردند، و به نوبه‌ی خود، طریق عالی شمرده می‌شود:

یکی از این دو تن، علامه تهرانی از استادش محدث نوری، به طرق پنج‌گانه‌ای که در آخر مستدرک<sup>(۱)</sup> آمده است، یکی از آن طرق چنین است: محدث نوری، از شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ هـ.ق)، از ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵ هـ) از علامه بحرالعلوم، (م ۱۲۱۲ هـ)، از وحید بهبهانی (م ۱۲۰۴ هـ)، از والد خود محمد اکمل، از علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ)...

دیگری، علامه شیخ محمد صالح مازندرانی نزیل سمنان، معروف به علامه سمنانی، که سال وفات وی را دقیقاً به‌خاطر ندارم. وی در سال‌های (۲۶-۱۳۲۷ شمسی) به مشهد مشرف شد و من از ایشان طلب اجازه کردم، پس از مراجعت به سمنان، اجازه را ارسال فرمود.

طریق وی چنین است: ایشان روایت می‌کند از استادش حاج میرزا حسین بن میرزا خلیل تهرانی نجفی (م ۱۳۲۶ هـ.ق)، از شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ هـ.ق)، از شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۸-۱۲۲۷ هـ.ق)، از علامه بحرالعلوم، به طریق مذکور از علامه مجلسی.

طریق روایت علامه مجلسی به ارباب جوامع و کتب حدیث و مشایخ عظام گذشته بسیار است و محدث نوری در خاتمه‌ی مستدرک آن‌ها را آورده همچنین در اجازه‌ی طولانی که این جانب منتشر کردم و به خط مجلسی اول اجازه به مجلسی دوم است، مجلسی اول همه‌ی طرق خود را که بیش از چهل طریق است تا شیخ طوسی در آن اجازه ذکر کرده است.

با وجود این اجازات، برای من و دیگران که اهلیت دارند، روایت احادیث کتاب «جامع الاحادیث» و دیگر احادیث، میسر می‌شود. همان‌طوری که گفتم دو اجازه‌ی علامه تهرانی و علامه سمنانی به من، بسیار طریق عالی است زیرا آن دو تن با یک واسطه از شیخ انصاری روایت می‌کنند که در حدود ۱۵۰ سال پیش از این در گذشته است، و من به دو واسطه از شیخ انصاری روایت می‌کنم.

---

(۱) ط. سنگی ج ۳: ۳۸۲.

در این جا، متن اجازات مشایخ به آیت الله بروجردی و دو نامه از مرحوم آخوند خراسانی به والد آیت الله بروجردی درباره‌ی ایشان، همچنین اجازه‌ی علامه تهرانی و علامه سمنانی و علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) به این جانب، گراور می‌شود، علاوه بر این، گراور طرح ترتیب روایات «باب صلاة الرجل بحذاء المرءة» که همراه نامه‌ی اول خودم به آیت الله بروجردی تقدیم کردم، آورده می‌شود.

لازم به ذکر است، که با دقت در متن اجازات مشایخ، به آیت الله بروجردی، مراتب تقدیر و اعتراف آنان به مقام علمی آیت الله و پایه‌ی اجتهاد ایشان دانسته می‌شود: مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه متوفای (۱۳۲۹ هـ.ق) که بزرگ‌ترین حوزه‌ی فقه و اصول را در نجف، اداره می‌کرد و صدها شاگرد مجتهد تربیت فرمود به وی اجازه‌ی اجتهاد داده است، تاریخ اجازه‌ی آخوند خراسانی سال ۱۳۲۸ هـ.ق است سالی که آیت الله از نجف به بروجرد مراجعت نمود، و یک سال پیش از رحلت آخوند (۱۳۲۹) است.

آنچه را محقق خراسانی درباره‌ی این شاگرد براننده‌اش نوشته بالاترین گواهی و شهادت یک استاد به شاگرد خود، به شمار می‌آید، از جمله نوشته است: «وبلغ من حضيض التقليد الى أوج الاجتهاد المطلق، فله كل المناصب الثابتة للمجتهد المطلق، من الافتاء و القضاء و غیرهما، و يجب على الناس اتباع حكمه، و حرم عليهم رده و نقضه» و درباره‌ی اجازه‌ی روایت حدیث، نوشته است: «وله أن يروى عنى كلما تصح لى روايته عن مشايخى بالطرق المتصلة المنتهية الى المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين.»

درباره‌ی گستره‌ی معلومات آیت الله فرموده است: «فانه قد تشرف سنين كثيرة فى قبة الاسلام المشهد الغرورى، على مشرفه افضل صلاة و تحية، و قد بذل مجاهدات بليغه و مساعى جميلة، مقروناً بالتوفيق الخاصة الإلهية فى تحصيل العلوم الشرعية، العقلية و النقلية، و استفاد فى محضرى جل المسائل الاصولية و عمد المسائل الفرعية، غير مكتف بالسمع عن التحقيق، و بالنظر عن التحديق، بل أمعن النظر، فى المباني حق الامعان، و اتقن الدلائل غاية الاتقان، حتى فاق الأفاضل العظام، و الأماجد الأعلام، و صار ذا الملكة القدسية حتى بلغ من حضيض التقليد...».

اما آیت الله شریعت اصفهانی رحمه الله علیه، نیز در همان سال ۱۳۲۸ هـ که آیت الله

نجف را ترک کرده به وی اجازه داده است در پایان اجازہی شریعت آمده: «حرره الجانی فتح الله الغروی الشیرازی الاصبهانی، المشتهر بشیخ الشریعه عفی الله عن جرائمه الفظیعة، فی لیلۃ غرة ربیع الثانی من شهور سنة ۱۳۲۸ من الهجرة المقدسة.

مرحوم شریعت اصفهانی، در اجازہی خود به مقام فضل و اجتهاد و استعداد و تألیف و تصنیف وی و نیز به نسب و خاندان رفیع آیت الله بروجردی اشاره کرده چنین فرموده است: «فان العالم المحقق، والفاضل المدقق، البحر المتدقق، و النور المتألق، عمدة العلماء الاعلام، و زبدة الفقهاء العظام، العليم العیلم النحریر و الحبر البحر النزیر النظیر و... ابن الجلیل النبیل الاصلی، الاقا علی حفید أخ العلامة الطباطبائی... و كان مع ما فيه من الذهن الوقاد، و الفهم النقاد، مکبًا علی التحصیل، مجلدًا فی التکمیل، حریصًا علی زیادة ما احتواه من العلوم و المعالی، و اصلا یقظة الايام باحیاء اللیالی، لایکفی من السماع إلا بالتحقیق، و من النظر إلا بالتحدیق، حتی فاز بغایة المأمول، و نهایة المرام، و ترقی من حسیض التقليد إلى أوج الاجتهاد و الاستنباط فی الاحکام، و برزمنه من التصنیف و التألیف، ما یغنی عن التصریح بمقامه الشامخ المنیف.»

آقای شریعت اصفهانی، تصریح نکرده است که آیت الله بروجردی نزد وی درس خوانده، در حالی که مرحوم آخوند خراسانی به این امر تصریح فرموده بود، بلکه فرموده «... و استمد بأنفاس العلماء الفحول». اما درباره‌ی روایت حدیث از خودش با نهایت تواضع بعد از آن همه تمجید از وی فرموده است: «ثم انه لحسن ظنه بهذا الضعیف، و حبه للتأسی بالسالفین من سدة الشرع الشریف، استجاز منی رواية ما صحت لی روايته، فأجزت له أیده الله أن یروی عنی كلما صحت لی روايته من الكتب الدینیة، و الصحف العلمیة...» در این جا کتاب‌های مهم از جمله نهج البلاغه، صحیفه‌ی سجادیه، کتب اربعه از محمدون ثلاثه، و جوامع ثلاثه‌ی متأخر یعنی (وافی، وسائل و بحار الانوار...) را نام برده فرموده است: طرقی إليها کثیره و فیره لا اقدر الآن علی استقصائها، اکتفی بشطر یرسیر منها» آن‌گاه طریق خود را از سیدمهدی قزوینی اصلا الحلی انتسابا، النجفی موطنًا و مدفنا، از عمش سیدباقر قزوینی، از دایی اش علامه بحر العلوم تا آخر، ذکر کرده. این همان طریق‌ی است که آیت الله بروجردی از آخوند خراسانی نقل فرمود تا اعلامه مجلسی و معاصران وی.

مرحوم شریعت، هر یک از نامبردگان را با نهایت تبجیل و تکریم نام برده، علاوه طریق خود را از علامه مجلسی و چند تن از معاصران وی تا برسد به شهید ثانی شیخ زین‌الدین نام برده آن‌گاه طریق دیگری از شیخ محمدحسین کاظمی، صاحب هدایة الانام، از صاحب جواهر از کاشف الغطاء و صاحب مفتاح الکرامه از وحید بهبهانی تا آخر و نیز شیخ محمد حسین کاظمی از شیخ انصاری از ملااحمد نراقی تا آخر آنچه قبلاً ذکر شد. آن‌گاه طریق سومی را بدین‌گونه ذکر کرده است: میرزا محمدباقر موسوی خوانساری صاحب روضات الجنات، از جماعتی از جمله سیدمحمد باقر رشتی، از صاحب ریاض و کاشف الغطاء از وحید بهبهانی تا آخر.

مرحوم شریعت، هرکدام از مشایخ را نام برده به مؤلفات مهم آنان نیز اشاره کرده است. اما اجازه‌ی دیگر آیت الله بروجردی، همان اجازه‌ی سیدابوالقاسم دهکردی است به وی که قبلاً به مناسبت، راجع به آن سخن گفتیم. مرحوم دهکردی از استادان آیت الله بروجردی نبوده، بلکه وی از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی (م ۱۳۱۲ هـ.ق) و بعد از وی آخوند خراسانی بوده است، و گویا تازه از نجف به اصفهان برگشته بوده که آیت الله بروجردی در همان سال حرکت از اصفهان (۱۳۲۰ هـ) از وی اجازه اخذ کرده است و این اجازه ظاهراً اولین اجازه‌ی اجتهاد او است، که قبل از عزیمت به نجف اشرف بدان نایل گردیده است.

مرحوم دهکردی، پس از ذکر اوصافی راجع به مقام علمی آیت الله در آن تاریخ، از او به برادر و دوست خود یاد کرده، فرموده است: «الخارج بحمدالله تعالی عن ذلّ التبعية الى عزّ الاستقلال، و البالغ - والشکر لله - الى مرتبة الاجتهاد و الاستدلال، وهو غاية المراد للمشتغلين، و تحایة المرام للفضلاء المحصلين... و هو اخونا الروحاني و صدیقنا... فحصل له ملكة الاجتهاد و الاستنباط، و نال رتبة التصرف فيما للحاکم الشرعی التصرف فيه».

سپس، وی طریق روایت خود را به کتب معروف که آن‌ها را نام برده به دو طریق از میان طرق متعدد اکتفا کرده است. با حذف القاب و اوصاف: از میرزا محمد هاشم اصبهانی، از شیخ مرتضی انصاری، از ملااحمد نراقی، از علامه بحرالعلوم تا آخر. طریق دیگر وی: آخوند خراسانی، سیدمهدی قزوینی تا آخر طریقی که آیت الله برای ما ذکر



فرمود. تاریخ این اجازه چنین است: «فی اللیلة المباركة لیلة الرغائب من شهر رجب المرجب من شهور سنة ۱۳۲۰ عشرين و ثلاثمائة بعد الالف الهجرية...» ابوالقاسم الحسینی.

### کیفیت دست یابی بر اصل اجازات:

مرحوم حاج میرزا حسن نوری، که سلسله‌ی رجال، به خط زیبای او است، این اجازات را به خط دیگری غیر از خط اصل، به دست آورد- که من نیز آن‌ها را دیدم- وی آن‌ها را به خط خود، مانند کتاب‌های رجال، نوشت و قرار بود این اجازات با خط وی گراور شود. از حسن اتفاق، حجه‌الاسلام سیدمحمد صادق، نوه‌ی آیت الله که نسخه‌های خطی آن کتاب‌ها را در اختیار ما گذارده بود، ناگهان، در بین اوراق کتابخانه‌ی آیت الله، به پاکتی برخورد کرد، که نسخه‌ی اصل اجازات با امضاء و احتمالاً خط سه تن از مشایخ آیت الله- به شرحی که گفته شد- در آن بود. بحمدالله پیش از چاپ سلسله‌ی رجال، آیت الله‌زاده آن‌ها را برای ما فرستاد و عین آن‌ها به جای خط آقای نوری، در مقدمه‌ی جلد اول سلسله‌ی رجالیه، پس از مقدمه‌ی مطول این‌جانب، گراور گردید.

### نامه‌های آخوند خراسانی به والد آیت الله بروجردی:

علاوه بر این اجازات، دو نامه از آخوند خراسانی، استاد آیت الله به والد ایشان، حاج آقا علی طباطبایی، در آن پاکت پیدا شد، که هر دو نامه به خط زیبای آقای آخوند است. این دو نامه نیز همراه آن اجازات، در مقدمه‌ی رجال، گراور گردید که ما همه‌ی آن گراورها را در این‌جا آورده‌ایم.

مرحوم آخوند خراسانی، در این نامه‌ها، بر مراتب فضل و اجتهاد آیت الله تأکید فرموده، در یکی از آن‌ها به والدش امر کرده که مراتب علم و دانش فرزندش را به مردم اعلام کند و اینک قطعاتی از آن نامه‌ها:

«... جناب مستطاب شریعتمدار فخر المحققین، فرزندی مقام، آقا حسین مجتهد هم سلامت و در کمال شایستگی، به اکمال مراتب خود، مشغولند و زایدالوصف، طرف میل و محبت احقر، زیرا که در حوزه‌ی علمیه، اگر دو نفر فرضاً به واقعیت تحصیل

داشته باشند، یکی ایشان هستند، و الحمدلله خیلی امیدوری‌ها در حق‌شان دارم... نه تنها فرزند جناب عالی است، فرزند فرزانه و اولاد روحانی احقر هم هستند...»  
در نامه‌ی دیگر چنین آمده:

«... جناب ثقة الاسلام، أسوة المحققين، قدوة المدققين، فخر العلماء و المجتهدين، آقای آقا حسین، دام تأییده من الله تعالی، که در سنین کثیره در بلاد غربت، خصوص قبه الاسلام نجف اشرف، به تکمیل مراتب علمیه و عملیه مشغول و مساعی جمیله و مجاهدات بلیغه در این طریق فرموده، و در مجامع بحث احقر، لیالی و ایام و شهور و اعوام متمادیه، حاضر و با کمال تحقیق و تدقیق، تکمیل مبادی نموده، تا این که بحمدالله تعالی و حسن تأییده، رقبه‌ی تقلید را از رقبه‌ی خود خلع و به ملکه‌ی قویه‌ی اجتهادیه، جامعاً للشرایط، نایل شده‌اند، ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء. حسب الامر جناب عالی روانه‌ی ولایت و رجای واثق آن است که انشاءالله تعالی در<sup>(۱)</sup> وظایف شرعیه‌ی فقاہت را متصدی و اخوان مؤمنین هم در امثال و اتباع و اجرای احکام ایشان سعادت یاب خواهند شد، و نعمت وجود مثل ایشان عالم صالح و مجتهد عدل را برای خودشان، غنیمت خواهند داشت، و خود جناب عالی نیز همواره شاکر این موهبت الهی عز اسمہ، و مزید بر رأفت ابوت، در موجبات ترویج و ترفیہ خاطر ایشان، کوتاهی نخواهد فرمود و مضمون ذریعه‌ی احقر را به شریعت خواهان اهالی و آقایان عظام و سلسله‌ی شریفه، ابلاغ خواهند داشت...»

لازم به توضیح است که مرحوم آخوند خراسانی، نامه‌ی اول را هنگامی که آیت الله بروجردی در نجف سرگرم تحصیل بوده، به عنوان توصیه و سفارش برای والد ایشان، و نامه‌ی دوم را هنگام مراجعت آیت الله به درخواست والدش به وطن و توصیه‌ی وی مبنی بر ترویج مراتب علمی فرزندش به مردم، مرقوم داشته است.

---

(۱) در متن اجازه همین‌طور آمده، اما به نظر زاید می‌آید.

## گراورهای اجازات

صفحه سفید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المجملية المبرور / احاديث وجوب وجوده عامة الكليات من العاليات والاسفل  
وكل اثار حكمته وقدرته كانت ما كنا نكناه الكون والقدرة من الالات المحركات و  
الشواهد البارزة يعترف بالحيثية السنه جاعه كغيره وشكره من حيث لا يعلمون و  
كبرت في عقولهم كلمة تخرج من افواههم وهم لا يشعرون فشهد ان لا اله الا الله وحده  
لا شريك له كما شهد المذنبه وشهدت له ملائكته وادوا العلم من خلقه ملائكة الامم  
العزيز الحكيم وشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على  
الدين كله وانه المبرور وشهد ان الله من عباده واهل بيته هم العدل الذين  
يشهدون في كل خلف عن به الدين تحريف العالمين وانتم المبتليين والمضلين  
! اللهم صل على محمد و آل محمد ووفقنا للتابع لآثارهم ولا تنفون بيننا وبينهم في الدنيا والاخرة  
61 يقول العبد الحقير الفقير حسين بن علي الطباطبائي البروجردي في الصلاة تعالى عنه

وجزه والديه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في قلبك انواراً من انوار الحكمة وفضلهم على سائر خلقه بالعلم والبر والعبادة والعبادة  
 على كونه انما بالعلم السهله وعلى العلم العجايب ونحوهم سواء الهداية ومجمل فلان كانت مشيئة تبارك  
 وتعالى تعلقت بحفظ هذا الدين القويم والاصراط المستقيم والبرية الغراء والملة البيضاء عن الزيادة والزيادة  
 والتجريف والتلف فخص الله على الانام تحييد العلم بالحطام وقفره الحلال المرام فندبهم الى ذلك حيث  
 ورعهم وبعث اذ جعل العلم وورثه الانبيا وهداهم اقتده وهداهم اقتده وهداهم اقتده وهداهم اقتده  
 سعاده فبادر الى تلك السعادة اعظم والمنزلة العليا في كل قرن من القرون التي راجعنا من الانبياء والاولاد  
 ففروا جدهم وبذلوا ما بينهم حتى فازوا بتلك السعادة ونالوا تلك الفضيلة ففروا هم الله عننا جز الجزاء ونحن  
 نعد لهذا الخطيب العظيم والراي الجسيم خب العالم النال والفاضل الطال صاحب الصفات الحسنة والاهل  
 الفاضله مهذب القرايين المحكمه ومحقق القواعد المتقنه المصطلع المنجز بالفعل الاحمدية والتمسك العكبر  
 في الفروع الفقهيّة الفروع محمد الله تعالى عن زل السبعية الى عز الاستقلال والباغ والكرامة الى مرتبة الالهية  
 وان سئل لاهر عافية المراد للمنفعة منها تارة المرام للفقهاء المحصلين فكلوا الله في العلم انما له وعنده  
 الله آله وهر احزاناً للمروءة ومعدنفا الا بائنا البره من الهن لم لانا انا حسين بن محمد الزكي والتملف الصالح  
 الرقي لسببه الجليل في سنة النبيل في زهدته السيادة ولزهد بقية النبالة قره عبدين اسطين العلماء وفلذة  
 كية اعظم الفقهاء سيدنا الراي الصفر مولى حمران على المرتضى في بلدة بروجرد فانه دام ترفيعه قد تحل  
 الاذي والشقة وانشرا الاعتزال الغربة وانقطع عن ان وطنه والاحبة لتحديد العلم الشرعي وتحييد  
 المنزلة الدينية ما شغل في محقق البيان والذلال كالحاية الانشغال وعكف على درسه ويجه عكوف المتعطين  
 على الزلال فحصل له ملته ان جهار والاشفاق وان ان ربه القوف فيما للملك البرع القوف فيه ثم  
 له دام محله ان بروي غير طاب برز من من القاصيف والسايف ملكتنا ب سابع الحكمة والرسيد والجزه  
 وفقر الله ان تمامها وما عرفت على المنهج لم يفر الراس له العلية وان بروي كمالا صحت في رواية من المنتسب  
 للمعجب من المنفعة والفضيلة والحق في الهبة بسبب الاستها والسر عليها المراهقها ان عها ران مص والرائه  
 والرسا والبار محمد من الملة المنفرد في اللقب المعزة عنه العصاة الشهية المحقة من الاحق والاولاد والارواح

گراور شماره‌ی (۲): اجازہ‌ی مرحوم آیت الله العظمی دہکردی بہ آیت الله العظمی بروجردی علیہما الرحمة.

والادعیه باسمه المصلی وعلی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب  
 سادات الانام وفضل الجلال فخرها فان فیها المرام فمنها اردی من اجازت عن سید  
 والمجرب المعتمد البحر الذی والدر الفاضل الفقیه والمجاهد بن شمس العلاء المحقق الامیر المحدث صاحب الاصفهانی  
 رقیق الله روحه المرفیع عن حلو العلم وثمراته العذبة الوردی شیخ المرفیع الانصاری الغر فی علمه شیخ المحدث  
 المولى احمد الزاری عن شیخه و سیده بحر العلوم سید ممدی الطباطبائی الخف عن حاتم الجمعی من الاقا محمد  
 ابیهما عن والده الاضطر محمد محمد جمیع اسامیه الترتیباً ما یرید عن العلامة مجلسی بحج طرقه المذکورة فی  
 اجازات البهار و منها ما اردت اجازة عن علامه العلماء المحقق شمس الغفما والمجاهد بن المنتز  
 الیه باسم الله ریس التحقيق فریح العلماء العظام و قطف الغفصا انما سلح دینا ونا المولى محمد عالم المراسل  
 الخیر عن العلم العلام واجر القفم صاحب المقامات الفاضلة والکرامات البیارة سید ممدی القرد بن الحلال  
 عن عمه سید اسد النبید العلامة البابر السید محمد باقر الغر بن الدادی عن شیخه الفقیه الاکبر شیخ جعفر  
 صاحب الفقه عن شیخه المرحوم المرفیع الاقا محمد باقر البهبهانی والمجرب العلوم سید محمد ممدی الطباطبائی عن المولى  
 الاضطر محمد محمد جمیع اسامیه المصنف الی المعصومین وادویه دام جمعه بما اوصیت به من کتابت نذیر  
 الاحیاط فانه سبیل النباهة والتحریر عن الفتی غیر علم وادویه بالفقوس ملازمة الطهات والتریع  
 عن الشیخات والناسیة بحسب الاداب والتخلق بعف الملاحدان وبما یرید النفس وترک الهواد  
 والزمه عن الدینا والتمیز فی ابان التمدن فی جمیع الخیر و سید دام رفیعان لا ینفخ مع صام  
 الدعاء وادایمانه مظان استی بها کتب ذلک ارجح الربوبین وارجاهم الی الله  
 رب العالمین السید ابوالقاسم المکرزی الاصفهانی عم الخواصم صالح  
 فی اللیل المبارکة علیه الرضا شمس المهدی صاحب الرضا شمس المهدی شمس المهدی  
 عشرین وثلاثاً لعل الالف الهمزة عن صاحبها الالف النجیة  
 والحمد لله اولاً و آخراً وظناً و باطناً

گراور شماره ۲: اجازة مرحوم آیت الله العظمی دهرودی به آیت الله العظمی بروجردی علیهما الرحمة

بسم الله الرحمن الرحيم  
 عن علو  
 الحمد لله الذي جعل العلم وسيلة للاختصاص ودرجته ونوعها الاجوار فيه وحبه وابل من  
 شانه و منزلته و سمو مكان حامله و سدنة و الصلوة و السلام على افضل الانبياء  
 و بنه و امير السلف الاخفشه محمد الصادق بالفقيه من دينه و شهيد و علي  
 الطاهر بن العصور من الله و ذنبه الباذل من ملح فهم اعلامه من بعد  
 فلما كان العلم جلا للطلب من صدق الجاهل و نجاة للمؤمن من الغي و الضلال  
 و نوراً يهدى به العول الى النجاة و يوصل به الامامة للكارم و العلى و قد اشرف  
 الى عظيم خطرهم بقوله تعالى اما خشى الله من عباده العلماء و بقوله عليه السلام العلماء  
 و رثة الانبياء و قوله ملا دهم افضل من ما الشهد و خبرها ما هو باق  
 و عده غير يسور، فذلك صرفه كل عصر من الاعضاء جماعة من ارباب العلم  
 و البصائر السامية و الأذهان النفاذة و الفطن الوفاة احكامهم و تحصيله  
 و بدلوها مساعيتهم البحث عن اجاله و فصله و عطفوا همهم على احكام  
 اعلامهم و اسماهم و اغتوا انفسهم في ارضع ضربه و راهم، فشكر الله من  
 اجمله و مجاهدتهم البليغة و مناسم السبل السند و العدل العبد  
 الحق المدفوق العارف في سراج الاسلام و الخبير بقواعد الاحكام و مرجع الاحكام  
 الاسلام حجة العلماء العاطل و قدوة الفقهاء و المجتهدين فخرهم على الخلق  
 بكل زين الاغصين الطبا طباً البر و مجردى دامت فضائله فانه قد تميز  
 سنين كثيرة في الاشارة الشهد العزى علامته افضل صلوة و تحية و قد بدل حقا  
 بليغة و مستحسنة صورا بالنوفا الحاصلة الالهية في تحصيل العلوم الشرعية العلية

گراور شماره‌ی (۲): اجازہ‌ی مرحوم آخوند خراسانی به آیت‌الله العظمی بروجردی (قدس سره) صفحہ‌ی اول



والتعليق، واستئناف محض في جمل المسائل الأصولية، وجملة المسائل المرجعية، فخر كنفه بالمع  
 الضيق بالنظر عن الضيق بل معنى النظر في الباري حتى الامعان وانفن الدلائل غايد  
 الايمان حتى فان الايمان في العتقاد والايمان في الاعمال وامانة الملائكة، القدسية، وبلغ من خبير  
 التقليد الاصح الاجتهاد المطلق فكل المناصب التي لله سبحانه للجهاد المطلق من الايمان والفضا  
 وخرها وجب على الناس اتباع حكمه، وحرر عليهم رده، ونقصه، فانه استخفاف بحكم الله، فاصلا  
 على ما هو مقتضى حق الاستعانة بالله الصافي عليه السلام، مضمون جرد من جنظله حيث قال في نظرية  
 الاحول فانكم من قد روي حد بشا ونظر في حالنا وحرمانا وحرمانا حكمانا من ارباب حكمانا  
 ندجعلنا عليكم حاكما فاذا حكم بحكمتنا فلم يقبل فانما بحكم الله استخف وعلينا فله رده والراد علينا الابد  
 على الله وهو صمد الشريك بالله، وان يري عن علي انصح لي رده بشا عن شايحي بالقر  
 المصلحة التمهيدية، لا العصوم من صلوات الله عليهم اجمعين، واوصيه بما اوصى به اسلاف  
 من لاخذ بالاحكام والوقوف عند الشبهات وان لا ينساق في عا اللج  
 في الخلو ان والسلام على من اتبع الهدى



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله على عمم الأثر وجزيل عانته وله الشكر على ما أنعم  
 وبساتينه والصلوة والسلام على افضل سفرائه وأشرف  
 أبنائه محمد الهادي إلى سبيل الرشاد وسوائره والجلال والظلم  
 الشك والجمل نبوته وصيائره وعلى المعصومين من  
 عترته وخلفائه وذريته وأوصيائه الباذلين نفوسهم  
 في إعلان الشرع وإعلانه وعبادته في العالم  
 المحقق والفاضل المدقق البحر المدقق والنور  
 المسألون عمدة العلماء الاعلام وزبدة الفقهاء العظام  
 العلم العليم الخبير والحبر البحر الزبر النظيف نور حقه  
 السعادة ونور حقه السبابة الورع الثقة العدل المتجمل

بکل زین جناب الافاضلین الطباطبائی دامتصاله  
 ابن الحلیل النبیل الاصل الاغا علی حیدر اخی العلامة <sup>طباطبائی</sup>  
 ممن نضر عن وطنه وهاجر عن مکنه وفارق الاقران و  
 الاتراب واقعد غارب الاغتراب الی ان انتهى الی  
 حواری باب مدینه علم الرسول واستمد بعد بركات حواره  
 بانفاس العلماء الفحول وكان مع ما فی من الذهب الوقاد  
 والفهم النقاد مکتبا علی التحصیل مجدداً فی التکیل حرصاً  
 علی زیارة ما احتواه من العلوم وامنعا لی واصلما بقطرة  
 الایام باحیاء اللیالی لا یتکف من السماع الا بالتحقیق ومن  
 النظر الا بالتحقیق حتی فار بعایة الامور ولها تیر المرام  
 ترقی من حنیض التقليد الی اوج الاجتهاد والاستنباط  
 فی الاحکام وبریز من من من الضعیف والنایف ما یغنی  
 عن التصریح بمقامه الشاغل المیف ثم انکرت <sup>ظنه</sup> هذا  
 الضعیف وحباً للناسی السالفین من سدة الشرع <sup>الشرعی</sup> النیف  
 استجاز منی روايته ما صح <sup>لی</sup> روايته فاجرت <sup>له</sup> الابدان

گراور شماره‌ی «۴»: اجازة‌ی مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی به مرحوم آیت الله العظمی بروجردی

ان روی عنی کما صح فی روایتی من الکتب الدنسیه و الصحف  
 العلمیه سیما بیع البلاغ و الصحف السجادیه و الکتب الاربعه  
 للان جعفر بن محمد بن الثلثه التي كان عليها المدار في الاصحاح  
 والامصار اعني الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار  
 والمحامع الثلثه المتأخره التي لمع في الوضوح والاشهار  
 حد الثم في رابعة النهار اعني الوازي والوشاحي وحقا  
 الاوار وطر في الها كثره وفترة لا اقدر الان على استقصائها  
 اذ في شطر كبير منها ما اردت به عن العلامة النجاشري دليل  
 الا وحاصل التزير النظيم محموم المعقول والمنقول المصنف في  
 في الفروع والاصول السيد مهدي القزويني اصلا  
 المحل في انساب النجفي موطنا ومدفنا عن عمه العلامة السليمان  
 القزويني من خال السيد الفقهاء والمجاهدين اية الله في العالمين  
 العلامة الطباطبائي في العلوم عن مشايخنا العظام <sup>صلا</sup>  
 المشار الي شطر من القام في احاطة المتكررة المشهورة

گراور شمارہی «۴»: اجازہی مرحوم شیخ الشریعہ اصفہانی بہ مرحوم آیت اللہ بروجردی

سنہی ۱۳۲۸ صفحہی سوم

منهم العلامة الوحيد المحمد الاغا محمد باقر الاصبهاني الشهير  
 بالبهبهاني عن والده الافضل الاصل الاصل المولى اكمل  
 عن جماعة من الاكابر الاعاظم كالعبد الصبيرواني والعلامة  
 جمال الدين الخونساري والعلامة المحلّي جميعاً عن الفقيه  
 النبیه المحدث الوحيد المولى محمد تقی المحلّي عن عمه  
 النبیر شیخ البهانی زاد الله في بيته عن والده الفقيه اجل  
 السبح حسن العاصمي عن خاتمة الفقهاء والمجاهدين سماح  
 من الدين الشهيد الثاني مجمع طرقه المذكورة في اجازته  
 المبسوط والمسطور بعضها في فائحه معالم الاصول ومنهم  
 الفقيه النبیه المحقق المدقّق المحدث البحراني صاحب الحدائق  
 الناضرة وعهدها من المصنفات الفاخرة المتكاثرة جميع  
 طرقه المذكورة في اللؤلؤة ومنها ما اورد به عن المحقق المذنب  
 الفقيه النبیه المدد الزاهد العابد السبح محمد حسن الكاظمي  
 اصلاً السبح موطناً وهذا صاحب الهدى في الامام في شرحه

گراور شماره ۴: اجازة مرحوم شيخ الشريعة اصفهاني به مرحوم آيت الله بروجردی

سنه ۱۳۲۸ صفحه چهارم

فی سبعم و عشرين محلات صحاح عن جامع احکام الفقہ النبی  
 العلامة الماهر الباہر ومن ثلث عشر علی جمیع الاثر  
 السبع محمد حسن صاحب الجواهر عن شجرة العیال العلامین  
 الفقیهین کاشف الغطاء وصاحب مفتاح الکرام عن  
 الوحيد المجدد بہبہا و ثانیہم الامام العلامة القہامہ  
 الرئیس موطن اساس الفعہ والاصول علی احسن تالیس  
 والملقۃ البیر زمامہا بالالفاء والاملاء والتصنیف والذہب  
 اسناد الاغانم المتاخرین السبع مرتضی الدزفولی الانصاری  
 عن سحر المحقق المدقن البحر المذنب العلامة الافضل الادل  
 المترا فی ۲۰ نقاش العلوم الی اعلی المراتی الحاج المولی احمد  
 الزانی عن شاخہ الاجلہ العظام کوالدہ العلامة و  
 العلامة الحارثی صاحب الرایض و فقیہ عصرہ کاشف  
 الغطاء و الفقیہ البیہد محمد ہدی الشہستانی جمیعاً  
 عن الوحيد المجدد بہبہا و ثانیہم الفقیہ الوحید المحقق الحسن

تراور شمارہی «۵»: اجازہی مرحوم شیخ الشریعہ اصفہانی بہ مرحوم آیت الله بروجردی

صاحب‌نوار الفقاهه عن اخو به العلامه متبرع المعينين  
 الشيخ موسى والشيخ علي شرايها كاشف العطاء ومنها ما رواه  
 عن النقيب السيد محمد بن الوحيد المتبع المطمع على نفاذ الفنون  
 الاغا المهر بر محمد بن فراموسى الخونسارى الاصبهانى صاحب  
 روایات كتابات عن جامع شهرهم واجلهم محمد بن اسلم  
 والمسلمين الحاج السيد محمد بن الخليلى الاصبهانى صاحب  
 مطالع الاقوال وخصر البرار وغيرها من صاحبها  
 وكاشف العطاء عن الوحيد احمد ومارك من الطرف يكن  
 الاصلان كحل الكتب والمضام من اصحابنا وغيرهم في  
 التفسير والتدبير في الفقه والاصول والاركان والسلك  
 والتعريف والمغزى والتاريخ وغيرها وادب من صاحبها  
 صورت بغير غيره في الترجمة والصدقة والتاريخ وتزوج  
 الدرر المحمدية في غايات البهر والضعيف والاهتمام في  
 بيع المدعين وازالة الشبهات المدعيين والمخبرين  
 تفوق في فقهنا من مدينه واجوار الامساك من الدعوى صحاها  
 في جوفه معدن ما حرره الحاشي في فتح الله العزيز في  
 الاصل المشهور في شرحه عن الله عن جزئه العظمى  
 من راجع اناس من شهر كاشف العطاء



بسم الرحمن الرحیم

بنی برین راه با باریک کف از صفت نبی ... هر کس که در حق نبوت  
دوره است و از حد است غایت بر آن روز که قلمش در حق نبوت  
و در هر کس که با او کلام است گویند که در روز اربعه در حق نبوت  
در حوضه عقیقه اگر در حق نبوت است بنام می بیند که در حق  
ایستد و یا در حق نبوت است با بر صفت نبی هر کس که در حق نبوت  
اندر بیاید و تصور در حق نبوت بر او نوشته باشد بدست که در حق نبوت  
فرزند عالم و سید خاندان نبوت در حق نبوت است که در حق نبوت  
روز خدیو است بر او در حق نبوت است که در حق نبوت  
بسیار کند و بسبب خود بودن در حق نبوت فرزند و در حق نبوت  
مهر و روزگانه حق نبوت پیدا کند به روزی که بسبب خود بودن  
وقت در حق نبوت از قیب او زاید و در حق نبوت خردمندان  
مهر و بر این راه بود که در حق نبوت بر او در حق نبوت  
در حق نبوت به برکت نبوت که در حق نبوت است که در حق نبوت  
والله اعلم بالصواب به برکت نبوت که در حق نبوت است که در حق نبوت  
فقط در حق نبوت است که در حق نبوت است که در حق نبوت



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
 کونله خاطر تهمه این است که سوت فرسایم در عالم  
 لایم جا بستاند لا تبت لم یسه ولی غایب جاست و قس متدد و کف بر عا  
 خدی بطلب نقد اسلام اوده المتعظم قرن بد صغر فر نعام و محمد بن  
 تا سینه از آینه از سینه کثرت در ملا و غربت صوری قبه اولی ایف بر آینه  
 مراتب عقیده و علمه تحول در سطر حقیقه و محاسبات بقدر در آن طریقه سواد  
 تحت هم بیایه و لایم و کس بود و هجوم سوادت صغر و با کمال تحقیق در حق  
 سواد فوده تا یک کس که باقی در حسن نامیده رتبه تعلیم در آن در تحقیق و  
 قوه جهادیه جا صاعقه ایط مایر شده در آن کس خضر به و تیه کن شایسته  
 خدایا مدار و عدت در جوار حق آن است که گفته ام که با دور و خیره  
 نه است را سقد در احوان مرین ام در تهنال اتباع و جوار حق که شان  
 سعادت یاب خواریت و نعمت و کس که در جانب این عالم صایا و تمهید  
 دار کس که غیبت خوانده است و خواجه لانه مجرور و سار کس است  
 و عزیز و رات اوست در رجبت توبیح و آرزو خاطر لایم تا کرامت  
 و سخن در مضمون با برکت جان اما در آینه ایط و سواد کس در ایط

(فصلی در بیان فضیلت علم و معرفت و اهمیت تعلیم و ترویج آن در میان مردم و اشاره به بعضی از مباحث اخلاقی و دینی که در متن اصلی به آن پرداخته شده است)

گزاره شماره ی «۶»: نامه ی دوم مرحوم آخوند خراسانی به والد مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره)



وهذا اذان الشروع في القصد وذكر الاسانيد على الترتيب المذكور فاما الاسانيد الباقية فالكافي في هذه

الخطبة	الخطبة	الاولى
١	الخطبة	عشرون
٢	الخطبة	عشرون
٣	الخطبة	عشرون
٤	الخطبة	عشرون
٥	الخطبة	عشرون
٦	الخطبة	عشرون
٧	الخطبة	عشرون
٨	الخطبة	عشرون
٩	الخطبة	عشرون
١٠	الخطبة	عشرون
١١	الخطبة	عشرون
١٢	الخطبة	عشرون
١٣	الخطبة	عشرون
١٤	الخطبة	عشرون
١٥	الخطبة	عشرون
١٦	الخطبة	عشرون
١٧	الخطبة	عشرون
١٨	الخطبة	عشرون
١٩	الخطبة	عشرون
٢٠	الخطبة	عشرون

Handwritten notes in the right margin, including the name 'ابن بابويه' and other illegible text.

Handwritten notes in the left margin, including the name 'ابن بابويه' and other illegible text.

گراور شماره‌ی «۷»: نمونه‌ای از ترتیب اسانید الکافی به خط مرحوم میرزا حسن نوری

ردیف	عنوان	موضوع	موضوع
۱۵	الطهارة	عنه	عنه
۱۶	الطهارة	عنه	عنه
۱۷	الصلوة	عنه	عنه
۱۸	الطهارة	عنه	عنه
۱۹	الصلوة	عنه	عنه
۲۰	الصلوة	عنه	عنه
۲۱	الصلوة	عنه	عنه
۲۲	الصلوة	عنه	عنه
۲۳	الصلوة	عنه	عنه
۲۴	الصلوة	عنه	عنه
۲۵	الصلوة	عنه	عنه
۲۶	الصلوة	عنه	عنه
۲۷	الصلوة	عنه	عنه
۲۸	الصلوة	عنه	عنه
۲۹	الصلوة	عنه	عنه
۳۰	الصلوة	عنه	عنه

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على  
 سيدنا محمد وآله  
 وبعد

ردیف	کتاب	مؤلف
۱۵	الحج	عبدالله بن مسعود
۲۲۲	الحج	و ذکری بن عثمان بن بصیر عت
۲۵	الاطعمه	دندان فیه
۱۲۶	الاطعمه	دندان فیه
۲۲۹	المداد	قال جمیل دردی
۱۶۹	الاطعمه	دندان فیه
۱۵۴	الاطعمه	دندان فیه
۱۵	الحج	دندان فیه
۳۰۰	الحج	دندان فیه
۲۰۲	الصوم	محمد بن عیسی بن ساره عت
۲۲۵	الحج	دندان فیه
۲۰۲	الصوم	محمد بن عیسی بن ساره عت
۳۴	العصیده	دندان فیه

فیه الذرایعات للبدن و اسانیدها برجال لم یأخذ الصنف عندهم بل لم یدرک  
 نهانهم فی سراسیل بصوتهم لاسانید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِهِ تَعْنٰی

الحمد لله وكفى والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد المصطفى وعلى  
الاشيخ عترة المعصومين ائمة اهل الحق واصحاب الصدوق والصفاء

وبعد فان الشيخ العالم الفاضل الكمال المنيع الماهر المحقق الفاضل المعتمد مولانا الشيخ  
نجل العاضد المصطفى الميرزا محمد باقر <sup>المشهور بالعرفان</sup> له علامة بركانه وزيدت افاضاته والمبلغ  
المعاليه من الفضائل وبالغ في الجد والاجتهاد في استخراج النوازل والناسي الى الحق الصالح والظاهر  
تفصيلا في سلكه واداء الاحكام في كل باب استجازة في ايدى طالبه من الغرائض وبلورته في  
واحدة من تلك الشانين راجع في كتابي جامع الحديث ورواياته عن جميع شيوخهم في تاريخ الاسلام  
الفاصلين في العراق والمطابع والمدائنه والبلاد الحرام فليرو عنهم جميع طريقتهم  
واسانيدهم لمن شاء واحب اليهم لمن طلب في شرط عليه ما اشترطوه على  
من رعاية الاحتياط في سائر الحالات وانهم يذكرون في ما اشترطوا على علمهم  
وموسمنا العلامة الفخمة خاتمة المجددين والمحدثين ثالث المجلسين مولانا  
الحاج الميرزا حسين النوري الطبرسي السوفه في النجف في ۱۳۳۲ خانة اروي عنه  
عن شايخه الختم الذي فصل اسانيدهم في خاتمة كتابه مسندنا الواسع  
وذكرهم مشجرات في مواقع النجوم والرجاء من مكارمه ان يذكره بطلب الرحمة  
ومبنا حررته بيد المرتبة انرا المشهد خراسان وفي جناح العود منها الى  
الاشرف في يوم الجمعة الثالث من شهر ربيع الاول من سنة ثمانين وثلثمائة بعد الف  
وانا المسمى الفاضل محمد حسين بن علي الشهرستاني بزرگ الطهراني عنقرره ولوالده <sup>ابن</sup>

گراور شماره ۸۸: اجازہی روایت حدیث به خط مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی به استاد واعظزاده

خراسانی سوم ربيع الاول ۱۳۸۰ هجری قمری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقهقنا في الدين بولينا اللباب البين والصلوة والسلام الاماني الاواني والاس  
 الاطيب المتروني على افضل الاصناف ورحمنا الامناء محمد ٣ وعلى الله الطيبين ائمة الدين  
 واديبه ورسوله واوليائه الميامين ابا عبد فان الفاضل العالم والدين الكامل حضرت الشيخ محمد  
 اللقب بالمراد اعظمنا من خلائقه وادبنا فاضله اجتهده في الزجارية حتى ومن تبيين الافتقار الاعظم  
 الحاج ميرزا حبيب بن البرهان الدين في الفقه من الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر من الشيخ  
 جبرائيل النعماني من السيد محمد باقر السلام من المولى محمد باقر الجعفاني من والده محمد اكل  
 من المولى محمد باقر الجعفاني من والده المولى محمد تقى الجعفاني من الشيخ محمد باقر الجعفاني  
 من والده المولى الشيخ حسين بن الشيخ محمد الصادق من الشيخ زين الدين الشهيد الثاني  
 من الشيخ علي بن محمد الهادي العيسى من شمس الدين محمد بن الموفق الجعفاني من الشيخين  
 الاجلين ابي طالب محمد وصفيه الدين علي بن والده المرحوم الشهيد الاول محمد بن محمد بن الحسين  
 محمد بن والده ما يله الله السلامة العلي الحسن من والده سيد الدين يوسف بن المظفر  
 من الموفق صاحب التواريخ من السيد شمس الدين فخر بن محمد الموسوي عن الشيخ  
 الامام شافان بن جبرئيل القمي من الشيخ عاد الدين محمد بن ابي القاسم الهروي من الشيخ  
 ابي علي السيد الثاني الممنون من والده شيخ الطائفة ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي صاحب  
 التهذيب والاشهار وغيرها من الشيخ السيد محمد بن محمد بن نعمان بن جعفر بن محمد بن  
 قولويه عن محمد بن يعقوب الكليني صاحب الكافي ومن السيد من الشيخ الصدوق  
 صاحب الفقيه وكذلك باسانيد من النسخة الى الواضي والبخاري والوسائل والسكوكات  
 من شافان النسخة التي والاشهد بعلومهم اللهم انك الهبنا والسنن والحمد لله رب العالمين

محمد صالح الحامدي

گراور شماره ی «۹»: اجازة ی روایت حدیث مرحوم علامه سمنانی به استاد واعظزاده خراسانی ماه رجب ۱۳۸۹ قمری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى  
 وبعد فآرم جناب العالم الفاضل المحقق المتبع شيخنا شيخ  
 محمد (واعظ مراده) الخراسانی لا زال مؤیداً بأمره تأیید  
 الهی و موثقاً بأمره لیس فی مرتبته من بذل الجهد فی طلب  
 المعارف المحقیة فروعها و اصولها و الفی السیاسة <sup>محصل</sup>  
 العلوم المدینیة ادبها و معقولها و منقولها <sup>حک</sup> فآرمحمد الله  
 بطیف السداد و نال مبتغاه من النظر و الاجتهاد  
 فلیه ان یشکره و یحدث بالنعمه و علی طلبه العلم و رواد  
 الفضله ان یشکره و امن افاضاته و افاداته و تقا  
 الله و ایداه للاسقاء الحظیة الكلال و یحک حالنا  
 الاحسن حال و المرهون من جنابه ان لا یسأنا من  
 صالح الدعاء فی اوقات الاسحابة و الله دلی الاجابة  
 محمد بن طباطبائی





**نامه‌های استاد  
واعظزاده خراسانی  
به آیت‌الله بروجردی**

قبل و بعد از تألیف «جامع الأحادیث»

صفحه سفید

## نامه ی اول

باسمه تعالی

در این موقع که حضرت مستطاب عالی به منظور اقدام در رفع یکی از نواقص مهم مربوط به کتاب‌های حدیث، اظهار تمایل فرمودید که از ذوق و سلیقه‌ی اشخاص و محصلین در این خصوص مطلع شوید این‌جانب هم علاوه بر جمع احادیث معهوده<sup>(۱)</sup> نظرات کلی راجع به این قسمت که در نتیجه‌ی مطالعه و تجربه برایم دست داده است به عرض می‌رسانم و منظور از اظهار این مطالب زیره به کرمان و قطره به عمان بردن نیست.<sup>(۲)</sup>

---

(۱) مقصود احادیث (باب صلاة الرجل بحذاء المرأة) است که در ضمن گزارش سابق بدان اشاره شد و ضمیمه‌ی این نامه به نظر استاد فقید رسید و ما در این‌جا نقل آن ضمیمه را لازم ندانستیم، ولی عین آن را گراور می‌کنیم. این نامه همان‌طور که قبلاً گفته شد پیش از آغاز تألیف «جامع‌الاحادیث» به عرض آیت الله رسید.

(۲) حقیقت این است که نظر من در آن هنگام از این عریضه، تأمین منظور اصلی آن مرحوم از پیشنهاد جمع احادیث مذکور یعنی نشان دادن ذوق و سلیقه و حدود اطلاعات و میزان صلاحیت خود برای شرکت در چنان کار مهم و مقدس بود، در عین حال انتقاد غیرمستقیم و اعتراض به پاره‌ای از نواقص محیط روحانیت و نیازمندی‌های علمی و اصلاحات ضروری آن نیز منظور نظر بود تا آن پیشوای بزرگ با نفوذ نامحدود خود درباره‌ی آن‌ها اقدام فرماید و چاره‌ای اندیشد.

## الف - حسن تألیف

- ۱- اتقان
- ۲- اختصار
- ۳- وضوح و سهولت مأخذ.

### ۱- اتقان:

حسن و مرغوبیت هر تألیف صرف‌نظر از اهمیت موضوع و مفید بودن مطالب، موقوف بر این سه امر است اتقان، اختصار و وضوح و سهل‌المأخذ بودن. مقصود از اتقان، آن است که مطالب با لسانی متقن و متین و با مدارک و براهینی مستحکم و خالی از اغراق و گزاف، بیان شود. اتقان در مطلب منقول بیش‌تر مبنی بر کنجکاوی و تحقیق در سند و مأخذ آن است، انسان هنگامی که به نوشته‌های بعضی از ادبا و نویسندگان عصر، مراجعه می‌کند و روش تحقیق و استنباط تاریخی درباره‌ی یک کتاب یا یک شخص را در نوشته‌ی آنان می‌بیند و همچنین زحمات و کنجکاوی‌های صاحبان ادیان باطله را در کتاب‌های<sup>(۱)</sup> ناچیز و بی‌ارزش خود ملاحظه می‌کند و از طرفی وضعیت کتب حدیث و آثار مذهبی<sup>(۲)</sup> را که مبنای سعادت دنیا و عقبای خلق است در نظر می‌گیرد، به جز حسرت خوردن چاره‌ای ندارد، زیرا می‌بیند دیگران در

(۱) مانند کتب و نشریات مذهبی مسیحیان و بعضی فرق ضاله.

(۲) خوانندگان محترم اطلاع دارند که تا چند سال پیش، مقارن با تدوین این رساله (حدود ۴۷ سال قبل) کتاب‌های مذهبی به خصوص کتب علمی فقه، اصول، حدیث و تفسیر، از حیث چاپ تا چه حد نامطلوب بود، اما پس از آن تاریخ تاکنون تدریجاً تحولی در اصل نگارش کتب مذهبی و هم در طبع آن‌ها مخصوصاً در چاپ کتب حدیث و فقه و جز آن، پدید آمد و از حق نباید گذشت در عین حال که این نشریات خالی از عیب و نقص فنی نیست، عاری از معایب تأسفات‌آور گذشته است مثلاً در ظرف این مدت، کتب اربعه‌ی حدیث، کتاب وسائل الشیعه، بحارالانوار پاره‌ای از کتب فقهی، مانند: حدائق، جواهر و بسیاری از کتب حدیث، با وضعیت آبرومندی به طبع رسید و حقاً باید این چند سال اخیر را دوران تحول و نهضت چاپ کتب مذهبی در ایران بشماریم.

مطالب بی‌ارزش چگونه زحمت می‌کشند و ما از هیچ‌گونه مسامحه و مساهله درباره‌ی این مطالب گران‌بها، کوتاهی نمی‌کنیم.

برای مثال عرض می‌کنم میرزا محمدخان قزوینی<sup>(۱)</sup> که در قسمت تاریخ و ادبیات از با اطلاع‌ترین نویسندگان معاصر بود و حتماً آثار او به نظر مبارک رسیده است، به امر وزارت فرهنگ به تصحیح و طبع دیوان حافظ پرداخت، و چنان‌که خود می‌نویسد مدت دو سال به اتفاق یک نفر دیگر<sup>(۲)</sup> از اهل اطلاع عمر خود را صرف تصحیح و تحشیه‌ی این کتاب شعر نموده و در نتیجه از روی ۱۵ نسخه‌ی خطی که کتابت بعضی از آن‌ها نزدیک به عصر شاعر بوده یک نسخه فراهم آورده و چاپ نموده است. و نیز خاتمه‌ای بر تفسیر ابوالفتوح رازی نگاشته و از مراجعه به آن به دست می‌آید که اقبالاً به مقدار ربع زحمتی که ابوالفتوح در تألیف آن تفسیر بزرگ متحمل شده، این مرد محقق، در این خاتمه<sup>(۳)</sup> که فقط مصروف تحقیق درباره‌ی زندگانی ابوالفتوح و تفسیر او می‌باشد، بر خود هموار نموده است.

---

(۱) شاید کمتر شخص کتاب‌خوانی وجود داشته باشد که نام و ارزش تحقیق و عمق نظر مرحوم قزوینی را نداند، اینک در این جا جمله‌ای را که آقای سیدحسن تقی‌زاده در هنگام مرگ قزوینی طی مقاله‌ای در روزنامه‌ی اطلاعات در حق وی نوشته بود، یادآور می‌شوم: «شاید سه چهار قرن است که در ایران کسی به اندازه‌ی قزوینی کتاب مطالعه نکرده است.»

(۲) این جانب از دیرباز یعنی از اوایل دوران تحصیل و به اصطلاح، دوران «طلبگی» با آثار وی آشنا و به آن‌ها علاقه‌مند بودم، مخصوصاً کتاب بیست مقاله و مقالات «وفیات المعاصرین» وی را در مجله‌ی یادگار با دقت مطالعه می‌کردم در این جا لازم است از دوست دانشمند آقای ابوالقاسم جناب (رحمة الله علیه) مرد وارسته‌ی دانش‌پرور نکته‌سنج که در حال انزوای از خلق روزگار به سر می‌برد و وسیله‌ی آشنایی بنده با آثار قزوینی گردید و آثار او را یکی پس از دیگری به رسم امانت در اختیار بنده می‌گذاشت یاد و سپاس‌گزاری نمایم.

(۳) این خاتمه تا آن جا که بنده اطلاع دارم تنها در پایان جلد پنجم تفسیر چاپ اول که ظاهراً از طرف وزارت فرهنگ و به همت آقای علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت و استاد بعدی دانشگاه، چاپ شده، انتشار یافته است و در چاپ‌های بعدی معلوم نیست به چه سبب ناشران، از نشر آن خاتمه‌ی سودمند، خودداری کرده‌اند. در هر صورت مطالعه‌ی آن نوشته را به جویندگان روش تحقیق درباره‌ی کتب و مؤلفان، توصیه می‌کنیم.

قدمای مسلمین نیز خصوصاً شیعه در اتقان و استحکام مطالب نقلی در حد اعلا بوده‌اند،<sup>(۱)</sup> مثلاً کتاب مجالس صدوق که نتیجه‌ی زحمت و املائی یکسال مسافرت صدوق است از قم به مشهد و مراجعت از آن<sup>(۲)</sup> به اندازه‌ای مرتب و محکم است که حتی در اول هر مجلس تاریخ سال و ماه و روز و ساعت املا به شمار می‌رود و موجب اطمینان و وثوق مطالعه‌کننده می‌باشد.

روی هم رفته، اتقان در مطالب نقلی نتیجه‌ی رعایت این چند امر است:  
**اولاً-** باید مدرک را نسخ خطی قدیمی با رعایت اقدم و اصلح، و بلکه معروفیت کاتب و مصحح بودن نسخه به دست علمای مشهور، قرارداد و از مراجعه به نسخه‌های متعدد و بیان اختلاف آن‌ها و تحقیق در صحت بعضی و تقدم بر بعضی دیگر در مطالب مورد اختلاف، خودداری نکرد، و بر این موارد و نسخه بدل‌ها، در متن یا در حاشیه تنصیص نمود.

**ثانیاً-** مشخصات هر نسخه از قبیل تاریخ کتاب نام کاتب صحت و سقم و ترتیب به دست آوردن و تحصیل آن نسخه را باید در اول کتاب متعرض شد، و حتی در صورت امکان، یک صفحه از اول و آخر نسخه را در اول کتاب، عکس‌برداری نمود، و این

(۱) منظور این بوده است که قدما خصوصیات مربوط به سند و راوی و شرایط حال تألیف را که باعث بصیرت و اطمینان خواننده است. مد نظر داشته و در کتاب، یادآور می‌شدند و گرنه در تشخیص صحت و سقم روایات و سهل‌انگاری در نقل حدیث از «ضعفاء» و راویان مشکوک به تصور موافقت مضمون حدیث با مبانی کلی دین و در جهات دیگر نظیر این امر، عدم اتقان بسیاری از محدثان و مؤلفان قدیم، قابل‌انکار نیست و علم فقه و حدیث و علوم دیگر وابسته به آن، با توجه به سهل‌انگاری‌ها، توسط نقادان حدیث پی‌ریزی گردید تا شاید بتوانند این خوش‌باوری‌ها و معایب ناشی از آن را چاره بکنند.

(۲) وی پس از آخرین مجلس در بیرون شهر مشهد در کنار نهر آبی به «بلخ» و دیگر بلاد آن دیار رفته و اجازه‌ی وی که در پایان نسخه‌ی آیت‌الله خادمی از «من لایحضر» آمده به دست می‌آید که او چهار سال در آن ناحیه توقف فرموده و کتاب «من لایحضره الفقیه» را همان‌جا تألیف کرده است. متن این اجازه قبلاً در بحث «تصحیح و مقابله» ذکر شد.

قسمت در طبع یک کتاب بسیار قدیمی بسیار لازم است. مثلاً تفسیر تبیان که قریب نهصد و اندی پیش از این، نوشته شده و همواره محط انظار دانشمندان بوده و در کتب تفسیر از آن نام می‌برده و مطالب آن را نقل می‌کرده‌اند، حالا که پس از این مدت مدید خواستند آن را طبع کنند اقبالاً لازم بود در اطراف نسخه‌ی خطی آن، و طریق به‌دست آوردن آن‌ها و خلاصه، تاریخ این کتاب، ده ورق نوشته شود، و علاوه بر آن، با چاپ خوب و مرغوب چنان‌که بعداً عرض خواهم کرد به طبع برسد تا همان اهمیت و عظمتی که قبل از چاپ در انظار داشت بعداً هم واجد و حایز گردد. و مانند تفسیر مجمع‌البیان<sup>(۱)</sup> مورد توجه همه‌ی مسلمین قرار گیرد ولی ابا این معنی منظور نگشته و حتی نصف زحمتی که آن مرد محقق در تصحیح دیوان حافظ کشیده درباره‌ی این کتاب بزرگ معتبر به عمل نیامده است.<sup>(۲)</sup>

(۱) تفسیر مجمع‌البیان، تألیف امین‌الاسلام شیخ ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی متوفی سال ۵۴۸ هـ بهترین تفسیر طایفه امامیه بلکه به اعتراف شیخ محمود شلتوت در مقدمه‌ی خود بر چاپ دارالتقریب از لحاظ نظم، «بهترین تفسیر جهان اسلام علی الاطلاق» است. این تفسیر تا هنگامی که در حجاب چاپ‌های سنگی قدیمی محصور و مستور بود از مرز تشیع تجاوز نکرد و حتی شیعیان نیز چنان‌که باید ارزش آن را نمی‌دانستند. اما به محض این‌که در سال ۱۳۳۲ هـ به همت مرحوم شیخ احمد عارف الزین مؤسس و مدیر مجله‌ی العرفان در شهر صیدا به طرز جالب (ولی مغلوط) به چاپ رسید، مورد توجه همه‌ی مسلمین و به خصوص دانشمندان مصری واقع شد و کار به جایی رسید که در قاهره توسط «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» با مقدمه‌ی مفصل و محققانه و منصفانه‌ی شیخ از هر وقت، استاد اکبر شیخ محمود شلتوت انتشار یافت.

(۲) تفسیر تبیان، اثر نفیس شیخ الطایفه ابی جعفر محمدبن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰) نخستین تفسیر حقیقی طایفه‌ی امامیه است زیرا پیش از آن، تفاسیر شیعه عبارت از مجموعه‌ای از احادیث مربوط به قرآن و غالباً راجع به تأویل آیات بود و سند و متن آن‌ها ضعیف و سست بوده است و شیخ طوسی با وسعت نظر و بسط اطلاعات در علوم اسلامی به خصوص در کلام و ادبیات عرب، این تفسیر مفصل را تألیف نمود که بعداً اساس کار طبرسی و به قول خود طبرسی (امام و پیشوای) وی قرار گرفت، طبرسی مطالب آن را منظم و دسته‌بندی نمود و قسمتهائی را تلخیص و در پاره‌ای موارد چیزهایی بر آن افزود.

تفسیر تبیان سال‌ها بود که از آن، جز نام و جزواتی پراکنده در دست نبود تا در سال‌های میان ۱۳۶۰ تا



**ثالثاً-** مأخذ هر مطلب با معرفی نسخه و مشخصات کتابت یا طبع در حاشیه ذکر شود و از هیچ‌گونه بیان و تحقیق درباره‌ی سند یا متن یک حدیث یا نظیر آن از روی قراین و امارات تاریخی، به ضمیمه‌ی تاریخ تولد و فوت اعلام و اشخاصی که در کتاب نامبرده می‌شوند و بلکه مختصری از شرح حال آنان تا حدی که دخیل در روشن نمودن مطلب است، دریغ ننمایند.

**رابعاً-** چنان‌چه کتاب بسیار با اهمیت و بزرگ باشد، به منظور سهولت و سرعت عمل و تأمین جنبه‌ی اتقان، مناسب است تألیف آن تحت نظر هیئت و جمعیتی صورت گیرد، و این قسمت در نوشتن کتاب‌های مهم مانند دایرة المعارف و لغت و تواریخ عمومی و تراجم موسع از قبیل نامه‌ی دانشوران، در بین محققین، بسیار اهمیت دارد، این معنی علاوه بر این‌که قهراً در صحت و سرعت عمل دخالت دارد، اهمیت کتاب را

۱۳۶۵ ق به همت مرحوم استاد آیت‌الله سیدمحمد حجت کوه‌کمری (که از مراجع اخیر قم و مدرسین آن حوزه بود و این‌جانب سه سال و اندی از محضر درس فقه وی استفاده کردم) و تحت نظر حاج میرزا علی آقای شیرازی عالم و واعظ وارسته و پارسای اصفهانی و با سرمایه‌ی حاجی روغنی سرمایه‌دار معروف اصفهان، در دو مجلد بزرگ با چاپ سنگی به روش قدیم و پر از غلط، چاپ شد اما بدون مقدمه‌ای که ارزش تفسیر و خصوصیات نسخ خطی مرجع تصحیح را معرفی کند کما این‌که فاقد تمام جهات فنی طبع و تصحیح و تحقیق بود و بدین لحاظ نه تنها این کتاب پس از چاپ اهمیت لایق به خود را کسب نکرد بلکه قدری از اسم و رسم سابق خود را هم از دست داد، تا این‌که در سنه‌ی ۱۳۷۶ ق مطابق با ۱۳۳۶ شمسی مجدداً توسط «مکتبه الامین» در نجف اشرف با بهترین وضعیت و با حواشی و فهرست‌های مرتب و مقدمه‌ای ممتع در حیات شیخ‌الطایفه به قلم محققانه‌ی شیخ آغابزرگ طهرانی صاحب کتاب الذریعة، طی ده مجلد به زیور آراسته گردید و آبروی از دست رفته را باز یافت.

هرچند باز هم نسخه‌های مدرک در این چاپ را معرفی نکرده‌اند. اینک بنده نظر به اهمیت ادبی آن تفسیر مشغول استخراج مطالبی از آن است که امید می‌رود پس از انتشار، اهمیت این تفسیر بزرگ بیش از پیش آشکار شود و خود خدمتی به کتاب و مؤلف آن به شمار آید. (این اثر جداگانه چاپ نشد اما مایه‌ی موسوعه‌ی مهم «المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته» که در حال انتشار است گردید). صاحب‌الذریعة در مقدمه‌ی تبیان (ص - ر ش ت) شمه‌ای از جریان چاپ اول و دوم و نسخه‌ی مورد مراجعه در چاپ اول را یادآور شده و از آن انتقاد هم کرده است.



در انظار و اعصار بعد، مضاعف می‌سازد، گمان می‌کنم در جمع احادیث از علمای مطلع شیعه که سال‌ها در این راه زحماتی کشیده‌اند نباید صرف‌نظر کرد و اگر ممکن بود که قریب بیست نفر از نویسندگان نجف و سایر شهرها، متصدی این کار می‌شدند شاید ترجیح داشت، و ممکن است پس از تشکیل جمعیتی که در نظر دارید خود این جمعیت با معاریف آنان مکاتبه کنند و نظر آنان را در این باره خواستار شوند. این امر، علاوه بر آن که ممکن است در کیفیت و حسن ترتیب کار مؤثر شود بلاشک در اهمیت کتاب در انظار دخالت دارد.<sup>(۱)</sup>

(۱) غرض این جانب از این پیشنهاد این بود که با وجود دانشمندان خبیر و بصیر امثال علامه شیخ آغابزرگ تهرانی و علامه‌ی مصلح مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و علامه سیدشرف‌الدین عاملی (۱۲۹۰-۱۳۷۷ق) (دو نفر اخیر در آن هنگام حیات داشتند و اندکی پس از آن، کاشف الغطاء در سال ۱۳۳۳ شمسی و سیدشرف‌الدین در تاریخ یاد شده بدرود حیات گفتند) و نظایر آنان در مراکز علمی و شهرستان‌ها، واگذار نمودن چنین کار مهم به یک عده طلبه که گرچه در بین آنان فضایی وجود داشتند، اما هیچ‌کدام سابقه‌ی تألیف و خبرویت لازم را نداشتند و حتی بدون شور با نامبردگان، صحیح نیست و به حیثیت کتاب لطمه می‌زند. حقیقت این است که بنده خائف بودم پس از رنج فراوان باز هم کتاب، طوری از کار درآید که با ذوق و سلیقه‌ی عصر تطبیق نکند (کما این که چنین شد به شرحی که در گزارش تحت عنوان طبع کتاب نوشتم) و چون نامبردگان آثاری مطابق پسند عصر ما، نشر داده بودند و به علاوه خبرویت و بصیرت و آوازه‌ی علمی آنان مورد اتفاق همه بود، دخالت آنان در این کار به عقیده‌ی بنده مانع از چنین پیش‌آمدی بوده است.

در هر حال، مرحوم آیت الله که دقیقاً عریضه‌ی من را مطالعه کرده بودند در جلسه‌ی دوم که قرار بود نظر خود را درباره‌ی نوشته‌ی اشخاص بگویند در این خصوص فرمودند «شما نوشته‌اید به عده‌ای از نویسندگان نجف رجوع شود در صورتی که ما بتوانیم از فضایی حوزه استفاده کنیم نیازی به آن نیست» گویا آن مرحوم نظر به همین جهت برای ورزیدگی افراد به شرحی که در گزارش گفته شد، سه چهار نوبت تألیف کتاب را تجدید نمود. نباید از انصاف گذشت که شرکت این افراد در ظرف چند سال، باعث آشنایی آنان با اصناف کتب حدیث و روش تألیف گردید به طوری که تاکنون آثار با ارزشی به وسیله‌ی برخی از آنان به بازار دانش عرضه شده است. در عین حال چنانچه هنگام طبع، کتاب را به نظر صاحب الذریعة (مثلاً) می‌رسانیدند و وی مقدمه‌ای بر آن می‌نوشت و در کیفیت طبع نظر می‌داد سیمای واقعی کتاب بهتر جلوه‌گر می‌شد.

## ۲- اختصار:

برخلاف نظر بعضی اختصار آن نیست که الفاظ را مغلق و پیچیده و رمزآسا مانند بسیاری از متون علمی رایج<sup>(۱)</sup> ذکر کنند زیرا گرچه این امر، کتاب را کم حجم می‌کند اما معطلی و صرف وقت خواننده را چند برابر می‌سازد، بلکه اختصار مطلوب و مرغوب، عبارت است از عدم تکرار مطالب، خارج نشدن از مطلب و نپرداختن به مطالب اجنبی و بیگانه از مقصود، اکتفا به مطالب مفید و محکم و صرف نظر نمودن از غیر آن، ذکر اسامی و اعلام و چیزهایی که تکرار بسیار آن لازم است به رمز کما این که این معنی در کتب حدیث محل ابتلا است، و از این قبیل چیزها.

علت ضخامت خیلی از کتب و تطویل بسیاری از علوم، عدم رعایت این نکات است. مثلاً علم اصول چنان که فرموده‌اید تورم<sup>(۲)</sup> و تطویل آن از این است که در آن به

(۱) در متون و کتاب‌های درسی مذهبی، از دیرباز این روش معمول بوده و هنوز هم معمول است و حتی عده‌ای ادامه‌ی آن را لازم می‌دانند. مثلاً کتاب صمدیه نوشته‌ی شیخ بهاء‌الدین عاملی (۹۵۳-۱۰۳۱) و شرح علامه سیوطی متوفی ۹۱۰ بر الفیه‌ی ابن مالک (۶۰۱-۶۷۲) و شرح تهذیب‌المنطق تفتازانی متوفی ۷۹۲ یا ۷۹۳ اثر ملا عبدالله یزدی و قوانین الاصول میرزای قمی (۱۱۵۱-۱۲۳۱) و اخیراً کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی متوفی ۱۳۲۹ ه. ق همه بر این اساس نوشته شده و این متون با حواشی ماریچ و مشکل و کیفیت طبع، محصلین را دچار مشکلاتی می‌نماید و هنوز هم برای تجدیدنظر در کتب درسی فکری نکرده‌اند.

(۲) مرحوم آیت الله بروجردی همواره در درس و خارج درس از طولانی شدن علم اصول انتقاد می‌فرمود و چنین تعبیر می‌کرد: «اصول متورم شده است و تورم غیر از فربهی و چاقی است» مقصود وی این بود که فربهی و چاقی جسم انسان، نشانه‌ی صحت مزاج است و تورم بدن، گرچه به ظاهر شبیه به فربهی است اما خود مرضی است و باید آن را علاج کرد، علم اصول مانند جسد مریض متورم شده و نباید طول و تفصیل مباحث آن را حاکی از استغنا و کمال آن دانست، بلکه این خود مرضی است بر پیکر این علم باید آن را زایل کرد. روش مرحوم بروجردی در تدریس علم اصول نیز- چنان که قبلاً گفته شد- ناظر به ازاله‌ی این آفت و با توجه به آن بود: امهات مسائل را مورد بحث قرار می‌داد و از حشو و زوائد، صرف نظر می‌کرد، خود می‌فرمود: «هنگام تحصیل در اصفهان متوجه این عیب شدم و در پایان هر هفته به جزوات خود که در اثنای هفته از درس



مطالب مفید و مورد احتیاج اکتفا نگردیده بلکه به ادنی مناسبت، از دخول در هر مسئله از مسائل وابسته به علوم دیگر مانند مسائل کلامی و فلسفی و نظایر آن، خودداری نکرده‌اند. باید در نظر داشت که هرگز به منظور اختصار، از رعایت جهات اتقان و محکم‌کاری در مطالب به آن طور که قبلاً ذکر شد نباید خودداری کرد، بلکه لازم است میان این دو جهت جمع نمود.

### ۳- وضوح و سهولت استفاده:

این معنی هم بر خلاف نظر بسیاری از مردم، مبتنی بر تکرار و تطویل مطلب نیست بلکه موقوف بر رعایت این چند امر است:

اولاً- مطالب را تجزیه و تحلیل کنند و هر یک را در ذیل عنوان بسیار روشن و مختصری متعرض شوند.

ثانیاً- حسن ترتیب و تناسب نظم را باید رعایت کرد.

ثالثاً- برای هر باب و فصل و عنوانی، ارقام روشن قرار داد، و رموزی که از باب رعایت اختصار به کار می‌رود باید مفهوم مقصود باشد و در اول کتاب بیان و توضیح وافی درباره‌ی آن‌ها به عمل آید.

رابعاً- نسخه‌ی بدل و موارد اختلاف را چنانچه کم است در حاشیه و الا در متن

---

استادان نوشته بودم مراجعه کرده مطالب لازم و مفید آن را استخراج و از غیر آن جدا می‌کردم، تا بدانم در هر مبحث، کدام مطلب لازم و مفید و کدام زائد است. پس از عزیمت از اصفهان و ورود به حوزه‌ی نجف و حضور درس استاد علامه آقای آخوند خراسانی، دیدم روش ایشان نیز همین است و ایشان برخلاف معمول مدرسین، مباحث را بدون مقدمات دور و دراز، طرح و از اول حصه‌ی مرکزی و حساس و جان بحث را نصب‌العین خود قرار می‌دهد، منتهی به‌زودی از آن نمی‌گذرد بلکه آن را به طور مشروح و عمیق مورد گفتگو قرار می‌دهد.»

حقیقاً مرحوم آخوند خراسانی از نظر تهذیب و تلخیص اصول، متنی بزرگ بر طالبان این علم دارد، اما در عین حال، کتاب کفایه‌ی وی از مطالب استطرادی و غیرضروری که غالباً باعث معطلی استاد و شاگرد می‌باشد، خالی نیست و مرحوم آیت الله بروجردی نیز این معنی را انکار نمی‌کرد.

بین الهالین یا به‌نحوی دیگر، روشن و صریح متعرض شوند و نیز لغات مشکل و بلکه مطالب را به مقدار لزوم و مناسب در حاشیه بیان کنند، علاوه بر همه، فهرست ابواب، فصول، عناوین، اعلام، امکنه و نظایر آن برای این قبیل کتاب‌های قطور ضروری است.

### ب- اخبار اصول دین و اخلاق

گرچه فعلاً نظر به احتیاج مبرم طلاب و کسانی که در رشته‌ی استنباط احکام هستند تهیه‌ی کتاب حدیث جامعی با مزایای بسیار و تعریه از نواقص کتب سابقه لازم است، اما ظاهراً این ضرورت به اخبار فروع و احکام اختصاص ندارد<sup>(۱)</sup> زیرا در اصول دین،

---

(۱) خوانندگان طی گزارش، متوجه شدند که هدف از کتاب مورد بحث جمع احادیث احکام مورد نیاز فقیه بود نه تنقیح و انتخاب آن و نه جمع کلیه‌ی احادیث شیعه در همه‌ی مباحث دین، پیشنهاد بنده مربوط به جمع احادیث مورد احتیاج و عاظ و نویسندگان و عامه‌ی مردم با توجه به تنقیح و تهذیب و انتخاب صحیح بود، و اینک صریحاً باید گفت چنین کتابی در دست نداریم «یعنی هنگام نوشتن این حاشیه در ۳۵ سال قبل» حتی اصول کافی به شهادت علامه مجلسی در مرآت العقول و با توجه به اضطراب سند و متن پاره‌ای از احادیث آن، حدیث غیرقابل نقل بسیار دارد. تنها صاحب معالم (۹۵۹-۱۰۱۱ هـ) در کتاب «منتقى الجمان» از طهارت تا حج این عمل را انجام داده است اما در تفسیر و اصول دین و تاریخ و جز آن، چنین انتخابی به وسیله‌ی شخص مطلع و بصیر صورت نگرفته است. بنده آرزومند بودم آیت الله بروجردی که به این جهات کاملاً پی برده و در عصر خود بلکه در اعصار اخیر در این جهت، از هر کس بیناتر بود و مکرر به طور تصریح یا تلویح ضعف بسیاری از اخبار و کتب معموله را متذکر می‌گردید، متصدی این کار شود تا بر دیگران حجت قاطع و برای همیشه مقیاص صحیح بوده باشد، متأسفانه این آرزو عملی نگردید، در هنگام اشتغال به کتاب مورد بحث، تجدید طبع کتاب بحارالانوار علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱) به تصحیح استاد علامه طباطبایی آغاز شد. معظم‌له از این جانب نیز جهت همکاری و کمک دعوت کرد بنده به لحاظ اشتغال به کتاب آیت الله بروجردی و کسالت شدید، معذرت خواستم ولی به عرض استاد رسانیدم که خوب است چاپ بحار با انتقاد و دقت در صحت و سقم و تطبیق احادیث آن با قرآن و مسلمات تاریخ و ضروریات دین و خلاصه با نقادی دقیق توأم باشد، ولی سرانجام بدون توجه به این جهات البته باوضع آبرومند تدریجاً منتشر شد، هنوز هم پایان نیافته است (یعنی هنگام نوشتن این سطور) در حالی که بسیاری از دانشمندان و علمای بصیر و روشن ما روی خوشی به انتشار آن با این کیفیت نشان نمی‌دهند.

اخلاق، تاریخ و تفسیر، حدیث و خبر زیاد داریم و اگر مراجعه و احتیاج به آن‌ها بیش‌تر از اخبار فروع نباشد کمتر نیست، زیرا این قبیل اخبار مورد احتیاج و عاظم، مبلغین و نویسندگان می‌باشد و شاید جرح و تعدیل، دخل و تصرف و تصحیح و تهذیب در آن اخبار که توسط اشخاصی برای مردم بیان می‌شود که غالباً قوه‌ی تشخیص صحیح از سقیم را ندارند الزم از اخبار فروع باشد، و ما می‌دانیم بسیاری از اختلافات، نزاع‌ها، عقاید فاسده، ناشی از عدم رعایت لازم در نقل حدیث است، و حتماً باید یک کتاب صحیحی یا از کتب گذشته مانند اصول کافی یا کتاب دیگری، حاوی کلیه‌ی مطالب مورد لزوم و عاظم و نویسندگان شیعه و غیر شیعه، در دسترس مردم گذارده شود و مطالبی که متفق‌علیه بین علمای شیعه و موافق کتاب، سنت قطعیه، ادله‌ی عقلیه و ضروریات مذهب است، در آن درج گردد، بلکه در این قبیل احادیث شرح و تفسیر و بیان بیش‌تر، مورد احتیاج است. اما در تفسیر و معنی حدیث یا آیه از مفاد لفظ و قرائن موجود در سایر آیات و احادیث و مطالب بیّن و روشن، نباید تجاوز نمود و از روی هم انباشتن و ادخال فلسفه‌ی قدیم یا علوم جدید و تطبیق حدیث بر آن، به کلی باید خودداری کرد.

متأسفانه این نقیصه، اختصاص به کتب حدیث ندارد و در کتاب‌های تفسیر، اخلاق، اصول‌دین، تاریخ و جز آن از علوم اسلامی موجود است. گویا سابقین از علمای شیعه بنا داشته‌اند پا به پای اهل سنت در تمام علوم قدم برداشته بلکه بر آنان سبقت جویند، اما چندی است این حس از میان رفته و درس و بحث منحصر به فقه و اصول گشته و تقریباً تفسیر و تاریخ و اخلاق و کلام، با همه‌ی اهمیت و ضرورت آن، مخصوصاً امروز از میان ما رخت بر بسته‌اند، در صورتی که شیعه‌ی امامیه، در تمام این فنون از سایر مذاهب اسلام، بیش‌تر مطلب دارند و مطالب دیگران در مقابل آن کم است. امید است تحت توجهات حضرت‌عالی، این نواقص یکی پس از دیگری با رعایت الاهم فالاهم مرتفع شود.

### ج- طبع کتاب

چاپ کتاب در فهم مطالب و مرغوبیت کتاب، بسیار دخالت دارد، معمولاً تاکنون کتب دینی را با چاپ سنگی طبع می‌کردند و هنوز هم دیده می‌شود بعضی از کتاب‌های مهم را مانند تفسیر تبيان، به همان نحو و لکن به طرز ناقص چاپ می‌کنند، در صورتی که چاپ سنگی مزایای چاپ سربی را ندارد و آن رموز و علائم و خصوصیات که در چاپ سربی قابل رعایت است و به روشنی و اختصار کتاب کمک می‌نماید، در طبع سنگی میسر نیست، مثلاً در چاپ سربی معمولاً علائمی از قبیل دو نقطه (: ) در مقام تفسیر و علامت تعجب (!) و فاصله بین کلمات (،) و نظایر آن می‌گذارند که در فهم مطلب و اختصار آن، مؤثر است مثلاً اگر صدر خبر دوم<sup>(۱)</sup> چنین نوشته شود:

کا- محمد بن یحیی عن محمد بن الحسين ظاهراً مختصرتر و روشن‌تر از آن‌طور است

یب - سعد

منتهی کتب حدیث و امثال آن، باید با حروف درشت طبع شود چنان‌که بسیاری از کتب، چنین چاپ شده و مرغوب هم واقع گردیده است. مثلاً تفسیر مجمع البیان تا هنگامی که با چاپ سنگی قدیم طبع شده بود. از محیط تشیع تجاوز نکرد، اما همین که در صیدا به طور مرغوب به طبع رسید مورد توجه عموم مسلمین قرار گرفت و دیده می‌شود حضرات اهل سنت در کتب و مجلات خود از این تفسیر و اسلوب آن و رویه بی‌طرفی و عدم تعصب مؤلف آن، تمجید می‌نمایند، و گویا اخیراً لجنه‌ای در مصر تشکیل شده که آن را مجدداً طبع نمایند و گمان می‌کنم تفسیر تبيان همین

(۱) مقصود از آن خبر دوم از جزوه‌ی من است که ضمیمه‌ی این رساله به نظر آیت‌الله رسید و آن چنین بود: کا- محمد بن یحیی - یب- سعد (جمیعاً) عن محمد بن الحسين عن جعفر بن بشیر الخ اما در صورت مذکور در متن علاوه بر اختصار، اشتراک محمد بن یحیی و سعد در نقل از محمد بن الحسين آشکارتر است. نمونه‌ی صفحه‌ی اول آن جزوه در گراور شماره‌ی (۱۱) آمده است.

موقعیت را می‌توانست احراز کند.<sup>(۱)</sup>

همچنین کتاب خلاف<sup>(۲)</sup> که مصنف رضی الله عنه آن را برای محیط عالم اسلام نوشته و با بی‌طرفی و متانت، مذاهب فقهی اسلامی را در آن متعرض شده، با توجه به قدمت تألیف و شهرت مؤلف، ممکن بود مورد توجه عموم مسلمین قرار گیرد و بسیاری از بدبینی‌ها، افتراءات و تهمت‌های ناروا که در حق شیعه وجود دارد، برطرف گردد اما با این طبع فعلی گمان نمی‌کنم چنین موفقیتی کسب نماید.

مطلب جالب در این جا این است که علی‌مانقل، چاپ سربی از چاپ سنگی خیلی کمتر خرج برمی‌دارد، زیرا تقریباً وسایل طبع سنگی از بین رفته و بر فرض هم مهیا شود، باز مانند سابقین نمی‌توانند طبع کنند. اما وسیله‌ی طبع حروفی کاملاً مهیا است اما

---

(۱) درباره‌ی تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر تبيان و جریان طبع این دو و سایر مطالبی که در این جا بدان اشاره شده در حاشیه‌ی شماره‌ی ۱۰ و ۱۱ توضیحات کافی داده شده است.

(۲) کتاب خلاف از جمله آثار فقهی شیخ طوسی است وی در این کتاب مسائل خلاف یعنی مسائل فقهی که مورد اختلاف مذاهب اسلام اعم از شیعه و سنی است با دلیل و از جمله ادله‌ی شیعه را در هر مسئله به منظور اقناع دیگران، شرح داده است، این کتاب نفیس تا چندی قبل به چاپ نرسیده بود و سرانجام به کوشش مرحوم آیت‌الله بروجردی و با حواشی وی با سرمایه حاج محمدحسین کوشان‌پور در سال ۱۳۷۰ هـ ق در یک جلد بزرگ با چاپ سنگی مانند تفسیر تبيان و با همان نواقص، طبع گردید و آنچه قبلاً در انتقاد از چاپ تبيان و در این جا درباره‌ی خلاف گفتیم، قهراً پرش مرحوم آیت الله را نیز می‌گرفت و لهذا آن مرحوم قریب نیم ساعت به شرح زحمات خود در تهیه‌ی نسخه‌ی خلاف در ظرف چند سال از کتابخانه‌های گوناگون پرداخت و اعتراف کرد که حق بود همان‌طور که شما نوشته‌اید این مطالب و خصوصیات آن نسخ، در مقدمه‌ی کتاب، نوشته می‌شد و پیدا بود که وی به نواقص کار اذعان داشت، از آن موقع تاکنون سه بار این کتاب تجدید طبع شده و چاپ اخیر به نقل آقای دکتر فیاض استاد دانشگاه تهران (هنگام نوشتن این سطور) به وسیله‌ی دانشکده‌ی الهیات تهران صورت می‌گیرد و گویا باز هم خالی از غلط نیست. به هر حال این کتاب صلاحیت دارد که همه‌ی مسلمین از آن بهره‌برند و فقه شیعه را به دیگران بشناساند. شیخ طوسی نیز آن را به همین منظور نوشته و به گفته‌ی مرحوم بروجردی، شیخ، برخی از آثار خود را برای محیط تشیع و پاره‌ای از جمله خلاف و مبسوط را برای محیط اسلام تألیف کرده است. (بحمدالله این کتاب از سوی جامعه‌ی مدرسین قم به کیفیت خوبی منتشر گردید).

باید در نظر داشت که کتب عربی باید در مناطق و کشورهای عربی که حروف چینی‌ها خود عرب هستند و معانی الفاظ را می‌فهمند چاپ شود زیرا دیده می‌شود غالب کتب عربی چاپ ایران، مشحون از اغلاط مطبعی است،<sup>(۱)</sup> علاوه بر این، در مثل کتب حدیث، کلمات را باید با اعراب چاپ کنند همچنان که بسیاری از کتب حدیث اهل سنت معرب است و نیز ضرورت دارد که اشخاص فاضل و بصیر، مأمور تصحیح گردند و امروز غالباً رسم بر این است که مصنفان و نویسندگان بزرگ، مباشرت طبع و تصحیح کتاب‌های خویش را شخصاً به عهده می‌گیرند و این کار را به دیگران واگذار نمی‌کنند.

یک نکته‌ی مهم دیگر در طبع کتاب، قطع آن است فعلاً قطع بزرگ و قطور معمول سابق از بین رفته و کتاب‌ها را به قطع وزیری یا کوچک‌تر طبع می‌کنند گمان می‌کنم کتاب موردنظر، مشتمل بر شش مجلد به قطع اعیان‌الشیعه یا دایرة‌المعارف از کار درآید (که البته این گمان درست نبود و بالاخره کتاب ما در ۲۶ مجلد از طبع بیرون آمد و با توضیحی که خواهیم داد در چاپ سوم بیش از این) و چنان‌چه حاوی مزایای مذکور بوده باشد باز هم مختصر خواهد بود و نباید از تکثیر مجلدات آن وحشت نمود.<sup>(۲)</sup>

---

(۱) آنچه گفته شد دقیقاً هنگام نوشتن این سطور که حدود نیم قرن از آن می‌گذرد، حقیقت داشت ولی بحمدالله مدتی است که این کمبودها مرتفع گردیده است.

(۲) شاید خوانندگان از اصرار بنده در موضوع چاپ و بیان مزایای چاپ‌های حروفی تعجب کنند، سرّ آن این بود که با توجه به کیفیت چاپ خلاف شیخ طوسی و پاره‌ای کتب دیگر توسط مرحوم آیت‌الله بروجردی به ضمیمه‌ی قرائن دیگر، دریافتم که وی به مزایای این چاپ‌ها پی نبرده و هنوز معتقد است که کتب علمی باید مانند سابق و در مجلدات بزرگ چاپ شود و خائف بودم این کتاب نیز به این سرنوشت دچار گردد این بود که سعی می‌کردم نظر استاد را از این معنی منصرف نمایم، آن مرحوم هنگام رسیدگی به جزوات در پاسخ این مطلب فرمود اما آنچه راجع به این طبع کتاب نوشته‌اید مربوط به بعد از تألیف آن است و فعلاً محل ابتلا نیست. اما سرانجام به عقیده‌ی خود باقی بودند و کتاب «جامع الأحادیث» به شرحی که در گزارش گفته شده ابتدا با چاپ سنگی و به قطع رحلی به طبع رسید.



#### د- ترتیب جمع اخبار

در جمع احادیث و کیفیت نظم و ترتیب آن، انحای زیاد متصور است و قدمای از فریقین به غالب از آن انحاء، کتاب حدیث پرداخته‌اند بدین قرار:

۱- جمع به روات یعنی ملاک جمع و فصل را راوی اول حدیث یا یکی از وسائط، قرار دهند مثل مستطرفات ابن ادریس که عقد ابواب آن به حسب اخبار یکی از راویان صورت گرفته است.<sup>(۱)</sup>

۲- جمع به مروی عنه یعنی ملاک جمع و تفریق را، معصوم قرار دهند به این نحوی که اخبار مرویه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در یک باب و اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام را در یک باب و هکذا و بسیاری از کتب قدما بر این منوال، نوشته شده، از آن جمله کتاب نهج البلاغه بر حسب اظهار مرحوم سیدرضی در ابتدای آن، قسمتی از یک کتاب است که وی می‌نوشته و حاوی کلمات برجسته‌ی کلیه‌ی معصومین علیهم السلام بوده است، ولی بعداً به خواهش یکی از آشنایان، همین بخش را تفصیل داده و آن را مجزا نموده است، و گویا تألیف سایر قسمت‌ها به پایان نرسیده است مانند احتجاج طبرسی<sup>(۲)</sup> و برخی از مجلدات بحار مثل جلد مواعظ (جلد هفدهم طبع سنگی) و غیر این‌ها.

---

(۱) مستطرفات کتاب حدیثی است در خاتمه‌ی کتاب سرائر محمد بن احمد بن ادریس حلی (۵۴۳-۵۹۸) که اصل آن فقه است. وی در خاتمه‌ی این کتاب از چند اصل و جامع قدیمی حدیث، احادیثی انتخاب نموده است، فصول آن هرکدام احادیث طرفه و منتخب از یکی از آن اصول و به نام صاحب آن اصل آغاز شده است.

(۲) تألیف ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی وی استاد ابن شهر آشوب متوفی ۵۸۸ و از دانشمندان اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است. موضوع آن احتجاجات مروی از رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) و برخی از اصحاب آنان می‌باشد و برای هرکدام، فصلی جداگانه منعقد نموده است.

- ۳- جمع بر حسب تعلیم و تعلم یعنی برحسب ترتیب املای شیخ حدیث، احادیث هر مجلس را جمع کنند، اعم از این که احادیث یک مجلس، مناسب هم باشند یا خیر، مانند مجالس یا امالی شیخ صدوق و بسیاری از کتب امالی دیگر.<sup>(۱)</sup>
- ۴- جمع حدیث به ترتیب یک متن فقهی مانند تهذیب الاحکام.<sup>(۲)</sup>
- ۵- جمع به لحاظ یک خصوصیت موجود در احادیث غیر از اصل مضمون مثل اشتراک احادیث در اشمال بر عدد معین مانند خصال صدوق و غیر آن یا غایت و نهایت مطالب متنوع، نظیر کتاب الغایات ابی جعفر محمد بن احمد بن علی قمی نزیل ری و معاصر شیخ مفید، یا اشمال بر غیر آن مانند مسلسلات شخص نامبرده که در آن اخبار مسلسله‌ای که همه‌ی وسائط سند، مشتمل بر قسم است، جمع شده است، و از این قبیل جهات مشترک میان چند حدیث.<sup>(۳)</sup>
- ۶- جمع به حسب معنی و مضمون، یعنی ملاک جمع و تفریق را اشتراک و عدم

---

(۱) از دیرباز محدثان رسم داشته‌اند که حدیث‌های متفرقی را برای شاگردان در جلسات متوالیه املاء کرده و آنان می‌نوشته‌اند و آن نوشته‌ها را که تقریر درس استاد بود از خود به یادگار می‌گذاشتند. این کتب به نام مجالس یا امالی معروف و در همه‌ی فرق اسلامی نمونه دارد. از جمله امالی شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ است که در حاشیه‌ی شماره‌ی ۳ ص ۱۶۳ شرحی درباره‌ی آن نوشتیم، و نیز امالی یامجالس شیخ مفید متوفی ۴۱۳، مجالس شیخ طوسی و فرزندش شیخ ابوعلی، و امالی سیدمرتضی متوفی ۴۳۶ مسمی به «الغرر والدرر» که حاوی مباحث مهم در تفسیر و حدیث و ادب است.

(۲) این کتاب، اولین اثر شیخ طوسی و یکی از کتب اربعه‌ی حدیث امامیه است و شیخ طوسی آن را به عنوان شرح کتاب «مقنعه»ی استاد خود شیخ مفید نوشته و به ترتیب آن متن فقهی، اخبار هر مسئله را با توضیحاتی در رفع تعارض و جمع میان اخبار متعارضه متعرض گردیده و بدین جهت، کتاب حدیث نامنظم و غیرمنقحی از کار درآمده و کسانی پس از وی آن را ترتیب داده‌اند.

(۳) خصال صدوق به پیروی از کتب پیش از خود از جمله «باب الاشباه و القرائن» از کتاب محاسن احمد بن محمد بن خالد برقی متوفی ۲۷۶ یا ۲۸۰ احادیث را به حسب اعداد مذکور در آن‌ها ترتیب داده از این قرار: باب الواحد شامل احادیث مشتمل بر عدد یک، باب الاثنین شامل احادیث مشتمل بر عدد ۲ و همچنین.

اشتراک در معنی حدیث قرار دهند، چنان که در غالب جوامع و کتب حدیث مشهود است و ظاهراً آن‌چه باید در مورد جمع احادیث احکام منظور گردد، یکی از این سه قسم است: جمع به راوی، جمع به مروی عنه، جمع به مضمون، منظور این است که یکی از این سه کیفیت در جمع‌آوری احادیث هر یک از ابواب، رعایت شود نه در احادیث همه‌ی کتاب و گرنه از حیث استفاده فقیه، خارج خواهد بود، مثلاً اخبار (باب محاذات زن و مرد) را می‌توانیم یک بار به حسب مروی عنه ترتیب دهیم به این طریق اولاً ما روی عن رسول‌الله (ص) ثانیاً ما روی عن علی علیه‌السلام و همچنین سایر ائمه، و یا این‌که بر حسب راوی به این طریق: اولاً ما رواه زرارة، ثم مارواه محمد بن مسلم و همچنین سایر راویان، و یا بر حسب مضمون و مفاد احادیث چنان‌که این جانب رعایت کرده‌ام.<sup>(۱)</sup>

اگرچه دو قسم اول از نظر کشف تقطیع و تحریف احادیث و تاریخ سیر یک مسئله در اعصار مختلفی معصومین، دخیل و بدین لحاظ قابل ملاحظه است<sup>(۲)</sup> اما نظر به فهم مطالب و سهولت استفاده و تجزیه و تحلیل و اشتراک و اتفاق احادیث در مضمون، قسم اخیر متعین است و به همین جهت، بنده به تبع سایر جوامع حدیث، این قسمت را انتخاب نمودم.

اگرچه (وسائل و وافی) نیز همین رویه را برگزیده‌اند اما هر یک دارای نواقص و معایبی است: (وسائل) با این‌که برای هر موضوع کلی ابواب و عناوین متعدده تشکیل

(۱) یعنی در جزوه‌ی نمونه که ضمیمه‌ی رساله، تقدیم حضور آیت الله بروجردی گردید.  
 (۲) زیرا باتوالی احادیث یک امام و با رعایت الاقدم فالاقدم قهراً حدیث‌ها به حسب زمان صدور پشت سر هم قرار می‌گیرند و سیر یک مسئله در سخن پیشوایان دین آشکار می‌شود و چنان‌چه میزان، راوی حدیث باشد مثلاً حدیث‌های زراره پهلوی هم و حدیث‌های محمد بن مسلم پس از آن، نظر به این‌که بر مبنای مرحوم آیت الله بروجردی غالباً حدیث‌های یک راوی در اصل، یک حدیث بوده و یک بار از لسان امام صدور یافته نتیجتاً با رعایت این ترتیب، اختلاف متون مختلف و تقطیعات و تحریفات احتمالی حدیث، تا حدی روشن می‌گردد و ما قبلاً یکی از مزایای کتاب حدیث آیت الله بروجردی را رعایت این امر تا حد امکان، دانستیم زیرا در آن کتاب، میان این مزیت و توالی احادیث به حسب مضمون جمع شده است.

داده، اما به نظر این جانب، عناوین با احادیث مندرج تحت آن، گاهی وفق نمی‌دهد، به علاوه از تکرار، تقطیع، تطویل بی‌مورد خودداری نکرده و خالی از سقط و غلط نیز نمی‌باشد. کتاب (وافی) با این‌که نسبتاً از این معایب برکنار است، اما این عیب را دارد که اخبار مربوط به یک موضوع کلی مانند (محاذات زن و مرد در نماز) بدون تجزیه و انعقاد عناوین متعدده همه را با هم ذکر کرده و مطالعه‌کننده خبر مطلق و مقید و تعداد حدیث هر یک و این‌که احادیث این باب دارای چند مضمون می‌باشند، هیچ یک از این امور را نمی‌داند. این جانب، نظر به همین جهات اخبار این موضوع را در یک باب دسته‌بندی کرده و هر دسته را تحت عناوین مختصر، ذکر نمودم، به علاوه رموز (وافی) را به صورتی روشن‌تر آوردم و در ضبط حدیث، جهات سابق را که به عربی نوشته شده رعایت نمودم. به‌علاوه هر حدیثی را به رمز کتاب منقول عنه ابتدا کردم، برخلاف (وسائل) که نام شخص مؤلف را می‌برد نه کتاب، جز در موارد نادر مثلاً می‌گوید محمد بن الحسن عن فلان و مراد وی شیخ طوسی است ولی معلوم نیست که خبر را از کتاب تهذیب وی نقل می‌کند یا از (استبصار) و گر چه تمام احادیث کتاب «استبصار» در «تهذیب» هست در عین حال، استناد به کتاب معین، شرط تحقیق و اتقان است و علاوه بر «تهذیب» رمز استبصار را جزو متن آوردم ولی «وافی» از این قسمت خودداری نموده است.<sup>(۱)</sup>

در موضوع تقطیع، یک نکته باید مورد مطالعه قرار گیرد و آن این‌که همان‌طور که در اخبار، تقطیع موجود است، تخلیط هم هست به این معنی که برخی از نویسندگان

---

(۱) تمام این مزایا بعداً در کتاب حدیث مورد بحث رعایت شده به جز این‌که دسته‌های مختلف حدیث یک باب با عنوان جداگانه، مشخص نگردیده و به تشخیص مطالعه‌کننده واگذار گردیده است ضمناً باید توجه داشت که در کتاب (وافی) پس از مصنف، دیگران رمز استبصار را (صا) در حاشیه‌ی مقابل احادیثی که در استبصار هم وجود دارد گذارده‌اند، اما از آن، نمی‌توان خصوصیات سند و متن حدیث را بر طبق نقل استبصار به‌دست آورد.

اصول اولیه‌ی حدیث، کلیه‌ی احادیثی که از امام شنیده‌اند پشت سر یکدیگر، در اصل خود نقل کرده یا این که این جمع و خلط بعدها توسط دیگران صورت گرفته است مثلاً زراره می‌گوید: سئله عن کذا و سئله عن کذا و همچنین. معمولاً این قبیل نقل‌ها یک حدیث محسوب و مجزا کردن قطعات و سؤالات مختلف آن از هم، تقطیع به شمار می‌آید در حالی که تا احراز نشود که سؤال‌ها و جواب‌ها همه در یک مجلس و پی‌درپی و بلکه راجع به یک موضوع بوده است، نمی‌توان حکم به وحدت آن نمود، و این معنی در احادیث علی بن جعفر<sup>(۱)</sup> زیاد دیده می‌شود و گمان می‌رود برحسب قراین از قبیل این که فاصله‌ی دو فقره به لفظ (سئله) یا به لفظ «قلت» نظیر حدیث زرارة<sup>(۲)</sup> در باب استصحاب باشد، و یا مجموع اسئله و اجوبه راجع به شقوق مختلف یک موضوع، و یا غیرمرتبط به هم و راجع به موضوعات مختلف بوده باشد، بتوان وحدت و تعدد، حدیث را تشخیص داد و برفرض تعدد، تفرقه میان فقرات، تقطیع مذموم و منافی استفاده‌ی فقیه، محسوب نخواهد شد، و ظاهراً به ظن قوی احادیث علی بن جعفر از

---

(۱) علی بن جعفر فرزند حضرت جعفر بن محمدالصادق و از علما و محدثین بوده است وی کتابی در حدیث نوشته که به دو طرق روایت شده: یکی به نام کتاب علی بن جعفر به طور غیرمبوب و تمام آن در بحارالانوار مجلسی آمده است. دیگری به نام جعفریات که کتابی مبوب و مرتب است و به ضمیمه‌ی کتاب قرب‌الاسناد حمیری به امر مرحوم آیت‌الله بروجردی در تهران طبع گردید. این کتاب، عبارت است از سؤال‌های علی بن جعفر از برادر خود حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و پاسخ آن حضرت به وی در ابواب مختلف فقه. نظر بنده این است که هر سؤال و جواب، حدیث جداگانه و غیرمربوط به ما قبل و ما بعد است و ظاهراً علی بن جعفر أسئله‌ی خود را که حتماً در ازمنه و امکانه‌ی مختلف واقع شده در یک کتاب پی‌درپی نقل کرده است. به عقیده‌ی این‌جانب حدیث‌های مناه‌ی النبی، وصایا النبی و بسیاری از احادیث مفصله، از همین قبیل و هر فقره‌ی آن، حدیث مستقل است و تقسیم فقرات این قبیل احادیث بر ابواب فقه، تقطیع محسوب نمی‌شود. در کتاب حدیث مورد بحث با این که مقید به عدم تقطیع بوده‌ایم در مورد این احادیث، همین رویه عمل شد، منتها سند این نوع احادیث، فقط در اولین باب که چیزی از آن‌ها نقل می‌شود ذکر و در موارد دیگر به آن اشاره گردیده است.

(۲) حدیث زرارة در اصل در موضوع خون دماغ است در نماز، ولی در باب استصحاب که یکی از اصول عملیه و از مباحث مهم علم اصول است، مورد استناد قرار گرفته و برای اهل فن، نیازی به ذکر این توضیح نیست.

قبیل تخلیط است نه تقطیع و در تشخیص این دو معنی، مراجعه به اصول اولیه‌ی حدیث، ضروری است.<sup>(۱)</sup>

## ه - تهیه‌ی وسائل

بدیهی است برای اقدام به چنین کار مهم و بزرگ لازم است وسایل کافی در دسترس متصدیان گذاشته شود: از قبیل تهیه‌ی تمام کتب اخبار چاپی با چاپ‌های مختلف و نسخ خطی قدیمی نوشته‌ی قرون ۵ و ۶ و ۷.

اهمیت نسخ خطی مصحح مخصوصاً در حدیث که در اعصار متأخره در مظان وضع و جعل است، محتاج به توضیح نیست. چند نسخه‌ی خطی از جمله تهذیب مورخ اوایل قرن هفتم در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه موجود است ولی این‌ها کافی نیست. نسخه‌ی قدیمی کافی و تهذیب و جز آن در کتابخانه‌های بزرگ ایران مانند کتابخانه‌های مجلس، دربار، ملک، آستان قدس رضوی و کتابخانه‌های شخصی و همچنین در عراق، خصوصاً بیوت علمی نجف، زیاد است و چه بسا در آن میان، نسخ نفیس بسیار قدیمی و مصحح به تصحیح اکابر علما امثال علامه و شهیدین وجود دارد. به علاوه در کتابخانه‌های خارج و پاره‌ای ممالک اسلامی، مخصوصاً مصر، شام، هندوستان، ترکیه نسخ خطی فراوان است، و علاوه بر جوامع اخیر حدیث، از اصول اولیه و جوامع اصحاب ائمه علیهم‌السلام.<sup>(۲)</sup> در کتابخانه‌های اروپا وجود دارد، و گویا

(۱) نظر به این‌که یکی از عیوب عمده‌ی کتاب وسائل چنان‌که طی گزارش گفته شد و بر اهل فن پنهان نیست، تقطیع احادیث است و چه بسیار که حدیث واحد به لحاظ تناسب هر قطعه‌ی آن به یک باب تکه پاره شده و مجموع آن، پیش‌نظر فقیه موجود نیست و چه بسا مطالعه‌ی همه‌ی فقرات در فهم معنی آن دخالت داشته باشد، بنده در این‌جا خواستم حد و مرز تقطیع مخل به فهم حدیث را تعیین نمایم و گویا تاکنون چنین بحثی مطرح نگردیده باشد.

(۲) مرحوم آیت‌الله بروجردی جوامع اخیر را در مورد کتب اربعه به کار می‌برد و جوامع اولیه را عبارت می‌داند از کتاب‌های جامع، اثر ملازمین و اصحاب ائمه علیهم‌السلام در اول قرن سوم، و اما اصول اولیه یا اصول اربعمائه عبارت از کتاب‌هایی است که هر یک حاوی روایات یک نفر



در این اواخر کسی بیش از مرحوم محدث نوری<sup>(۱)</sup> به اصول اولیه دسترسی نداشته و علی‌ما نقل پیش ایشان قریب ۷۰ اصل موجود بوده است.

تحقیق درباره‌ی نسخ خطی به وسیله‌ی فهرست کتابخانه‌های بزرگ و فهرست‌های جداگانه و فرستادن اشخاص میسر است. مرحوم محمدخان قزوینی که قبلاً نامی از وی برده شد ۳۶ سال در کتابخانه‌های اروپا می‌گشت و نسخ خطی فارسی یا عربی، از آثار ایرانیان پیشین پیدا می‌کرد و عکس برمی‌داشت و به ایران می‌فرستاد، چه خوب است راجع به اصول حدیث و سایر موارد علمی نیز، این کار عملی شود. پیدااست دست یافتن به آن‌ها کار مشکلی است و به خرج گزاف و شخص مطلع و زبان‌دان و وقت طولانی نیاز دارد، اما به توفیق خداوند متعال و به همت جناب‌عالی و کمک محصلین و خیرخواهان، تمام این کارها آسان است و با رعایت‌الاهم فالاهم مناسب است اقدام شود.

گمان نمی‌کنم غیر از حضرت‌عالی کسی دیگر از عهده‌ی این قبیل اصلاحات برآید، زیرا عده‌ای که تمکن دارند از این امور چیزی نمی‌دانند و علاقه‌مند نیستند، و آن‌ها که می‌دانند و علاقه دارند قدرت ندارند. این‌جانب به نوبه‌ی خود تا آن‌جا که درس‌ها و ضعف مزاج اجازه دهد و توفیق ربانی شامل حال گردد، از هیچ‌گونه خدمت در این باره دریغ ندارم و منتهای آرزوی من است که عمر ناچیز را در این راه صرف کنم و هیچ مانع مادی از قبیل پای‌بندی زن و فرزند یا مشاغل دیگر از قبیل منبر و غیره که عده‌ای را مانع و حاجب است، مانع حقیر نیست. در خاتمه از تطویل سخن و زبان درازی که شایان و درخور مقام و اوقات گران‌بهای جناب‌عالی نبود، معذرت می‌خواهم.

---

محدث بلاواسطه یا به یک واسطه از امام است. در این خصوص به مقالات نویسنده تحت عنوان تحقیق درباره‌ی کتاب کافی، در سال اول و دوم نامه‌ی آستان قدس رضوی مراجعه کنید.  
(۱) وی، مرحوم خاتمة‌المحدثین حاج میرزا حسین نوری تهرانی صاحب کتاب مستدرک الوسائل و بسیاری از آثار عربی و فارسی دیگر است وی در سال ۱۳۲۰ هـ ق از دنیا رفته است.

سخن در این باره زیاد است<sup>(۱)</sup> اما بیش از این جسارت نمی‌کنم.

شعبان سال ۱۳۷۱ محمد واعظزاده خراسانی

---

(۱) منظور نویسنده از این جمله اشاره به کلیه نواقص روحانیت و چاره‌اندیشی جهت ترمیم آن نواقص از قبیل عدم برنامه‌ی درسی، فقدان مسئولیت، نبودن رتبه و راتبه، سرگردانی غالب افراد پس از فراغت از تحصیل، و از همه مهم‌تر نابسامانی وجوه شرعیه و جنبه‌ی مالی روحانیت و روش تبلیغ است، اما طرح این مسائل را در این نامه مصلحت ندانستم و ظاهراً با این‌که آن فقید سعید با اصل نظم و انضباط موافق بود، ولی نسبت به تشکیل سازمان جدید برای روحانیت و تغییر وضع موجود، روی خوش نشان نمی‌داد و عقیده داشت که همین وضع موجود بدون تحول در اساس آن، باید منظم گردد. این جانب هیچ‌گاه صریحاً اظهار چنین عقیده‌ای را از آن مرحوم نشنیدم، ولی از این‌که می‌دیدم بسیاری از اوقات از عدم نظم روحانیت و حوزه‌ی علمیه، شکایت می‌نمود، و در عین حال یک نوبت در منبر درس، فکر سازمان جدید روحانیت و تبدیل حوزه‌ی علمیه را به دانشگاه بزرگ اسلامی، که کسی به ایشان پیشنهاد کرده بود، به شدت رد کرد، و گفت رویه‌ی موجود که از صدها سال پیش خلفا عن سلف بدست ما رسیده باید محفوظ بماند، از مجموع این دو سخن، چنین استنباط می‌شد که وی مایل است تا حد امکان رویه‌ی ساده و بدون تشکیلات روحانیت، حفظ گردد، در عین حال، هرج و مرج و نادرستی و فساد، از دامن آن زدوده شود.



**نمونه‌ی یک باب از حدیث که توسط  
نویسنده مرتب گردید و پیش از آغاز  
کار جامع الأحادیث همراه نامه به نظر  
آیت‌الله بروجردی رسید**



## بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

باب (١): صلاة كل من الرجل و المرأة بحذاء الآخر - ٣٢ حديثا - ١٢ عنوانا - ١٩ راويا<sup>(١)</sup> - ٥ مروى عنهم: ١- أبوجعفر (٧)٢- أبو عبدالله (١٧)٣- أبو الحسن (١)٤- موسى بن جعفر (٥)٥- رسول الله (١)٦- أحدهما (٢).

### الجواز - ١:

١- (يب - صا) سعد عن يعقوب (يب: بن يزيد) عن الحسن بن (صا: على بن). فضال عمن أخبره عن جميل بن دراج عن أبي عبدالله عليه السلام: في الرجل يصلى و المرأة تصلى بحذاء (يب خ - تل: بحذاه) قال لا بأس.<sup>(٢)</sup>

### المنع - ٤: <sup>(٣)</sup>

٢- كا- محمد بن يحيى - يب - سعد (جميعا) عن محمد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن حماد بن عثمان عن إدريس بن عبدالله القمي: قال سألت أبا عبدالله عليه السلام

---

(١) ١ جميل (٤) ٢ زارة (٤) ٣ محمد بن مسلم (٣) ٤ أبوبصير (٢) ٥ على بن جعفر (٤) ٦ فضيل (٣) ٧ الدعائم (٢) ٨ الفقه الرضوى ٩ ابن أبي جمهور ١٠ إدريس بن عبدالله القمي ١١ عبدالرحمن بن أبي عبدالله ١٢ محمد بن الحلبي ١٣ سعد بن سعد ١٤ معاوية بن وهب ١٥ حريز ١٦ هشام بن سالم ١٧ عبدالله بن أبي يعفور ١٨ عمار الساباطي ١٩ معاوية بن عمار. كل هؤلاء الإثنا عشر (خبرا واحدا).  
(٢) يمكن أن يكون قطعة من خبر ٥ بتغيير ما، أو من ١٧ بلا تغيير.  
(٣) يدل عليه ولو تلويحا غالب الأخبار المقيده من هذا الباب.

عن الرجل یصلی و بحیاله امرأة (کا: قائمة علی فراشها جنبته- (یب: علی جنب فراشها- فی: نائمة- ثل: قائمة علی فراشها جنباً) فقال: إن كانت قاعدة فلا یضرك (کا- فی: فلا یضره) و إن كانت تصلي فلا.

٣- کا- الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله: قال: سألت أبا عبدالله عن الرجل یصلی و المرأة بحذاءه (فی: حذاءه) یمنة أو یسرة (ثل: عن یمینه أو عن یساره) قال (ثل: فقال): لا بأس به إذا كانت لاتصلي.

٤- کا- محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن علی بن الحسن بن رباط عن بعض أصحابنا<sup>(١)</sup> عن أبي عبدالله علیه السلام قال: كان رسول الله (ص) یصلی و عائشة نائمة (ثل- فی: قائمه) معترضة بین یدیه و هی لاتصلي.

٥- فقيه- جمیل عن أبي عبدالله علیه السلام: أنه قال: لا بأس أن (ثل: لاظ) تصلي<sup>(٢)</sup> المرأة بحذاء الرجل و هو یصلي، فانّ النبيّ صلى الله عليه و آله كان یصلي وعائشة مضطجعة بین یدیه و هی حائض، و كان إذا أراد أن یسجد غمز رجلها حتى یسجد (ثل- فی: إلى هنا) و لا بأس بأن یكون بین یدی الرجل و المرأة و هما یصلیان برفقة أو شیء.

### صلاتهما فی المحمل - ٣:

٦- کا ذیل ح-<sup>(٣)</sup> علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن أحمد بن محمد بن أبی نصر- یب- صا- الحسين بن سعید عن صفوان و فضالة (الثلاثة) عن العلاء عن محمد (کا: بن مسلم) عن أحدهما: قال سألته عن المرأة تزامن الرجل فی المحمل یصلیان

(١) یمکن ان یكون قطعة من خیر ٥ و یكون هذا البعض هو جمیل.

(٢) قال فی الوافی: هكذا وجدناه فی النسخ و الصحیح: أن تضطجع.

(٣) هذا قطعة من الخبر ١٠.

جميعا؟ فقال: لا ولكن يصلي الرجل فإذا فرغ صلت المرأة.

٧- يب- موسى بن القاسم عن علي عن درست عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبدالله قال: سألته عن الرجل و المرأة يصليان معا (فى: جميعا) فى المحمل، قال: لا ولكن يصلي الرجل وتصلي المرأة (بعده) (ليس فى - ثل وفي).

٨- فقيه- سأل سعد بن سعد أبا الحسن الرضا عليه السلام: عن الرجل تكون معه المرأة الحائض فى المحمل أيصلي (ثل: صلاة الليل) وهى معه قال: نعم.

#### الإعادة- ١:

٩- يب- محمد بن مسعود العياشى (نسخة: العباسى) عن جعفر بن محمد عن العمركى (فى: يب) عن على بن جعفر عن أخيه موسى (عليه السلام) قال: سألته عن إمام كان فى (فى: صلاة) الظهر فقامت امرأه (ثل و نسخه يب: امرأته) بحياله تصلي (فى) ونسخة يب: معه) وهى تحسب أنها العصر هل يفسد ذلك على القوم؟ و ما حال المرأة فى صلاتها (يب: معهم) و قد كانت صلت الظهر؟ قال: لا يفسد ذلك على القوم و تعيد المرأة (فى - ونسخة يب: صلاتها).

#### الجواز مع الفصل بشبر أو أكثر - ٤:

١٠- كا- على بن محمد عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمد بن أبي نصر- يب- صا- الحسين بن سعيد عن صفوان (جميعا) عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أحدهما (عليهما السلام) قال: سألته عن الرجل يصلي فى زاوية الحجره و امرأته أو إبتته تصلي بحذاه فى الزاوية الأخرى قال: لا ينبغى ذلك، فان كان بينهما شبرا أجزاء (كا: أجزاء) (يب- صا: يعنى إذا كان الرجل متقدما على المرأة بشبر) كا: قال: وسألته عن المرأة تزامن الرجل فى المحمل يصليان جميعاً، فقال: لا ولكن يصلي الرجل فإذا فرغ صلت المرأة.

١١- خ س- (١) نوادر احمد بن محمد بن محمد بن أبي نصر عن المفضل عن محمد (بن خ) الحلبي قال: سألته يعني أبا عبدالله (عليه السلام) (مثل ١٠ وفيه) إلا أن يكون بينهما ستر، فإن كان بينهما ستر أجزأه (ليس فيه ما في - كا).

١٢- كا - علي بن محمد عن سهل بن زياد- يب: الحسين (جميعا) عن (يب) محمد بن سنان عن (يب عبدالله) بن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال: سألته عن الرجل والمرأة يصليان (جميعا يب) في بيت (كا: واحد- نسخه: وقت واحد) المرأة عن يمين الرجل بحذاه، قال: لا حتى يكون بينهما شبر أو ذراع (يب: أو نحوه)- يب- صا- حسين بن سعيد عن فضالة عن حسين بن عثمان عن الحسن الصيقل عن بن مسكان عن أبي بصير قال: سألته عن الرجل والمرأة يصليان في بيت واحد (مثله إلى قوله أو ذراع، وفيه: ثم قال: كان طول رحل رسول الله (صلى الله عليه و آله) ذراعاً، و كان يضعه بين يديه إذا صلى ليستره ممن يمر بين يديه (كا- ذكر الذيل في خبر آخر هكذا: عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابن سنان عن ابن مسكان عن أبي بصير (مثله) (وفيه) يستتر به...).

١٣- فقيه- معاوية بن وهب عن أبي عبدالله (عليه السلام) أنه سأله عن الرجل والمرأة يصليان في بيت واحد؟ قال: إذا كان بينهما قدر شبر صلّت بحذاه وحدها و هو وحده (ئل: و) لا بأس.

١٤- خ س- حريز عن زرارة: قال: قلت له: المرأة تصلّي حياء (ئل: بحياء) زوجها فقال: (ئل: قال) تصلّي بإزاء الرجل إذا كان بينها وبينه قدر ما (ئل: لا) يتخطى أو قدر عظم الذراع فصاعدا- قيه- في روايه زرارة عن أبي جعفر: إذا كان بينها وبينه (قدر)- ليس في (ئل) مالا يتخطى أو قدر عظم الذراع فصاعدا فلا بأس إن صلّت بحذاه وحدها.

(١) ذكرناه هنا لاتفاقه لما قبله لفظاً و لعله هو بوقوع الحلبي مكان مسلم فيه و كتابة شبرا و تحريفه في لسان بعض الرواة عن ستر في الأول.

## الجواز مع الفصل بقدر الرجل - ۲ -

۱۵- (۱) کا (فی: یب) علی بن إبراهیم عن أبيه عن حماد عن حريز عن أبي عبد الله (عليه السلام): في المرأة تصلّى إلى جنب الرجل قريبا منه، فقال: إذا كان بينهما موضع رجل فلا بأس.

۱۶- خ س- (۲) حريز عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قلت له: المرأة والرجل يصلّى كل واحد منهما قبالة صاحبه، قال: نعم إذا كان بينهما قدر موضع رجل (نل: رجل).

## الجواز مع كون سجودها مع ركبته أو ركوعه - ۲ -

۱۷- كا- محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن ابن بكير عن رواه- يب- ابن محبوب- صا- محمد بن علي بن محبوب: عن محمد بن الحسين عن ابن فضال عن ابن خبره (نل: و في آخر عن اخيه) عن جميل (جميعا) عن أبي عبد الله (عليه السلام): (۳) في الرجل يصلّى و المرأة (كا: تصلّى) بحذاءه (يب خط: حذاءه) أو إلى (في - نل: جنبه) كا: جانبه- يب- صا: جنبته فقال) قال: إذا كان سجودها مع ركوعه فلا بأس.

۱۸- فقيه- هشام بن سالم عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: الرجل إذا أم المرأة كانت خلفه عن يمينه سجودها مع ركبته.

---

(۱) ليس هذا عين ما قبله لاختلافهما في اللفظ و الراوى و المروى عنه، لأن حريزاً روى فيه عن أبي عبد الله، و فيما عن زرارة عن أبي جعفر عليهما السلام.  
(۲) كونه عين ۱۴ مستبعد و لكنه يحتمل أن يكون قطعة منه فالسؤال فيه عن المرأة والرجل الخ وفيما قبله عن المرأة وزوجها ولعل الإضمار فيهما يشهد على التقطيع.  
(۳) يحتمل كونه عين ۵ للاتفاق في السؤال، و الاختلاف في الجواب من ناحية الرواة يعنى أن كل واحد روى قطعة من الجواب، كما أنه ألغى ما فيهما في خبر ۱ لكونه عينهما حسب ما تقدم.

### الجواز مع تقدمه ولو بصدرة<sup>(١)</sup> - ٦ -

١٩- يب- صا- محمد بن على بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن ابن ابي عمير (ثل: أسقطه) عن (ثل- في: عمر) بن أذينة عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: سألته عن المرأة تصلّي عند الرجل، قال (صا يب خط: فقال): لا تصلّي المرأة بحيال (نسخة: حيال) الرجل إلا أن يكون قدامها ولو بصدرة (البحار: دعائم الإسلام) عن جعفر بن محمد (عليه السلام): إنه كره أن يصلّي الرجل و رجل بين يديه قائم، ولا يصلّي الرجل و بحذاء امرأة إلا أن يتقدمها بصدرة.

٢٠- قيه- زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) أيما امرأة صلّت خلف الإمام و بينها و بينه ما لا يتخطا (كذا) فليست لها تلك بصلاة. قال: قلت: فإن جاء انسان يريد أن يصلّي كيف يصنع و هي إلى جانب الرجل؟ قال: يدخل بينها و بين الرجل و تنحدر هي شيئاً.

٢١- يب على بن مهزيار عن حماد بن عيسى عن حريز (ليس في نسخة خطية) عن الفضيل عن أبي جعفر (عليه السلام) إنه قال: المرأة تصلّي خلف زوجها الفريضة والتطوع وتأتّم به في الصلاة.

٢٢- س- ابن أبي جمهور في درر اللثالي عن النبي (صلى الله عليه وآله): إنه قال: أخرّوهن من حيث أخرهن الله.

### الجواز مع تقدم أحدهما - ١ -

٢٣- يب- سعد عن سندی بن محمد البزاز عن أبان بن عثمان عن عبدالله بن ابي يعفور: قال قلت لابي عبدالله (عليه السلام) أصلى والمرأة إلى جنبي (تلخ: جانبي) و هي تصلّي؟ قال: لا إلا أن (يب خط: تقدم) تتقدم هي أو أنت. و لا بأس أن تصلي وهي بحذاك جالسه أو قائمة.

---

(١) ويدل عليه خبر ٢٤ أيضاً.



## الجواز مع الفصل بعشرة أذرع أو أكثر - ٢ -

٢٤- يب- صا محمد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن (يب: بن على بن فضال) عن عمر و بن سعيد المدائني عن مصدق بن صدقة عن عمار الساباطي عن أبي عبدالله (عليه السلام) أنه سأل عن الرجل يستقيم له أن يصلى و بين يديه امرأة (صانسخة: امرأته) تصلّى؟ قال: لا يصلّى حتى يجعل بينه و بينها أكثر من عشرة أذرع، و إن كانت عن يمينه و عن يساره جعل بينه و بينها مثل ذلك. فإن كانت تصلّى خلفه فلا بأس و إن كانت تصيب ثوبه. و إن كانت المرأة قاعدة أو نائمة أو قاعدة فى غير صلاة فلا بأس حيث كانت.

٢٥- ثل - (١) عبدالله بن جعفر فى قرب الإسناد عن عبدالله بن الحسن عن على بن جعفر عن أخيه موسى (عليه السلام) قال: سألته عن الرجل يصلّى ضحى و أمامه امرأة تصلّى بينهما عشرة أذرع؟ قال لا بأس ليمض فى صلاته.

## الجواز مع الحاجز بينهما - ٥ - (٢)

٢٦- يب- أحمد عن الحجال عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبى جعفر (عليه السلام) فى المرأة تصلّى عند الرجل (نسخة قديمة: يصلّى) قال إذا كان بينهما حاجز فلا بأس (نسخة مطبوعة: بهما).

٢٧- ثل - عبدالله بن جعفر عن عبدالله بن الحسن عن على بن جعفر عن أخيه (عليه السلام) قال: سألته عن الرجل هل يصلح أن يصلّى فى مسجد قصير الحائط و

---

(١) روى فى البحار أخبار على بن جعفر متصلة ولعلها أسئلة متعددة فى مجلس واحد أو فى مجالس رواه لعبدالله بن الحسن مجتمعة.

(٢) ويدل عليه أيضا خبر ١١ بل وأخبار الشبر والذراع والرحل لو أريد بها كون الحائل بقدر ذلك كما قيل. ويشهد عليه التعليل فى خبر ١٢ بانه كان طول رحل رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذراعاً يضعه بين يديه ليستره ممن بين يديه.

امراً قائمة تصلی و هو یراها و تراها؟ قال: إن كان بينهما حائط طويل أو قصير فلا بأس.  
 ٢٨- يب أحمد بن محمد عن موسى بن القاسم و أبي قتادة جميعا- نل كتابه عن  
 على بن جعفر عن أخيه موسى (عليه السلام) قال: سألته عن الرجل يصلی فی مسجد  
 حیطانہ کوی (فی: کواء) کله قبلته و جانباه وامراته تصلی حیاله یراها و لاتراه؟ قال:  
 لا بأس.

٢٩- مس الدعائم- عن أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام: أنه قال: إذا صلى  
 النساء مع الرجال قمن في آخر الصفوف، ولا تحاذين الرجال إلا أن تكون دونهم ستره.

### الجواز بمكة - ٣-

٣٠- العلل- محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار عن العباس بن معروف عن علي  
 بن مهزيار عن فضالة عن أبان عن الفضيل عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إنما سميت  
 مكة بكة لأنه يبتك (البحار: بيك) بها (ئل: تبك فيهما) الرجال و النساء والمرأة تصلی بين  
 يديك و عن يمينك و عن شمالك: وعن يسارك ومعك ولا بأس بذلك (خ و) إنما يكره  
 في ساير البلدان.

٣١- يب كا- علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير- سن- أبوه عن حماد بن  
 عيسى و فضالة (الثلاثة) عن معاوية بن عمارة قال: قلت لابي عبدالله (عليه السلام): أقوم  
 أصلى (يب بمكة) و المرأة جالسة بين يديه (ئل: كذا) (يب: بين يدي جالسة) أو مارة؟  
 قال: لا بأس بذلك إنما سميت بكة لأنه تبك فيهما الرجال والنساء.

٣٢- مس- في بعض نسخ الفقه الرضوي عن أبيه عليهما السلام قال: قلت: أصلى  
 في مسجد مكة (مثله و فيه) لأنها تبك الرجال والنساء.

### (تنبيه) قد لوحظت في جمع الأحاديث هذه الأمور:

١- عقدت للجميع بابا واحدا ثم فرقت بينها بحسب مالها من المضمون بجعل كل

فريق تحت عنوان إجمالى منفصل عن الأحاديث بوقوعه بين مستطيل.<sup>(١)</sup>  
مبتداً بما ظاهره الجواز أو المنع مطلقاً ولو تلويحاً، ثم ذكرت الأخبار المقيدة للمنع أو الجواز بشئ من التقييد.

٢- عددت الأبواب و الأحاديث و العناوين فوضعت عدد الباب بين هلالين هكذا (١) قبل ذكر عنوان الباب و رقم الأحاديث بين خطين أفقيين قبلها هكذا- ٥- و رقم العناوين بين هلالين أيضاً أولها، على أنى نتهت على عدد مجموع الأحاديث و العناوين و الرواة و المروى عنهم فى صدر الباب، و على مجموع أحاديث عنوان فى ذيله سواء ذكر تحت هذا العنون أو تحت عنوان أو باب آخر.

٣- بدأت فى كل عنوان بحديث الكافى ثم التهذيب ثم الاستبصار ثم الفقيه ثم غيرها من الكتب و أدخلت أحاديث المستدرک و البحار فى جملة الأحاديث لعدم الفرق بينها و بين ما نقله الوسائل عن غير الكتب الأربعة بل كثير منها عين الكتاب الذى حكى عنه فى الوسائل كقرب الإسناد و نحوه و نقلت الحديث من أصل الكتاب و إن لم أجده فيه أو لم أفق على الكتاب فمن الكتاب الذى نقله عنه كالوسائل و الوافى و غيرهما.

٤- أو مأت الى اكتب بالرمز بذكر بعض حروف الأسماء أو بعض كلماتها و تبيانها بأن- كا- للكافى - يب- للتهذيب - صا- للاستبصار - فقيه- لمن لا يحضره الفقيه - خس- لآخر السرائر - سن- لمحاسن البرقى - العلل- لعلل الشرايع - مس- للمستدرک - البحار- لبحار الأنوار - فى - للوافى - ئل- للوسائل - الدعائم- لدعائم الإسلام.

٥- صححت الأحاديث سندا و متنا ما استطعت من النسخ المطبوعة و الخطية و ذكرت موضع الخلاف فى المتن بين هلالين بعد ذكر اسم الكتاب الذى أخذ عنه موضع الخلاف بالرمز هكذا (يب: كذا) و قيدت الرمز بالخطية او المطبوع اذا اختلفا فيه هكذا (كا- خطى - أو خط) ولم أقتصر فى مواضع الخلاف على ما يغير المعنى كما فعله

---

(١) كانت العناوين فى نسختى واقعة فى مربع مستطيل.

الوافی إلا ما قطعت بأنه غلط من النسخ كما هو كثير في الوسائل نظير (و هو حایض) في الحديث ٥ فأعرضت عن التنبيه عليه، و إن كان موضع الخلاف في أصل الكتاب المذكوراً بعنوان النسخه وضعت عليه خ، أو بعنوان ظاهراً وضعت عليه ظ كما في الحديث ٥ أيضاً ولم أضع مواضع الخلاف والنسخة في الحاشية مشيراً إليها بالردة كما هو معمول فراراً عن الصعوبه، ورعاية لسهولة اقتنائها، فإنها كثيرة جداً و الفحص عنها في الحاشية لا يخلو عن صعوبه و تضييع لوقت الطالب.

٦- إذا اتفق الحديثان في اللفظ و الراوى (عن المعصوم) والمروى عنه جعلتهما واحداً في الأرقام، فإن اتفقا في تمام السند فاقترنت على ذكر الكتاب أو الكتب التي نقلتهما، و إلا فذكرت ما اختص به من السند أحد الكتب ثم ما اختص به الآخر بعد رمزهما، ثم القدر المشترك بينهما منفصلاً عما قبله بقولي: (جميعاً) أو (الثلاثة) مثلاً واضعاً إياهما بين هلالين، و إذا كان بين الكتابين اختلاف في بعض ألفاظ الحديث أو زيادة ذكرته بعد ذكر رمزهما فيما بين الهلالين، أو ذكرت رمز الكتاب الذي لم يذكر الزيادة فيه قبل قولي: إلى هنا، هكذا: (يب: إلى هنا) ثم ذكرت الزيادة بلا ذكر رمز الكتاب الذي اشتمل عليه. و إن ذكر أحد الكتب الزيادة في حديث آخر ذكرت رمزه ثانياً و سنده المختص به وجعلته تحت رقم الحديث السابق إن لم يكن مخالفاً معه في الراوى و المروى عنه، إلا إذا شك فيه من جهة التردد في نسخة الكتاب كما في حديث ١٩ حيث لم أجعل حديث دعائم الاسلام مستقلاً و إن خالف ما قبله في المروى عنه. و إن اختلفت الحديثان في الراوى أو المروى عنه قطعاً جعلتهما إثنيين و ان تقارنا في اللفظ، إلا إنى لم أكرر تمام المتن و قلت بعد ذكر السند (مثله و فيه كذا) مشيراً به إلى موضع الاختلاف.

٧- جانب بيان الحديث بشئ من البيان في المتن كما جانب تكرار حديث واحد تحت عنوانين، و أما في الحاشية فأقتصر فعلاً على بيان ما يرجع إلى أصل الحديث سنداً أو متناً (دون ما يرجع الى معناه) مثل كونه قطعة من حديث كذا قطعاً أو احتمالاً، أو ذكر أعداد الأحاديث التي بمضمون ما ذكر في العنوان المذكور تحت عنوان، أو في باب آخر،

نمونہ ی یک باب از حدیث کہ توسط نویسندہ مرتب گردید..... ۲۰۵

و ذکر عددها و موضعها أو تطبیق أحد الراویین علی الآخر و ما یجرى هذا المجرى، و مثل أسامی الرواة و عدد روايتهم و المروى عنهم، و اقتصرت فی الرواة علی المقطوع به من عددهم، ولم احسب الذين یظن كونهم واحدا من الرواة المذكورين فی سایر الأخبار، مثل (بعض أصحابنا) فی خبر ۴ و (عمن رواه) فی خبر ۱۷ حيث یظن أنهما جمیل، و عددت أسامی الرواة فی الحاشیة هكذا: (۱ ۲ و عددت بعد اسم كل منهم عدد أحاديثهم بین هلالین هكذا (۱)، و هكذا عددت أسامی المروى عنهم قبل أسامیهم، و عدد ما روى عنهم من الحدیث بعدها.

## نامه‌ی دوم

### حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی دامت برکاته

محترماً به عرض می‌رساند: حسب وظیفه‌ی حتمی که متوجه خود می‌دانم لازم دانستم درباره‌ی طبع کتاب «تهذیب الوسائل»<sup>(۱)</sup> مطالبی به عرض عالی برسانم. این جانب و آقایان دیگر که در جمع‌آوری این کتاب شرکت داشتند می‌دانند که حضرت عالی چه اندازه وقت و فکر و مال صرف آن کرده‌اید و چه زحمات و ناملايمات،<sup>(۲)</sup> بر خود هموار و بالاخره بر تمام مشکلات فائق آمده‌اید تا این که یک دوره اخبار مربوط به فقه به صورت موجود، جمع‌آوری گردید و فعلاً خودداری از طبع آن، وجهی ندارد مگر یک یا چند جهت از جهات ذیل که در مواضع مختلف از خود حضرت عالی شنیده شده است و یا احتمال آن داده می‌شود. به نظر حقیر، هیچ‌یک از آن جهات نمی‌تواند مانع این کار خیر بشود و در مقابل محذوراتی که بر تأخیر آن مترتب می‌شود، بسیار ناچیز است:

یکی از آن جهات، این است که حضرت مستطاب عالی در این تردید دارید که نشر این کتاب، در حال حاضر که در اثر مساعی زیادی که به عمل آمده، مسئله‌ی تقریب مذاهب پیشرفت زیادی نموده است و بیش از همه امامیه از این کار منتفع می‌شوند. آیا صلاح است یا خیر و آیا لطمه‌ای به این مسئله دارد یا خیر؟

---

(۱) این کتاب تا آن هنگام به همین نام «تهذیب الوسائل» نامیده می‌شد و تنها هنگام طبع به نام «جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة» نامیده شد.

(۲) این کلمه اشاره به اختلاف و نزاع‌هایی است که میان اعضای جلسه پیش می‌آمد و حتی سرانجام به دو جلسه تقسیم گردید که جدای از هم به کار مشغول بودند، این دعوها به اطلاع آیت‌الله می‌رسید و ایشان را رنج می‌داد.

ظاهراً پس از این که خود بانیان و دعاة تقریب، اقدام به طبع کتب شیعه و از جمله طبع کتاب (وسائل و مستدرک)<sup>(۱)</sup> در مصر با مقدمه‌ی چند تن از آنان، کرده‌اند دیگر جای تردید نیست که طبع این کتاب نیز با مزایایی که دارد به نفع این کار است. اگر احیاناً حدیث زنده‌ای در کتاب باشد قابل حذف می‌باشد. و اگر این امر که عرض شد دافع تردید نباشد ممکن است به آقای شیخ محمدتقی قمی که گویا در ایران هستند، در این باره مراجعه و با ایشان مشورت شود. حتی چنانچه مصلحت باشد قسمتی از کتاب به نظر ایشان برسد تا آن طور که شایسته است به طبع آن اقدام شود. شاید هم انتظار موقعیت برای ضم اخبار اهل سنت<sup>(۲)</sup> را دارید.

جهت دیگر این که اطمینان به ضبط و صحت احادیث و عدم اشتباه در آن‌ها را ندارید، و یا به طور کلی ترتیب ابواب و فصول آن، مرضی خاطر مبارک نیست!! و خوف دارید پس از انتشار، زبان اعتراض معترضین به حضرت عالی باز شود!! رافع این جهت، این است که پس از این که همه می‌دانند که حضرت عالی شالوده و اساس و ترتیب کتاب را ریخته‌اید و نواقص کتاب «وسائل» را برای متصدیان فرموده‌اید و دیگر مباشرتی در تألیف نداشته‌اید، دیگر اعتراضی، متوجه شما نخواهند کرد. مخصوصاً اگر حضرت عالی در اول کتاب به این مطلب تصریح فرمایید و مرقوم دارید که به طور اجمال، قسمت‌های مختلفی را دیدم و اسلوب و نظم آن مطابق دستور من است ولی وقت رسیدگی به جزئیات و مطالعه‌ی سطر به سطر آن را نداشتم. به

---

(۱) قبلاً راجع به این کتاب سخنی گفته شد.

(۲) این جمله اشاره است به آنچه در گزارش آمده بود که نخست، آیت الله بروجردی امر کردند روایات اهل سنت را ذیل ابواب اضافه کنیم بعداً انصراف حاصل شد و آن روایات را که در بخشی از کتاب نوشته بودیم حذف کردیم. مانع درج آن‌ها همان‌طور که آیت الله اظهار کردند آماده نبودن جو برای پذیرش این امر بود. من در همان وقت نامه‌ای در این خصوص به ایشان نوشتم که اجازه‌ی درج آن اخبار را بدهید. متأسفانه این نامه را تاکنون نیافتم اگر در آینده آن را در بین یادداشت‌هایم جستم به این گزارش اضافه می‌کنم.

گمانم هیچ محذوری متوجه شما و کتاب و آقایان نخواهد شد. اگر حضرت عالی یا دیگران بخواهند کتابی تألیف شود که ابداً مورد اعتراض نشود، باید تاکنون هیچ‌کس، کتابی ننوشته باشد. تازه اعتراض لاحقین، حاکی از ارزش و اهمیت کتاب است و کسی به کتب بی‌اهمیت، توجهی نمی‌کند. البته شما نمی‌خواستید علم حدیث را به انتها درجه‌ی تکامل برسانید، که دیگر در آینده مجال یک‌قدم پیشروی برای کسی نباشد.

ناچار، آیندگان، سلیقه دارند و حظی از ابتکار خواهند داشت. و خدا کند که همیشه این رشته ادامه داشته باشد، و باب انتقاد و اعتراض و بحث در این گونه امور، باز باشد، که احیای آثار دین، به همین امور بوده و هست و ما امیدواریم زنده باشیم و اعتراضات را بشنویم، و آن‌چه قابل جواب است جواب دهیم، و آن‌چه به مورد و به‌جا است در حیات خود اصلاح کنیم.

خداوند رحمت کند علامه‌ی فقید آقای سیدمحسن امین عاملی را هر جلد از کتاب «اعیان الشیعه» را که منتشر می‌کردند در آخر آن، چند صفحه مخصوص اعتراضاتی بود که از اقطار جهان، درباره‌ی مجلدات قبلی به ایشان رسیده بود، عین نوشته را نقل می‌کردند و یا جواب می‌دادند یا قبول می‌کردند. این عمل، نه تنها ذره‌ای از عظمت ایشان نمی‌کاست، بلکه پیش اهل تحقیق، موقعیت ایشان را بالا می‌برد.

چه مانعی دارد خود هیئت نویسندگان کتاب، در اول کتاب، این مطلب را از ارباب نظر، درخواست کنند و آن‌چه تا موقع طبع جلد دیگر برسد، در آن درج و درباره‌اش مطابق تحقیق و انصاف نظر بدهند؟

جهت سوم، این‌که در این تردید دارید که به اسم چه کسی منتشر سازید یعنی اسامی همه‌ی متصدیان را ببرید یا خیر؟ و تصور بفرمایید از انتساب کتاب به بعضی محذوری پیش می‌آید؟ چاره‌ی آن این است که کتاب تحت نظر یک هیئت ده، پانزده نفری تألیف شده و همین اندازه چند نفر مورد اطمینان باشند کافی است. اگر هم اسم هیچ‌یک را نبرید ابداً مانعی ندارد.



جهت چهارم، امید دارید که خودتان بتوانید همه‌ی کتاب را بررسی و تمام آن را مطابق میل خود، اصلاح فرمایید. البته ما هم این آرزو را داشته و داریم، اما مع‌الأسف هر اندازه زمان پیش می‌رود، موانع و مشاغل حضرت عالی زیادتر می‌گردد، و به ظاهر امید آن نیست که چنین فرصت طولانی، در آینده نصیب شما شود، همان‌طور که در ظرف این چند سال، با این‌که مکرر تصمیم گرفته‌اید مقداری از وقت را به آن اختصاص دهید، به جز دو، سه روز، مشاغل و آلام روحی و جسمی به شما بیش‌تر مجال نداده است.

پنجم، این‌که شاید تصور می‌فرمایید کتاب، همه یک نسق نیست، چون توسط اشخاص متعدد و دسته‌های مختلف، نوشته شده است. این جهت هم که نسبت به کتاب طهارت، در ظرف سه ماه مرتفع شد البته نسبت به مابقی تدریجاً قابل رفع است. و اما محاذیری که از تأخیر آن تولید می‌شود زیاد است:

**اولاً:** الآن می‌گویند و در آینده زیادتر خواهند گفت: که حضرت آیت الله از عهده‌ی این کار برنیامدند، و این خود لطمه‌ی بزرگی است به شخصیت حضرت عالی، کما این‌که همین مطلب را به ما مکرر اظهار می‌دارند و بدین وسیله سرزنش می‌کنند.<sup>(۱)</sup> منتها شنیدن این سخن درباره‌ی خودمان قابل تحمل است و خیلی به ما لطمه نمی‌زند، اما درباره‌ی حضرت عالی بسیار سنگین و مضر است.

**ثانیاً،** در آینده این کتاب، اگر به کلی متروک بماند و هیچ نشر نشود، بسیار ناگوار است که آن همه زحمات و جوهی که مصرف شده در مساعی که به عمل آمده همه هدر برود، و همین امر بزرگ‌ترین اعتراض معترضین است که بلا جواب است و

---

(۱) کسانی که در آن هنگام در حوزه‌ی قم بودند می‌دانند که یک عده افراد منفی‌باف بودند که به دوای مختلف، به کارهای آیت الله عیب می‌گرفتند از جمله درباره‌ی ساختمان مسجد اعظم گرافه‌گویی داشتند که قابل ذکر نیست. همین اشخاص برای این‌که متصدیان تألیف این کتاب را سست کنند، گاهی می‌گفتند: وقت خود را تلف می‌کنید، این کار به جایی نمی‌رسد!!

از هر اعتراضی که تصور شود بالاتر است. اگر طبع شود از سه حال خارج نیست: یا تحت نظر همین اشخاص است، یا دیگران، و یا اصلاً بدون هیچ حک و اصلاح و دخل و تصرف، طبع می‌شود، و در صورت اخیر قطعاً به مراتب بدتر از آن خواهد بود که الآن، تحت نظر حضرت عالی با تصدی خود آنان، طبع شود، زیرا دیگران، هر قدر سلیقه داشته باشند، نظر به این که رموز و خصوصیات کتاب را نمی‌دانند، به سلیقه‌ی خود، دخل و تصرف نابجا در آن خواهند کرد و کتاب به صورت بدتری در خواهد آمد.

کما این که با وضع فعلی هم، یک نسق نخواهد بود، و اگر تحت نظر همین اشخاص باشد که مطلب فرق نمی‌کند، منتها شاید آن اندازه توجهی که لایق است به واسطه‌ی عدم نشر تحت نظر حضرت عالی، نخواهد داشت. شما احتمال نمی‌دهید که در آینده‌ی دور یا نزدیک، این کتاب نشر شود، در حالی که انتساب جزئیات و کلیات آن را به شما داده است، به طوری که کلیه‌ی اعتراضات به شخص شما متوجه شود.

محدور دیگر، این که چند نفری که قدرت ترتیب و تنظیم کتاب را دارند، رفته‌رفته یا فوت می‌شوند یا متفرق و دیگر دسترسی به آنان نخواهد بود کما این که شنیده‌ام جناب حاج آقا اسماعیل ملایری، خیال رفتن به ملایر دارند و البته دیگران هم در معرض این قبیل پیش‌آمد هستند. پس چه بهتر که قبل از این پیش‌آمدها حضرت عالی اقدام به طبع کتاب نمایید. والأمر الیکم.

مخلص: محمد واعظزاده خراسانی

حدوداً ۱۳۳۸ شمسی

**مکتب و آثار رجالی**

**آیت الله بروجردی**

صفحه سفید

## باسمه تعالی

علمای رجال، در مذهب شیعه‌ی امامیه، به خصوص متأخران از آنان در جمع‌آوری اسامی و ترجمه‌ی رجال، زیاده‌روی و افراط کرده‌اند تا جایی که علامه شیخ عبدالله مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ هـ) در کتاب «تنقیح المقال» این اسامی را به عددی قریب ۱۶ هزار تن از محدثین و دیگران، رسانیده است.

با این‌که علم رجال، عبارت است از معرفت حال راویان حدیث فقط، و این با «علم تراجم» تفاوت دارد که عبارت است از شناخت علما و شرح زندگی آنان به طور کلی، بدون اختصاص به محدثین و راویان حدیث. در صورتی که فقیه، بالمباشره و به طور مستقیم، نیازی به شناخت حال علمای دیگر، ندارد، مگر این‌که اسامی آنان، در طریق روایت احادیث، قرار گرفته باشد.

عالم رجالی، نیاز دارد به شناخت وضعیت راویان حدیث، از لحاظ طبقه و شناخت مشایخ آنان، و نیز شاگردانی که از ایشان روایت حدیث می‌کنند، و نیز شناخت مشترکات یعنی راویانی که نامشان به هم شبیه است، و در معرض اشتباه به یکدیگر هستند، و از همه مهم‌تر شناخت درجه‌ی وثوق و اندازه‌ی اعتماد به آنان، شناختی عمیق و مستند به دلیل. این‌ها که گفته شد برای یک عالم رجالی لازم است.

معنای این سخن آن است که مقدار حاجت به شناخت رجال حدیث، به اندازه‌ی حاجت به روایات آنان است، بنابراین، با توجه به اهمیت کتب اربعه چنان‌که قبلاً گفته

شد، معرفت راویان حدیث که نامشان در این کتب آمده است، در صدر قرار دارد. سپس، شناخت راویان و رجالی که نامشان در سایر کتاب‌های حدیث آمده و مورد استناد صاحب وسائل قرار گرفته است. این راویان در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارند. آنچه در کتاب‌های خاص مورد استناد (بحارالأنوار) و (مستدرک الوسائل) است در درجه‌ی سوم قرار دارند. این درجه‌بندی درباره‌ی راویان، بر اساس درجه‌ی اعتبار کتاب‌های حدیث است که قبلاً از دیدگاه استاد آیت الله بروجردی ذکر کردیم.

بلکه می‌توان گفت: نیازی به معرفت بسیاری از این محدثین هم نداریم، زیرا سلسله‌ی احادیثی که یک فقیه به آن‌ها نیاز دارد، به آنان منتهی نمی‌شود مگر این‌که معرفت آنان، باعث مزید بصیرت و احاطه‌ی کامل نسبت به حال کسانی باشد که شناخت آنان در بین رجال حدیث، ضرورت دارد. پس نیاز به این قبیل معرفت، در حقیقت نیازی است غیرمستقیم و نه مستقیم.

استاد ما، آیت الله بروجردی پس از سال‌ها مطالعه و فحص و بحث و تحقیق و کوشش‌های طولانی به این نتیجه رسید، و به مطمئن‌ترین راه برای شناخت آنچه گفته شد دست یافت و آن را به عنوان مقیاس عدل و میزان استوار، برای شناخت رجال حدیث، در برابر محدثین و فقها قرار داد، و در این باره راه جدیدی باز کرد که کسی از پیشینیان بر وی پیشی و سبقت نگرفته بود.

توضیح آن این است که علمای رجال ما طایفه‌ی امامیه در گذشته و حال، به طور عمده در شناخت راویان حدیث، به اقوال و آرای پیشوایان و خبرگان این فن و علمای جرح و تعدیل، تعبد و از آنان تقلید می‌کردند، نظر آنان را در اعتماد و وثوق به یک راوی و عدم وثوق به راوی دیگر، معیار قرار می‌دادند. در طلیعه‌ی این خبرگان، ائمه‌ی ثلاثه‌ی رجال جای دارند:

اول، ابو عمرو محمد بن عمر کشی (معاصر کلینی صاحب کتاب کافی متوفای (۳۳۹ق)، در کتاب معروف وی «معرفة الناقلین عن الائمة المعصومین» است. اصل این کتاب از بین رفته و منتخب آن به نام «اختیار معرفة الرجال» گزیده‌ی شیخ طوسی (۳۸۵-

۴۶۰) به جای مانده که زیر نظر من، نسخه‌ی مصحح آن، همراه تذییل طویل به قلم محقق معاصر آقای حسن مصطفوی در دانشگاه مشهد به مناسبت مراسم هزاره‌ی شیخ طوسی به چاپ رسید.

دوم، شیخ ابوالعباس احمد بن علی بن احمد نجاشی متوفای ۴۵۰ در کتاب فهرست خود که به نام «رجال نجاشی» مشهور است، وی شاگرد شیخ مفید (م ۴۱۳هـ) و سیدمرتضی علم‌الهدی (م ۴۳۶) و معاصر شیخ طوسی بوده است.

سوم، شیخ الطایفة ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی معروف به شیخ طوسی که در رجال، دارای دو کتاب است یکی کتاب فهرست، که به «فهرست شیخ طوسی» شهرت دارد و دیگری «کتاب رجال». فهرست وی نیز با تذییل طویل زیر نظر این‌جانب در دانشگاه مشهد هم‌زمان با کنگره‌ی هزاره‌ی شیخ طوسی به چاپ رسید.

در علم رجال، سنت بر این است که آرای این سه تن، با کمی از آرای معاصران یا متأخران از ایشان، از جمله آرای علامه حلی متوفای (۷۲۸) در کتاب خلاصه‌ی وی، همواره تاکنون معیار و میزان برای شناخت رجال و طبقات راویان حدیث می‌باشد. این سنت حسنه، بدون شک، در نقلیات، قابل اعتماد است، ولی دستیابی به حق در این خصوص، منحصر به آن نیست و شناخت راویان، وقف بر آرای آنان نمی‌باشد، بلکه این راه، مطمئن‌ترین و بهترین طریق هم در شناخت رجال حدیث، شمرده نمی‌شود. زیرا در حقیقت بیش از این نیست که انسان، مقلد آن بزرگان و تسلیم رأی آنان درباره‌ی راویان، خواهد بود، بدون شناخت مستقیم ایشان و از روی دلیل و با اجتهاد کامل.

درحالی که در کنار این راه سنتی، راه دیگری، و باب جدیدی در برابر فقیه، مفتوح است که بتواند راویان را به طور مستقیم بشناسد. شکی نیست که این راه، سالم‌تر و دورتر از خطا و مصون‌تر از اشتباه، و در عین حال، برای ابدای رأی و اظهارنظر با آزادی بیش‌تر و به‌دور از تعبید و تقلید، هموارتر و به واقع نزدیک‌تر است.

شاید ملاک اعتماد آن بزرگان یاد شده هم در آغاز امر، همین طریق مستقیم

اجتهادی بوده است که بعداً به تدریج از خاطرها رفته و به دست فراموشی سپرده شده است، و به جای آن، آرا و اقوال آن بزرگان، میزان تشخیص حال راویان حدیث، قرار گرفته به گونه‌ای که گویا به جز آن آرا راه دیگری وجود ندارد و آن آرا، راه مستقیم و طریق وحید در برابر متأخران، برای شناخت راویان است.

این راه استواری را که استاد ما اساس معرفت رجال حدیث و معرفت طبقه‌ی راوی و عصر او و انساب وی و نسبت او به کسی یا جایی، و همچنین شناخت شیوخ و اساتید وی در علم حدیث و راویان از وی، قرار داده، عبارت است از مراجعه به سند روایات که در کتاب‌های حدیث مکرراً آمده است. با جمع‌آوری و پی‌گیری سندها و استقراء و استقصای آنها، معلوم خواهد شد که در بسیاری از آنها خلل و نقصی وجود دارد به لحاظ اسقاط واسطه و عدم اتصال سلسله‌ی سند، یا تبدیل اسمی به اسم دیگر و از این قبیل، و ما می‌توانیم حلقه‌ی مفقوده و واسطه‌ی سقط شده و اسامی تغییر یافته را از ملاحظه‌ی سندهای مشابه که در ردیف هم قرار گرفته‌اند، به دست آوریم.

هم‌چنان‌که با استقصای اشباه و نظایر در سندها، اسم راوی و اسم پدر و جد و کنیه و لقب او و گاهی تاریخ زندگی وی را می‌توانیم بدست آوریم. و نیز همین راه پیش روی ما باز است برای شناخت درجه‌ی علم راوی و فقاقت و اندازه‌ی ثبت و ضبط و حدود امانت‌داری او در نقل حدیث و رعایت لفظ و معنای حدیث، و حتی مذهب او، همه‌ی این امور را از روی متن احادیث آنان که در ابواب پراکنده‌ی کتب حدیث آمده، می‌توان به دست آورد. پس، از لحاظ کم و کیف احادیث یک راوی، می‌توانیم بدانیم که او در فقه یا در کلام یا در سیره و تاریخ یا در تفسیر و تأویل و جز این‌ها از ابواب معارف، خبرویت و تخصص داشته است.

آیا او واقعاً از راسخان در علم بوده یا در درجات پایین‌تر از این قرار داشته است. این مورد را با مقایسه‌ی روایات او از ائمه و آنچه دیگران از او نقل کرده‌اند بعد از احاطه بر آنها، می‌توان فهمید و یا استنباط کرد. کما این‌که می‌توان هم دانست که او کثیر الروایة بوده یا قلیل الروایة و آیا او خلط و اشتباه داشته یا خیر، و از این قبیل چیزها.



کما این‌که این حالات راوی را از روی روایاتی که از حضرات ائمه‌ی معاصر راویان درباره‌ی ایشان و یا راویان پیش از ایشان صادر شده است می‌توان به‌دست آورد. ائمه علیهم‌السلام گاهی نسبت به کسی اظهار اعتماد و وثوق یا عدم اعتماد و عدم وثوق، می‌کردند. و این خود چهره‌ی راویان و موقعیت ایشان را نزد ائمه‌ی اهل‌البیت علیهم‌السلام بازگو می‌کند.

بخش مهمی از این گونه روایات را ابو عمرو کسّی در کتاب خود که قبلاً نام بردیم یاد کرده است اما بخش دیگر، از این روایات در خلال کتاب‌های حدیث، پراکنده است و شایسته است همه‌ی آن‌ها در یک «موسوعه‌ی رجالی روایی» گرد آید و تاکنون، این کار صورت نگرفته است.

بالجمله، شناخت راویان و طبقات آنان از راه ملاحظه و استقصای احادیث آنان، متناً و سنداً، تقریباً شناخت اجتهادی و از روی نظر و استدلال است و نه از راه تقلید و تبعد به قول کسانی که تخصص هم داشته‌اند.

پیدا است احاطه و اشراف بر کلیه‌ی روایات یک شخص، متوقف است بر گردآوری آن روایات در یک دفتر و این همان کاری است که قدمای علمای حدیث از اهل سنت انجام داده و نام آن را «مسند» نهاده‌اند، غرض عمده‌ی آنان از این عمل، همانا روبرو شدن با راویان و با صحابه از راه روایات آن‌ها بوده است. اما شیعه‌ی امامیه به تألیف مسندها، همت نگماشته‌اند.

استاد ما آیت‌الله بروجردی طلاب و اعضای جلسه‌ی حدیث را به این کار ترغیب می‌فرمود و شکی نیست که این امر، یک خلل و خلأی است در حدیث ما که باید سد و رفع شود.

در کنگره‌ی حضرت امام رضا علیه‌السلام در مشهد مقدس، تصمیم گرفته شد که روایات مروی از هر یک از امامان اهل بیت علیهم‌السلام را در مسندهایی جمع کنند و تاکنون با همت دانشمند متتبع آقای شیخ عزیزالله عطاردی ساکن مشهد، چند جلد از این نوع مسندها منتشر گردیده است. این کار مربوط به روایات هر یک از ائمه است اما

کاری که هنوز باقی مانده و مورد نظر ما است جمع‌آوری روایات هر یک از راویان و اصحاب ائمه است که به کثرت حدیث شهرت دارند. برخی از اعضای جلسه‌ی حدیث در دوران حیات آیت‌الله بروجردی به این کار دست یازیدند که نمی‌دانم به کجا کشید. در هر حال، این کار، همان چیزی است که شناخت ما را به حال راویان به حد کمال می‌رساند و فقیه، به آن نیاز مبرم دارد. اما جمع‌آوری روایات مروی از هر یک از ائمه که در مشهد انجام می‌گیرد جز این‌که بر شناخت ما، نسبت به آن امامان و اندازه‌ی حدیث و تعداد راویان، از آنان و اسامی آن راویان، بیفزاید، فایده‌ی دیگری ندارد. اما شناخت آنان بحمدالله حاصل است و آنان نور واحدند، مگر این‌که جو محیط بر آنان و حدود آزادی و تماس آنان با شیعیان، از این راه دانسته شود. بلی از این روایات مروی از یک یک امامان، می‌توان پی برد که در عصر هر کدام از آن بزرگواران، چه نوع مسائلی مطرح بوده و مردم بیش‌تر درباره‌ی چه موضوعاتی به ایشان مراجعه و از ایشان سؤال می‌کردند، کما این‌که از این راه، همان‌طور که گفتیم تعداد راویان از ایشان را می‌توان به دست آورد. مثلاً راویان از حضرت صادق مسلماً از همه بیش‌تر بوده و تا چهار هزار نفر نامشان ضبط گردیده است. شیخ طوسی، کتاب رجال خود را بر همین اساس، یعنی براساس تعیین اصحاب رسول خدا و ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام تنظیم کرده که با ملاحظه‌ی آنها، معلوم می‌شود اصحاب حضرت صادق از همه‌ی ائمه بیش‌ترند و آنها را به سه هزار و چند صد راوی رسانده است. اما درباره‌ی اصحاب و راویان از رسول خدا به راویان پیرو اهل بیت اکتفا کرده است.

کتاب رجال شیخ طوسی از این لحاظ، باید بررسی و تحقیق شود، مناسب است یادآور شوم که نسخه‌ای از این کتاب باحواشی و تعلیقات فراوان به خط آیت‌الله بروجردی، در دست است که لازم است زیرنظر کسی از اهل فن تحریر و چاپ شود. در هر حال، اگر مسندهای رجال ائمه علیهم‌السلام به‌طور کامل نزد ما باشد، بهترین وسیله برای احاطه به وضعیت و احوال اصحاب آنان که در طلیعه‌ی راویان حدیث هستند ممکن خواهد بود.

به نظر من، علت این که علمای ما به این امر یعنی «مسند نویسی» اهمیت نداده و این خلأ را پر نکرده‌اند و به مسندنویسی برای رجال حدیث، قیام نکرده‌اند آن است که بیش‌تر راویان گذشته چه آن‌ها که مستقیماً و بدون واسطه از ائمه اخذ حدیث یا آنان که با یک واسطه از امام حدیث نقل کرده‌اند، خود آنان احادیث مسموع خود را در کتابی به نام «اصل» گردآورده بودند و این همان «اصول اربعمائه است» که در تاریخ حدیث شیعه شهرت داشته و خود نیاز به بحث و تفصیل دارد. این قبیل اصول و مشابه آن‌ها که به اصحاب و معاصران ائمه علیهم‌السلام منسوب است در حقیقت به منزله‌ی مسانید آن راویان و مؤلفان شمرده می‌شده که مع‌الأسف به صورت اولیه‌ی خود مگر به ندرت، به دست ما نرسیده است.

زیرا هنگامی که در قرن سوم، و اندکی پس از آن، جوامع حدیثی ما براساس موضوع حدیث و نه براساس راوی، تألیف گردید، و روایات آن اصول را در خود جای داد، آن اصول، رفته‌رفته از خاطرها محو گردید، و همین جوامع اولیه تا مدتی محل رجوع محدثان و فقها قرار گرفت. و با از میان رفتن آن اصول، آن امتیازی که در آن‌ها از لحاظ شناخت راوی وجود داشت، و در هر کدام از آن‌ها روایات راوی آن، گرد آمده بود و هر کدام به منزله‌ی مسند آن راوی بود، از میان رفت. در این اصول، توالی و انسجام احادیث به لحاظ راوی آن، محفوظ بود، و ظاهراً بخش زیادی از آن‌ها تا چندی پس از تألیف جوامع هم، در اختیار برخی از علما قرار داشته و ما درست نمی‌دانیم تا کی این اصول مورد رجوع بوده‌اند. به هر حال، با وجود این اصول، گویا دیگر علمای ما نیازی به تألیف «مسند» احساس نمی‌کردند و اینک جز نادری از آن اصول بدون تسلسل در نقل و بدون سند، یافت می‌شوند که اعتباری به آن‌ها نیست. لهذا حالا ما احساس می‌کنیم که تألیف (مسند) برای هر یک از راویان مشهور، ضرورت دارد، تا ذوق و سلیقه و حدود معرفت و فقاها آنان را بدانیم و نیز خصوصیات دیگری از این قبیل که هم اکنون با رنج فراوان باید به یک‌یک روایات یک راوی که در کتب و ابواب

حدیث، متفرق است رجوع کرد. اما اگر (مسند) آنان در دست باشد به آسانی به این خصوصیت‌ها می‌توانیم دست‌رسی پیدا کنیم.

حق آن است که اعتراف کنیم به این‌که علمای رجال، کما بیش به متون روایات راویان و به آن‌چه از ائمه‌ی اهل بیت درباره‌ی آنان نقل شده یا از پیشوایان و ائمه‌ی رجال که قبلاً نام بردیم به‌دست ما رسیده، رجوع می‌کردند. کسی که به کتاب (ریاض العلماء) اثر گرانمایه‌ی علامه متتبع میرزا عبدالله افندی اصفهانی متوفای حدود (۱۱۳۰هـ) مراجعه نماید خواهد دید چطور از احادیث بهره برده است. این کتاب در سال‌های اخیر به اهتمام مرحوم آیت‌الله نجفی مرعشی چاپ شده، نسخه‌ی خطی آن نزد علامه مامقانی بوده و او در کتاب «تنقیح المقال» از آن استفاده کرده است.

همچنین کتاب (جامع الرواة) از محقق اردبیلی محمد بن علی اردبیلی غروی متوفای بعد از ۱۱۰۰هـ یکی از معاصران و شاگردان علامه مجلسی که مرحوم استاد آیت‌الله بروجردی نسخه‌های پراکنده‌ی آن را جمع‌آوری و زیر نظر دوست دانشمند ما مرحوم آقای حاج میرزا حسن نوری که بعداً راجع به وی و همکاریش با آیت‌الله در علم رجال، بحث می‌کنیم، طبع کرد. از امتیازات این کتاب آن است که مؤلف این کتاب برای شناخت مشایخ و تلامیذ راویان، به بسیاری از سندهای کتاب (کافی و تهذیب) و دیگر کتب رجوع کرده و آن‌ها را با قید عنوان باب و کتاب مأخذ، ذکر می‌کند. شنیدم که آیت‌الله بروجردی فرموده است: «نسبت میان (جامع الرواة) و کتاب رجال من، عموم و خصوص من وجه است» مقصود آن است که مصادر حدیثی موجود در «جامع الرواه» راجع به سند احادیث به‌طور کامل در کتاب (ترتیب الاسانید) آمده، اما در آن کتاب، ترجمه‌ی احوال راویان هم آمده است، که در کتاب (ترتیب الاسانید) نیامده، زیرا کار استاد، مخصوص تنظیم سندها و بهره‌وری از آن‌ها بوده است و قصد تألیف کتاب رجال نداشته است.

کما این‌که کتاب «معجم الرجال» تألیف مرحوم آیت‌الله خوبی رضوان‌الله‌علیه، این امتیاز را دارد که به دستور وی همه‌ی سندهای حدیث‌ها را از کتاب‌های معروف

حدیث، فهرست نموده‌اند و ایشان در این کتاب، از آن فهرست‌ها، استفاده کرده است. در عین حال، با قدردانی از این کتاب‌ها و بدون این‌که ارزش آن‌ها را دست کم بگیریم، کاری را که آیت الله بروجردی در زمینه‌ی علم رجال انجام داده منحصر به فرد است و ابداً سابقه ندارد و اینک توضیح:

باید دانست که آثار باقی مانده از استاد مرحوم آیت الله بروجردی در علم رجال، دو نوع است:

نوع اول، به نام «مرتب‌الاسانید» است که برای کتاب کافی و تهذیب و فقیه و چند کتاب دیگر تنظیم شده است.

نوع دوم به نام «مرتب‌رجال‌الاسانید» و طبقه‌ی راویان است برای کتاب‌های یاد شده، و غرض از هر دو نوع یک چیز است:

توضیح مطلب، آن است که هدف اصلی از این دو سلسله از کتب، شناخت راویان، از راه استقرار سندهایی است که مشتمل بر اسم راویان است و همچنین معرفت شیوخ آنان که راویان از آن شیوخ، روایت کرده و نیز معرفت شاگردان و راویانی است که از ایشان روایت کرده‌اند و به عبارت کوتاه، هدف شناخت راوی، همراه استادان و شاگردانش از روی سندها و نیز پی بردن به خلل‌هایی است که در آن سندها مانند: ارسال، خطا و اشتباه در نام راوی یا در نام پدر و جد و یا در کنیه‌ی او رخ داده و از این قبیل امور که با مقایسه‌ی سندهای مشابه، دانسته می‌شود. این هدف، بر هر دو سلسله از کتاب‌های استاد مترتب می‌گردد و اینک تفاوت میان این دو سلسله و معرفی هر کدام.

#### ۱- مرتب‌الاسانید:

آیت الله بروجردی نخست، به ترتیب دادن سندهای موجود در کتاب‌های حدیث، با توجه به مشایخ صاحب کتاب، به ترتیب حروف تهجی اول آن اسامی، پرداخت به این گونه که برای هر یک از مشایخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و دیگران بابی تشکیل داده و سندهای ابتدا شده به آن شیخ را پی‌درپی در جدولی منظم نموده و آن‌ها

را یک‌جا پیش روی بیننده قرار داده است تا وی، بر همه‌ی طرق آن شیخ تا برسد به امام علیه‌السلام، در یک‌جا واقف گردد.

و با این ابتکار خود، در برابر محققان وسیله‌ی مطمئنی جهت اشراف بر سندها و طبقه‌ی راویان، قرار داده است. وی، کار خود را از ترتیب سندهای کتب اربعه به جز «استبصار» آغاز نموده است. علت عدم ذکر سندهای استبصار آن است. که همه‌ی احادیث و سندهای موجود در استبصار در کتاب «تهذیب» موجود است و با ذکر سندهای تهذیب از استبصار بی‌نیاز خواهیم شد.<sup>(۱)</sup>

اما وجه مقدم داشتن کتب اربعه همان مبنایی است که قبلاً از آیت الله نقل کردیم که در نظر ایشان، نیاز به احادیث این کتاب‌ها بیش‌تر می‌باشد زیرا بیش‌ترین منابع و مصادر احادیث فقهیه، همین کتاب‌ها هستند. پس، استاد سندهای هر یک از این کتب را به گونه‌ای که ذکر شد ترتیب داد، و آن را «مرتب‌أسانید الکافی»، «مرتب‌أسانید الفقیه»، «مرتب‌أسانید التهذیب» نامید. آن‌گاه به ترتیب دادن سندهای مذکور در کتب رجالیه‌ی چهارگانه که قبلاً نام بردیم و همچنین سندهای برخی از کتاب‌های شیخ صدوق پرداخت.

ما ملاحظه می‌کنیم از باب مثال، آنچه با این سند آمده است: «علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن حماد، عن الحلبی» همه در یک جدول زیر هم گرد آمده با تعیین مواضع سندها در کتاب کافی. این سند بیش‌ترین رقم را تشکیل می‌دهد و به‌طور کلی، کلینی از استادش «علی بن ابراهیم» بیش از دو هزار حدیث نقل کرده است. آن‌گاه ملاحظه می‌کنیم که برخی از این راویان، گاهی فقط اسم او ذکر شده و گاهی نام پدر و جدش هم به تنهایی یا با هم آمده، و گاهی کنیه یا لقب او هم ذکر شده، و

---

(۱) گاهی به نظر می‌رسد سند حدیث در استبصار با تهذیب تفاوت دارد و لهذا احتمالاً باید سندهای تهذیب با استبصار مقابل شود گویا مرحوم آقای نوری که متصدی تحریر جدید این کتاب‌ها بوده این کار را انجام داده است.

گاهی صرفاً با کنیه یا با لقب بدون اسم آمده است. گاهی بعضی از نام‌های سلسله‌ی حدیث، ساقط شده یا با لفظ دیگر آمده است. ما از مشاهده‌ی همه‌ی سندهای مشابه و مقایسه‌ی آن‌ها با هم، می‌توانیم کلیه‌ی شیوخ راویان و شاگردان و طبقه‌ی ایشان و نیز خطاها و نواقصی که در آن سندها رخ داده از قبیل ارسال سند یا خطای در اسم راوی و نحو آن را بدانیم.

### سخن استاد در این خصوص:

مرحوم استاد ما، هدف خود را از «ترتیب‌الاسانید» در مقدمه‌ی «ترتیب‌الاسانید» کتاب کافی ذکر فرموده است. این مقدمه بسیار «پرفایده است و هیچ محقق‌ی که به علم رجال اهتمام می‌ورزد از خواندن آن، بی‌نیاز نمی‌باشد. وی چنین گفته است:

«هنگامی که من سرگرم تصفح و مطالعه‌ی جوامع بزرگ حدیث جهت تتبع در احادیث احکام بودم و نیز به جهت شناخت سندهای این احادیث به کتاب‌های علمای امامیه که درباره‌ی جمع و شرح حال این راویان، یا در تمییز مشترکات چه در اسم یا لقب تألیف کرده‌اند، مراجعه می‌کردم فکر من برهه‌ای از زمان میان این کتاب‌ها و سندهای روایات، جولان می‌کرد، پی بردم که آنان، بسیاری از راویان موجود در این کتب را نام نبرده‌اند. کما این که همان کسانی را هم که نام برده‌اند ذکر طبقه و شیوخی که از آنان حدیث نقل کرده‌اند، یا شاگردانی که این راویان اخذ حدیث کرده‌اند، خودداری نموده‌اند، با این که این خصوصیات، از اهم و اعظم اموری است که در غرض ایشان یعنی هدف از علم رجال، دخالت دارد. در بحث تعیین مشترکات هم - که یکی از فنون مهم رجال است - از آن چه شایسته‌ی ذکر است یعنی ذکر جزئیات که در سندها آمده از اسماء مشترک و تتبع و استقراء قرآینی که باعث تمییز دادن آن مشترکات است، عدول کرده و به کلیاتی که طی استقصای ناقص خود استنباط نموده‌اند، اکتفا کرده‌اند، هر یک به اندازه‌ی تتبع خود، بر سبیل فتوا و بدون ذکر شواهد یا با استشهاد قلیلی به شواهدی که از آن یافته‌اند (که برای محصل و محقق باعث علم یا ظن نمی‌شود و او را به مقصود به اندازه‌ی ذراعی یا وجبی نزدیک نمی‌کند) اکتفا نموده‌اند و به همین لحاظ

کتب مشترکات، رأساً متروک گردیده است و به آن‌ها رجوع نمی‌شود.»  
 «من در سندها به جز اشتراک راویان - که باعث سردرگمی است - نواقص دیگری از قبیل تصحیف و تغییر و قلب یعنی وارونه کردن سند، و زیاده و نقیصه‌ای که به دست استنساخ‌کنندگان یا مؤلفین عارض شده، و یا به خاطر این‌که مؤلفین در تحمل احادیثی که در کتابشان آورده‌اند به مناوله یا اجازه و یا وجاده<sup>(۱)</sup> اکتفا کرده‌اند، یا این‌که کلمات در آن کتاب روشن نبوده از باب بدی خط و نداشتن نقطه که در خطوط قدیم رسم بوده، و یا به لحاظ این‌که سندهای «معلق» را تمام دانسته‌اند، یا عکس آن که سند تمام را «معلق»<sup>(۲)</sup> تصور نموده و یا جز این‌ها از نواقص و خلل‌ها.»

«و دیدم در سندهای دیگری از همان شیخ حدیث که در سند آن اشتراک، و عیب و نقص آمده، قرآینی وجود دارد که غالباً و گرنه دائماً اسم مشترک را مشخص و عیب و نقص سند را رفع و غلطها را به صواب مبدل می‌کند.»

«هنگامی که پس از کثرت تتبع این حقیقت برایم روشن شد، پی بردم که تتبع سندها منبع بزرگی برای معرفت صحیح سندها و تشخیص مشترکات و دانستن نواقص و غلطها و صورت درست آن‌ها است. نیز دانستم چیزی که مانع گردیده محققان، از این فواید ارزنده که در اختیار آن‌ها است و شدیداً به آن‌ها نیاز دارند و از دانستن آن‌ها بی‌نیاز نمی‌باشند، صرف‌نظر کنند، همانا پراکنده بودن سندهای شیوخ حدیث از هم‌دیگر و مخلوط شدن سندها با متون احادیث است، به طوری که ملاحظه‌ی سندها مقدمه

(۱) علمای حدیث، هشت طریق برای اخذ حدیث از قبیل سماع، قرائت و جز آن ذکر کرده‌اند که پایین‌ترین مراتب آن، این قسم است: «مناوله» یعنی این‌که استاد کتابی را به شاگردش بدهد که از آن حدیثی نقل کند «اجازه» آن است که به او اجازه دهد از وی حدیث نقل کند «وجاده» آن است که نوشته‌ای از کسی بیابد و آن را نقل کند.

(۲) من در نامه‌ی اول خود به آیت‌الله بروجردی تعلیق را معنی کرده‌ام و بعداً در کلام استاد خواهد آمد و آن عبارت است از این‌که: آغاز سند به اعتماد بر سندهای گذشته حذف شود که در «کافی» زیاد است.



برای ملاحظه‌ی متون گردیده، و خود مستقلاً مورد نظر نیستند.»

«به نظرم رسید اگر سندها از متون جدا گردند، به ترتیبی که سندهای هر یک از شیوخ در یک جا گرد آید یا در مواضع خاصی ضبط گردد، به طوری که بتوان به آن اشاره و حواله کرد و برای طالبان، پیدا کردن آن آسان باشد، و نیز بر نقاط مجمل و یا معیوب و ناقص آن سندها حاشیه زده شود و نقاط ضعف را مرتفع سازد، که مراد از مجمل چیست و درست و صحیح موارد نقص، کدام است، همراه ذکر دلیل و شاهد بر آن چنانچه نیازی به آن باشد چه از سندهای موجود در آن موضع، یا از سندهای دیگری که به آن شیخ حدیث منتهی می‌گردند، اگر چنین عملی انجام گیرد، خود خدمتی به علم حدیث و علوم متفرع بر آن است. زیرا با این کار، همهی جهاتی که دخالت دارند در شناخت سندهای روایات، که در حقیقت برای احراز متون، اصل و زیربنا محسوب می‌شوند. به دست می‌آیند.»

«و با این کار، نواقصی را که در فن رجال ذکر کردیم از جمله مشترکات به صورت علمی و با مأخذ صحیح و واضح، رفع و علم رجال، کامل می‌گردد. به طوری که هر جوینده‌ای قادر بر نظر و استنباط از آن خواهد بود، و امید می‌رود از این طریق، افکار محصلان و طالبان، این کار را دنبال و فکرشان وسعت پیدا کند...».

### تذکر چند امر:

۱- در اول پاره‌ای از اسانید کتاب (کافی) تعلیق، واقع شده است، و آن عبارت از این است که یک یا چند راوی از اول سلسله‌ی سند، به اتکال بر سندهای متقدم بر آن، که آن راویان در آن‌ها ذکر گردیده‌اند، حذف شده است، پس این سند در حقیقت معلق و آویزان به آن سندها است.

کسانی که خبرویتی در این خصوص ندارند، تصور می‌کنند که همان شخصی که در اول این قبیل از سندهای معلق، واقع گردیده، از مشایخ کلینی است و کلینی از او بدون واسطه، حدیث روایت کرده است، مثل «سهل بن زیاد آدمی» که در اول خیلی از سندها آمده، در حالی که وی از مشایخ کلینی نیست.

استاد ما آیت الله بروجردی، این مشکل را چنین حل فرموده که نام آن راوی یا راویان را در جدولی که برای سندها ترتیب داده، در جای خود یعنی بعد از راوی اول یا دوم که حذف شده‌اند قرار داده و از ملاحظه‌ی دیگر سندهای آن جدول که به طور کامل و بدون تعلیق آمده‌اند نام راوی یا راویان معلق علیه دانسته می‌شود. و بدین‌گونه آن سند، از ارسال یعنی حذف واسطه، خارج می‌گردد. به همین دلیل، استاد، نام سه تن از راویان کلینی یعنی: سهل بن زیاد، احمد بن محمد بن عیسی، و احمد بن محمد بن خالد را که جزو راویان تعلیق یافته هستند، در مقصد دوم کتاب «ترتیب اسانید الکافی» جای داده و آن‌ها را از ردیف دیگر راویان که به ترتیب حروف تهجی، در مقصد اول ذکر شده‌اند استثنا فرموده است.

۲- اما نسبت به کتاب «تهذیب و استبصار» شایسته‌ی ذکر است که مؤلف آن دو کتاب شیخ طوسی کلیه‌ی احادیث را از کتاب‌ها و جوامع حدیث که از اواخر قرن دوم، تا اوایل قرن چهارم تدوین گردیده، اخذ کرده است. در ابتدای کار، عادت شیخ بر این قرار گرفته بود که سند و طریق خود را تا صاحب آن کتاب‌ها به طور کامل، ذکر نماید، و این امر در اول سندهای آغاز کتاب تهذیب و استبصار، مشهود است. آن‌گاه ملاحظه کرده که این کار، باعث تطویل کتاب خواهد شد لهذا از این روش عدول و به ذکر نام صاحب آن کتاب‌ها در اول سند حدیث، اکتفا نموده است، اما در خاتمه در مشیخه‌ی آخر این دو کتاب، طریق خود را به صاحبان آن کتاب‌ها که مأخذ وی در نقل حدیث بوده، ذکر کرده است تا بدین وسیله احادیث منقول از آن‌ها از «ارسال» خارج و به «مسند» تبدیل گردند.

قبل از شیخ طوسی، شیخ ابوجعفر صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی متوفای (۳۸۱ هـ) در کتاب «من لایحضره الفقیه» این کار را کرده، اما وی در نقل احادیث، به ذکر راوی آخر سند که از امام علیه السلام مباشرتاً حدیث را نقل کرده، اکتفا فرموده و در مشیخه‌ی آخر کتاب، طریق خود را به یک‌یک آن راویان بلا واسطه که گاهی بیش از یک طریق است، آورده است. و لهذا مشیخه‌ی کتاب فقیه و تهذیب و

جز این‌ها جزو مدارک علم رجال است و محققان این فن، به آن‌ها مراجعه می‌کنند. محدثان دیگری به شیخ صدوق اقتدا کرده و طرق خود را به خاطر پرهیز از تکرار و تطویل، به جای تکرار آن در اول هر حدیث، در مشیخه آورده‌اند.

۳- در این‌جا مسائل دیگری وجود دارد که دانستن آن‌ها برای کسی که بخواهد کاملاً بر کار آیت‌الله بروجردی در ترتیب اسانید، احاطه پیدا کند، لازم است، این مسائل به تفصیل در مقدمه‌ی معظم‌له بر «مرتبّ اسانید الکافی» ذکر شده ما در این‌جا به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

اول- برخی از راویان که سنی بوده‌اند از امامان به شیوه‌ی خود مثلاً از حضرت ابی‌عبدالله امام صادق به جعفر بن محمد نام برده‌اند که در سندهای مرتب شده به همین کیفیت آمده است.

دوم- در ترتیب سندها در غیر شیوخ مصنف کتاب، اسم بر کنیه و کنیه‌ی مبدو به (أب) بر مبدو به (ابن) و همه بر لقب‌ها و نسبت‌ها و آن‌ها بر اسامی مبهم، مقدم گردیده است.

سوم- در سندهای مبهم و ناقص توضیحاتی در حاشیه داده شده و فوایدی هم بر آن اضافه گردیده است، یا به صورت قطعی یا به صورت احتمال.

چهارم- رموز کتاب و چاپ کتاب‌های مأخذ، ذکر شده است.

پنجم- انتشار کتب اربعه باعث گردید که جوامع اولیه‌ی حدیث همان‌هایی که مأخذ این چهار کتاب بوده‌اند، از خاطرها بروند، در حالی که شواهد و قراین نشان می‌دهد که همه‌ی محتویات آن جوامع، به این چهار کتاب، منتقل نگردیده و بسیاری از فتاوی قدما که از سلف به خلف منتقل و در کتاب‌های فتوایی نقل شده است، بدون مدرک باقی مانده. و لهذا به مجرد نیافتن خبری موافق آن فتاوی، نمی‌توان آن‌ها را انکار کرد. آیت‌الله بروجردی جوامع یاد شده را جوامع اولیه، و کتب اربعه را جوامع ثانویه یا اخیره می‌نامید. این قبیل مطالب را استاد در آغاز بحث و در طی مقدمه‌ی اول که خاص ترجمه‌ی کلینی است آورده است.

ششم- در اول کتاب مرتّب اسانید الکافی چهار مقدمه آمده است:

#### مقدمه‌ی اول:

شرح حال کلینی، مؤلفات، محل دفن و حوادث عصر وی از مأخذ دست اول، به اضافه‌ی فهرست کتاب‌های (کافی) و اختلافی که در ترتیب یا در تعداد آن‌ها رخ داده است و نیز مقدار اعتبار این کتاب با نقل نظرات گوناگون است.

#### مقدمه‌ی دوم:

که بسیار مهم و نقش کلیدی دارد، راجع به طبقات محدثین و ابتکار خاص آیت‌الله در این خصوص است که خلاصه‌ای از آن، در نوع دوم از آثار رجالی ایشان ذکر خواهد شد.

#### مقدمه‌ی سوم:

معرفی راویان کتاب «کافی» از مؤلف آن، کلینی است که دوازده تن را به اسم و رسم و با شرح حال و نام راویان آن‌ها ذکر فرموده از این قرار:

- ۱- احمد بن ابراهیم بن ابی رافع انصاری صمیری، ابو عبدالله کوفی نزیل بغداد.
- ۲- احمد بن احمد، ابوالحسین الکاتب الکوفی نزیل بغداد.
- ۳- احمد بن علی بن سعید ابوالحسین الکوفی.
- ۴- احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن الحسن بن الجهم بن بکیر بن اعین، ابو غالب الزراری (۲۸۵-۳۶۸ هـ).
- ۵- اسحاق بن الحسن بن بکران، ابوالحسین الفقه‌رای التمار.
- ۶- جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه، ابوالقاسم القمی (حدود ۲۸۴-۳۶۹ یا ۳۶۸ هـ).
- ۷- عبدالکریم بن عبدالله بن نصر البزاز، ابوالحسین البغدادی.
- ۸- علی بن احمد بن محمد بن موسی الدقاق.
- ۹- محمد بن احمد بن محمد بن سنان نزیل الری.

۱۰- محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن البهلول بن همام بن المطلب بن همام، ابوالفضل الشیبانی نزیل بغداد (۲۹۷-۳۸۷ هـ).

۱۱- محمد بن محمد بن عصام الکلبینی. (که گویا از خاندان کلینی است).

۱۲- هارون بن موسی بن احمد بن سعید ابومحمد التلعکبری الشیبانی (حدود ۲۹۸-۳۸۵ هـ).

استاد، در پایان، نام برخی دیگر از جمله محمد بن ابراهیم النعمانی را جزو راویان کافی از کلینی یاد کرده است.

### مقدمه‌ی چهارم:

معرفی شیوخی که کلینی در این کتاب از آنان حدیث نقل کرده است و جمعاً ۳۷ نفرند به اضافه‌ی کسانی که به عنوان «عده من اصحابنا» در بسیاری از سندهای (کافی) آمده‌اند، حضرت استاد، آنان را به چند دسته تقسیم و افراد هر دسته را معرفی فرموده است. این بخش مفصل است و در حقیقت جزو مطالب اصلی کتاب می‌باشد.

### ۲- مرتب رجال الأسانید:

به نظر می‌رسد این سلسله از کتب، نتیجه و محصول نوع اول است. به این شرح که استاد، هنگامی که سندهای چند کتاب حدیث و رجال را به شرحی که گذشت مرتب نمود، از روی آن سندهای مرتب شده و گرد آمده، طبقات راویان را استخراج و اسامی شیوخ روایت آنان و نیز کسانی که از آنان روایت کرده‌اند را به دست آورد. این راویان را هم به ترتیب حروف تهجی، مرتب نموده و در برابر نام هر یک، طبقه و مشایخ و راویان وی را به اختصار بدون شرح حال و معرفی آنان، ذکر کرده است.

پس فرق عمده میان این دو نوع و دو سلسله از کتاب‌های رجال استاد آن است که در نوع اول، سندها را و در نوع دوم راویان واقع در آن سندها را مرتب کرده و طبقات آنها را مشخص فرموده است.

با توجه به این امر، نخست می‌باید کیفیت طبقه‌بندی راویان را که خود فنی از فنون علم رجال نزد اهل سنت و به صورتی دیگر نزد شیعه است، با ضابطه‌ی معینی بیان

کرد. و استاد در این خصوص دارای نظریه‌ی ابتکاری است که در مقدمه‌ی دوم مرتب اسانید الکافی، آن را مشروحاً بیان فرموده این چنین:

### مقدمه‌ی دوم در بیان طبقات محدثین:

«بدان که هر گاه شیوخ گذشته را که به احادیث مروی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وائمه‌ی پس از وی عنایت داشته‌اند و مدتی از عمر خود را در طلب حدیث و اخذ آن از شیوخ و اساتید مقدم بر خود صرف کرده‌اند، و برهه‌ای دیگر از عمر را در روایت و نقل حدیث به شاگردانشان (که آن شیوخ را درک نکرده‌اند) مصروف داشته‌اند، هر گاه این راویان را به گونه‌ای مرتب کنی که شیوخ هر عصر، از شاگردان خدا که بلاواسطه از آن حضرت حدیث، روایت کرده‌اند، تا عصر شیخ طوسی، آخرین مصنفین کتب اربعه‌ی حدیث طایفه‌ی امامیه، (۳۸۵-۴۶۰) اگر برای هر یک، عمر متعارف و اشتغال به اخذ حدیث را هم در سنین عادی، فرض کنی، جمعاً ۱۲ طبقه‌اند.»

«به عبارت دیگر، هرگاه شیخ طوسی از شیعه و خطیب بغدادی (۴۶۳) معاصر شیخ از اهل سنت، حدیثی را با سند از رسول خدا روایت کنند و فرض کنیم راویانی که واسطه‌ی بین این دو تن و بین رسول خدا هستند، هر یک عمری عادی کرده و در «سنین عادی» اخذ حدیث نموده‌اند، این سند مشتمل بر دوازده تن خواهد بود.»

«اما اگر برخی از آنان، عمری طولانی داشته به طوری که با دو راوی با عمر عادی، معاصر گردیده و یا در غیر وقت عادی به اخذ حدیث پرداخته و از دو طبقه، حدیث اخذ کرده باشد و یا واجد هر دو مزیت باشد، طبعاً رجال سند، کمتر از ۱۲ تن خواهند بود. این نوع از سند در اصطلاح علمای رجال (عالی) شمرده می‌شود. و هر اندازه چنین افراد (استثنایی) در سند بیش‌تر باشند، واسطه‌ها کمتر و آن سند، عالی‌تر خواهد بود.»

«هم‌چنان که اگر در سند، کسی باشد که از راوی معاصر و هم‌طبقه‌ی خود روایت نماید قهراً سلسله‌ی سند، از ۱۲ راوی تجاوز می‌کند و آن سند، طولانی می‌شود. ما بنای

طبقات را بر فرض اول (که متعارف است) گذارده‌ایم و طبقات را تا عصر شیخ طوسی ۱۲ طبقه قرار دادیم».

تا این‌جا ترجمه‌ی سخن استاد بود.

استاد، بعداً طبقات رجال را پی‌درپی با اشاره به نام برخی از رجال هر طبقه ذکر فرموده، و با ملاحظه‌ی آن‌ها آشکار می‌گردد که صحابه‌ی رسول خدا، غالباً از طبقه‌ی اول هستند، برخی از ایشان که عمر طولانی کرده‌اند معاصر طبقه‌ی دوم نیز بوده‌اند. طبقات رجال، متوالی و یکی پس از دیگری می‌باشند. بزرگان و کبار اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام (م ۱۴۸هـ) امثال زراره و کسان هم‌طبقه‌ی او، در طبقه‌ی چهارم، و صغار آنان در طبقه‌ی پنجم، بیش‌تر اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام (م ۲۰۳) در طبقه‌ی ششم واقع شده‌اند.

درباره‌ی این طبقه‌ی اخیر استاد فرموده: ولادت اکثر آنان، در حدود سال (۱۴۵ تا ۱۶۶هـ) و وفاتشان در حدود (۲۱۰ تا ۲۳۰هـ) است. از جمله‌ی این طبقه (طبقه‌ی ششم) از راویان شیعه، محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی و امثال آنان، و از اهل سنت، محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴هـ) و غیاث بن کلوب بن فیهس را ذکر فرموده است.

هم‌چنان‌که از اصحاب طبقه‌ی هفتم، احمد بن محمد بن خالد برقی، و احمد بن محمد بن عیسی اشعری و دو برادر: حسن و حسین ابنی سعید اهوازی، و عبدالعظیم حسنی و بسیاری از معاصران ایشان را ذکر کرده و فرموده است غالباً تولد آنان در حدود (۱۸۵ تا ۲۰۰) و وفاتشان در حدود (۲۶۰ تا ۲۷۰) است.

به نظر ما شایسته است از رجال اهل سنت «احمد بن حنبل شیبانی» متوفای ۲۴۱ را از همین طبقه به شمار آورد.

از طبقه‌ی هشتم، راویانی هستند که بسیاری از آنان از شیوخ کلینی می‌باشند و نامشان در مقدمه‌ی چهارم کتاب آمده است امثال حسن بن علی بن مهزیار و حسن بن محمد بن احمد صفار و محمد بن احمد بن احمد بن یحیی، و محمد بن حسن صفار،

و محمد بن علی بن محبوب، تاریخ تولد آنان به طور غالب (۲۳۰ تا ۲۵۰) و وفاتشان در حدود (۳۰۰ تا ۳۱۰هـ) است.

استاد، از رجال طبقه‌ی نهم، شیخ کلینی (م ۳۲۹هـ) و احمد بن داود قمی و احمد بن یحیی العطار، و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح وکیل ناحیه‌ی مقدسه، و علی بن الحسین بن بابویه قمی (م ۳۲۹) پدر شیخ صدوق (م ۳۸۱هـ) و امثال ایشان را ذکر کرده و فرموده است: تولد آنان غالباً در حدود سال (۲۶۰ تا ۲۷۰) و وفاتشان در حدود (۳۳۰ تا ۳۵۰هـ) است.

از جمله رجال طبقه‌ی دهم، که مستقیماً و بدون واسطه از امام معصوم حدیث نقل نکرده‌اند، شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صاحب کتاب من لایحضره الفقیه) و برادرش حسین، و جعفر بن محمد بن قولویه قمی (همراه تأمل) و محمد بن احمد بن جنید اسکافی، و محمد بن اسحاق الندیم، معروف به ابن‌ندیم، صاحب فهرست معروف، و هارون بن موسی تلعبیری و امثال آنان، در کلام استاد ذکر شده و تاریخ تولد آنان را به طور غالب در حدود (۲۶۰ تا ۳۱۰هـ) و تاریخ وفاتشان را در حدود (۳۶۰ تا ۳۸۰) یاد کرده است.

از رجال طبقه‌ی یازدهم، شیخ مفید و امثال آنان را ذکر کرده و تاریخ وفات آنان را غالباً در (۴۰۰ تا ۴۲۰) دانسته است. شیخ طوسی و معاصران وی را در طبقه‌ی دوازدهم آورده و تاریخ وفاتشان را به طور غالب در سال ۴۵۰ تا ۴۶۰ دانسته است.

استاد، همه‌ی این طبقات را مقید کرده به کسانی که به طور معمول عمر کرده و حدیث أخذ کرده‌اند، در پایان فرموده است: «برای طبقات متأخر امثله‌ی زیادی ذکر کردم زیرا آنان، در مصنفات اصحاب ما به طور مضبوط ذکر نشده‌اند و ما خواستیم هر کس از آنان را یافته‌ایم در این جا ذکر کنیم، و اگر توفیق مساعد گردد برای طبقات، کتاب علی حده‌ای تألیف می‌کنم» خداوند به وی توفیق داد و علاوه بر سلسله‌ی کتاب‌های «مرتب‌الأسانید» سلسله‌ی کتاب‌های «مرتب‌الرجال‌الأسانید» را که همان طبقات است تألیف فرمود.



گاهی رجالی یافت می‌شوند که طبقه‌ی آنان کاملاً مشخص نیست درباره‌ی این قبیل افراد، آیت الله در کتاب‌های طبقات فرموده مثلاً «کأنه من الطبقة السابعة».

پس از این بحث، فواید مهمی در خاتمه‌ی این مقدمه آورده که طبقه‌ی راویان از علی و حسنین و حضرت علی بن‌الحسین و دیگر ائمه علیهم السلام را در فایده‌ی اول، و در فایده‌ی دوم یادآور شده که بنابر این که غالباً هر یک از طبقات لاحق، شاگرد طبقه‌ی سابق‌اند پس فایده‌ی دانستن طبقات، پی بردن به ارسال سند یا سقوط نام راوی از سندی است که بین دو شخص راوی از هم، دو طبقه فاصله شده باشد، این مسئله‌ی مهم را مشروحاً بیان فرموده است.

در فایده‌ی سوم، این نکته را یادآور گردیده که راویان هر طبقه، بیش‌تر به دو دسته‌ی «صغار و کبار» تقسیم می‌شوند صغار، کسانی هستند که طبقه‌ی مقدم را به طور کامل به گونه‌ای که بتوانند همه‌ی روایات آنان را اخذ و تحمل کنند درک نکرده‌اند و تنها برخی از روایاتشان را از خود آنان اخذ و بقیه را از کبار طبقه‌ی خود گرفته‌اند. این مطلب مهم را هم که غفلت از آن ممکن است نظم طبقات را به هم بزند، مشروحاً بیان فرموده است.

در فایده‌ی چهارم، یادآور گردیده که علمای متأخر از شیخ طوسی را از شیخ ابی‌علی فرزندی گرفته تا دیگران را بررسی کردیم و آنان را در ۲۴ طبقه یافتیم و مرتب نمودیم. که با طبقات قبل جمعاً ۳۶ طبقه می‌شوند. آن‌گاه یک‌یک طبقات اخیر را چنین ترتیب داده که به اختصار یاد می‌شوند:

۱۳- شیخ ابی‌علی فرزندی شیخ طوسی و دیگران.

۱۴- راوندیین و عمادالدین طبرسی و دیگران.

۱۵- شاذان بن جبرئیل و شیخ منتجب‌الدین و دیگران.

۱۶- سیدفخار و ابن نما و دیگران.

۱۷- محقق حلّی و ابن طاووس و پدر علامه‌ی حلّی و دیگران.

۱۸- علامه حلّی و برادرش علی و ابن داود و دیگران.

- ۱۹- فخرالدین پسر علامه و عمیدالدین و دیگران.
- ۲۰- شهید اول محمد بن مکی و دیگران.
- ۲۱- شیخ مقداد سیوری، صاحب احکام الآیات و دیگران.
- ۲۲- شیخ احمد بن فهد صاحب عدة الداعی و دیگران.
- ۲۳- علی بن هلال جزائری...
- ۲۴- محقق ثانی شیخ عبدالعالی کرکی...
- ۲۵- شهید ثانی شیخ زین‌الدین...
- ۲۶- حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی...
- ۲۷- شیخ بهائی، و مولی عبدالله تستری، و میرزا محمد استرآبادی و صاحبان دو کتاب معالم و مدارک...
- ۲۸- محمدتقی مجلسی و محقق سبزواری و آغاحسین خوانساری...
- ۲۹- محمدباقر مجلسی و آقا جمال خوانساری...
- ۳۰- سیدمحمدحسین خاتون آبادی و محمد اکمل، پدر وحید بهبهانی...
- ۳۱- آقا محمد وحید بهبهانی و شیخ یوسف صاحب «حدائق»...
- ۳۲- بحرالعلوم و صاحب قوانین و کاشف الغطاء و میرزا مهدی نراقی.
- ۳۳- سیدباقر الحلاوی و سیدجواد عاملی، و صاحب جواهر و صاحب ریاض، و مولی احمد نراقی، و حاجی کلباسی و سیدمحمد باقر رشتی و صاحب فصول...
- ۳۴- شیخ مرتضی انصاری و سیدمهدی حلاوی، و عم آیت‌الله بروجردی سیدمحمود صاحب «مواهب»...
- ۳۵- میرزا محمدحسین شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی...
- ۳۶- شیوخ و اساتید آیت‌الله بروجردی: آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و سیدمحمدکاظم صاحب عروة و شریعت اصفهانی و میرزا محمدتقی شیرازی...

### داستان سلسله‌ی رجالی آیت‌الله بروجردی:

آن‌چه از این دو سلسله به عنوان «مرتب‌الاسانید و مرتب‌رجال‌الاسانید» یا ترتیب‌الاسانید و ترتیب‌رجال‌الاسانید درباره‌ی امهات کتب حدیث و رجال امامیه انتشار یافته، همگی تألیف سیدنا الأستاذ است که بیش‌تر آن‌ها را هنگام توقف و توطن در شهر بروجرد، به رشته‌ی تحریر و تألیف در آورده است. هنگامی که به قم انتقال یافت در یک جلسه یا لجنه‌ی علمی خاص «رجال» متشکل از افراد معدودی در حدود پنج نفر که در اندرون آن حضرت، واقع بود، در قبال جلسه‌ی حدیث که تقریباً دو سه سال پس از آن، با افراد بیش‌تری بین ۲۰ تا ۲۴ نفر به شرحی که گفته شد در بیرونی ایشان تشکیل می‌گردید که بعداً جلسه‌ی حدیث، به دو جلسه انشعاب یافت و کتاب‌های و سائل میان آن دو تقسیم گردید.

پس از این‌که استاد، در این سلسله‌ی رجالی تجدیدنظر فرمود آن‌ها را در اختیار دوست فقید ما حجت‌السلام والمسلمین شیخ میرزا حسن نوری همدانی گذاشت تا با خط زیبا و قریحه و ذوق کم‌نظیر خود، آن‌ها را زیرنظر استاد، با کمی تغییر و تکمیل، بازنویسی و منظم نماید. آن‌چه از این دو سلسله‌ی رجالی به صورت افست چاپ شده همه به خط مرحوم نوری است به استثنای یک جزء از آن‌ها یعنی «مرتب‌رجال‌الاسانید من لایحضره الفقیه» که به خط مرحوم حجت‌الاسلام سیدمحمدحسن فرزند برومند آیت‌الله بروجردی است که در کار رجال به پدر خود کمک می‌کرد.

دوست ما آقای نوری، داستان رابطه‌ی خود را با آیت‌الله بروجردی و علت آن‌که وی را برای تحریر مجدد کتب رجالی خویش برگزید، چنین تعریف می‌کرد: که وی نامه‌ای به آن حضرت جهت کاری نوشته بود، همین‌که آیت‌الله نامه را خواند و زیبایی خط نامه را ملاحظه فرمود، با توجه به این‌که ایشان از خط خوب خوشش می‌آمد، وی را خواست و چند لحظه به وی نگاه کرد، آن‌گاه فرمود: من کتاب‌هایی تألیف کرده‌ام که نتیجه‌ی عمر من است می‌خواهم شما آن‌ها را مجدداً تحریر کنی». آقای نوری آمادگی خود را برای این کار به عرض ایشان رسانید. آن حضرت وقتی را در هر روز معین

فرمود که آقای نوری خدمتش برسد، این کار در اتاق خاص ایشان که در آن شب و روز زندگی می‌کرد انجام می‌گرفت. این اتاق در کنار کتابخانه‌ی وی واقع بود که همواره برای رفتن به اتاق بیرونی از آن عبور می‌فرمود. آیت‌الله به نوبت، یک‌یک کتاب‌ها را به وی تحویل و نحوه‌ی تنظیم و تکمیل آن‌ها را به او یاد می‌داد.

آقای نوری می‌گفت: آیت‌الله گاهی به من می‌فرمود: «تو در این کتاب‌ها و در اجر و ثواب آن‌ها نزد خداوند با من شریک هستی». این کار حدود ۱۵ سال، ادامه داشت. آقای نوری، کار خود را به تنهایی (و نه در جلسه‌ای مانند جلسه‌ی رجال و جلسه‌ی حدیث) انجام می‌داد. گاهی در خانه‌ی خود و گاهی در بیرونی آیت‌الله، در کنار جلسه‌ی حدیث. که من در آن شرکت داشتم.

وی هر روز می‌آمد و دفاتر خود را از اشکاف اتاق بیرون می‌آورد و در گوشه‌ای می‌نشست و می‌نوشت. فراموش نمی‌کنم که وی هر روز هنگام دخول، بر سبیل شیرین‌کاری نام یکی از انبیای عظام مثلاً: «یا شعیب» یا «ذالکفل» یا دیگر انبیای بنی‌اسرائیل را بر زبان می‌آورد، بعضی از روزها همین که وارد اتاق می‌شد، پیش از این که نام کسی را ببرد من به او می‌گفتم شیخنا امروز نوبت کدام یک از پیغمبران است، او می‌گفت: جرجیس!!

هنگامی که بین اعضای جلسه‌ی حدیث، در مسئله‌ای مرتبط به کارشان، بحث در می‌گرفت (که بسیار اتفاق می‌افتاد و صداها بلند می‌شد و گاهی به نزاع و مشاجره می‌انجامید) آقای نوری که در گوشه‌ای نشسته و مشغول کار خود بود متوجه جمع می‌شد و گاهی با مزاح، وارد بحث می‌شد و با یک یا دو کلمه و ادخال سرور، افراد را به مصالحه وامی‌داشت. او به همین اندازه در کار تألیف حدیث با ما شریک بود.

ما، در حدود هفت سال به این کار مشغول بودیم و از همان هنگام، مراتب دوستی و مودت بین من و آقای نوری برقرار گردید و تا پایان عمر ایشان ادامه داشت. آن مرحوم در تاریخ (۱۴۱۰ هـ ق) در حالی که به سوی شهر «سیرجان» قبل از ماه رمضان، جهت وعظ می‌رفت بر اثر تصادف ماشین، با کسان دیگری که با او بودند به رحمت

ایزدی پیوست. فوت ایشان من را بسیار متأثر کرد، ایشان در عین کمالات زیاد، گوینده و خطیب توانایی بود. شعر می‌سرود و خط نستعلیق را زیبا می‌نوشت، چند نمونه از خطوط وی نزد من موجود است.

در این جا صریحاً می‌گوییم: که من دوستی صمیمی‌تر از وی نداشتم، او در حوادث و اوضاع و احوال حوزه، دقت می‌کرد، و بسیاری از حوادث پنهان داخل حوزه را با توجه به رابطه‌اش با بیت آیت الله بروجردی، می‌دانست، او اشخاص را می‌شناخت در حدی که دیگران نمی‌شناختند. در علم رجال به خصوص در شیوه‌ی آیت الله بروجردی، بصیرت پیدا کرده بود، و کسی به پایه‌ی او نمی‌رسید. او فیش‌هایی آماده و کارهای رجالی آیت الله بروجردی را درباره‌ی سندها و رجال کتب حدیث، کامل کرده بود، به علاوه اسناد و رجال کتاب‌های صدوق به جز «من لایحضره الفقیه» را خود رأساً تألیف و بر آیت الله عرضه داشت که مورد قبول و رضایت وی قرار گرفت.

ایشان، به نوشته‌های استاد که با حوصله‌ی تمام ظرف بیش از سی سال از روی کتاب‌های چاپ سنگی فراهم کرده بود، اکتفا نکرد، بلکه سندها را از روی چاپ‌های جدید مرتب یا با آن‌ها تطبیق می‌کرد و به نظر استاد می‌رسانید. یک بار به من گفت: من فیش‌های زیادی در خانه دارم که می‌توانم سندهای هر یک از کتاب‌ها را از نو ترتیب دهم. وی در هنگام برگزاری کنگره‌ی شیخ طوسی در دانشگاه مشهد در سال ۱۳۴۹ به خواهش من، مقداری از اسانید تهذیب شیخ طوسی را از روی همان فیش‌ها مرتب کرد که با مقدمه‌ی من در کتاب «الذکر الالفیة للشیخ الطوسی» جلد دوم یادنامه‌ی شیخ طوسی، چاپ گردید.

باری، این کتاب‌ها طی دو سلسله به شرحی که گفته شد فراهم گردید و در کتابخانه‌ی آیت الله بروجردی محفوظ بود. ایشان به آن‌ها مراجعه و آن‌ها را با خط خود تصحیح و یا برای برخی از آن‌ها به خط خود فهرست می‌نوشت که در نسخه‌های چاپ شده دیده می‌شود.

تا این‌که آن عالم فرزانه، به رحمت ایزدی پیوست، و هیچ‌یک از آن کتاب‌ها منتشر

نگردید، در حالی که هرکس چیزی از آن آثار می‌دانست یا شنیده بود، آرزو می‌کرد که ای کاش آن آثار نفیس چاپ می‌شد. چه آن‌که آن‌ها در علم رجال جزو ذخایر نفیس به شمار می‌روند. من هم به نوبه‌ی خود همواره برای انتشار آن گوهرهای بی‌همتا تلاش می‌کردم، تا این‌که خداوند مؤسسه‌ی «بنیاد پژوهش‌های اسلامی» را که از سازمان‌های فرهنگی مهم آستان قدس رضوی است، توفیق داد تا برای اولین بار، این آرزوها را برآورد و سلسله‌ی رجال را با چاپ افست منتشر کند. همان‌طور که گفتم همه‌ی آن آثار به خط مرحوم میرزا حسن نوری است به جز یک جزء که به خط سیدمحمدحسن آیت‌الله‌زاده‌ی بروجردی است.

### داستان چاپ آثار رجالی آیت‌الله بروجردی:

داستان بدین‌گونه بود: که این‌جانب با آقای نوری در قم تماس گرفتم و با اصرار تمام، وی را واداشتم تا با حجت‌الاسلام آقای سیدمحمد صادق طباطبایی، فرزند سیدمحمدحسن و نواده‌ی آیت‌الله بروجردی، که مخطوطات رجالی نزد وی بود، در خصوص انتشار آن‌ها صحبت کند. آن مرحوم، با سیدمحمدصادق و هم با بزرگ‌خاندان آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله سیدمحمدباقر سلطانی، ساکن قم که از بزرگان علما و مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود و قبلاً از وی نام بردیم، تماس گرفت. این کوشش‌های قابل‌سپاس، از طرفین یعنی از جانب آقای نوری و آقایان نامبرده و از طرف من و آقای شیخ علی‌اکبر الهی خراسانی مدیرعامل «بنیاد پژوهش‌های اسلامی» ادامه داشت، تا سرانجام به توافق رسیدیم و هیأت مدیره‌ی بنیاد پژوهش‌ها هم موافقت کرد و کار چاپ آغاز شد.

همه‌ی آن آثار خطی، در اختیار «بنیاد پژوهش‌ها» قرار گرفت، آیت‌الله حاج شیخ عباس طبسی نماینده‌ی ولی امر مسلمین و متولی آستان قدس رضوی پس از وقوف بر نفاست و اهمیت این آثار، با انتشار آن‌ها موافقت کرد، که در این‌جا از ایشان سپاس‌گزاری می‌شود و مسلماً این کار، یکی از کارهای مهمی است که در زمینه‌ی فرهنگ و عمران از سوی وی در آستان قدس رضوی انجام گرفته است.

بنیاد پژوهش‌های اسلامی زیر نظر آقای نوری که موقتاً از قم به مشهد آمده بود، مقدمات چاپ را آغاز کرد. آقای نوری برخی از نواقص آن‌ها را مرتفع کرد و برای آن‌ها فهرستی با تطبیق صفحات کتاب‌های قدیمی با چاپ‌های جدید، فراهم نمود که نمونه‌ی آن فهرست، در اول «ترتیب آسانید الکافی» به خط ایشان، چاپ شده است. همه‌ی این مجلدات که شرح آن‌ها خواهد آمد بحمدالله نزد ما گرد آمد.

### مقدمه‌ی آقای نوری:

مرحوم آقای نوری، در مقدمه‌ی خود بر مجلد «ترتیب آسانید الکافی» جریان کار خود را در این آثار به این گونه شرح داده است اولاً، شماره‌ی سندها، مطابق چاپ سنگی کتاب «کافی» بود، ایشان فهرستی از ابواب کافی چاپ جدید (چاپ معروف آخوندی) ترتیب داد که در اول کتاب چاپ شده است.

ثانیاً: برای این جزء از مجموعه سلسله‌ی رجالیه، مستدرکاتی تهیه نمود که در آخر جزء اول و دوم، چاپ گردیده است.

ثالثاً، فهرست دیگری برای ابواب کتاب تهذیب و استبصار از چاپ جدید (آخوندی) ترتیب داد زیرا ارقام موجود در نسخه‌ی خطی، مطابق چاپ سنگی کتاب «تهذیب» بود و با «استبصار» هم تطبیق نیافته بود، و ایشان این نقیصه را مرتفع کرد. بنابراین، علاوه بر ارقام چاپ‌های سنگی کافی و تهذیب که به جای خود در متن کتاب باقی است. با مراجعه به این دو فهرست، می‌توان مواضع سندها را در چاپ جدید این کتب، پیدا کرد.

### مجموعه کتاب‌های سلسله‌ی رجالی:

همه‌ی این کتاب‌ها به خط مرحوم آقای نوری است به استثنای یکی که به خط آیت‌الله‌زاده‌ی بروجردی است و با همان خط، افست گردید و در هفت مجلد، دو جلد رحلی و پنج جلد خشتی چاپ شد:

### مجلد اول:

«ترتیب أسانید الکافی» است که مرحوم آیت الله بروجردی مقدمه‌ی مفصل<sup>(۱)</sup> و باارزشی بر آن نوشته و ما خلاصه‌ی آن را قبلاً یاد کردیم. در این مقدمه انگیزه‌ی تألیف کتاب و فواید بسیاری از جمله کیفیت طبقات رجال که ابتکار خود او است آمده است. پیش از مقدمه‌ی آیت الله که آغاز کتاب است، مقدمه‌ی مرحوم نوری که قبلاً اشاره شد، و پیش از آن، مقدمه‌ی مبسوطی به قلم این جانب است که محتویات آن با شرح و بسط بیش‌تر در کتاب حاضر آمده است. در بین مقدمه‌ی آقای نوری و آغاز کتاب، فهرست ابواب چاپ جدید کافی که قبلاً گفته شد جای دارد.

### مجلد دوم:

«ترتیب أسانید التهذیب» است. در آغاز این جلد مقدمه‌ای به قلم آیت الله بروجردی است که در آن اظهار داشته پس از فراغت از تجرید<sup>(۲)</sup> اسانید «کافی» از متون احادیث، و مرتب کردن و تعلیق بر آنها، به ترتیب اسانید «تهذیب» پرداخته، و پیش از شروع به آن، اموری را یاد کرده است: امر اول، ترجمه‌ی مختصری از شیخ طوسی است. ولی آن حضرت موفق به اتمام این مقدمه نگردیده و به جز همین امر اول، که آن هم بر حسب نسخه‌ی موجود از این کتاب نزد ما، ناتمام مانده و امور دیگر را ننوشته است، اگر هم فرضاً مرقوم داشته است در این نسخه که به خط آقای نوری و آخرین تحریر این کتاب است نیامده است.

در این جا افشای این حقیقت مکتوم را لازم می‌دانم: هنگامی که می‌خواستیم چاپ

---

(۱) راجع به کیفیت دست‌یابی بر این مقدمه، بعداً توضیح می‌دهم.

(۲) این تعبیر، اشاره به مطلبی است که آیت الله در آغاز مقدمه‌ی خود فرموده بود که لازم است سندهای روایات را از متون آنها جدا کنیم و آنها را با نظم خاصی ترتیب دهیم، بنابراین «ترتیب الاسانید» در حقیقت تجریدالاسانید عن المتون است.



کتاب را آغاز کنیم مرحوم آقای نوری گفت: (کتاب «ترتیب آسانید الکافی» دارای مقدمه‌ای به قلم استاد بود، ولی هنگامی که می‌خواستیم کتاب را پاک‌نویسی کنیم آیت الله فرمود: در اول آن چند صفحه‌ی سفید بگذارید من می‌خواهم مقدمه را مورد تجدیدنظر قرار دهم و پس از تجدیدنظر، شما آن را در اول کتاب بنویسید. اما این کار صورت نگرفت و آیت الله آن مقدمه را اگر هم تجدیدنظر فرموده بود به من تحویل نداد، لهذا این نسخه از آن مقدمه‌ی مهم خالی است. اما نسخه‌ای از آن مقدمه نزد حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج‌میرزا مهدی صادقی تبریزی وجود دارد).

این آقای صادقی یکی از فضلاء نزدیک به آیت الله بروجردی و یکی از اعضای جلسه‌ی رجال بود که قبلاً از آن یاد کردیم. وی در اثنای عمل، آثار رجالی آیت الله را استنساخ کرده بود. از جمله مقدمه‌ی کافی در نسخه‌ی وی وجود داشت، قرار شد آقای نوری به جناب آقای صادقی مراجعه و آن مقدمه را از ایشان طلب کند. پس از مراجعه به ایشان، آقای صادقی که ظاهراً انتظار می‌کشید امکاناتی برای چاپ آثار رجالی آیت الله بروجردی موجود نزد وی، یافت شود موقع را مغتنم شمرده به آقای نوری گفته بود: (من مقدمه را نمی‌دهم مگر این که «کتاب ترتیب آسانید کافی» را شما چاپ کنید، پس از این که از چاپ خارج گردید، اجازه می‌دهم از آن مقدمه استفاده کنید).

این مسئله در بنیاد پژوهش‌های اسلامی مطرح و قرار شد فقط پانصد جلد از این کتاب در قطع کوچک و با حروف سربی به هزینه‌ی «بنیاد» چاپ شود و شد. آن‌گاه این اثر نفیس را مرحوم آقای نوری به خط خوش خود مانند اصل کتاب‌ها نوشت و در اول این مجلد قرار گرفت. البته مرحوم آقای صادقی پس از چاپ اول، چاپ دیگری از این جلد، با دقت و تصحیح بیش‌تری ارائه داد و مرحوم شد روحش شاد.

به هر حال، این مقدمه‌ی گران‌بها، همراه مقدمه‌ی ناقص ایشان بر کتاب «ترتیب آسانید التهذیب» و مقدمه‌ی ایشان بر کتاب «جامع الرواة» و کتاب «جامع أحادیث الشیعة» و شاید مقدمه‌ی وی بر کتاب خلاف شیخ طوسی که برای اولین بار به کوشش ایشان

چاپ گردید، همه با هم جهت عرضه‌ی آنها بر شرکت‌کنندگان در مراسم کنگره‌ی تکریم از وی و از شیخ شلتوت، که در چهلمین سالگرد ایشان برگزار می‌گردد، چاپ می‌شود.<sup>(۱)</sup>

### مجلد سوم:

در این جلد، سندهای پنج کتاب از کتاب‌های روایی شیخ صدوق آمده است:

۱- ترتیب اسانید کتاب الخصال.

۲- ترتیب اسانید کتاب المعانی.

۳- ترتیب اسانید کتاب علل الشرایع.

۴- ترتیب اسانید کتاب ثواب الاعمال.

۵- ترتیب اسانید کتاب عقاب الاعمال.

همه‌ی این کتاب‌ها به خط آقای نوری است، حتی فهرست‌های آنها، و در آنها اثری از خط آیت‌الله نیافتیم، یا آنها را مورد مطالعه قرار نداده که بسیار بعید است، و یا این که ملاحظه فرموده ولی حاشیه‌ای بر آنها نرده است. اما حواشی ایشان در نسخه‌ی اصلی که به خط خودشان بوده به خط آقای نوری به این کتاب‌ها منتقل گردیده است.

### مجلد چهارم:

این جلد، خاص «ترتیب رجال اسانید الکافی» یعنی از سلسله‌ی نوع دوم آثار رجالی استاد است. این جلد، به خط آقای نوری است اما فهرست آن به خط سیدنا الاستاد است، کما این که حواشی بسیاری به خط وی در آن به چشم می‌خورد.

---

(۱) این پنج مقدمه با تصحیح و تعلیق، به کوشش جناب آقای شیخ محمدمهدی نجف، معاون محترم پژوهشی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، به نام «إطالة علی الرجال والحديث» جزو آثار کنفرانس تکریم آیت‌الله بروجردی و علامه شیخ محمود شلتوت، چاپ و منتشر گردید.

### مجلد پنجم:

در این جلد، سه کتاب آمده که همه مربوط به کتاب‌های شیخ صدوق است:

- ۱- ترتیب اسانید «من لایحضره الفقیه» که به خط آقای نوری است اما فهرست آن، از حرف الف تا حرف خاء به خط استاد و مابقی از حرف دال به بعد، به خط دیگری است. این جزء مقدمه ندارد اما به قدر ۱۴ صفحه جهت مقدمه (استاد) سفید باقی مانده است، که یا آن حضرت توفیق نوشتن مقدمه را نیافته و یا این‌که اگر نوشته، به این نسخه منتقل نگردیده است. آنچه قبلاً راجع به مقدمه‌ی کافی گفتیم که صفحاتی برای نوشتن آن سفید باقی مانده بود، ولی بعداً آن مقدمه پیدا شد و ضمیمه‌ی کتاب «ترتیب اسانید الکافی» گردید، حال این احتمال درباره‌ی دیگر این نسخه‌ها وجود دارد.
- ۲- ترتیب رجال اسانید من لایحضره الفقیه و این نسخه همان‌طور که قبلاً گفتیم به خط مرحوم سیدمحمدحسن فرزند آیت الله است و به جز این نسخه بقیه همه به خط مرحوم آقای نوری است.

- ۳- ترتیب اسانید کتاب امالی شیخ صدوق، این نسخه بدون مقدمه و حاشیه و بدون اثری از خط آیت الله است.

### مجلد ششم:

ترتیب رجال اسانید (یا طبقات رجال) سه کتاب از امهات کتب رجال و فهرست است که قبلاً معرفی گردید:

- ۱- رجال شیخ کشی.
  - ۲- فهرست شیخ طوسی.
  - ۳- فهرست شیخ نجاشی که به (رجال نجاشی) معروف است.
- در بین این کتاب‌ها، فهرست رجال شیخ طوسی وجود ندارد زیرا در آن کتاب سندی نیامده است. این کتاب‌ها هیچ یک جز چند سطر که رسم آیت الله بوده مقدمه‌ی دیگری ندارند، کما این‌که اثری از خط ایشان در آن‌ها دیده نمی‌شود.

### مجلد هفتم:

ترتیب رجال اسانید التهذیب، یا (طبقات الرجال) که کتاب پر حجمی با ۱۳۴۱ صفحه است، و جز چند سطر، مقدمه‌ی مفصلی ندارد و در صفحات (۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۴۰) و احتمالاً در غیر این‌ها، خط آیت‌الله و همچنین، حواشی بسیاری از ایشان به خط آقای نوری به چشم می‌خورد.

در پایان، دو مطلب را یادآور می‌شوم:

۱- آیت‌الله بروجردی در صدد بود کتاب‌های «ترتیب رجال الاسانید» را به ترتیب حروف تهجی، در کتاب مبسوطی گرد آورد، و معلومات رجالی دیگری را به آن‌ها ضمیمه کند. این کار را در یک جلسه که اصحاب «جلسه‌ی رجال» ایشان و این‌جانب در آن شرکت کردیم، آغاز فرمود، به این ترتیب که هریک از کتاب‌ها در دست کسی بود، خود او به نام «آدم بن اسحاق» که اولین اسم در رجال است، آغاز فرمود و به دیگران دستور داد تا هر یک، به نوبه‌ی خود آنچه راجع به «آدم بن اسحاق» در کتابی که در دست دارد آمده بخواند و کسی آن‌ها را می‌نوشت. نظر بر این بود که با مشارکت آن جمع، کتاب رجالی تدوین فرماید، اما دیگر این جلسه تکرار نشد، و آنچه را آن استاد بزرگ در دل داشت، عملی نگردید.

در برنامه‌های «بنیاد پژوهش‌های اسلامی» در نظر گرفته شده است که این کار مهم را به صورت فنی و علمی با استفاده از کامپیوتر، انجام دهد. من نیز به نوبه‌ی خود اگر حیاتی باشد آماده‌ی همکاری هستم، به این کیفیت که سندهای این کتاب‌ها و دیگر کتاب‌های مهم حدیث و رجال، به کامپیوتر داده شود، و همه‌ی سندها یک‌جا در یک کتاب گرد آیند. این کار بزرگی است که جز با شرکت جماعتی از اهل فن و ارباب بصیرت و خبرگان علم حدیث و رجال، به انجام نمی‌رسد. اخیراً شنیده می‌شود که بخشی از این کارها در قم صورت گرفته، اما کیفیت و کمیت آن‌ها بر ما معلوم نیست و اگر چنین کاری را شروع کردیم حتماً از آن‌ها استفاده خواهیم کرد. در هر حال اگر چنین کاری انجام پذیرد مسلماً باید کار ابتکاری آیت‌الله بروجردی، محور و اساس و

دست‌مایه‌ی آن باشد. همچنین هر کار دیگری که درباره‌ی علم رجال انجام می‌پذیرد. باید اعتراف کنیم آنچه از این موسوعه و سلسله‌ی رجالی، تاکنون توسط «بنیاد پژوهش‌های اسلامی» زیر نظر و با مقدمه‌ی این جانب، منتشر گردیده دارای نقص‌های املائی و نقایص دیگر است زیرا با املائی قدیم و با سلیقه‌ای که امروز مورد پسند نیست، نوشته شده است و نظر به این که به خاطر حفظ امانت و مستند بودن، تصمیم گرفتیم عین دست‌نوشته را که به نظر مبارک آیت‌الله بروجردی رسیده و بسیاری از آن‌ها به خط وی مزین بود به صورت افست چاپ کنیم، دیگر خطاها و اشتباه‌های واقع در آن‌ها به خصوص در ارقام، قابل رفع نبود. این کار، پس از مشورت و تبادل نظر با اهل فن به خاطر حفظ اصالت نسخه‌ها به طوری که بتوان آن‌ها را به آیت‌الله بروجردی نسبت داد، و نیز به جهت اجتناب از اشتباهات دیگری که در چاپ این قبیل نوشته‌ها که مطالب یک نواخت در جدول زیر هم قرار گرفته، بسیار اتفاق می‌افتد، به علاوه این کار سال‌ها وقت می‌برد، به این گونه که ملاحظه می‌شود، صورت گرفت و از نسیان و نابودی نسخه‌ها جلوگیری کرد.

این سخن، به خاطر اعتذار از نقایص و کم و کاستی‌هایی است که در این نسخه وجود دارد و آنچه تصمیم ما را بر این عمل بدین‌گونه تقویت کرد، همان فاجعه‌ی درگذشت مرحوم آقای نوری بود که انتظار می‌رفت تا آخر کار با ما همکاری و اظهار نظر نماید ولی پیش از آغاز چاپ و تکمیل و رفع نواقص، تقدیر الهی او را از ما جدا نمود «ولله الأمر من قبل و من بعد».

خدای را شکر که این کار به همین صورت خاتمه پذیرفت و یکی از ثمرات بزرگ سیدنا الاستاد و شیخ مشایخنا- آیت‌الله العظمی بروجردی، که مکرر راجع به این آثار و کتاب «جامع احادیث الشیعه» می‌فرمود: «این‌ها نتیجه‌ی عمر من است» به بازار علم عرضه شد.

جزاه الله عن الاسلام و اهله و عن العلم و العلماء خیر جزاء العاملين، و غفر الله لابنه الراحل السید محمدحسن، الذی کان مشارکا له فی هذه الآثار، و لتلميذه الفاضل الشيخ

میرزا حسن النوری الهمدانی الذی قام باکمال هذه النصوص و کتابتها و اعدادها للعرض و جعلها ذخرالیوم معاده بمحمد و آله الطاهرین.

در پایان، مجدداً از آقای سیدمحمدصادق طباطبایی بروجردی نوهی آیت الله که با سماحت و گذشت، مخطوطات را در اختیار ما قرار داد، و همچنین از «بنیاد پژوهش‌های اسلامی» و هیئت مدیره و مدیرعامل آن جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ علی اکبر الهی خراسانی، که اهتمام بسیار در این کار به خرج داد و مشقات بسیاری را متحمل گردید، و از همکاران وی از جمله آقای رضا مروارید معاون پژوهشی بنیاد، سپاس‌گزاری می‌شود خداوند به همه‌ی آنان توفیق بیش‌تر عطا فرماید.

محمد واعظزاده خراسانی

به تاریخ ۱۳۷۹/۹/۱۷، برابر ۱۰ رمضان ۱۴۲۱ هـ

**آیت الله بروجردی**

**فقید عظیم اسلام**

مقاله‌ای که هنگام رحلت وی انتشار یافت

محمد واعظزاده خراسانی

صفحه سفید



### مقدمه:

نظر به درگذشت پیشوا و زعیم بزرگ مسلمین حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی رضی‌الله عنه، مجله‌ی آستان قدس از این جانب که سالها افتخار تلمذ نزد آن استاد و مربی بزرگ را داشته‌ام، درخواست کرد که شمه‌ای از اطلاعات خود را راجع به آن بزرگوار جهت درج در آن مجله بنویسم. اتفاقاً این جانب در این ایام ضمن تأثر شدید از این ضایعه‌ی اسلامی که هر مسلمانی نسبت به معرفتش به آن جناب در این تأثر سهیم می‌باشد به نگارش جزوه‌ای درباره‌ی آن فقید عظیم اشتغال دارم و اکنون که چنین درخواستی به عمل آمده جز این چاره‌ای نیست که اطلاعات و خاطرات خود را در این زمینه به طور خلاصه و فهرست‌وار در اختیار خوانندگان مجله بگذارم. کسانی که خواهان تفصیل و شرح بیش‌تر باشند به آن جزوه بر تقدیر این‌که انشاء‌الله به زودی منتشر شود<sup>(۱)</sup> مراجعه خواهند نمود.

### خاندان وی:

آیت‌الله بروجردی حاج آقا حسین طباطبایی در خانواده‌ای اصیل و نجیب و بیت با سابقه‌ی دانش و سیادت (که در سه قرن اخیر همواره علمای بزرگ را در خود پرورش

---

(۱) این جزوه همان گزارش تفصیلی درباره‌ی کتاب «جامع‌الأحادیث» است که اینک پس از سال‌ها، در کتاب حاضر منتشر می‌گردد.

داده و مردان برجسته‌ای از قبیل علامه بحرالعلوم (۱۲۱۲) عم چهارم آیت الله بروجردی و سیدمحمد طباطبایی بروجردی جد پنجم وی و حاج میرزا محمود طباطبایی عم والد وی، از آن خاندان ظهور نموده‌اند) از نسل پاک امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) و از سلسله‌ی سادات طباطبایی در ۸۸ یا ۹۱<sup>(۱)</sup> سال پیش، در شهر بروجرد متولد شده است والد او که به چهار واسطه به سیدمحمد طباطبایی نسبت می‌رساند مرحوم حاج سیدآقا علی طباطبایی بود.

### دوران تحصیل:

وی تا سن ۱۸ سالگی در بروجرد با سرپرستی پدر دانشمند و نسبتاً متمکن خود نزد دانشمندان آن شهر، مبادی و مقدمات علوم دینی را کسب نمود و پس از این تاریخ در حدود سال ۱۳۱۰ قمری به دارالعلم اصفهان، که در آن موقع هزاران طالب علم و جمعی استادان ورزیده، با نشاط فراوان در آن شهر عظیم به تعلیم و تعلم علوم اسلامی سرگرم بودند، هجرت نمود. شهری که در گوشه و کنار آن، آثار باشکوه سلاطین صفویه به چشم می‌خورد و گویا مردم آن شهر هنوز سیادت، غرور علمی و بزرگ‌منشی آن دوران تاریخی را حفظ نموده بودند. نخست در مدرسه‌ی چهارباغ که غالباً مسکن بزرگ‌زادگان بود و بعداً در مدرسه‌ی صدر، سکنی گزید و از محضر درس مرحوم ابوالمعالی کلباسی و سیدمحمد باقر درچه‌ای و جهانگیرخان فیلسوف شهیر و آخوند کاشی و دیگران استفاده نمود و در علوم دینی و فقه به پایه‌ای رسید که در سن ۲۵ سالگی اساتید وی، تقلید را بر وی حرام و بعضی هم او را به عمل به احوط از آرای خود و دیگران امر کردند و غالباً از این‌که وی جامع میان استعداد و فهم سرشار و حافظه‌ی قوی است که به ندرت اتفاق می‌افتد تعجب می‌کردند.

---

(۱) این تردید که در آن هنگام نوشته‌ام بی‌اساس است، تولد آیت الله دقیقاً در آخر سال ۱۲۹۲ هجری قمری، و وفات ایشان در ۱۳ شوال ۱۳۸۰ است که عمر وی ۸۸ سال می‌شود.

فقیه سعید، پس از ده سال تلمذ و چندی تدریس و چند نوبت رفت و آمد به بروجرد و تأهل، در سن میان ۲۸ و ۳۱ سالگی در سال ۱۳۲۰ قمری درحالی که به مقام شامخ اجتهاد نائل گردیده و جامع معقول و منقول بود، به نجف اشرف وارد شد. زعامت علمی در آن وقت با مرحوم آیت الله آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بود و نجف بهترین و بانشاطترین دوران‌های علمی را می‌گذرانید. شاید تا آن وقت، مجلس درسی به آن کیفیت و کمیت در نجف منعقد نشده بود، مدرسی خوش‌بیان، خوش‌سلیقه و موافق با ذوق این شاگرد تازه وارد که همواره از حشو و زواید مطالب علم اصول گریزان و متوجه اصول مطالب و حصه‌ی مرکزی بحث‌های علمی بود، مغتنم‌ترین فرصت را برای وی فراهم آورد، مردی باوقار از خاندان بحرالعلوم با دانشی وسیع از دوردور منبر درس، با بیانی رسا به استاد اشکال می‌کند، همه متوجه او هستند و با نظر عظمت به وی می‌نگرند، استاد با احترام به وی پاسخ می‌گوید، یک روز در منزل وی به طور خصوصی به یکی از بیانات درس ایراد می‌کند، استاد می‌گوید پس چه باید کرد؟ تلمیذ از روی اطلاعات رجالی خود که از مکتب اصفهان برگرفته، مکتبی که غیر از فقه و اصول از زمان میرداماد و شیخ بهائی و مجلسیین، در علم رجال، حدیث، درایه و تراجم، نیز کار کرده، راه‌حلی برای مشکل استاد باز می‌کند، استاد متوجه می‌شود که به گنجی گران‌بها دست یافته و وجود او را گرامی می‌شمارد.

خلاصه، از روزهای اول ورود به نجف، نبوغ، دانش و وقار وی انظار را به خود جلب کرد، نظر به این که وی از خاندان بزرگ بحرالعلوم است همان شخصیتی که بیت او یکی از خاندان‌های علمی بزرگ و مورد احترام مردم نجف است پس او در این شهر، غریب و ناشناس نیست.

### دوران پیشوایی در بروجرد:

پس از هشت، نه سال توطن در نجف و اخذ اجازه‌ی اجتهاد، در سال ۱۳۲۸ یک سال پیش از فوت استاد به وطن اصلی مراجعت کرد و به زعامت و هدایت خلق، و تدریس، مطالعه، تحقیق و تألیف، تا سال ۶۳ قمری درست ۳۵ سال تمام با جدی بلیغ

ادامه داد و بنا به گفته‌ی خود او، حتی در این دوران هیچ‌گاه از مطالعه و تحصیل علم، غفلت نورزید. در این میان دو سفر به مشهد مقدس تشریف حاصل کرد، که یک نوبت در ۴۴ قمری با عده‌ای از شاگردان درس به عزم توقف در این مرکز علمی و آستان مقدس حضرت رضا علیه‌السلام آمد ولی پس از چند ماه به علت نامعلومی به بروجرد برگشت، یک سفر هم به حج مشرف شد و در مراجعت هشت ماه در نجف ماند، وی علاقه‌ی مفراطی به آن مرکز علمی داشت و می‌فرمود: «در سفر تحصیلی هنگام خروج از نجف با خود عهد کردم که در آخر عمر در آن مکان، توطن کنم.» و تا همین اواخر گاه‌به‌گاه به فکر هجرت به نجف می‌افتاد مثل این‌که روحش در حریم منور علوی طواف می‌نمود.

در سال ۱۳۶۳ قمری جهت معالجه عازم تهران شد، در بین راه هنگام عبور از قم با خود عهد کرد در صورت بهبودی مرض، در این شهر مقدس رحل اقامت افکند قبلاً هم در حیات مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یک سفر به عزم ماندن در این شهر آمده بود. تصادفاً در این موقع در قم نیز این فکر که پس از فوت آیت‌الله حائری ۱۳۵۵ همواره مورد توجه فضلا و علمای حوزه بود، قوت گرفت که از این مرد بزرگ دعوت کنند و از شمع وجود وی استفاده نمایند.

نامه‌ها و فرستادگان آنان به تهران رسید، ایشان هم این دعوت را پذیرفتند و پس از بهبودی، در قم متوطن گردید و به تدریس و زعامت پرداخت در سال ۱۳۶۴ به مشهد مشرف شد و سه ماه توقف نمود و به قم برگشت، روز به روز مقام علمی، پایه‌ی تقوی، وسعت فکر و همت عالی وی، بیش‌تر انظار را به خود جلب می‌کرد و به سال ۱۳۶۶ پس از فوت مرحوم آیت‌الله اصفهانی و آیت‌الله قمی اعلی‌الله مقامهما، مرجعیت عامه بر ایشان مسلم گردید.

### دوران مرجعیت عمومی:

مردی که نجابت و اصالت و موقعیت حساس خانوادگی‌اش اقتضا داشت که همواره با بزرگان محشور باشد و از اوضاع و احوال روزگار، بهتر و صحیح‌تر مطلع گردد،

مردی که همه وقت و همه جا مورد احترام و تعظیم بوده، نیاز به کسی نداشته، دست حاجت به سوی کسی دراز نکرده، از دوران کودکی و تحصیل، از بروجرد، از اصفهان و نجف داستان‌ها به خاطر دارد، در عنفوان جوانی داستان تحریم تنباکو توسط مرجع عالی قدر اسلام مرحوم میرزا محمدحسن شیرازی و سیطره و مبارزه‌ی روحانیت را با بیگانگان دیده یا شنیده، در موقع رشد عقلی و علمی، دوران تحصیل در نجف، نهضت مشروطیت را در گرم‌ترین ادوار و در مرکز مذهبی نهضت یعنی نجف‌اشرف، مشاهده کرده، مردی که تحولات سیاسی ایران، عراق و سایر کشورهای اسلامی، بلکه کلیه‌ی انقلابات حساس جهان خود را مورد دقت قرار می‌داده با نظری عبرت‌بین، به فرق و ملل اسلامی، به از میان رفتن خلافت با عظمت عثمانی و انقسام آن به کشورهای بی‌شمار، می‌نگریسته و از همه‌ی این حوادث پندها گرفته و تجربه‌ها آموخته، مردی که ظرف ۲۵ سال تحصیل علم و ۳۵ سال مطالعه و تحقیق، مبانی علمی خاصی برای خود و در علوم دین، راه نوی باز کرده، و در علم اصول، تصفیه و تهذیب نموده، در فقه، روش و مسلک مخصوصی پیش گرفته، صرف‌نظر از روش معمولی، با روش قدما و با فقه مذاهب دیگر اسلامی کاملاً آشنا شده، تاریخ اسلام و مذاهب اسلامی و فقهی و تفاوت آن‌ها و حتی طرز عمل پیروان این مذاهب را در حساس‌ترین نقاط (مکه‌ی معظمه) بررسی نموده است.

در علم رجال، خود مؤسس مکتب و مبتکر و صاحب‌نظر و دارای تألیفات است. در حدیث اطلاعاتی وسیع دارد، اطلاع وی به حدیث اهل سنت و زیدیه کمتر از حدیث شیعه‌ی امامیه نیست، در فهم کتاب و سنت نظری صائب و سلیقه‌ای مستقیم دارد. مردی که به اصلاح امور عامه‌ی مسلمین علاقه‌مند است برای تجدید عظمت اسلام و مسلمین صرف‌نظر از پیشرفت مذهب امامیه، نقشه‌ها رسم نموده و همواره مترصد فرصت برای تجدید نشاط علمی و احیای آثار گذشتگان است و افکار بلند و پخته‌ای در مغز و دل خود آماده کرده است.

مردی که اوضاع واحوال، دست به دست هم داده، همت عالی و شخصیت ذاتی وی

نیز کمک کرده و او را ساخته است، مردی چنین و چنان برای این روزگار حساس مانند گنجی پنهان ذخیره شده، روزگاری که فترت و رکود مذهبی را پشت سر گذاشته و در آستانه‌ی تبلیغات مسموم کمونیزم و مذاهب منحرف قرار گرفته و مردمی نیمه مسلمان آلوده به گناه و شیفته‌ی مظاهر تمدن غرب، در خود پرورانیده است.

اینک زمام امور مذهبی مردم به دست چنین شخصیتی سپرده شده و حوزه‌ی علمی دو هزار و پانصد نفری که تدریجاً به شش هزار نفر تصاعد می‌کند، در اختیار وی قرار گرفته و همه‌ی مجامع روحانی و مصلحین، با صد امید، طوق ریاست وی را به گردن نهاده‌اند. حالا باید با دقت مطالعه کنیم که وی ظرف حدود ۱۵ سال مرجعیت عمومی چه کرد؟

### آثار و اقدامات وی:

وی، تا حد امکان آمال دیرین خود را به منصفی ظهور آورد و به همه‌ی اطراف و جوانب وظیفه‌ی سنگین خود، نظر افکند، مبانی علمی خود را در رشته‌های تخصصی مطرح کرد، علم رجال و حدیث را زنده و در این دو علم کتاب‌های ذی‌قیمت از گذشتگان منتشر یا خود تألیف نمود. مخصوصاً کتاب بزرگ حدیث<sup>(۱)</sup> که واجد همه‌ی مزایای کتاب‌های پیش و فاقد کلیه‌ی معایب آن‌ها است و بی‌اندازه به استنباط احکام کمک می‌نماید، با کمک جمعی از شاگردان خویش، تدوین نمود و اینک چند ماه است طبع آن شروع شده است.

دایره‌ی تبلیغات را به خارج کشور توسعه داد و در قلب اروپا و آمریکا نمایندگان وی به سرپرستی مسلمین و هدایت دیگران، مشغول‌اند و ندای اسلام را به گوش جهانیان می‌رسانند. ساختمان‌های خلل‌ناپذیر در قم و شهرستان‌ها، در نجف و سامراء و کشورهای دیگر بنیان گذارد، ده‌ها مسجد، مدرسه، حمام، بیمارستان و کتابخانه را

---

(۱) مقصود کتاب «جامع‌الأحادیث» است که قبلاً به تفصیل درباره‌اش سخن گفتیم.

شخصاً تأسیس کرد و در ساختمان بیش از هزار مسجد، در تهران و شهرستان‌ها و دهات کمک نمود. مدارس ملی مذهبی ابتدایی و متوسطه از همراهی و تشویق وی برخوردار بودند هزاران خانواده‌ی روحانی را در قم و نجف و سایر مراکز علمی و شهرستان‌ها، تکفل نمود، صدها شاگرد فاضل که به طور قطع عده‌ی زیادی از آنان نائل به درجه‌ی اجتهاد شده‌اند، تربیت کرده. امر تدریس و تربیت طلاب در نظر وی بسیار اهمیت داشت و آن را بر همه‌ی کارها مقدم می‌داشت، ده‌ها کتاب علمی او موارث گذشتگان برای اولین بار توسط وی چاپ شد، وی به طور حتم مؤسس مکتب علمی جدیدی است که به مرور زمان نتایج آن آشکار و تفاوت آن با مکتب علمی نجف، روشن می‌گردد.

بهترین وسیله برای نزدیکی مسلمین یعنی (جامعة التقرب بین المذاهب الاسلامیة) اگر فکر وی در پیدایش آن دخیل نباشد از افکار و کمک‌های وی بی‌دریغ برخوردار بود، باب مکاتبه و رابطه با شیخ ازهر (شاید برای اولین بار) باز نمود، علمای مصر را به نشر فقه شیعه و مطالعه‌ی آن وادار کرد و به سعی وی، کرسی فقه امامیه در جامع ازهر گذارده<sup>(۱)</sup> شد. اداره‌ی حوزه را با نظم و ترتیبی بهتر و با دفاتر و حسابداری مدرن، رسم نمود. از حملات ناجوانمردانه‌ی بیگانگان حتی در دورترین نقاط کشورهای اسلامی در مواقع حساس، در حدود امکان و به اقتضای زمان و مکان، تنفر می‌جست.

خلاصه، تا حد امکان و رشد مردم، با بردباری و آرامش خاطر و متانت، و با فقدان معین و هم‌فکر و تحمل رنج و تعب، در محیطی چنین منحط و میان‌مردمی فاسد الاخلاق، کوتاه فکر، فقیر، متلون با نبودن هیچ‌گونه سازمان و تشکیلات و حساب و

---

(۱) بعداً که من به مصر رفتم معلوم شد در «دارالتقرب» چنین قراری گذاشته‌اند، ولی در الازهر عملی نشد، تنها برخی از استادان، فقه جعفری را در درس خود به حساب می‌آورند، و در نقل آرای فقهاء، آرای این مذهب را هم نقل می‌کنند. و به اصطلاح، «فقه مقارن» در سطح همه‌ی مذاهب فقهی، تدریس می‌کنند.

کتاب در محیط روحانیت، این همه کار را که هر یک نیاز به شرح مبسوطی دارد تا اهمیت آن هویدا گردد انجام داد و چشم از جهان فرو بست.

### تقوا و اخلاق و زندگی وی:

او مردی متعهد و شب‌زنده‌دار، به مستحبات و آداب و سنن شرعی پای‌بند، از ریا و خودنمایی برکنار، از تمجید و تملق و چاپلوسی افراد بی‌زار بود، پول و مقام در نظرش ارزش نداشت، برای ریاست، تمهید مقدمه نمی‌کرد. هیچ‌گاه در این راه از تقدیر چشم نمی‌پوشید و به تدبیر متوسل نمی‌شد. بلندنظر، بلندهمت و سخی‌الطبع بود، آبروی افراد را حفظ می‌کرد، بد زبان نبود، به کسی اهانت نمی‌نمود، اگر کسی مورد عتاب وی واقع می‌شد حتماً از او عذر می‌خواست، و دل او را از خود خشنود می‌نمود، از آداب و رسوم معموله بین مردم و علما که موافق عقل و مناسب زمان و مرضی عقلا نیست، چه در محاورات و چه در مکاتبات، خودداری می‌کرد، برای خود و فرزندانش از وجوه، چیزی اندوخته نکرد، زندگی شخصی او بسیار ساده و بدون تشریفات و از عواید شخصی و ماترک والدش می‌گذشت. بیرونی وی که محل اداره‌ی امور مذهبی مسلمانان بود از ترکیه‌ی عیال اول وی اداره می‌شد، فرزندان و خویشان خود را که همه مردمی نجیب و شریف بودند از مداخله در امور منع می‌کرد و به آنان می‌گفت که در حیات و بعد از ممات از اسم و رسم و موقعیت وی سوء استفاده نکنند، کارهایش نظم و ترتیب داشت، بامداد، پس از صرف صبحانه به مطالعه می‌پرداخت و بعداً به مجلس درس می‌رفت و پس از مراجعت چنانچه حالش مقتضی بود ارباب حاجت را می‌پذیرفت، عصرها هر روزی برای کاری مقرر شده بود، یک روز برای پاسخ نامه‌های واصله، یک روز برای پاسخ استفتاءات، در این مواقع خاص، هیچ‌کس پذیرفته نمی‌شد.

احترام وی از اشخاص به اندازه‌ی ارزش و جودی آنان بود، از دوستان دوران جوانی که همه مانند وی سال‌خورده شده بودند احترام می‌کرد، به اولاد و اعقاب اساتید خود و بزرگان علمای گذشته بیش‌تر توجه داشت. هنگام ورود به مجلس به سلام مبادرت می‌نمود و به تمام حضار احترام می‌گذاشت، قرآن را شمرده شمرده و بلند و با تأمل و



تدبیر قرائت می‌کرد، تشریف به حرم و زیارت قبر عیال مرحومه‌اش در روزهای معین ترک نمی‌شد.

نامه‌ها را مختصر و محکم می‌نوشت، از نوشته‌ی وی کسی نمی‌توانست سوءاستفاده کند، از خط زیبا خوشش می‌آمد، نامه‌های مهم را به بهترین خط می‌نوشت، بر کتابی تقریظ نمی‌نوشت اما به اندازه‌ی ارزش کتاب از نویسنده تقدیر و به وی کمک می‌کرد، در گفتار و نقل حوادث و تاریخ، مبالغه نداشت، مطالب و داستان‌های گزاف و سست و دور از عقل، به زبان نمی‌آورد، اشخاص را زود می‌شناخت و از قیافه و رفتار، روحیات آنان را به دست می‌آورد. همواره پاکیزه و محاسنش شانه زده و منظم و لباس‌هایش ساده و نظیف بود، تا آخر عمر برای خود در قم منزل ملکی فراهم نکرد، از مایملک شخصی نیز مقدار زیادی را به مصرف مسلمانان رسانید، به امور سیاسی و اوضاع کشور بصیر بود و هیچ‌گاه درخواستی خارج از امکانات نمی‌کرد. کما این‌که از درخواست‌های مشروع و ممکن به هیچ قیمتی خودداری نمی‌نمود و حتی گاهی کار به خشونت و تندی هم می‌کشید، اولیای امور باور کرده بودند که وی مرد مصلح و خیرخواه و به تمام معنی مذهبی است، اقدامات و درخواست‌های او تولید سوءظن نمی‌نمود.

گفتار و رفتار او، به همان اندازه که یک روحانی یا مرد عامی را به تعظیم و احترام وامی‌داشت، یک سیاست‌مدار، یک استاد و پرفسور خارجی را نیز اقناع می‌نمود. در یک جلسه مردی مانند (شیخ حسن باقوری) وزیر اوقاف مصر را به مذهب شیعه آشنا و متمایل ساخت.

به آرامش کشور و انضباط و رفاه حال مردم، علاقه‌مند بود و علاقه‌ی خود را موقع ملاقات با سران کشور و متصدیان امور، در میان می‌گذاشت، در هر کس کمالی می‌دید: قریحه‌ی شعر، خط خوب، قلم توانا، بیان شیرین، فداکاری و شجاعت در راه حق، او را مورد لطف و عنایت قرار می‌داد، به ساده گفتن و ساده نوشتن و ساده درس دادن، عادت داشت، از اصطلاح‌بافی و فضل‌فروشی افراد در جلسه‌ی درس، ناراحت می‌شد، در درس، اضعف افراد را رعایت و از تکرار و توضیح و حتی ترجمه‌ی عبارت عربی به فارسی که در نظر بعضی عجیب می‌نمود باک نداشت.

وی کاملاً توجه داشت که او پیشوا و مقتدای مردم است چه بسا کاری که فی‌نفسه مباح یا مستحب است اما صدور آن کار از وی مورد سوءاستفاده و کم‌کم به صورت ریا و خودنمایی در میان افراد نالایق، رواج پیدا می‌کند، از چنین عملی خودداری می‌نمود. با توجه به نکته، صرف‌نظر از وظایف عمومی و وظیفه‌ی پیشوایی را کاملاً ملحوظ می‌داشت، با بدعت‌ها و کارهای عوامانه مبارزه و در این باره فتاوی جالبی صادر نمود، بسیار مؤدب بود، در مجلس به سر و محاسن خود دست نمی‌زد سرش را برهنه نمی‌کرد غالباً دو زانو می‌نشست و چیده‌چیده سخن می‌گفت.

مردی چنین عظیم و پاک‌نفس و مؤدب با چنان افکار و آمال بلند و کارهای برجسته و دانش وسیع، پس از عمری کهن از جهان درگذشت و در مدخل راهرو مسجد کم‌نظیر و نوبنیان خود، در معبر عموم مؤمنین محلی که قابل قبه و بارگاه ساختن نیست و حتی سنگ قبر وی بر حسب وصیت خودش از کف زمین بلندتر نخواهد بود<sup>(۱)</sup> برای همیشه آرمید و به ندای **یا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی** لبیک گفت، میلیون‌ها شیعه و مسلمان را عزادار نمود صدها مجلس ترحیم و هزاران خطیب و نویسنده در این کشور و در همه‌ی کشورهای اسلامی و در قلب آمریکا و اروپا به روح پرفتوح و روان شاد وی درود می‌فرستند، تا بینیم آیندگان: آنان که در جای وی می‌نشینند، آنان که با تعلیمات وی آشنا هستند، مردمی که سال‌ها از وی تقلید می‌کردند، رجالی که صلاح‌اندیشی و خیرخواهی او را استماع می‌نمودند خواهند توانست اعمال و آمال وی را تعقیب نمایند یا خیر؟ آینده‌ی نزدیک در این باره بهترین داور است.

---

(۱) در هنگام نوشتن این مقاله هنوز بر مرقد وی سنگ نگذارده بودند ولی بعداً سنگ قبر وی کمی از زمین بلند بود که همچنان باقی است.

**دیدگاه‌های آیت‌الله بروجردی  
در تقریب مذاهب اسلامی**

صفحه سفید

گرچه بخشی از مطالب این مقاله به طور پراکنده در کتاب حاضر دیده می‌شود، به نظر رسید این مقاله را که جامع آن مطالب به اضافه‌ی مطالب دیگر است در این جا بیاوریم و خود به منزله‌ی فصلی از آن کتاب است در خصوص دیدگاه‌های آیت الله بروجردی در مسأله‌ی تقریب مذاهب اسلامی:

#### شخصیت علمی او:

دیدگاه‌های علمی و جامعیت آیت الله بروجردی مرجع عالی‌قدر امامیه در عصر خود، جای تردید نیست و هرکس، محضر درس او را درک نموده با شرح حال او را خوانده است، به این مطلب آگاه است.

وی، یکی از علمای مبرز عصر خود بود و علاوه بر تخصص او در فقه و حدیث و رجال و اطلاعات او در این زمینه‌ها مطابق مذهب امامیه، در این سه رشته، از منابع و اصول دیگر مذاهب اسلامی، اطلاعات کافی داشت که در اجتهاد و فقه و نیز در علم رجال از آن‌ها بهره می‌برد.

او عالمی متتبع، جامع علوم عقلی و نقلی و صاحب‌نظر در این علوم، و دارای ابعاد گوناگون اجتماعی، سیاسی، و اصلاحی بود که از خلال سخنان و سیره‌ی او فهمیده می‌شود و مسلماً در قرن ما کم‌نظیر و شاید بی‌نظیر بود که من در خاطرات خود شرح داده‌ام و در این جا همه‌ی آن ابعاد موردنظر ما نیست، و تنها دیدگاه‌های او را در مسأله‌ی تقریب مذاهب اسلامی و وحدت مسلمین و راه‌های وصول به آن را از نظر وی مورد بحث خود قرار می‌دهیم.

### منابع این نوشته:

مأخذ ما در آنچه در این خصوص، می‌نویسیم، بخش عمده‌ی آن، مشهودات یا استنباطات خود من است و برخی را هم از قول دیگران نقل می‌کنم، بنابراین، قبلاً باید حدود رابطه‌ی خودم را با آن استاد بزرگ قرن، بگویم تا زمینه‌ی ذکر خاطرات فراهم گردد.

من، از اوایل جوانی و دوران ابتدایی تحصیلات، همواره از پدر خود که واعظی مبرز و مردی سال‌خورده بود، وصف آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی را می‌شنیدم، و او خاطرات بسیاری از وی طی سفرهایی که به مشهد کرده بود داشت و او را در آن زمان در سال‌های ۱۳۱۸ شمسی به بعد یکی از سه مرجع تقلید شیعه می‌دانست و در منبرها معرفی می‌کرد: اول مرحوم آیت‌الله اصفهانی که ریاست حوزه‌ی علمیه‌ی نجف و سایر حوزه‌ها را به عهده داشت، و شخص اول و مرجع مطلق شیعه شناخته می‌شد و من شخصاً در هنگام توقف چند ساله در نجف، خاطرات بسیاری از او دارم.

شخص دوم، مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین قمی بود که قبلاً در مشهد می‌زیست و بر اثر فشار رضاخان، به عراق هجرت کرد و در کربلا ساکن شد و دایره‌ی مرجعیت او در حال رشد و توسعه بود و از او نیز خاطرات فراوان دارم.

شخص سوم، آیت‌الله بروجردی بود که در آن هنگام در گوشه‌ی بروجرد می‌زیست و از حوزه‌های علمیه به دور بود، اما نام و آوازه‌ی علمی او در حوزه‌های علمیه پیچیده بود، و همین امر موجب گردید که سرانجام به حوزه‌ی قم، نقل مکان فرمود و ریاست عامه‌ی شیعه پس از فوت آن دو مرجع عالی‌قدر در سال ۱۳۲۶ شمسی، تقریباً به وی محول گردید، گو این‌که کسان دیگری هم در قم و نجف به مقام مرجعیت رسیده بودند ولی ریاست کلی از آن آیت‌الله بروجردی بود.

از این مسموعات خود از پدرم که بگذرم، من خود شخصاً برای اولین بار در سال ۱۳۲۴ شمسی که وی برای زیارت به مشهد آمد و حدود سه ماه تابستان: ماه‌های رجب، شعبان و رمضان را در آن آستان مقدس، اقامت فرمود، چه در منزل خود ایشان و چه در منزل پدرم و چه در دید و بازدیدهای او از علما و شخصیت‌های مشهد، من غالباً حضور داشتم و بخشی از خاطراتم از همین زمان است.

بعداً در سال ۱۳۲۷ سفری به قم کردم و چند روز به درس آیت الله بروجردی و سایر درس‌ها رفتم تا اگر موقعیت حوزه را مناسب دانستم از حوزه‌ی مشهد به حوزه‌ی قم هجرت کنم و سرانجام در پایان تابستان سال بعد یعنی سال ۱۳۲۸ که آغاز سال تحصیلی حوزه بود، به قم آمدم و مدت قریب به ۱۱ سال توقف در قم یعنی تابستان ۱۳۳۹، به‌علاوه از درس‌های دیگر، از درس و بحث‌های فقه و اصول وی استفاده کردم، علاوه بر این، مدت قریب هفت سال در لجنه‌ی حدیث وی که جهت تألیف کتاب «جامع احادیث الشیعة فی احکام الشریعة» در منزل او و یا در تابستان، در دهستان (وشنوه) تشکیل می‌گردید، شرکت نمودم و بخش مهمی از خاطرات من، مربوط به این دوران و به همین جلسات درس و جلسات حدیث است. آنچه را می‌نگارم مطالبی است که به خاطر من مانده است و بخش مهمی هم از یاد رفته است.

### دل بستگی و علاقه‌ی او به وحدت و عزت مسلمین:

در ابتدای بحث، این نکته را یادآور می‌شوم که هواخواهان تقریب مذاهب و وحدت مسلمین، همه جزو مصلحان و علما و اصلاح‌طلبان جامعه بوده‌اند و کسانی که در فکر اصلاح جهان اسلام و عزت اسلامی و مسلمین بوده‌اند همه‌ی آنان، در تلاش فکری و عملی خود، به این نقطه رسیده‌اند تا مسلمان‌ها متحد نباشند، اصلاح نخواهند شد، و هرگونه اصلاح نسبت به جامعه‌ی اسلامی، متوقف بر وحدت جهان اسلام است. بنابراین، مرحوم آیت الله بروجردی پیش از آن‌که از هواخواهان تقریب مذاهب باشد، از مصلحان عالم اسلام بود، و افکار اصلاحی او در سراسر عمر با برکت او و به خصوص در ایام مرجعیت و زمام‌داریش، کاملاً به چشم می‌خورد، بخشی از خاطرات من در حقیقت راجع به بعد اصلاح‌طلبی آن عالم بزرگوار است که به منزله‌ی مقدمه برای بعد وحدت‌طلبی او است، اگر بخواهیم نظم و ترتیبی به خاطرات بدهیم بهتر آن دیدیم که آرای او را در خارج درس از آرای او در درس جدا کنیم و نخست به بخش اول می‌پردازیم و تا حدودی هم ترتیب زمانی را در نظر می‌گیریم.

هنگامی که وی در سال ۱۳۲۴ به مشهد مشرف شد، من طلبه‌ای سطح‌خوان بودم و کفایه و مکاسب می‌خواندم و تا حدودی با کتاب‌های فقهی و با نام بزرگان آشنا بودم،

هنگامی که او به مشهد وارد شد تا سه فرسنگی شهر بقعه‌ی خواجه اباصلت، من در زمهری استقبال‌کنندگان بودم، علمای بزرگ مشهد از جمله مرجع و مجتهد آن هنگام مشهد، آیت‌الله سیدیونس اردبیلی و رئیس حوزه، عالم متنفذ شهر، مرحوم حاج میرزا احمد کفایی فرزند مرحوم آخوند خراسانی و دیگران، به استقبال آمده بودند. من برای اولین بار، نگاهم به رخ منور آن مرد بزرگ با عمامه‌ای بزرگ سیاه متمایل به آبی با ریش قرمز و چشمان درشت و قامتی متوسط و کمی فربه، افتاد، که وقار و سنگینی و عظمت و متانت در چهره‌اش مشهود بود، علمای مشهد پی در پی با او معانقه کردند و او را با احترام وارد شهر کرده، لدی‌الورود، راهی حرم مطهر حضرت رضا شدند که من دیگر آن‌جا نبودم اما عده‌ای از علما همراه او رفتند و یکی از آنان مرحوم آیت‌الله حاج شیخ کاظم مهدوی دامغانی بود که من کتاب رسائل را پیش او خوانده بودم.

ایشان با تعجب و شگفتنی جریان دخول آیت‌الله را به حرم مطهر نقل کرد با لحنی تقریباً اعتراض‌آمیز، فرمود: هنگامی که درب حرم اذن دخول می‌خواندیم ناگاه مردی زائر افتاد و عتبه‌ی در حرم را بوسید، یک مرتبه آقا با پرخاش گفت: کی گفته چنین عملی انجام دهی ما این قبیل کارها را انجام نمی‌دهیم دیگران ما را مشرک می‌دانند که برای ائمه الوهیت قائل هستیم چه برسد که ببینند چنین تعظیم می‌کنیم دیگر با هیچ دلیلی نمی‌توان، این اتهام را از ذهن‌ها زایل کرد.

من همان وقت متوجه شدم آیت‌الله بروجردی، درصدد جلوگیری از کارهایی است که برای شیعه، اتهام می‌آورد و این عمل را یکی از آن‌ها تشخیص می‌داد، ولی مرحوم دامغانی و شاید دیگران از این سخن او تعجب کردند و برای آن‌ها قابل قبول نبود.

من بعد از شنیدن این داستان، گاه به گاه آیت‌الله را در حرم در حال زیارت می‌دیدم که بدون خم شدن در برابر ضریح حضرت، راست ایستاده و زیارت می‌خواند، گویا تقید به این امر، رابطه‌ای با گفته‌ی او در آن داستان داشته باشد.

در همین زمینه، داستان دیگری در مشهد اتفاق افتاد: شب سوم شعبان به مناسبت ولادت باسعادت حضرت امام حسین علیه‌السلام هیأت مذهبی و عزاداران امام حسین، که تشکیلات وسیعی در آن هنگام داشتند، مجلس بسیار باشکوهی در بالا خیابان در محل فعلی حسینیه‌ی رضوی‌ها، منعقد کرده بودند، و مرحوم آیت‌الله در آن مجلس به



بازدید از هیأت‌های مذهبی، آمده بودند، و مجلس به اصطلاح (قاص باهله) بود غالب علما و مدرسین مشهد و نیز جمعی از علمای زائر و چند هزار تن از مردم مشهد، در آنجا گرد آمده بودند. یکی از وعاظ معروف مشهد به نام آقای (مدقق) به منبر رفته بود و درباره‌ی مناقب امام حسین علیه‌السلام داد سخن می‌داد از جمله گفت: «قنداقه‌ی امام حسین را به عرش بردند و خداوند دست بر سر او نهاد».

یک مرتبه من که از دور آیت الله و همراهان او را می‌دیدم، شنیدم در آنجا زمزمه‌ای بلند شد، پس از چند لحظه، مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نوقانی از علمای برجسته و باذوق خراسان که در کنار آیت الله نشسته بود، از جای برخاست و گفت: «آقای مدقق، آقا می‌فرمایند: خدا دست ندارد توضیح دهید که مراد رحمت خاص خداست که شامل حضرت شده است» آقای مدقق هم خودش را از دسته نینداخت و گفت به‌به استفاده کردیم آقا می‌فرماید خدا دست ندارد مراد دست رحمت او است.

این واقعه، در نظر من بسیار پرمعنی بود که آیت الله بروجردی بدون هیچ ملاحظه‌ای تکلیف خود را ادا کرد و مانند داستان درب حرم، با حضور چند هزار نفر وعده‌ی زیادی از علما، آنچه به نظرش نادرست بود و امکان داشت در عوام مردم، تأثیر سوئی داشته باشد، یا بهانه‌ای به دست منتقدان بدهد، علناً نظر خود را اظهار داشت و به موقع، نهی از منکر فرمود.

بعداً در قم، نیز از این قبیل اعتراض‌ها به اهل منبر و به خصوص به شعرا که در محضرش مرثیه یا منقبت ائمه را می‌خواندند، می‌کرد و آن‌ها را به اشتباهشان متنبه می‌ساخت. که خصوصیات آن‌ها را فعلاً به خاطر ندارم.

روزی، در بازدید آقا از مرحوم آیت الله شیخ محمدرضا کلباسی که از هم‌دوره‌های تحصیلی اصفهان ایشان، هنگام اقامتش در اصفهان بود، در حالی که من در اطاق دیگر نشسته بودم و آقا را نمی‌دیدم، از وی می‌شنیدم که راجع به شیخ طوسی (محمدبن حسن طوسی شیخ الطائفه متوفای سال ۴۶۰ ه.ق) می‌گوید: «شیخ طوسی بعضی از کتاب‌های فقهی خود را برای محیط تشیع نوشته، مانند کتاب (نهایه) و بعضی را برای محیط عالم اسلام نوشته است مانند کتاب (خلاف) و (مبسوط) و در این زمینه به شرح و بسط ادامه می‌داد.

این اولین بار بود در عمر خودم که از یک مرجع، (عالم تشیع و عالم اسلام) این مطلب را شنیدم و بعدها فهمیدم که آن مرد، علاوه بر عالم تشیع، به فکر عالم اسلام هم هست و به تشخیص او، شیخ طوسی نیز این دو امر را با هم فرق می‌گذاشته است و کم‌کم در سال‌های اقامت در قم، پی بردم که اصولاً یک نوع رابطه‌ی فکری و تجانس سلیقه بین او و شیخ طوسی که حدود هزار سال از هم فاصله داشتند وجود دارد، او برای شیخ طوسی و آثار او اهمیت خاصی نسبت به دیگر فقها قائل است و من شواهد این امر را تدریجاً خواهم گفت.

در هنگامی که هنوز بیت‌المقدس در تصرف کشور اردن بود و هر سال در آن‌جا کنفرانس اسلامی تشکیل می‌گردید یک‌سال هیأتی از علمای ایران، در آن کنفرانس شرکت کردند که مرحوم نواب صفوی جزو آن هیأت بود، پس از پایان کنفرانس، یک روز در جلسه‌ی آیت‌الله بروجردی آقای دکتر حاذقی که او نیز در آن هیأت، به قدس رفته بود آمد و جریان آن کنفرانس را به اطلاع ایشان رسانید: او گفت شخصیت‌های دلسوزی از اطراف و اکناف بلاد، در آن کنفرانس شرکت کرده بودند و درصدد چاره‌جویی برای آوارگان فلسطینی و مشکل فلسطین بودند، و در این باره با هم صحبت می‌کردند، ولی به نتیجه‌ای نرسیدند جز این که قرار شد هر کدام از آن جمع، در کشور خود برای آوارگان اعانه جمع کنند، ضمناً گفت: تنها آقای نواب صفوی از آن اجتماع و آن سفر استفاده کرد و سخنرانی می‌کرد و با شخصیت‌ها و رجال آن‌جا تماس می‌گرفت.

آیت‌الله پس از شنیدن سخنان آقای دکتر حاذقی فرمود: آقای فلسفی به من گفتند که آیا من در آن جمع شرکت کنم؟ من گفتم اگر می‌دانید فایده‌ای بر آن مترتب می‌شود بروید و گرنه شرکت نکنید، زیرا خواهند گفت: مسلمان‌ها همه به اتفاق، جمع شدند اما آن‌ها کاری از پیش نبردند و این امر، ضررش بیش از نفعش می‌باشد. آن‌گاه اضافه فرمود: «هنگامی که خلافت عثمانی وجود داشت این قبیل کارها را می‌توانست انجام دهد و حالا با وضعیت فعلی، از مسلمان‌ها کاری ساخته نیست.» من بعدها در سخن آن مرد فکر می‌کردم که او همان خلافت عثمانی با همه‌ی نقصی که داشته، وجودش را به از عدمش می‌دانست و معنی این سخن آن است که مسلمان‌ها اگر یک حکومت

اسلامی قدرت‌مندی داشته باشند ولو از اهل سنت، روابطشان با دیگر اقوام بهتر از آن است که چنین قدرتی نباشد تا از منافع مسلمین دفاع کند.

این سخن، زمینه‌ی فکری آن مرد را در حکومت اسلامی و بعد سیاسی اسلام، روشن می‌کند. من این‌جا فرصت را مغتنم می‌شمارم و سخنی از پدرم راجع به خلافت عثمانی نقل می‌کنم، او می‌فرمود: گاه به گاه خلیفه‌ی عثمانی (ظاهراً سلطان عبدالحمید منظور او بود) به دولت روس تزاری، اعلان می‌کرد «که جامه‌ی پیغمبر را به تن می‌کنم و به مسلمان‌ها اعلان جهاد می‌دهم» این تهدید، مؤثر می‌افتاد و دولت روس روی آن، حساب می‌کرد.

البته در ایران، در آن هنگام و شاید مورخین ما تاکنون به خاطر روابط نامساعد بین ایران و عثمانی سابق، از این‌که کسی از آن دولت، تعریف کند و برای آن در رابطه با عالم اسلام، امتیازی قائل شود، خوششان نمی‌آید ولی ما می‌بینیم پیرمردهای روحانی شیعه، برای آن دولت از این بابت، ارزش قائل بودند.

### خاطرات جلسه‌ی حدیث:

در مورد کتاب «جامع الاحادیث» که قبلاً اشاره شد<sup>(۱)</sup> چند خاطره راجع به تقریب وجود دارد: یکی این‌که ایشان در آغاز امر، دستور داد در ذیل هر باب، روایات اهل سنت را هم ذکر کنیم یک روز، در لجنه‌ی حدیث در حالی که کتابی در دست داشت فرمود روایات شیعه در احکام خیلی زیادتر از روایات اهل سنت است و من فکر کرده‌ام، اگر روایات آن‌ها را به تناسب، در ذیل هر باب بیاوریم، و معلوم خواهد شد، آنان چه در دست دارند و ما از طریق ائمه‌ی اهل بیت چه داریم و همین کتاب «التاج» که پنج کتاب از (صحاح سته) اهل سنت را گردآورده است برای این کار کافی است و از روی آن روایات را استخراج و ضبط کنید.

این کتاب، توسط یکی از مدرسین (جامع الازهر) تألیف شده و احادیث را با حذف

---

(۱) یعنی در این مقاله، والأً گزارش تفصیلی آن، در کتاب حاضر آمده است.

مکررات و اختصار سندها از روی پنج کتاب از صحاح سته، یعنی همه به جز (سنن ابن ماجه) ضبط کرده و جا به جا در حاشیه توضیحاتی داده است. باری، به خاطر دارم، در کتاب طهارت و مقداری از کتاب صلاة، این روایات به همین کیفیت که فرموده بود، در ذیل ابواب نوشته شد ولی بعداً انصراف خود را از این کار، به جلسه‌ی حدیث اعلام فرمود.

لجنه‌ی حدیث هم، شروع کردند به خارج کردن آن روایات از جزوه‌های کتاب موردنظر، اما من پیش خود فکر کردم آیت الله حتماً از این کار، نظر تقریبی داشته و خواسته است اولاً به اهل سنت بگوید ما روایات شما را مورد استناد و نظر قرار می‌دهیم، ثانیاً طلاب و فقهای شیعه بدانند در روایات آن‌ها چه مطالبی آمده و در صورت لزوم، از آن‌ها استفاده کنند. به علاوه، این عمل، گامی بود در راه کشف یک حقیقت که از او شنیده می‌شد که می‌فرمود: «فتاوی و اقوال ائمه در حاشیه‌ی فتاوی اهل سنت قرار دارد.»

مقصود ایشان، از این سخن این بود که مسلماً وضع در آن اعصار چنین بوده که فتاوی رایج و شایع بین مردم، همان فتاوی علما و پیشوایان معروف اهل سنت بوده، و ائمه‌ی اهل بیت، که از آن فتاوا مطلع می‌شدند، در رد یا امضای آن فتاوی، نظر خود را ابراز می‌داشتند، پس فهمیدن کلمات و فتاوی ائمه تا حدودی متوقف است که ما بدانیم در هنگام صدور آن فتاوی، جو موجود در محافل علمی و فقهی، آن روزگار چه بوده که ائمه چنان فتاوی صادر کرده‌اند. من خودم بعداً متوجه نکته‌ای شدم که این گفتار آیت الله را تأیید می‌کرد، و آن نکته این که غالب روایات ما در زمینه‌ی احکام فقهی به طور سؤال و جواب مطرح گردیده است:

یعنی اصحاب ائمه، آن فتاوی را از اهل سنت می‌شنیدند و این برای آن‌ها انگیزه می‌شد که از امام عصر خود، راجع به آن مسأله سؤال کنند، تا نظر او را بدانند و عمل کنند. بسیاری از این سؤالات، بسیار دقیق و متوقف بر معلومات قبلی است، و اصحاب ائمه این معلومات را از زبان فقهای اهل سنت معاصر خود می‌شنیدند و بعداً به صورت سؤال، نزد ائمه طرح می‌کردند، و الاً طرح آن همه سؤال، از یک فرد عادی بی‌اطلاع، ممکن نبود.

شاهد دیگری بر این مطلب که بعداً به نظرم رسید، آن بود که در کتب رجال، نوشته‌اند: چند تن از راویان معروف، از شاگردان حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام قبلاً از شاگردان ابوحنیفه بوده‌اند و بعداً مستبصر شده و به تشیع گراییده‌اند مانند زراره، محمد بن مسلم، جمیل بن دراج و چند تن دیگر که بخش مهمی از روایات متقن، از قول ایشان روایت شده است.

باری، در پی انصراف آیت الله بروجردی از درج روایات اهل سنت در کتاب (جامع الاحادیث) این جانب، نامه‌ای به محضر ایشان نوشتم، و آنچه می‌توانستم فواید این کار را به عرض ایشان رسانیدم که مسوده آن نامه،<sup>(۱)</sup> هنوز نزد من هست ولی آن مرحوم، ترتیب اثر نداد و از رأی خود برگشت.

اینک در این جا آنچه را پیش از این گفتیم که میان آیت الله بروجردی و شیخ طوسی سنخیت فکری وجود داشت می‌نگارم: همان‌طور که آیت الله بروجردی در نظر گرفت روایات اهل سنت را به روایات اهل بیت ضمیمه نماید و در یک کتاب آن‌ها را گرد آورد، شیخ طوسی نیز چنین سابقه‌ای داشته است: وی در پایان کتاب تهذیب که یکی از کتب اربعه‌ی حدیث شیعه‌ی امامیه و یکی از دو کتاب شیخ طوسی است (کتاب دیگر او استبصار است) نوشته‌ی من در گردآوری احادیث، روایات رسیده از طریق اهل سنت را هم ذکر کرده بودم بعداً دیدم، با وجود این روایات، کتاب طولانی خواهد گردید لهذا برگشتم و آنچه را از آن روایات نقل کرده بودم، حذف کردم.

به تشخیص من، شیخ طوسی نیز دریافته بود که ملاحظه‌ی روایات اهل سنت، در کیفیت استنباط احکام از روایات اهل بیت، مؤثر است به علاوه شاید نظر داشته یک نوع ائتلافی بین فریقین بدین وسیله ایجاد کند، و یا عامل دیگری را در نظر داشته که ما نمی‌دانیم و احتمالاً سبب انصراف او از این کار، تنها طولانی شدن کتاب (تهذیب) نبوده بلکه شاید آن مرد هم از جو نامساعد آن روز که بین فریقین در بغداد وجود داشته،

---

(۱) متأسفانه هنوز آن مسوده را در یادداشت‌های خود نیافته‌ام، والا آن را به عنوان نامه‌ی سوم خود به آن حضرت، می‌آوردم.

خوف داشته است، همان جوی که سرانجام به سوختن کتابخانه‌های شیعه و فرار دانشمندان شیعه از جمله شیخ طوسی از بغداد به نجف منتهی گردیده است. ناگفته نماند همان‌طور که اشاره شد، شیخ طوسی، دو کتاب از کتاب‌های چهارگانه‌ی حدیث امامیه را تألیف فرموده است:

اول، کتاب (تهذیب الاحکام) که کتاب کبیر او است و همه جا با همین تعبیر از آن یاد می‌کند، این کتاب، شرح رساله‌ی (مقنعه) استادش شیخ مفید است که ظاهراً اولین آثار علمی شیخ طوسی است و اوایل آن کتاب تا مقداری از کتاب صلاة را در حیات استادش شیخ مفید نوشته است، و در آن هنگام سن شیخ طوسی به سی سال نرسیده بوده است. زیرا تولد او در سال ۳۸۵ ه. ق. و وفات شیخ مفید در سال ۴۱۳ بوده است و طبعاً شیخ، همان مقدار از کتاب را ظرف چند سال در حیات استادش تألیف فرموده است که با محاسبه‌ی این امر، سن او حدود ۲۵ یا ۲۶ سال بوده است.

دوم کتاب (الاستبصار فیما اختلف من الأخبار) شیخ، در کتاب اول، روایات هر باب را همراه معارض آن‌ها آورده و به جمع میان آن‌ها پرداخته است.

بعداً کتاب استبصار را همان‌طور که از نامش پیداست، درخصوص روایات متعارضه نوشته است و آن ابوابی را که روایت متعارض نداشته نیاورده است، ولی آنچه در استبصار آمده همان روایاتی است که طی کتاب تهذیب درج شده و بخشی از آن را تشکیل می‌دهد و روایات دیگری نیست. به خاطر دارم که هنگام تألیف کتاب (جامع‌الاحادیث) تنها دو روایت را در کتاب (استبصار) برخوردیم که در (تهذیب) آن‌ها را نیافتیم. حالا که بحث مقایسه بین این دو کتاب مطرح شد، این مطلب را هم اضافه می‌کنم:

کتاب تهذیب، بسیار نامرتب و درهم و برهم است و روایات بسیاری در جاهای مختلف از جمله در (ابواب زیادات) که گویا شیخ طوسی، بعداً آن ابواب را بر اصل کتاب افزوده، آمده است و مرحوم سیدهاشم بحرانی آن کتاب را مرتب نموده و به نام (ترتیب‌التهذیب) در عصر آیت‌الله بروجردی و ظاهراً با اشاره‌ی ایشان، به صورت افست از روی نسخه‌ی خطی در دو جلد رحلی بزرگ، چاپ شده است و حتماً باید دوباره به نحو شایسته‌ای تصحیح و چاپ شود.

این در حالی است که کتاب استبصار، از نظم و ترتیب بسیار خوبی برخوردار است

و باید گفت از منظم‌ترین کتب حدیث ما است، شیخ طوسی، ابتکار خاصی در این کتاب به کار برده است که در پایان، شماره‌ی احادیث کتاب را ذکر کرده به این علت که کتاب، زیاد و کم نشود رحمة الله علیه.

در مورد علاقه‌ی آیت الله بروجردی به شیخ طوسی از خاطرات درس، بعداً چیزهایی نقل خواهیم کرد.

از جمله خاطرات من در لجنه‌ی حدیث، آن است که یک روز ایشان به جلسه وارد شدند و پیش از ورود در بحث‌های مربوط به حدیث، فرمود کتابی را کسی در قم نشر داده و در اول آن نام من را برده و بعداً به خلفا اهانت کرده است، من دستور دادم تمام نسخ آن کتاب را جمع کنند، امروز وقت این حرف‌ها نیست، اصولاً بحث درباره‌ی خلافت اسلامی در گذشته که چه کسی خلیفه باید می‌بود بی‌فایده است، ما الآن در عالم اسلام، گرفتاری‌های زیادی داریم و به این مطالب نباید بپردازیم.

### موضع تقریبی آیت الله بروجردی در مجلس درس:

سلیقه‌ی آیت الله در درس را من و دیگر شاگردان وی در یادنامه‌ی آن حضرت که طی شماره‌ی مخصوصی، از سوی مجله‌ی حوزه انتشار یافت، (و در کتاب حاضر) توضیح داده‌ایم. در این جا تنها آن بخش از سیره‌ی درسی او را که با تقریب مذاهب ارتباط دارد می‌نگارم: ایشان به طور کلی به آرا و فتاوی‌ی قدما بسیار اهمیت می‌داد و حتی کتاب «مسائل الخلاف» شیخ طوسی را برای اولین بار ایشان با حواشی کوتاهی چاپ کردند، چاپ رحلی سنگی خلاف، با مقدمه‌ی ایشان منتشر گردید و گویا در تصحیح آن با نبودن نسخه‌های مصحح، زحمت فراوان متحمل شده بود، اما گزارش آن را نداده بود و من طی نامه‌ای در آغاز تألیف «جامع‌الاحادیث»، تلویحاً نواقص آن چاپ را به ایشان نوشتم و ایشان در جلسه‌ی حدیث قبول فرمود و بعداً شرح آن را یاد کرد که حاکی از زحمت چند ساله‌ی ایشان بود.

از جمله آن مرحوم، به مسائل خلافی میان مذاهب، اهمیت می‌داد، در مسائل مهم، اقوال و آرای اهل سنت را ذکر می‌کرد حتی اگر نظری در آن‌ها داشت علت معقولی برای آن آرا یاد می‌کرد که ذیلاً نمونه‌های آن را یاد می‌کنم. کتاب خلاف شیخ را هم به

همین منظور و هم به لحاظ علاقه‌ی ایشان به شیخ طوسی نشر دادند. در این رابطه یک نوبت فرمود: «قدمای مامسائل الخلاف را حفظ داشتند».

در جلسه‌ی درس، گاه به گاه کتاب خلاف را می‌آورد و برخی مسائل خلافی را از روی آن می‌خواند و شرح می‌داد، گاهی اوقات در درس اصول، کتاب (عدة الاصول) تألیف طوسی را با خود می‌آورد و مطالبی را از این دو کتاب، قرائت می‌فرمود.

به خاطر دارم در مساله‌ی خبر واحد، نظر شیخ را از روی این کتاب، توضیح می‌داد. گاهی در مورد آرای مختلف شیخ یا اشتباهاتی که از او گرفته می‌شد، از طرف وی عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت اگر دوران عمر شیخ طوسی را بر تألیفات او تقسیم کنیم شاید بیش از پنج دقیقه صرف این مساله نکرده است و کثرت مشاغل شیخ، باعث این قبیل خطاها شده است و باید او را معذور بدارید.

اینک نمونه‌هایی از موضع تقریبی او را در درس فقه، که به خاطرمانده است یاد می‌کنم: در مساله‌ی نماز در اول وقت که اهل سنت به آن ملتزم هستند و تأخیر را بدون عذر جایز نمی‌دانند، و این یکی از اقوال امامیه نیز هست و ظاهراً شیخ طوسی در برخی از کتاب‌های خود، همین قول را برگزیده، پاره‌ای از روایات هم، شاهد بر آن است، آیت الله بروجردی توجیه لطیفی برای منشأ این قول بیان می‌کرد، می‌فرمود: رسول اکرم علاوه بر مقام نبوت و مناصب بسیار وابسته به آن مقام، امام جماعت مسلمان‌ها هم بود. معلوم است امام جماعت باید در وقت خاصی در شب و روز حاضر شود، رسول اکرم اول وقت را برگزیده بود و بدان التزام داشت صحابه تصور کردند که این التزام به اول وقت، واجب است، اما ائمه‌ی اهل بیت می‌گفتند واجب نیست و حتی در برخی از روایات اهل سنت، از رسول اکرم نقل شده که گاهی نماز را بدون عذر به تأخیر می‌انداخت.

وی، مسائل را به گونه‌ای مطرح می‌کرد که نقطه‌ی اختلاف و اتفاق مذاهب کاملاً مشخص می‌شد، مثلاً در بحث قبله مسأله را چنین مطرح فرمود: به اتفاق همه‌ی مسلمین، کعبه، قبله است آن‌گاه می‌فرمود: برای کسانی که دور هستند آیا باز هم خود کعبه قبله است یا جهت آن و جهت تا چه حد، در این مسأله اختلاف است؟ اقوال را نقل می‌کرد.



در اول وقت مغرب، می‌فرمود: به اتفاق مسلمین اول وقت مغرب، غروب آفتاب است، اختلاف در این است که به مجرد پنهان شدن خورشید در افق، وقت داخل می‌شود یا باید حمزه‌ی مشرقیه از زمین فاصله بگیرد پس در اصل وقت، اختلاف نیست در علامت تحقق آن اختلاف است.

از خاطرات من در درس، مسأله‌ی شهادت به ولایت علی و ائمه علیهم السلام در اذان و اقامه است که گفتن آن خاص شیعه امامیه است و علما متفق هستند که جزو اذان و اقامه نیست و به قصد جزئیت نباید گفته شود، اما عملاً همه به گفتن آن التزام دارند ولی در روایات ما اثری از آن نیست.

ایشان، بحث اذان را مطرح کرد، روایات را خواند و نتیجه‌گیری کرد و رد شد بدون این‌که متعرض این مسأله‌ی جنجال برانگیز بشود، گویا اصلاً چنین مسأله‌ای مطرح نیست و اذان، همان است که در روایات آمده و شهادت به ولایت، جزو آن نیست.

این نوع برخورد با مسأله که با سکوت، مطلب را فهمانید بدون این‌که نغیاً یا اثباتاً سخنی در این باره گفته باشد، از وی مکرر دیده می‌شد.

البته روزی در جلسه‌ای از او شنیدم که فرمود: آقای خالصی‌زاده (در یزد) غوغایی سر این مسأله به پا کرده است. در آن موقع مرحوم خالصی‌زاده در ایران به حالت تبعید به سر می‌برد و در شهرهای مختلف از جمله یزد و ملایر سر این مسأله و مسأله‌ی وجوب عینی نماز جمعه که او قائل بود و بدان عمل می‌کرد، سرو صدا راه می‌انداخت و جماعت زیادی گردش جمع می‌شدند.

مطلب دیگر، در بحث لزوم سجده بر تراب که خاص امامیه است به مناسبت، سجده بر مهرهایی که نقش گنبد و بارگاه یا نام حضرت امام حسین علیه‌السلام بر آن‌ها هست به لحاظ این‌که آن نقش‌ها مانع رسیدن پیشانی به مهر است، سجده بر آن‌ها را مورد ایراد قرار داد. از آن پس، مهرهای صاف و بدون نقش رایج گردید. من در آن هنگام فکر می‌کردم تنها نرسیدن پیشانی به سطح مهر، محل ایراد ایشان نیست، اصولاً سجده بر گنبد و بارگاه و نام امام حسین علیه‌السلام، بیش‌تر مورد اشکال و باعث اتهام شیعه است، منتها آن مصلح فقید اسلام، مایل بود مسئله را بدون برانگیختن عواطف مردم و عکس‌العمل کسی، مطرح نماید و این رسم عوامانه را از میان ببرد و این خود گامی در راه تقریب بین فریقین شمرده می‌شود.

دیگر از خاطرات درس، نظر قطعی او است در عدم تحریف کتاب (قرآن): مسأله این بود که در بحث حجیت ظواهر کتاب، ایشان مایل نبود که حتی اسمی از مسأله‌ی تحریف ببرد و مسأله را به پایان رسانید و از آن رد شد، برخی از طلاب از پای منبر گفتند خوب است مسأله‌ی تحریف را دنبال کنید چون در کتاب‌های اصول متاخرین، در بحث حجیت ظواهر کتاب، مطرح گردیده است.

روز بعد معظم در حلقه‌ی درس، بنا به خواهش طلاب، فرمود هر کس از کیفیت نزول قرآن و حفظ آن خبر داشته باشد حتی احتمال تحریف در آن را نمی‌دهد و خواهد دانست که امکان تحریف وجود نداشته است.

در توضیح آن فرمود به مجردی که آیه‌ای یا سوره‌ای نازل می‌گردید و رسول اکرم آن را بر مردم تلاوت می‌فرمود صدها نفر آن را از بر می‌کردند و مرتباً آن را تکرار نموده و هر روز و شب تلاوت می‌کردند به طوری که اگر در محیط اسلامی مدینه و جاهای دیگر، کسی یک کلمه را زیر و رو می‌کرد، همه او را تخطئه می‌کردند نظیر شعر یا قصیده‌ی معروفی که اگر کسی آن را به غلط بخواند مردم به خصوص ادیبان، خطای او را می‌گیرند...

از این قبیل مطالب را ادامه داد از جمله فرمود روایات تحریفیه، سه چهارم آن‌ها را یک نفر به نام احمد بن محمد سیاری اوایل قرن سوم، جعل کرده است. این بحث با این استحکام و قاطعیت برای طلاب بسیار آموزنده و مفید بود که گول پاره‌ای از روایات را در این باب نخورند و به کثرت آن‌ها مغرور نشوند. چنان‌که می‌دانیم اتفاق مسلمین بر قرآن و صیانت آن از تحریف، از ارکان مهم تقریب است و باید این شبهه را از اذهان زایل کرد تا دو مرتبه از کسی از امامیه چنین حرفی شنیده نشود.

### مسأله‌ی حدیث ثقلین:

مسأله‌ی دیگری که آیت‌الله بروجردی روی آن تأکید فراوان داشت، چه در درس و چه در خارج درس، مسأله‌ی حدیث ثقلین بود که بنا به آن گونه که او تقریر می‌فرمود رابطه‌ی مستقیم با تقریب مذاهب دارد.

توضیح این‌که معمولاً در بحث‌های شیعه و سنی روی مسأله‌ی خلافت اسلامی و

امامت و رهبری سیاسی، تکیه می‌کنند و اصرار دارند که رهبری سیاسی را خاص ائمه‌ی اهل بیت بدانند و از دیگران نفی کنند و یا بالعکس برای دیگران اثبات، و از ائمه نفی نمایند و تنها به دوستی و مودت آنان اکتفا نمایند. که این امر (یعنی محبت اهل البیت) قدر مشترک میان فریقین است.

آیت الله بروجردی، همان‌طور که قبلاً اشاره شد معتقد بود این بحث فعلاً سر بی‌صاحب تراشیدن و بی‌فایده است و طرح آن جز ایجاد اختلاف و دشمنی نتیجه‌ای ندارد، زیرا در حال حاضر، خلافتی وجود ندارد که برای حقانیت یا عدم حقانیت آن با هم دعوا کنیم، هر چه بوده مربوط به گذشته بوده و در این زمان موضوع، منتفی است و به اصطلاح (سالبه به انتفای موضوع است).

آنچه امروز برای مسلمین فایده دارد و مسلمان‌ها بدان محتاج هستند و همه وقت در گذشته و آینده به آن نیازمند بوده و هستند، آن است که بدانند احکام دین را از چه مأخذی اخذ کنند. کتاب خدا مورد اتفاق است ولی رسول اکرم در یک روایت مشهور و بلکه متواتر، علاوه بر کتاب «عترت» را مرجع در احکام قرار داده است و آن حدیث ثقلین است که در مواقع و امکتهای مختلفه، رسول اکرم می‌فرمود: «انسی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» این حدیث با اضافاتی و با الفاظ مختلف، از طریق اهل سنت و شیعه با سندهای فراوان و توسط عده‌ای از صحابه نقل شده است که همه‌ی آن‌ها را در کتاب‌هایی از قبیل المراجعات اثر مرحوم سیدشرف‌الدین و مختصر کتاب (عبقات) جلد اول، و از همه بهتر در رساله‌ی (حدیث الثقلین) اثر عالم متبع شیعی قوام‌الدین و شنوی، طبع دارالتقریب قاهره، آمده است و آن رساله هم با اشاره‌ی آیت الله بروجردی تألیف و منتشر گردیده است که من شرح آن را در مقدمه‌ی آن رساله که در دست طبع است آورده‌ام.

لازم است بدانیم انتشار این رساله در قاهره از سوی «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» حتماً با تصویب شورای عالی آن مؤسسه، که شیخ عبدالمجید سلیم و شیخ محمود شلتوت و دیگران در آن عضویت داشتند، صورت گرفته است، و در آن دیار اثر خود را گذاشته است. از جمله از آقای شیخ محمدتقی قمی دبیرکل دارالتقریب شنیدم که از قول شیخ عبدالمجید سلیم که قبل از شیخ محمود شلتوت شیخ ازهر بود، نقل

کرد که او گفته است: «مذهب فقهی شیعه‌ی امامیه از صاحب شریعت به خصوص مدرک دارد، اما مذاهب دیگر مدرک خاص ندارد» معنی این سخن آن است که «حدیث ثقلین» مسلمان‌ها را به عترت پیغمبر رجوع داده است، و فقه امامیه متخذ از قول «عترت» است، درحالی که مذاهب دیگر، فتاوی‌ای پیشوایان آن مذاهب می‌باشد که دلیل خاصی این چنین ندارد.

باز، آقای قمی برای من نقل کرد هنگامی که یک شماره از مجله‌ی «رسالة الاسلام» را در چاپخانه کنترل می‌کردم، دیدم آقای شیخ محمود شلتوت، در خلال تفسیر خود (که مرتباً در آن مجله منتشر می‌گردید) حدیث ثقلین را به گونه‌ی شایع نزد اهل سنت: «کتاب‌الله و سنتی» آورده است، از همان‌جا به وی تلفن کردم و گفتم شیخنا این حدیث با طرق فراوان چنین آمده: «کتاب‌الله و عترتی»!! شیخ فرمود در حاشیه بنویسید: (وجاء فی بعض الطرق «کتاب‌الله و عترتی» و لاشک أن عترته یحملون سنته). مشاهده می‌کنیم که شیخ شلتوت این حدیث را با هر دو صورت پذیرفته و بین آن‌ها را به طریقی که گفته، جمع کرده است. این حاشیه در آن شماره از مجله دیده می‌شود.

باری، آیت‌الله بروجردی گاه به گاه در درس، به مناسبت و حتی گاهی بدون مناسبت، درباره‌ی این حدیث و مفاد آن بحث می‌کرد و گاهی می‌فرمود:

«بحث راجع به خلافت، فعلاً بی‌نتیجه است اما این بحث، نتیجه‌ی فعلی دارد» سخن آن مرحوم، بسیاری از فضلا را قانع کرد و همین تفکر را دارند. آیت‌الله بروجردی، در مقدمه‌ای که بر کتاب (جامع الاحادیث) مرقوم داشته‌اند و ناتمام مانده و بعداً فرزند ایشان آن را تمام کرده است، همین بحث را به تفصیل، متعرض شده‌اند و طرق و اسناد و متون این حدیث را گردآورده‌اند.

به‌طور حتم، مکتب فقهی آیت‌الله بروجردی، در قم و نجف و حوزه‌های دیگر، اثر گذارده است و بسیاری از مدرسین، به اقوال قدما و نیز آرا و اقوال و روایات اهل سنت، در مباحث فقهی، رجوع می‌کنند، همان‌طور که در گذشته‌ی دور هم رسم بوده، و در این اواخر تا حدود زیادی، مغفول عنه گردیده، و جای خود را به مباحث عریض و طویل اصولی داده است، که آیت‌الله بروجردی از این امر هم اظهار بی‌میلی می‌فرمود و گاهی اظهار می‌کرد: (علم اصول متورم شده است و تورم غیر از فربهی است).

### آیت الله بروجردی و دارالتقريب قاهره:

چنان‌که می‌دانیم از حدود چهل سال پیش از این و دقیقاً از سال ۱۳۲۷ شمسی در کشور مصر، مرکزی به نام «دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه» تأسیس گردیده و از همان موقع مجله‌ای منتشر می‌کرد به نام (رسالة الاسلام) که بزرگ‌ترین علمای مذاهب اسلامی اعم از امامیه و زیدیه و اهل سنت، در آن مقاله می‌نوشتند و به طور قطع یکی از بهترین یا به طور مطلق، بهترین مجله‌ی اسلامی که تاکنون منتشر گردیده است، از این مجله ظرف چندین سال ۶۰ شماره، سالی ۴ شماره چاپ شد که اخیراً مجمع التقريب دوره‌ی کامل آن را به امر مبارک مقام منبع رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای حفظه الله به صورت افست در ۱۵ جلد چاپ کرده و در دست‌رس محققان قرار داد و من مقدمه‌ای بر جلد اول نوشتم و به طور اجمال سرگذشت دارالتقريب را بیان کردم. این مرکز به ابتکار و پشتکار مرحوم علامه‌ی مصلح آقای شیخ محمدتقی قمی با هم‌یاری علمای بزرگ جامع‌الازهر و علمای شیعه تأسیس گردید و به کار خود سال‌ها ادامه داد و بعداً به عللی نامعلوم، و یا معلوم، از میان رفت.

آیت الله بروجردی گرچه جزو مؤسسين آن مرکز نبود، ولی از اوایل کار، به آن کمک فکری و مادی می‌رسانید و این‌جانب بارها مرحوم قمی را در منزل ایشان در قم می‌دیدم که برای ملاقات ایشان می‌آمد و غالباً همراه مرحوم علامه‌ی مصلح «ابن‌الدین» می‌آمد که از علمای روشن‌فکر قمی ساکن تهران بود و در بسیاری از انجمن‌های علمی شرکت و نیز در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد.

مرحوم آیت الله بروجردی پس از سال‌ها، باب مکاتبه با شیخ ازهر را باز کرد و نامه‌های او و شیخ عبدالمجید سلیم شیخ ازهر وقت، در رساله‌ی الاسلام چاپ شده است.

اما کمک مادی آیت الله به دارالتقريب را من برای اولین بار به طور مستند، نقل می‌کنم: آقای حاج سیدجمال‌الدین میردامادی از فضلاء اصفهانی الاصل ساکن تهران که سابقه‌ی ممتد تحصیل در اصفهان داشته و از رفقای قدیمی و یار مصاحب مرحوم شیخ محمدتقی قمی و در حقیقت نماینده‌ی او در تهران بود، در دو سال پیش از این به من گفت: مرحوم آیت الله بروجردی به دارالتقريب و مجله‌ی رساله‌ی الاسلام، کمک می‌کرد. یک روز در بازار تهران، مرحوم حاج عباسقلی بازرگان را که وکیل آیت الله

بروجردی بود دیدم به او گفتم: حاجی این مرد «یعنی آقای قمی» در قاهره خدمت می‌کند پول بده برایش بفرستم گفت: من از آیت‌الله بروجردی استفسار می‌کنم اگر اجازه داد می‌دهم. چند روز دیگر باز او را در بازار دیدم که جلو می‌آمد و می‌خندید، گفتم حاجی چه کردی؟ گفت: خدمت آیت‌الله مطلب را عرض کردم فرمودند، حاجی هم خودت پول بده هم از دیگران بگیر و بده اما فعلاً مصلحت نیست نام مرا ببری.

پس از آن، مرتباً از حاجی پول می‌گرفتم و برای آقای قمی می‌فرستادم. من عرض می‌کنم به احتمال قوی باعث تعطیل دارالتقرب و مجله‌ی رساله‌الاسلام، آن بود که آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ شمسی فوت کرد و دیگر کسی به آن کمک نکرد.

آن مرحوم، گاه به‌گاه از دارالتقرب یاد می‌کرد یک بار در جلسه‌ی درس، در مسجد بالا سر، از ایشان شنیدم که فرمود: امر تقرب در حال پیشرفت است و ما شکر می‌کنیم خدا را که در این کار سهمی داشتیم.

من همان هنگام که این سخن را از وی شنیدم به فکر رسید آن مرحوم اهل تظاهر نبود، فقط می‌خواست حاضران درس، که علما و مراجع آینده‌ی شیعه هستند بدانند که ایشان با این مسأله موافق و بلکه به شدت بدان علاقه‌مند است تا دیگران را به این نوع اعمال، تشویق و مشروعیت آن را به آنان گوش‌زد نماید.

یک روز در جلسه‌ی حدیث، فرمود: خدا رحمت کند شیخ عبدالمجید سلیم (وی یکی از اعضای ثابت دارالتقرب و از جمله‌ی مؤسسين و یکی از شیوخ ازهر بود و در هنگامی که شیخ ازهر بود با آیت‌الله مکاتبه کرد) را که هرگاه صحبت فاجعه‌ی عاشورا می‌شد بسیار متأثر می‌گردید و می‌گفت: «این فاجعه لکه‌ی ننگی بر دامن اسلام است که به هیچ وسیله‌ای نمی‌توان آن را پاک کرد».

من برای اولین بار و شاید آخرین بار بود که از یک مرجع تقلید نسبت به یک عالم از اهل سنت چنین سخنی را شنیدم. به طوری که شایع شد، مرحوم بروجردی در بستر مرگ توصیه کرد که آقای شیخ محمدتقی به مصر برود و اظهار کرد من در این کار آرزوهایی داشتم. این مطلب که در حال مرگ به یاد تقرب بود دلیل آن است که همواره در فکر آن بود و در رأس آرزوهای وی قرار داشته است. و مسلماً اقدامات دیگری هم در این باب داشته و مکاتباتی بین او و علمای مصر رد و بدل می‌گردیده که

در آن هنگام مکتوم مانده و بعداً هم کسی به فکر جمع‌آوری آن‌ها برنیامده است. این خود باعث تأسف است که بزرگان ما نقشه‌ها و فعالیت‌های خود را برای اسلام، در حال حیات نمی‌توانند اظهار کنند و با خود به گور می‌برند پس از ایشان هم کسی به فکر گردآوری آن‌ها نیست.

اینکه گفتم آیت الله بروجردی همواره به فکر تقریب بود شاهد دیگری هم بر آن دارم، مرحوم آیت الله حتی در تابستان کرسی کوچکی با لحاف در جلوش بود که پاهایش را زیر آن دراز می‌کرد و در همان حال افراد را به اتاق خود می‌پذیرفت و بسیار مؤدب بود و نمی‌خواست در برابر دیگران پایش را دراز کند. من در اواخر عمر وی چند بار که به دیدار ایشان می‌رفتم مشاهده می‌کردم کتاب «الفصول المهمة فی تألیف الأمة» اثر نفیس مرحوم علامه سیدشرف‌الدین عاملی باز کرده روی کرسی او است. چنین فهمیدم که هر وقت فرصت پیدا می‌کند آن کتاب را مطالعه می‌فرماید و از افکار و آرای ابتکاری آن عالم بزرگ، استفاده می‌کند و همواره می‌خواهد راه‌های جدید علمی برای تقریب مذاهب پیدا کند. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

### طرح یکسان کردن مناسک حج:

یکی از مصادیق بارز تقریب بین مذاهب اسلامی، طرحی است که آیت الله بروجردی در سال‌های آخر حیات خود به ملک سعود پادشاه اسبق عربستان سعودی که به ایران آمده بود، پیشنهاد فرمود.

می‌دانیم که در برخی از مناسک حج، بین مذهب شیعه و مذاهب اهل سنت اختلاف است، یکی از مهم‌ترین نقاط اختلاف، همانا حج تمتع است و آن عبارت است از این‌که کسانی که از نقاط دور به حج مشرف می‌شوند و طبعاً باید در یکی از مواضع محرم شوند. باید پس از انجام اعمال عمره، از احرام خارج شوند آن‌گاه در روز هشتم ذی‌الحجه مجدداً به احرام حج محرم شده و راهی عرفات و منی و مشعر شوند.

رسول اکرم، در حجة الوداع دستور آن را صادر کرد که هرکس با خود هدی (قربانی) از شهر خود نیاورده، مکلف است در مکه از احرام بیرون بیاید. خود آن حضرت و کسان دیگری که با خود (هدی) سوق داده بودند، به احرام خود باقی بمانند.

آن‌گاه فرمود: اگر در آینده به حج بیایم چنین خواهم کرد. این را حج تمتع می‌گویند، زیرا حجاج در بین عمره و حج از محرمات احرام تمتع می‌گردند.

در هنگام صدور این دستور بر بسیاری از همراهان وی سنگین بود اما برطبق آن عمل می‌کردند. تا این‌که خلیفه‌ی دوم در زمان خلافت خود، به مردم فرمان داد که عمره را به حج متصل کنند و با این فرمان، مسئله‌ی تمتع از بین رفت. اکنون عمل اهل سنت بیشتر چنین است هر چند از ناحیه‌ی برخی از صحابه در آن هنگام، و برخی از مفتیان عربستان در حال حاضر، با آن مخالفت شده و به همین حدیث حجة الوداع که بعداً از آن یاد می‌کنم فتوا می‌دهند.

اکنون، طرح آیت‌الله چنین است: هنگامی که ملک سعود، به ایران آمده بود هدایایی برای آیت‌الله بروجردی فرستاد، شامل چند قطعه پارچه‌ی قیمتی، و چند جلد قرآن‌کریم، و قطعه‌ای از پرده‌ی کعبه.

آیت‌الله پس از دریافت هدایا به ملک سعود نوشته بود رسم من نیست که از ملوک و پادشاهان هدیه قبول کنم، لهذا پارچه‌ها را برگرداندم، و به لحاظ احترام و قداست، قرآن‌ها و پرده‌ی کعبه را نگه داشتم، به علاوه حدیثی را درباره‌ی عمل رسول‌اکرم در «حجة الوداع» برای شما فرستادم.

این جریان، در همان هنگام، در مجله‌ی «رسالة الاسلام» نشریه‌ی «دارالتقريب بين المذاهب الإسلامية» منتشر گردید.

در آن هنگام، شایع شد که ملک سعود مایل بوده است جهت زیارت آیت‌الله بروجردی به قم برود، اما دولت وقت، از آن جلوگیری کرده است، که بیش از اندازه از دیدگاه آنان، ملک سعود به ایشان احترام نگذاشته باشد.

اما، من از آیت‌الله حاج آقا علی صافی شنیدم که فرمود: آیت‌الله خود، حاضر به این ملاقات نگردید، فرموده بود: او برای دیدار من به قم می‌آید ولی به حرم نمی‌رود و این کار شایسته نیست.

به هر حال، حدیثی را که آیت‌الله برای ملک سعود فرستاد، عبارت بود از حدیث مفصل حجة الوداع که از طرق اهل سنت، در صحاح و جز آن‌ها آمده است، و سند آن به حضرت صادق می‌رسد و او از پدرش حضرت باقر روایت می‌کند که آن حضرت



در جوانی، یعنی در حدود سن ۱۷ سالگی به دیدن جابر بن عبدالله یکی از صحابه‌ی رسول‌اکرم، به محله‌ی «بنی سلمه» محل سکنا‌ی جابر رفته است. خصوصیات و وضعیت جابر در آن حدیث آمده است که نابینا بوده و از نام یک‌یک حاضران سؤال کرده تا به حضرت باقر رسیده است. حضرت فرموده است من محمد بن علی بن الحسین هستم. جابر بسیار اظهار محبت کرده دست به سینه‌های حضرت کشیده و به او «یابن اخی» خطاب کرده است.

حضرت باقر راجع به حجة الوداع از جابر سؤال کرده، جابر در آن سفر همراه رسول‌اکرم بوده و بنابر برخی از روایات حجة الوداع، زمام شتر رسول‌اکرم را به دست داشته است.

جابر، در پاسخ حضرت گفت: به اهلش رجوع کرده‌ای «علی‌الخبیر سقطت» آن‌گاه مراسم حجة الوداع را از آغاز تا پایان نقل کرد که روایات اندکی با هم اختلاف دارند، در بعضی از کتاب‌ها تمام حدیث و در برخی بخشی از حدیث آمده است.

این‌جانب، در آغاز انقلاب در «کتاب حج» که از سوی وزارت ارشاد منتشر گردید مقاله‌ی مشروحی به عنوان «حج در سنت» نوشتم و پس از نقل آرای مذاهب اسلامی در حج به حدیث حجة الوداع پرداختم و جمیع طرق و اسناد آن را گردآوردم. بعداً هم به عنوان «الحج فی السنة» به عربی ترجمه و از سوی «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» در یک جزوه منتشر گردید. این روایت به این طرق که به جابر بن عبدالله می‌رسد تنها در روایات اهل سنت آمده. در روایت شیعه در کتاب (کافی) حدیث حجة الوداع به روایت معاویه بن عمار از حضرت صادق علیه‌السلام آمده که تفاوت‌هایی با حدیث اول دارد، و من آن دو را با هم مقایسه و موارد اختلاف را در آن مقاله بیان کرده‌ام.

حال، عرض می‌کنم: داستان حج تمتع به تفصیل در آن آمده است. و رسول‌اکرم روی کوه مروه این امر را صادر و به پشت سر خود اشاره کرد و فرمود این جبرئیل است که این را به من وحی کرده است.

ظاهراً منظور آیت الله بروجردی از ارسال این حدیث برای ملک‌سعود، آن بود که اولاً در طریق روایات حجة الوداع به نقل اهل سنت، دو نفر از ائمه‌ی اهل بیت

علیهم‌السلام واقع شده‌اند و طبعاً برای شیعیان هم حجت است. ثانیاً این حدیث که از طرق بسیاری در کتب صحاح و دیگر کتب شما آمده می‌تواند نقطه‌ی وحدت بین فریقین یعنی شیعه و اهل سنت باشد تا مناسک حج را طبق این حدیث به طور یکسان، انجام دهند.

### او یکی از مصلحین بود:

از آن چه گذشت، کاملاً مشخص می‌گردد که آیت‌الله بروجردی در عصر خود، یکی از مصلحان یا به اصطلاح «اصلاح‌طلب» بود. فکر تقریبی و علاقه‌ی او به وحدت جهان اسلام و تقریب مذاهب اسلامی نیز از مظاهر همین اندیشه بود. اما خود او هرگز اظهار نمی‌کرد، دیگران هم یا توجه نداشتند و یا این که بازگو نمی‌کردند.

من خدا را شاکر هستم که به من توفیق داد برداشت‌ها و خاطرات خودم را از این بعد از زندگی آیت‌الله بروجردی، بنویسم، به خاطر دارم، هنگام رحلت آن حضرت، در مشهد مقدس، در مؤسسه‌ی تبلیغی و فرهنگی «کانون نشر حقایق اسلامی» که زیر نظر دانشمند و متفکر فقید، مرحوم استاد محمدتقی شریعتی والد گرامی مرحوم دکتر شریعتی، اداره می‌گردید، من چند شب درباره‌ی مشخصات علمی و اصلاحی آیت‌الله بروجردی، سخنرانی کردم، تقریباً نیمی از مستمعین، طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد و نیمی از روشن‌فکران مسلمان، مریدان استاد شریعتی و اعضای محترم آن کانون بودند. مرجع فقید، حضرت آیت‌الله میلانی که حامی آن مؤسسه بودند، چند شب در آن جلسات حضور به هم رسانیدند. این‌جانب، در آن سخنرانی‌ها این آیه‌ی شریفه را عنوان سخن خود قرار دادم: «والذین یمسکون بالکتاب و اقاموا الصلوة انا لانضیع اجر المصلحین» اعراف: ۱۷۰.

در آن هنگام، خاطرات من از آیت‌الله به لحاظ قرب زمان، بیش‌تر از هنگامی بود که این مقاله را تحریر کردم، متأسفانه آن‌ها را ضبط نکردند، والا در همان موقع به انتشار آن‌ها مبادرت می‌کردم.

اراده‌ی خدا چنین بود «الامور مرهونة بأوقاتها».

«وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

**گزیده ی مصاحبه ی مجله ی حوزه**  
**با استاد واعظزاده خراسانی پیرامون شخصیت**  
**آیت الله العظمی بروجردی**

صفحه سفید

حوزه: از دوران تحصیل خود در حوزه‌ی علمیه‌ی قم و اساتیدی که از آنان بهره گرفته‌اید صحبت بفرمایید.

استاد: مرحله‌ی چهارم زندگی تحصیلی من از سال ۱۳۲۸ که از مشهد، راهی قم شدم، آغاز می‌شود.

در این حوزه، در درس خارج فقه و اصول حضرت آیت الله بروجردی شرکت کردم. هنگام شرکت بنده در درس فقه آن بزرگوار، موضوع مورد تدریس، «صلاة مسافر» بود. بنده درس را با دقت می‌نوشتم. روزی مرحوم مطهری، که با یکدیگر رفت و آمد داشتیم و از قدیم آشنا بودیم، نوشته‌ی مرا دید، خیلی خوشش آمد. گفت: می‌بایست نوشته‌ی شما را به آقا، نشان بدهم.

مرحوم مطهری، درصدد این کار بود که روزی پس از درس، آقا پیاده به طرف منزل می‌رفت، فرصت را غنیمت شمرد و بنده را به ایشان معرفی کرد و نوشته‌ی مرا هم به آقا نشان داد. آقا، فرمود: «خیلی خوب.» (البته قبلاً در سفر مشهد مرا چند بار دیده بود و فوراً تشخیص داد).

روز بعد قبل از درس، روی منبر فرمود: «آقازاده‌ی واعظ خراسانی به قم آمده‌اند و بحث را خیلی خوب نوشته‌اند که قابل تقدیر است.»

این امر باعث شد که آقا مرا بشناسد و شهریه‌ای که برای دیگر طلاب مقرر بود برای بنده هم مقرر شود. در بحث اصول ایشان، که بعد از ظهرها تشکیل می‌گردید، بنده شرکت می‌کردم. به یاد دارم، بحث «حجیت ظواهر» بود که مطلبی به ذهنم رسید،

نوشتم و بعد از درس به ایشان دادم. فردای آن روز، آن مرحوم، بدون ذکر نام، اشکال مرا مطرح کرد و فرمود: «این نوشته، خیلی دقیق است».

کار اساسی که در قم شروع کردم، شرکت در گروهی بود که به امر مرحوم آیت الله بروجردی برای رفع نواقص «وسائل الشیعه» تشکیل شد. قضیه از این قرار بود:

بارها و بارها، مرحوم بروجردی، درس خارج، از کاستی‌های «کتاب وسائل» صحبت می‌کردند، تا این که بحث ایشان رسید به «صلاة الرجل بحذاء المرثة». در این جلسه فرمود: «وسائل نواقص، مکررات و تقطیعاتی دارد. ما به فکر افتاده‌ایم که احادیث هر موضوعی را دقیقاً جمع‌آوری کنیم. آقایانی که مایل به همکاری هستند، همین باب را جمع‌آوری کرده نزد بنده بیاورند. من با جدیت دنبال کار را گرفتم و در روز موعود نوشته‌ام را نزد ایشان بردم. همراه آن، رساله‌ای نوشتم در بیست صفحه و در آن، از برخی کتاب‌هایی که چاپ شده بود و یا کتاب‌هایی که قابل چاپ بود؛ ولی چاپ نشده بود، انتقاد کردم. از جمله تلویحاً تکیه کردم روی کتاب «خلاف» که به همت آیت الله بروجردی چاپ شده بود. در آن مقاله نوشتم: کتاب به این مهمی که بعد از هزار سال چاپ شده و در دسترس محققین قرار گرفته است، معلوم نیست از روی چه نسخه‌ای چاپ شده است و در مقدمه، توضیح داده نشده که شیوه‌ی کار چگونه است. این مطالب را با عباراتی محکم و علمی، به زبان فارسی، به رشته‌ی تحریر درآوردم و روش محققان عصر، از جمله: مرحوم محمد قزوینی را در تصحیح کتاب‌های قدیمی یادآور شده و خدمت مرحوم بروجردی تقدیم کردم. ایشان، در جلسه‌ای که گروه تحقیق و جمع‌آوری احادیث، شرکت کرده بودند، چند سطری از نوشته بنده را خواندند. بعد فرمودند: «آقای واعظزاده، از کار ما انتقاد کرده‌اند. بله، من از زمانی که در بروجرد بودم، علاقه داشتم کتاب «خلاف» چاپ شود. چاپ شد. به آقای واعظزاده حق می‌دهم. خوب بود، در مقدمه می‌نوشتیم که این کتاب از روی چه نسخه‌ای چاپ شده است، تا کتاب مستند باشد.»

در این روز، حدود ۴۰-۵۰ نفر از آقایان فضلا، که چند نفری هم خراسانی بودند، از

پیر و جوان، نوشته‌هایشان را آورده بودند.

جوان‌ترهای این گروه، آقایان - با حذف القاب - : میرزا حسین نوری، ابطحی، حرم پناهی، شیخ علی پناه اشتهاردی، ستوده، ثابتی همدانی، شیخ جلال گلپایگانی، منتظری، بهشتی بروجردی، موسوی کرمانی، بنده و برخی دیگر بودند. برخی از آنان، تا پایان کار را ادامه دادند و برخی، آن را رها کردند.

آیت الله بروجردی پس از ملاحظه‌ی نتیجه‌ی کار، فرمود: «معلوم می‌شود برخی از آقایان کارشان زیاد است و سنشان مقتضی این کار نیست و برخی از آقایان، سن و وقتشان، مقتضی این کار است.» از جمله نام بنده را بردند و به رساله‌ی یاد شده‌ی من هم اشاره کردند.

بالاخره، در همان جلسه یا جلسه‌ی بعد، نام افرادی را که مناسب این کار بودند، اعلام و روزی را برای شروع کار تعیین کردند.

در روز معین، خدمتشان رسیدیم. ایشان، برنامه‌ی کار را بیان فرمودند و سپس افزودند: «وسائل الشیعه، دارای نواقصی است»، از جمله: تکرار مطالب و اسناد، تقطیع احادیث، تأخیر و تقدیم، طولانی بودن عناوین و نواقصی از این قبیل.

از این روی، برای این که احادیث و اسناد تکرار نشود، می‌بایست روش کتاب «وافی» مرحوم فیض کاشانی را در پیش گرفته، تقدیم و تأخیرها را اصلاح کنیم. و نیز عناوین ابواب را خلاصه و فشرده بیاوریم».

بعداً کتاب‌ها را تقسیم کردند و هرکس عهده‌دار کتابی شد. من در موقع تقسیم کتاب‌ها در قم نبودم، تابستان بود و به مشهد مسافرت کرده بودم؛ لذا با نامه به من اطلاع دادند که شما، مسئول جمع‌آوری احادیث کتاب «نکاح و طلاق» هستید!

بنده این مسأله را به فال نیک گرفتم؛ زیرا هنوز ازدواج نکرده بودم. در نامه‌ی خود به این امر اشاره کردم که آیت الله آن را برای رفقای حاضر در منزل ایشان خوانده بودند. هنگام جمع‌آوری احادیث، آقای شیخ محمدعلی قمی، احادیث کتاب‌های حدیث را فهرست می‌کرد. به این ترتیب: آخرین راوی، و نام امام و اول حدیث را از کتاب‌های حدیث می‌نوشت. این فهرست، کلیدی بود برای پیدا کردن احادیث از

کتاب‌های اصلی حدیث. پس از این کار، بنده با توجه به «وسائل» و «وافی» احادیث را فهرست‌وار در هر باب ترتیب می‌دادم. در مرتبه‌ی بعد دو نفر از آقایان: ثابتی همدانی و آقا شیخ جلال گلپایگانی، که خوش خط بودند، آن‌ها را می‌نوشتند. پس از این مرحله، با نسخه‌های خطی نفیسی، که آیت‌الله خادمی اصفهانی و آیت‌الله مرعشی و علامه طباطبایی و چند نسخه را خود آیت‌الله بروجردی، در اختیار این گروه گذاشته بودند، مقابله می‌شد.

گویا سال دوم کار این گروه روی احادیث بود، که مرحوم بروجردی فرمود: «از آن جا که روایات اهل سنت، در باب احکام، زیاد نیست، اگر ما در ذیل هر باب، روایت آنان را بیاوریم، مناسب خواهد بود. ضمناً روشن خواهد شد که اهل سنت چقدر روایت دارند و ما چقدر».

البته نظر آن مرحوم، شاید جنبه‌ی «تألیف و تقریب بین المسلمین» بود. اساساً، مبنای ایشان، این بود که: فقه شیعه، در حاشیه‌ی فقه اهل سنت است. بدین معنی: فتوای رایج میان اهل سنت را هر یک از ائمه‌ی اطهار(ع) در عصر خود، نقد می‌کردند. افرادی که از ائمه(ع) سؤال می‌کردند، کسانی بودند که به فتاوی علمای اهل سنت آشنایی داشتند. بعدها، با مطالعه‌ی «رجال کشی» به همین مطلب برخورد کردم. زراره، محمدبن مسلم و جمیل بن دراج و برخی دیگر، شاگردان ابی حنفیه بودند که بعداً مستبصر شدند. از سؤال‌های آنان پیداست که آدم‌های معمولی نبودند و قبلاً معلومات فقهی را در جای دیگر کسب کرده‌اند. براساس همین مبنا مرحوم بروجردی پیشنهاد کردند که احادیث اهل سنت از منابع روایی آنان جمع‌آوری شود و در ذیل هر باب بیاید. می‌فرمودند: «کتاب التاج» برای استخراج روایات اهل سنت، مناسب و کافی است.

این کتاب، پنج کتاب از صحاح سته را در بر دارد و مکررات را ادغام و سندها را کوتاه کرده است.

آقای ثابتی همدانی، با کمک دیگران، این کار را شروع کردند. تا آن جا که به یاد دارم، کتاب طهارت را ایشان تمام کرد. پس از مدتی که از این جریان گذشت



مرحوم آیت الله بروجردی، جلسه‌ای تشکیل دادند و در آن جلسه فرمودند: «من پیشنهاد کردم که احادیث اهل سنت استخراج، و در ذیل احادیث شیعه بیاید. آقایان هم زحمت کشیدند و شماری از احادیث اهل سنت را استخراج کرده‌اند؛ ولی می‌ترسم که بگویند: علمای شیعه، زحمت کشیده‌اند احادیث ائمه (ع) را به طور مستقل آورده‌اند و شما دوباره آن‌ها را مخلوط کردید؛ از این روی این کار، متوقف شود». پس از فرمایشات آیت الله بروجردی، سیدمحمد حسن، فرزند وی، در همین باره صحبت کردند. معلوم شد که فکر انصراف را ایشان، یا کسان دیگر توسط ایشان، به مرحوم بروجردی، القا کرده‌اند؛ زیرا سیدمحمدحسن، از اول با این کار مخالف بود و در همان جلسه مرحوم بروجردی گفت: «سیدمحمد حسن این چنین گفته است: راست می‌گوید».

من بعداً، در طی نامه‌ای خدمت ایشان، فواید این کار را برشمردم، ولی مؤثر واقع نشد. عین آن نامه به من مسترد گردید و اکنون موجود است.

**حوزه: آیا غیر از آیت الله بروجردی و گروهی که زیر نظر ایشان روی وسائل الشیعه، کار می‌کردند، فرد یا افرادی به چنین کاری اشتغال داشتند؟**  
استاد: در یکی از جلسات، مرحوم آقای بروجردی فرمودند: آقای خوبی حفظه‌الله، برای من نوشته‌اند: «من یک مجموعه‌ای نوشته‌ام و تقدیم و تأخیرها و مکررات و وسائل را جمع‌آوری کرده‌ام، اگر بودجه‌اش را تأمین کنید، افرادی هستند که این کار را تمام و تکمیل کنند».

مرحوم آیت الله بروجردی، در آن جلسه فرمودند: «اگر قرار باشد کاری انجام بشود و من بودجه‌اش را بپردازم، این کار را خودمان شروع می‌کنیم».

**حوزه: آیا طرح از اول این بود که این احادیث، به طور جداگانه و مستقل از وسائل چاپ شود یا خیر به همان نام قرار بود چاپ و عرضه شود.**

استاد: قرار بود «تهذیب الوسائل» عرضه شود. بعد در طول کار، تصمیم بر آن شد

که به عنوان کتابی مستقل در بیاید که جامع تمام احادیث شیعی در باب احکام باشد. روی همین اصل، روایات مستدرک هم ضمیمه شد.

**حوزه: اگر مطلبی در رابطه، با این کار بزرگ دارید برای ما و خوانندگان مجله بیان بفرمایید.**

استاد: در ابتدا خاطره‌ای از مرحوم آیت الله بروجردی دارم که نقل می‌کنم و آن‌گاه چند مطلب است که یادآور می‌شوم.

روزی مرحوم آیت‌الله بروجردی در یکی از جلسات گروه حدیث، فرمود: آقای بی کتابی نوشته و در آن کتاب به خلفا و شیخین بد گفته است و از باب احترام، نام من را هم برده است. من دستور دادم همه‌ی آن‌ها را جمع کنند». افزودند:

«امروز، مسلمین نیاز ندارند که بدانند کی خلیفه بود و کی نبود! آن‌چه نیاز امروز مسلمانان است، این است که بدانند: از چه مأخذی احکام گرفته می‌شود. آنان می‌گویند قرآن و سنت. ما می‌گوییم: قرآن و عترت. بنابراین امروز که نه حکومت اسلامی است و نه خلافتی، ما می‌توانیم حرف خود را به کرسی بنشانیم و بگوییم مرجع مشکلات مردم «ائم‌ی اهل بیت» هستند. سیاست‌های حامی خلافت، که قبلاً عامل تفرقه و مانع از شنیدن حرف حق ما بودند، فعلاً وجود ندارد. حرف ما گوش شنوا در بین اهل سنت خواهد داشت».

اما مطالبی که لازم است یادآوری کنم:

۱- پس از آن که احادیث جمع‌آوری شد، قرار شد، مقدمه‌ای بر کتاب نوشته شود. همه‌ی آقایان نوشتند. من هم نوشتم.

حضرت آیت الله بروجردی، همه‌ی نوشته‌ها را مطالعه کردند. نوشته‌ی مرا پسندیدند و از من تقدیر کردند. این مقدمه در دست من بود، چند سال پیش آقا شیخ اسماعیل ملایری پیغام داد: «می‌خواهیم کتاب را چاپ کنیم؛ لذا مقدمه‌ای را که شما نوشتید و مرحوم بروجردی پسندیدند، برای ما بفرستید».

من هم آن را فرستادم و سرانجام کتاب چاپ شد.

در مقدمه‌ی کتاب، همان مقدار از مقدمه‌ای که به قلم آیت الله بروجردی به جای مانده بود، آمده است، مابقی مقدمه را مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آقای سیدمحمد حسن آیت الله‌زاده‌ی بروجردی با استفاده از مقدمه‌ی این جانب و دیگران و آنچه از والد خود شنیده بود و اطلاعات دیگر، کامل کرد. در این‌جا باید از انتشار کتاب «جامع الاحادیث»، که مرحوم آیت الله بروجردی، آن را ثمره‌ی عمر خود می‌دانست، سپاس‌گزار بود، و هم از زحمات آقای ملایری.

۲- پس از این‌که کار جمع‌آوری و تألیف تمام شد، (البته با چند بار تغییر و تحول در آن) مرحوم آیت الله بروجردی همه‌ی آقایان را خواستند و فرمودند:

«کار تمام شده است، ولی یک دست نیست. باید این کار انجام شود. اما این کار نفرات زیادی نمی‌خواهد. به نظر من، آقا شیخ علی پناه، آقا شیخ اسماعیل ملایری و آقای واعظزاده برای تنظیم نهایی کافی هستند و سیدمحمدحسن هم به جهت این چگونگی پیشرفت کار را به من گزارش بدهد، در این جمع شرکت کند».

نظر ایشان، بیش‌تر معطوف به این بود که از بحث‌های داغ و دعوایی که معمولاً در جلسات، اتفاق می‌افتاد، جلوگیری کند. این کار تا مدتی ادامه داشت تا این‌که من به مشهد رفتم، حضرت آیت الله بروجردی رحلت فرمودند و کار تعطیل شد.

۳- یکی از مسائلی که در ضمن کار پیش آمد این بود که: دو نفر رفتیم خدمت مرحوم آقای بروجردی و عرض کردیم: احادیث کتاب، تا ارباب کتب حدیث مرسل است به ما اجازه‌ی نقل حدیث بدهید تا آن را مستند کنیم. ایشان شفاهاً، اجازه دادند. و من هم تند تند نوشتم، مفصل آن را هم در یادنامه‌ی شیخ طوسی در مقاله‌ی «اجازة مطولة من المجلسی الاول للثانی» نوشته‌ام.<sup>(۱)</sup>

---

(۱) الذکری الالفیه للشیخ الطوسی و همچنین در مقدمه‌ی رجال آیت الله بروجردی جلد اول ص ۴۸-۵۰.

اجازه‌ی روایتی ایشان از استاد خود، مرحوم آخوند خراسانی آغاز و به علامه مجلسی ختم می‌شد و سپس سندهای بسیاری از علامه مجلسی به کلیه‌ی کتب حدیث وجود دارد که در آن مقاله اجازه‌ی یاد شده، مفصلاً آمده است و نیز در خاتمه‌ی کتاب مستدرک الوسائل.

**حوزه: شیوه‌ی تدریس و ویژگی‌های درسی بزرگان را که حضرت عالی در دروس عالی از محضرشان بهره برده‌اید، بیان کنید.**

استاد: خارج اصول را از: «حجیت ظواهر» تا «اواخر اشتغال»، در حوزه‌ی درس مرحوم آیت الله بروجردی شرکت می‌کردم.

شیوه‌ی ایشان، در بحث‌های اصولی، بر نقد کل آرای اصولیون نبود. آقای بروجردی، مطالب کفایه را نقل و پس از آن، دیدگاه‌های خود را مطرح می‌کردند. می‌توان گفت: درس خارج اصول ایشان، شرح و بسط کفایه و بیان نظرات خودشان بود.

به عنوان نمونه، در استدلال به اجماع امت بر «بطلان تصویب» می‌فرمودند: این مسأله از مسایل علم کلام است و در مسایل کلامی، تمسک به اجماع، درست نیست. در مسایل کلامی باید سراغ عقل و برهان و استدلال رفت، نه اجماع امت. «من درس‌های اصول ایشان را نوشته‌ام».

اما شیوه‌ی ایشان در فقه: بسیار اهمیت دارد. مرحوم آیت الله بروجردی در درس فقه، به چند نکته بسیار توجه داشت:

### ۱- اهمیت به آرای قدما

ایشان در اظهارنظر و ارائه‌ی فتوا شدیداً به فتاوی‌ی قدما و شهرت فتوایی، اهمیت می‌دادند. در همین رابطه، به من فرمودند: شما، فتاوی‌ی ابن جنید و ابن ابی عقیل را جمع‌آوری کنید. بنده نیز، حسب دستور ایشان، این کار را شروع کردم، ولی به خاطر کسالتی که برای من پیش آمد، از ادامه‌ی کار، باز ماندم. بعداً در مشهد، به این فکر افتادم که کار را تمام کنم؛ از این روی، با نظارت بنده یکی از دانشجویان دوره‌ی

فوق‌لیسانس، فتاوی‌ای این بزرگان را جمع‌آوری کرد و قابل طبع است.

## ۲- اهمیت به روایات و فتاوی‌ای اهل سنت

مرحوم بروجردی، معتقد بود که با مراجعه به فتاوی‌ای اهل سنت، بهتر می‌توان روایات ائمه(ع) را فهمید و فتوا داد. ایشان بر این عقیده بودند که: فقه شیعه، به منزله‌ی حاشیه‌ای است بر فقه اهل سنت؛ زیرا در آن زمان، فتوای رایج و رسمی از آن فقهای اهل سنت بوده است. مردم، با توجه به فتوای رایج و رسمی از ائمه‌ی اطهار(ع) سؤال می‌کردند و آن بزرگواران پاسخ می‌گفتند:

ایشان، مراجعه به فتاوی‌ای اهل سنت را از مقدمات اجتهاد شیعه می‌دانستند؛ از این روی، می‌فرمودند:

توجه به روایات و فتاوی‌ای اهل سنت، شیوه‌ی قدما از فقهای ما بوده است. قدمای ما نه تنها به مسائل خلاف توجه می‌کردند که شاید حفظ آن را نیز لازم می‌شمردند؛ لذا برخی از قدمای ما، مسائل خلاف را حفظ بودند. روی همین باور بود که مرحوم بروجردی بر کتاب «خلاف» شیخ طوسی حاشیه زدند و آن را چاپ کردند. پس از ایشان این سنت حسنه؛ یعنی رجوع به کتب قدمای شیعه و فتاوا و روایات اهل سنت رسم شد. حوزه‌ی علمیه‌ی قم در این بعد پیشتاز بود. نجف نیز بعداً به پیروی از حوزه‌ی قم، به این مسأله توجه کرد. حضرت آیت الله بروجردی در این امر خود را مبتکر نمی‌دانست و اشاره می‌کرد: روش قدما از فقهای ما بر این بوده است. به عنوان نمونه از سیدمرتضی، شیخ طوسی و دیگران یاد می‌کرد، که آنان، آرا و نظرات گوناگون و دلایل علمای اهل سنت را در کتب فقهی خود نقل و آنچه را مخالف می‌دانستند، نقد می‌کردند.

## ۳- تکیه بر ادله و روایات اولیه:

حضرت آیت الله بروجردی، کمتر به اصول عملیه: (برائت، استصحاب و ...) تمسک می‌جستند.

کتاب وسائل شیخ حر عاملی را می‌آورد و روایات مورد بحث را می‌خواند و در محتوا و مفهوم آن بحث می‌کرد.

گاه‌گاهی، نیز صحت و سقم سند روایت را متذکر می‌شد. پس از آن که همه‌ی روایات باب را می‌خواند و راجع به هر یک از لحاظ دلالت و گاهی سند بحث می‌کرد. دو مرتبه روایات را با توجه به اقوال مختلف، دسته‌بندی می‌کرد. به نظر کسانی که سابقه نداشتند، تکرار به نظر می‌رسید. روایات مختلفی را که به یک مضمون، از یک راوی نقل شده بود، یک روایت می‌دانست؛ از این روی این روایات را کنار هم می‌گذاشت و آن‌گاه نتیجه می‌گرفت و نظر می‌داد. این نکته در تألیف کتاب «جامع الاحادیث» کاملاً رعایت شده است. حتی گاهی می‌فرمودند: «شما تصور می‌کنید؛ مثلاً زراره، این مطلب را چند نوبت پرسیده و امام چند نوبت جواب داده است؟ خیر، همه یک روایت است و از مجموع آن‌ها می‌توان، اجمالاً مطلب را به دست آورد».

#### ۴- ریشه‌یابی مسائل:

مرحوم بروجردی، هر مسأله‌ای را که مطرح می‌کردند، به زمان شخص مطرح‌کننده، ریشه و اولین باری که مطرح شده است، توجه داشتند. در این نقل آرا و نظریات، تلاش می‌کردند که در مسائل مهم و اساسی، نقطه‌ی اتفاق مسلمانان را بیان کنند. در هر مسأله‌ای، نقطه نظر اهل سنت، دیدگاه اهل بیت و پس از آن، انعکاس و تطور مسأله‌ی مطروحه را در فقه شیعه بیان می‌کردند و در آخر، نظر خود را می‌گفتند.

مثلاً در «قبله» می‌فرمودند: «به اجتماع مسلمین و به ضرورت اسلام، «کعبه، قبله است» سپس در این‌که عین کعبه یا جهت آن ملاک است و در حدود وسعت جهت، به نقل آرا می‌پرداخت. افزون بر آن‌چه ذکر شد. ایشان به نکات ظریف دیگری توجه داشت، از جمله:

در نقل مسائل اختلافی بین شیعه و سنی، بدبینانه برخورد نمی‌کرد، بلکه تلاش و جدیت می‌کرد که علت اختلاف فتوا را بیان کند. به عنوان نمونه:

اهل سنت می‌گویند: خواندن نماز در اول وقت واجب است و تأخیر آن بدون عذر،

جایز نیست، بلکه گناه است (که این یکی از دو قول معروف نزد شیعه‌ی امامیه است) و برخی از اهل سنت، تأخیر نماز را از اول وقت، بدون عذر، موجب قضا می‌دانند. ایشان در این مسأله می‌فرمودند: در این جا اشتباهی پیش آمده است.

فتوای اهل سنت، از این جا نشأت گرفته است که: پیامبر اکرم (ص) اول وقت برای نماز حاضر می‌شدند. یعنی آقایان علمای اهل سنت، به فعل پیامبر (ص) تمسک جسته‌اند در حالی که پیامبر (ص) امام جماعت بوده‌اند باید اول وقت برای نماز حاضر می‌شدند. ولی در اوقاتی بدون عذر نماز را از اول وقت تأخیر می‌انداختند و ائمه‌ی اهل بیت، به این نکته توجه داشته‌اند. از این جا نتیجه می‌گیریم که نماز، واجب نیست که در اول وقت برگزار شود و تأخیر آن جایز است، هر چند بنا به روایات، کار شایسته‌ای نیست. ائمه (ع) بر همین مشی بوده‌اند و در این باره سخنانی هم فرموده‌اند.

بنابر مبنای ایشان، این که برخی می‌گویند: «اهل سنت، از ابتدا در پی تحریف احکام بوده‌اند» حرف درستی نیست؛ بلکه شبهات علمی و اجتهاد، باعث اختلاف شده است.

۲- تکیه بر قرآن: ایشان، در جهت توجه و اتکای به قرآن، می‌فرمودند: برخی از بزرگان، آیات الاحکام را حفظ داشته‌اند.

خود ایشان، آیات الاحکام را حفظ داشت. به آیات الاحکام در مباحث تکیه می‌کرد. از جمله:

در نماز شب، آیات مربوط را مورد بحث قرار می‌داد. ایشان فهم عمیقی نسبت به آیات قرآن داشتند.

۳- همان‌طور که اشاره شد، روایاتی که از یک راوی، در یک مسأله نقل شده است و در کتب روایی هم فراوان دیده می‌شود. به نظر ایشان، یک روایت بیش‌تر نیست؛ از این روی، این گونه روایات را در کنار هم می‌گذاشت و یک قدر مشترک از آن‌ها در می‌آورد. معتقد بود که در نقل، احادیث، تقطیع شده و برخی از الفاظ آن‌ها عوض شده‌اند؛ بنابراین، روی جزئیات روایات، نمی‌شود تکیه کرد.

ما در کتاب «جامع احادیث شیعه» همین کار را کردیم و روایات گوناگون یک راوی

را از کتب اربعه و غیر آن، در مسأله‌ی واحد، کنار هم قرار دادیم.

۴- به تفریع فروع، زیاد نمی‌پرداخت، مگر در مسائل مهم. به یاد دارم، در یکی دو مورد مفصل به بحث پرداختند که آن دو مورد عبارت بودند از:

الف- فروع علم اجمالی

ب- مسأله‌ی لباس مشکوک

در این‌گونه مسائل حتی اقوال معاصرین را نقل می‌کردند. روزی رساله‌ی مرحوم نائینی را که در رابطه با لباس مشکوک نوشته بود، آوردند و مقداری از آن را خواندند و آن را توضیح دادند: گویا برای برخی از حاضران درس، چنین تصویری رخ داده بود که ایشان، سخن مرحوم نائینی را درست درک نکرده‌اند.

۵- برای بزرگان حوزه و فقه، چه قدما و چه متأخرین، احترام فوق‌العاده‌ای قائل بود. از آنان به بزرگی و عظمت یاد می‌کرد. در مقام بی‌احترامی به آنان سخت برمی‌آشفت. آیت‌الله بروجردی به شیخ طوسی بسیار توجه داشت از ایشان در برابر انتقاد و اشکال دیگران، به شدت دفاع می‌کرد. و می‌فرمود «اگر کسی لحظات عمر او را بر کارهایش تقسیم کند، به هر مسأله‌ای، بیش از ۵ دقیقه نمی‌رسد با این پرکاری، طبیعی است که خطا بکند» از کارهای مرحوم شیخ طوسی، با اعجاب و تحسین یاد می‌کرد و می‌فرمود:

«نمی‌شود در برابر نظریات شیخ، به آسانی نظر دارد» همچنین می‌فرمود: «شیخ طوسی، هر یک از کتاب‌هایش را براساس هدفی مخصوص، نگاشته است: «خلاف» و «مبسوط» را برای عالم اسلام و «نهایه» را برای عالم تشیع. ایشان بر این باور بودند که: فقه، یک دوره‌ی اجمالی داشته است و یک دوره‌ی تفصیلی. مثال می‌زدند که قدما از فقهای ما، رئوس مسائل را به طور اجمال نوشته‌اند و مانند یک بقیچه‌ی سر بسته برای ما متونی را به یادگار گذاشته‌اند.

از زمان شیخ مفید به بعد، مسائل فقهی، اندکی بازتر، مورد بحث قرار گرفت. مرحوم شیخ طوسی، به تفصیل وارد این میدان شد و در راه تفریع فروع، تلاش بسیار



کرد. او را می‌توان در بین شیعه، بنیان‌گذار فقه تفریعی و هم تطبیقی دانست. شیخ طوسی در مقدمه‌ی کتاب «مبسوط» می‌نویسد:

«علمای شیعه، وحشت دارند از این که مسائل تفریعی فقه اهل سنت را مطرح کنند. بر این گمان هستند که هر نوع تفریعی «قیاس» است. من ابتدائاً، (نهایه) را که فقه منصوص است نگاشتم تا کسی وحشت نکند که من می‌خواهم به روش اهل سنت گرایش پیدا کنم. پس از آن، تصمیم گرفتم تمامی تفریعاتی که اهل سنت بر اساس «قیاس» آورده‌اند، بدون اعمال «قیاس» با توجه به فقه شیعه بیان کنم». ابن جنید، قبل از شیخ طوسی این روش را در فقه پیش گرفت؛ ولی متهم به عمل به قیاس شد. علامه حلّی درباره‌ی ابن جنید می‌نویسد: «من کتاب احمدیه‌ی ایشان را دیده‌ام، کتاب بسیار خوبی است».

آیت الله بروجردی، برای مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیز، احترام زیادی قائل بود.

ایشان ابتدا، در مقبره‌ی حاج شیخ عبدالکریم، تدریس می‌کردند. نقل می‌کردند: «در یکی از روزها در حین درس، آقا متوجه شدند که یکی از شاگردان، به قبر حاج شیخ تکیه کرده است. آن مرحوم با تندی می‌فرمایند: آقا، به قبر تکیه نکنید. این بزرگان برای اسلام زحمت کشیده‌اند، به آنان احترام بگذارید».

نمونه‌ی دیگر: در یکی از جلسات درس، به مناسبت، از کتاب صلاه مرحوم شیخ مطلب را نقل کرد و بعد فرمود:

«من کسی را ندیده‌ام که مطالب علمی را این قدر مختصر، ساده و روشن بنویسد. این از خصوصیات کتاب «صلاة» حاج آقا رضا همدانی است که در این کتاب وجود دارد؛ اما مختصر و روشن».

۶- آیت الله بروجردی، غالباً مباحثی را که در درس مطرح می‌کرد، به طور جزم و قطع فتوای خود را ابراز نمی‌کرد. بیش تر آیات، روایات و اقوال را تجزیه و تحلیل

می‌کرد و به این امر اهمیت می‌داد. به نظر می‌رسید، مطلب را ناتمام رها کرده و به بحث دیگر پرداخته است.

**حوزه: مرحوم آیت‌الله بروجردی، در راه تقریب بین مذاهب، تلاش بسیار کردند. از حضرت عالی خواهش می‌کنم که درباره‌ی نظریات ایشان و اقداماتی که انجام داده‌اند صحبت بفرمایید.**

استاد: یکی از ویژگی‌های ایشان در میان معاصرین، عنایت و اهتمام خاص آن بزرگوار به تألیف و تقریب بین مسلمانان بود. ایشان، معتقد بودند که این کار از وظایف علمای شیعه است. در دوران حیات پر برکت خود آئی از این وظیفه، به عنوان یک عالم بزرگ شیعی، غفلت نکرد. در این جا نمونه‌هایی از منش و شیوه‌ی ایشان را نقل می‌کنیم:

#### ۱- روش فقهی:

یکی از عوامل تقریب، روش فقهی ایشان بود. همان‌طور که عرض کردم، ایشان معتقد بود:

در فقه و استنباطات فقهی، باید آرای اهل سنت را بدانیم و آنچه را به دست می‌آوریم از منابع شیعی، با نظرات و آرای آنان مقایسه کنیم.

بر این عقیده بودند که اهل سنت فقهی دارند که از کتاب و سنت مروی به طرق خودشان اخذ شده است و براساس یک سری از روایات و آیات تنظیم کرده‌اند، لذا باید با دقت به نظرات آنان توجه شود و مقایسه صورت بگیرد و ادله‌ی ایشان نقل و اگر لازم باشد، نقد شود. با این پندار و طرز تفکر (که علمای عوام‌زده روی آن پا می‌فشارند) که علمای اهل سنت دور هم جمع شده‌اند و یک سری احکام جعل کرده‌اند و ربطی به کتاب و سنت ندارد، مخالفت می‌کرد.

**حوزه: به نظر حضرت عالی، مرحوم بروجردی، خود به این نتیجه رسیده بودند یا این که اندیشه‌ی فرد یا افرادی در ایشان اثر گذاشته است.**

استاد: من در تحلیل‌های خودم به این نتیجه رسیدم که: این طرز فکر را ایشان از حوزه‌ی اصفهان گرفته است. در آن حوزه ایشان استادی داشته است، به نام «مرحوم سیدمحمدباقر درچه‌ای» که این گونه می‌اندیشیده است (البته مطالعات چهل ساله‌ی ایشان در بروجرد و اطلاع وسیع از حدیث و رجال و فقه اهل سنت، حتماً در این اندیشه مؤثر بوده است).

ریشه‌ی این تفکر از زمان «صفویه» است. با آن همه تندروی‌هایی که دولت صفوی و علمای آن دوره از جمله: «مرحوم مجلسی» داشته‌اند، برخی علما از جمله مرحوم میرلوحی، فیلسوف معروف دوره‌ی صفویه، با این طرز تفکر مجلسی و امثال ایشان، مخالفت می‌کرده‌اند. این تفکر؛ یعنی اندیشه‌ی اتحاد و توجه به فقه اهل سنت، تا همین اواخر در حوزه‌ی اصفهان، ادامه داشت. مرحوم حاج آقا رحیم ارباب، بر این باور بود. من جسته گریخته مطالبی را از قول او شنیده‌ام. من احتمال می‌دهم که مرحوم آیت الله بروجردی، تحت تأثیر تفکر این طیف از علما بوده است و گرنه، حوزه‌ی نجف، جای این طرز تفکر نبوده است.

بلی، گویا مرحوم شریعت اصفهانی، که تحصیل کرده‌ی حوزه‌ی اصفهان بود، طرز تفکرشان همین بوده است. گویا آیت الله بروجردی از درس او استفاده کرده است و اجازه‌ی اجتهاد از وی اخذ کرده است که در آغاز کتاب رجال ایشان منتشر خواهد شد. حوزه: برمی‌گردیم به اصل بحث که صحبت درباره‌ی اقدامات مرحوم بروجردی در راه تقریب بین مسلمانان بود. حضرت عالی به روش فقهی ایشان به عنوان عاملی مهم در راه تقریب اشاره کردید. لطفاً دیگر عوامل را بیان بفرمایید.

استاد: بله، روش فقهی ایشان را که از گام‌های بسیار مؤثر در راه تقریب بود، عرض کردم اینک، گام‌های دیگر:

## ۲- همکاری با دارالتقریب

ایشان، در این حرکت بزرگ سهیم بودند. روزی در ضمن درس فرمود: «امر تقریب

در حال پیشرفت است و خدا را شکر که ما هم در آن سهمی داشتیم». این معنی از نامه‌ی «شیخ عبدالمجید سلیم» رئیس الازهر و نایب رئیس دارالتقریب و از نامه‌ی «شیخ محمود شلتوت» رئیس بعدی الازهر، به آیت‌الله بروجردی فهمیده می‌شود. شیخ محمود شلتوت می‌نویسد:

«... از کوشش شما تقدیر می‌کنم. از خدای قادر متعال می‌خواهم آرمان‌هایی را که برای مسلمین دارید برآورد... بشارت می‌دهم گام‌های شما در راه تقریب... مایه‌ی رستگاری و سیر به سوی خداوند است».

ایشان، به «دارالتقریب» امیدوار بود و به آن کمک می‌کرد. با اعضای آن مراوده داشت.

حضرت آیت‌الله بروجردی؛ به آقای «شیخ محمدتقی قمی»، دبیر دارالتقریب عنایت خاصی داشت.

وقتی که مشغول تحقیق و جمع‌آوری احادیث «جامع احادیث الشیعة» بودم، بارها، آقای شیخ محمدتقی قمی را در بیرونی منزل آیت‌الله بروجردی می‌دیدم که منتظر ملاقات با آقای بروجردی بود. در همین جلسات و بعداً با تماس‌های مکرر با وی، اطلاعات زیادی راجع به دارالتقریب کسب کردم. نقل می‌کردند آیت‌الله بروجردی، در آخرین لحظات حیات، چشمانش را گشود و فرمود:

«آقا شیخ محمدتقی به مصر رفت یا خیر؟»

این سؤال را آن مرحوم به این خاطر کرده بود که در آن زمان رابطه‌ی بین مصر و ایران خوب نبوده است؛ از این رو شیخ محمدتقی، به مصر نمی‌رفته است ولی مرحوم بروجردی تأکید می‌کرد که برود و کارش را ادامه بدهد.

### ۳- شناساندن فقه شیعه به اهل سنت

آیت‌الله بروجردی به این نتیجه رسیده بود که ما در زمینه‌ی فقه، مأخذ قوی داریم و باید آن‌ها را به اهل سنت بشناسانیم. فقه ما اصلی دارد و مأخذی از پیامبر اکرم (ص) و آن «حدیث ثقلین» است:

«انی تارک فیکم الثقلین، ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا: کتاب‌الله و عترتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

من دو شیء گران‌بها در میان شما می‌گذارم که تا وقتی به آن دو تمسک جویند هیچ‌گاه، پس از من گمراه نمی‌شوید و آن دو: کتاب‌الله و خاندان من هستند که تا روز رستاخیز، از یکدیگر جدا نشوند تا این‌که در حوض کوثر بر من وارد شوند.

در الفاظ و عبارت این حدیث اختلاف است، در برخی از روایات (که مرسل و غیرمسند است) به جای کلمه‌ی «کتاب‌الله و عترتی»، آمده است: «کتاب‌الله و سنتی». اما بیش‌ترین روایات و صحیح‌ترین آن‌ها «کتاب‌الله و عترتی» است.<sup>(۱)</sup>

۱- حدیث ثقلین حدیثی متواتر است که کتب روایی شیعه و سنی با الفاظ و عبارات مختلف آن را نقل کرده‌اند.

مرحوم بروجردی روی این حدیث خیلی تکیه می‌کرد. شاید ماهی یک بار، به مناسبتی، این حدیث را در درس مطرح می‌کرد. ولی هیچ‌گاه ندیدم که در جلسات عمومی و یا خصوصی در درس و یا غیر درس، در مورد «خلافت» بحث بکند. حتی در جلسه‌ی خصوصی می‌گفت «مسأله‌ی خلافت، امروز موردنیاز مسلمانان نیست که ما با هم دعوا بکنیم. امروز چه نتیجه‌ای به حال مسلمین دارد که بدانند چه کسی خلیفه بود؟ آن‌چه که امروز به حال مسلمانان مفید است، این است که: بدانند احکام و معارف اسلامی را باید از چه مأخذی أخذ بکنند». (البته با توجه به استقرار حکومت اسلامی براساس ولایت‌فقیه باید این مسأله از نو مورد بحث قرار گیرد).

این روش، روش مرحوم سیدشرف‌الدین هم بود. ایشان از همین راه وارد شده بود. شما المراجعات را بنگرید، می‌بینید مباحثی که بین مرحوم سیدشرف‌الدین و شیخ ازهر وقت (شیخ سلیم بشری) رد و بدل شده ابتدا در همین زمینه است:

---

(۱) در این زمینه مقاله‌ای نوشته‌ام که در مجله‌ی (رساله التقرب) چاپ شده است.

شیخ ازهر می‌پرسد: مأخذ شما در فقه چیست؟  
مرحوم سیدشرف‌الدین، پاسخ می‌دهد: مأخذ ما کتاب و سنت از طریق روایات اهل بیت.

شیخ ازهر می‌پرسد: دلیل شما چیست که باید سنت از طریق اهل بیت اخذ شود؟  
مرحوم سیدشرف‌الدین، پاسخ می‌دهد: دلیل ما حدیث ثقلین است.  
مرحوم سیدشرف‌الدین، مفصل درباره‌ی حدیث ثقلین بحث کرده، ثابت می‌کند که فقه شیعه، مستند است. گویا از مرحوم بروجردی شنیدم که ایشان از قول شیخ محمدتقی قمی نقل می‌کردند:

«شیخ ازهر، عبدالمجید سلیم، در جلسه‌ای گفته است:  
فقه شیعه از صاحب شریعت مستند دارد، ولی فقه اهل سنت، ندارد».  
در همین ارتباط، نقل می‌کردند که مرحوم بروجردی، کتاب «مبسوط» شیخ طوسی را، به عنوان هدیه، برای شیخ عبدالمجید سلیم، رئیس وقت الازهر، فرستاده بود. این کتاب در او چنان اثر گذاشته بود که در اواخر عمرش گفته بود:  
«چه آن موقع که مفتی سرزمین مصر بودم و چه بعد از آن که عضو لجنه‌ی افتاء الازهر گردیدم، هرگاه می‌خواستم به کمیسیون فتوا بروم برای نظر دادن در مسأله‌ای، حتماً قبل از رفتن، کتاب «مبسوط» را مطالعه می‌کردم».  
و بالاخره، مرحوم بروجردی، علاقه داشت فقهی را پی‌ریزی کند که روایات شیعه و سنی و فتاوی و استدلال‌های هر دو گروه در آن باشد، تا روشن شود برای همگان، که این نظریات و روایات چقدر با هم ارتباط دارند.

#### ۴- تجلیل و تقدیر از عالمان منصف و روشن اهل سنت:

از نامه‌هایی که بین آیت‌الله بروجردی و شیخ عبدالمجید سلیم و شیخ محمود شلتوت، رد و بدل شده فهمیده می‌شود که: مرحوم بروجردی از تلاش آنان در راه اتحاد و همبستگی بین مسلمانان، تقدیر و تجلیل می‌کرده است. در یک جلسه‌ی خصوصی «حدیث» فرمود:

«مرحوم شیخ عبدالمجید سلیم، وقتی متذکر فاجعه‌ی کربلا می‌شد، می‌گفت: این فاجعه، لکه ننگی در تاریخ اسلام است و بسیار متأثر می‌گردید». همچنین روزی در ضمن درس، به مناسبت از شرح نهج‌البلاغه و مقدمه‌ی عبده، سخن به میان آورد و این بخش از مقدمه را خواند، به این مضمون:

«هنگام خواندن نهج‌البلاغه، گاهی به نظرم می‌رسید: یک مرد عابد و زاهد و شب‌زنده‌دار، به موعظه مردم پرداخته است و گاهی به نظرم می‌رسید که: فرماندهی شجاع و غیور در میدان جنگ و کارزار سربازان خود را علیه دشمن بسیج می‌کند». این تعبیر که یک مرجع بزرگ، با آن همه احتیاط، این مقدمه را در ضمن درس، برای انبوه شاگردان فاضل، نقل می‌کند، دلیل بر اهمیت دادن ایشان به قضیه است و می‌خواهد تأکید کند که باید از آنان که در راه اتحاد و اتفاق مسلمانان تلاش می‌کنند، تقدیر شود.

آیا نباید از عبده که بدون ذره‌ای تشکیک در اصل کتاب نهج‌البلاغه و حتی در خطبه‌ی شقشقیه، نهج‌البلاغه را با آن زیبایی و کمال دقت شرح کرده است و در آن خطبه، ذیل «لقد تمصها فلان» می‌نویسد: «هو ابوبکر» تقدیر و تجلیل به عمل بیاید؟ این حرکت آیت الله بروجردی، به متعصبین و آنان که هنوز در فکر چاپ و نشر برخی از کتاب‌های اختلاف‌برانگیز هستند و این کار را هم، به پندار خود، مقدس می‌انگارند، آموخت که باید چگونه مشی کنند.

در همین راستا، شایع بود که: مرحوم آیت الله بروجردی، از طبع کتاب «بحار الانوار»، خیلی استقبال نمی‌کرد و گویا به توصیه‌ی ایشان، جلد «فتن و محن» بحار، در آن هنگام، منتشر نگردید. اما این اواخر شنیده می‌شود: کسانی که می‌خواهند آن را نشر بدهند، شاید هم تاکنون نشر داده باشند!

**حوزه: در برهه‌ای که حضرت عالی در حوزه‌ی قم، مشغول به تحصیل بودید. آیا بزرگان و فضلاء حوزه، در جهت نظم و سامان دادن به اوضاع حوزه، برنامه‌ای داشتند؟**

استاد: بله، برخی از طلاب و فضلاء روشن‌فکر در این اندیشه بودند که به اوضاع حوزه رسیدگی کنند و نظمی به آن بدهند. در آغاز از برنامه‌ی این گروه بود که مدرسه‌ی فیضیه زیر نظر هیأتی اداره بشود و تشکیلات آیت‌الله بروجردی، در امور مدرسه دخالت نکند. برخی از افراد گروه روشن‌فکر و دلسوز عبارت بودند از:

حضرت امام، رضوان‌الله تعالی علیه، مرحوم آیت‌الله مرتضی حائری، مرحوم آیت‌الله داماد و... بالاخره برای این حرکت اساسی، مرحوم آیت‌الله بروجردی را آماده کرده بودند و ایشان هم نوشته‌ای به آقایان داده بود. ولی بعداً گویا پشیمان می‌شود و آن نامه را هم از آقایان می‌گیرد! این امر سبب شد که آقایان حالت قهری پیدا بکنند و در بین طلاب و فضلاء روشن‌فکر و طالب اصلاح حوزه، نارضایتی از مرحوم بروجردی به وجود بیاید، ولی عظمت مرحوم آیت‌الله بروجردی، این‌گونه مسائل را سریع حل می‌کرد. و هم آقایان نامبرده، تا آخرین لحظات حیات مقام و عظمت او را حفظ کردند.

**حوزه: موضع علما به ویژه آیت‌الله بروجردی، در قضیه‌ی نهضت ملی**

**نفت چگونه بود؟**

استاد: همان‌طور که می‌دانید، آیت‌الله کاشانی از پیشگامان این حرکت بود. در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، مرحوم آیت‌الله خوانساری، آشکارا از نهضت ملی نفت، طرفداری می‌کرد و در انتخاباتی که منجر به ورود آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، به مجلس شورای ملی شد. نقش عمده‌ای داشت و طی فتوای صریح، مردم را به شرکت در انتخابات وادار کرد. بالاخره، این حرکت به پیروزی رسید و کار به دست دکتر مصدق افتاد. دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، مدت‌ها با هم همکاری می‌کردند.

آیت‌الله بروجردی هم، روحاً با نهضت ملی نفت، موافق بود. جریان در قم پیش آمد که به ناچار، علناً از نهضت، پشتیبانی کرد. جریان از این قرار بود:

دو نفر از روحانیون، که یکی از آنان سیدعلی‌اکبر برقی بود، در کنفرانس صلح وین شرکت کرده بودند. در موقع بازگشت وی به قم، عده‌ای از توده‌ای‌ها به استقبال ایشان شتافتند و انبوه طلاب و مقدسین هم تظاهرات مخالفی به راه انداختند و چیزی نمانده



بود که بین طرفین، درگیری رخ دهد. نیروی نظامی دخالت کرد و به زور متوسل شدند که من در بین جمعیت حاضر و ناظر بودم. بعداً معروف شد که در تیراندازی‌های پلیس، برخی از طلاب کشته شده‌اند. این جریان اوج گرفت و عده‌ای از علمای دربار، به قم آمدند و به آیت الله بروجردی تأکید داشتند که شما، دولت مصدق را به خاطر این بی‌احترامی به شما و حوزه‌ی علمیه‌ی قم، محکوم کنید.

آیت الله بروجردی، با کیاستی که داشت، متوجه شده بود، در این قضیه دست دربار برای تضعیف دولت مصدق، در کار است؛ از این روی به پیشنهاد علمای درباری توجه نکرد و دولت مصدق را مورد انتقاد قرار نداد و در جواب آقایان درباری گفت: «من کاری ندارم».

من خودم، عده زیادی از وابستگان دربار و گویندگان دربار را دیدم که در اجتماعات عظیم آن روزها در قم، که در صحن مطهر برپا می‌شد، علیه مصدق و آیت الله کاشانی سخنرانی می‌کردند، آیت الله بروجردی وقتی که دید جوسازی‌ها علیه دولت به اوج خود رسیده است و درباریان می‌خواهند از این قضیه سوءاستفاده کنند، در ضمن درس، سخنانی به این مضمون گفت:

«رئیس دولت، با این که گرفتاری‌های زیادی داشت، شخصاً با من، تلفنی تماس گرفت. ایشان، تمام تقاضاهای مرا انجام داده است. من از ایشان هیچ شکایتی ندارم. رئیس دولت، برای مملکت خدمت می‌کند. طلاب، پی دریشان باشند و قضیه را دنبال نکنند».

ایشان، با این حمایتی که از دکتر مصدق به عمل آورد، آشوب را فرو نشانند و نگذاشت از حوزه‌ی علمیه و وجود ایشان، در راه عزل دکتر مصدق، بهره‌برداری شود. این خدمت بزرگی بود که آیت الله بروجردی به نهضت ملی نفت کرد. در هر حال، روح و نبض حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از نهضت ملی نفت، حمایت می‌کرد؛ به خصوص، تا وقتی که بین دکتر مصدق و آیت الله کاشانی، اتحاد و اتفاق بود. پس از اختلاف، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم هم، بر سر این قضیه اختلاف پدید آمد: برخی طرف‌دار دکتر

مصدق بودند و شدیداً به آیت‌الله کاشانی توهین می‌کردند.

طرف‌داری و گه‌گاهی تأیید آیت‌الله بروجردی از نهضت ملی نفت و دکتر مصدق، به احتمال زیاد، مورد علاقه‌ی دستگاه و افراد بیت ایشان نبود. آیت‌الله بروجردی، به خاطر آن روح انقلابی که داشت، از نهضت ملی و دولت مصدق، حمایت می‌کرد که این موجب نارضایتی دربار و شخص شاه شده بود و بعدها، به نحوی انتقام گرفتند.

**حوزه: گویا در دوران زعامت آیت‌الله بروجردی، بهائیت، تبلیغات گسترده‌ای داشته است و حضرت ایشان، در برابر این گروه ضاله، به تلاش عظیمی دست می‌زدند. در این باره اگر امکان دارد، صحبت بفرمایید.**

استاد: اصلاً مبارزه با بهائیت توسط آیت‌الله بروجردی شروع شد. ایشان، خطر بهائیت را خیلی جدی می‌گرفت. وقتی که در بروجرد بوده، علیه این گروه اقداماتی می‌کرده است.

در قم، برخی از مبلغین و فضلا با مبلغان بهائیت مکاتبه و مناظره داشتند.

یکی از فضلا می‌گفت:

آیت‌الله بروجردی، نوشته‌هایی که بین من و آن مبلغ بهائی، رد و بدل می‌شود، می‌خواند.

به خاطر تلاش پی‌گیر آیت‌الله بروجردی، در ریشه‌کن کردن این گروه ضاله، دربار ناچار شد که یک سری تبلیغات از طریق رادیو علیه بهائیت به راه بیندازد.

در همین زمان، حجت‌الاسلام فلسفی، خطیب مشهور، در مسجد شاه (امام خمینی فعلی) علیه بهائیت، یک سلسله سخنرانی در ایام ماه رمضان، ایراد کرد. این سخنرانی‌ها، بسیار قوی و بامحتوا بود. ایشان هر روزی، زندگی یکی از انبیای عظام را مطرح می‌کرد؛ انبیایی که نامشان و مبارزات پی‌گیرشان علیه طواغیت، در قرآن مطرح شده است.

به یاد دارم: روزی، در منبر، داستان حضرت ابراهیم و مبارزات آن بزرگوار را با «نمرود» مطرح کرد. این فصل از زندگی ابراهیم(ع) را خیلی محکم، قوی و پرشور

عرضه کرد و در آخر، منطبق نمود با جریان بهائیت و نتیجه‌گیری خوبی کرد. اگر آن سخنرانی‌ها، ضبط شده باشد، قابل استفاده و انتشار است.

این سلسله سخنرانی‌ها، مردم را نسبت به جریان انحرافی بهائیت، روشن کرد و سبب گردید، حضرت آیت الله بروجردی، نامه‌ای برای آقای فلسفی بنویسد. در بخشی از آن نامه آمده بود:

«... این گروه، شبکه و تشکیلات خطرناکی است. بهائیت، از دیگر گروه‌های ضددین، خطرش برای اسلام و مسلمین بیش تر می‌باشد؛ زیرا این گروه با حربه‌ی دین به جنگ دین آمده‌اند. پس باید، به‌طور جدی، با آنان برخورد کرد.»  
این نامه را جناب آقای فلسفی، روی منبر خواند.

چند روز بعد، در تأیید مبارزات آیت الله بروجردی علیه بهائیت، آیت الله سیدعبداله‌ادی شیرازی، نامه‌ای از نجف برای ایشان فرستادند. این نامه را هم آقای فلسفی روی منبر خواندند و از رادیو پخش شد.

مردم ایران، از مبارزات آیت الله بروجردی و از سخنان آقای فلسفی، خیلی عالی پشتیبانی کردند. طومارهای زیادی، از سرتاسر ایران برای آقای فلسفی می‌فرستادند. از کرمانشاه طوماری رسیده بود که ۷۰-۶۰ هزار نفر امضاء کرده بودند. به خاطر دارم: روزی آقای فلسفی در منبر مطرح کردند: برای من، یک اطاق، پر از طومار از سرتاسر کشور ارسال شده است.

این حرکت و مبارزات، تا به آنجا رسید که سرلشکری به اتفاق آقای فلسفی رفتند و معبد بهائیت را خراب کردند و تلویزیون هم این صحنه را نشان داد.

مدتی، این مبارزات، گرم و پی‌گیر ادامه یافت که ورق برگشت و دستگاه، مانع تبلیغات شد. حضرت آیت الله بروجردی، در انزوا اقرار گرفتند. برخی از روحانیون و فضایی که در اطراف و اکناف ایران، علیه بهائیت تبلیغ می‌کردند. دستگیر شدند.

احتمال دارد که دستگاه، استفاده‌ی لازم را از تبلیغات علیه بهائیت برد و آن‌گاه، قضیه را رها کرد و حتی مانع شد. بعد از نهضت ملی نفت و کودتای ۲۸ مرداد و

بدبینی مردم نسبت به شاه و اعمال او، شاه برای این کار خود را مذهبی جلوه بدهد و از جو مذهبی به نفع خود بهره‌برداری کند، مبارزه و تبلیغات علیه بهائیت را که مورد علاقه‌ی آیت‌الله بروجردی بود، به آن گونه به راه انداخت.

### چرا دستگاه مانع ادامه‌ی تبلیغات شد؟

نظرهای مختلفی است، از جمله:

دستگاه، مبارزه علیه بهائیت را شروع کرد؛ زیرا به نفع خود تشخیص داد. پس از آن که بهره‌برداری‌های لازم را در این راستا کرد، لزومی نداشت که از این حرکت، جانبداری کند و شاید به مصلحت دستگاه خود نمی‌دانست که جو متشنج باشد؛ از این روی، مانع شد.

یا این که دول خارجی، به دولت ایران، فشار آوردند و مانع ادامه‌ی کار شدند. این نظر آخر را یکی از علمای مشهد، مرحوم حاج میرزا احمد کفایی که با دربار هم مرتبط بود، ابراز می‌کرد.

روزی که من به دیدنش رفته بودم، می‌گفت: این چه سروصدایی بود که درقم راه انداختند؟

گفتم: «آقای بروجردی، احساس خطر کردند و مبارزه را شکل دادند، دولت هم، ناچار شد پشتیبانی کند».

گفت: «راه‌های دیگر برای مبارزه‌ی دولت، وجود داشت. این سروصدا و بزرگ کردن قضیه لزومی نداشت».

می‌توانستند بدون قیل و قال و جار و جنجال، معبد بهائیان را خراب کنند؛ مثلاً به بهانه‌ی کشیدن خیابان و ...

این که دولت ابتدا، حمایت کرد و بعد خود را عقب کشید، به این خاطر بود که دول خارجی به او فشار آوردند.

گفتم: «چرا صریحاً نرفتند به آقای بروجردی بگویند: دول خارجی نمی‌گذارند ما

علیه بهائیت، مبارزه کنیم؛ از این روی مانع شما و مبلغان مذهبی می‌شویم که علیه بهائیت کاری انجام بدهید».

وی گفت: «دولت نمی‌خواهد بگوید ما مستقل نیستیم و تحت سیطره‌ی دیگران هستیم. اگر به آقای بروجردی می‌گفت: دول خارجی نمی‌گذارند. یعنی این که من تحت سیطره‌ی دیگران هستم و از خود اختیاری ندارم!»

در هر حال، این مبارزه آغاز خوبی داشت؛ اما پایانی تلخ و غمناک. آیت الله بروجردی، جواب تلگراف علما را نمی‌داد. برخی از علمای مشهد اشکال می‌کردند که چرا ایشان جواب تلگراف‌ها را نمی‌دهد.

به ایشان نامه نوشتم که آقا: خیلی از آقایان اشکال می‌گیرند که چرا جواب تلگراف‌ها را نمی‌دهید.

این عدم پاسخ به تلگراف‌ها، انعکاس خوبی ندارد و...

آیت الله بروجردی، نمی‌خواست که کار دنبال شود. کار به بن‌بست رسیده بود. پاسخ ایشان مدرکی بود که به دست دولت می‌افتاد که شما هنوز کار را دنبال می‌کنید؟ با این که ما نمی‌خواهیم کار دنبال بشود و...

روزگار، روزگار سختی بود. آیت الله بروجردی، مظلومانه در انزوای شدیدی قرار گرفت. گاهی به نظر می‌رسید این یک انتقامی است که شاه از وی و از جامعه‌ی روحانیت می‌گرفت. با این که او اول شخص روحانیت و مرجع بزرگ جهان تشیع بود، ولی برای کوچک‌ترین کاری باید کلی تلاش می‌کردند تا تحقق پذیرد. یک جوان یزدی را بهائیان می‌خواستند اعدام کنند، ایشان مدتی زیاد تلاش کردند تا جلوی اعدام آن شخص را گرفتند. یا برخی از فضلا دستگیر می‌شدند، چقدر باید تلاش می‌کرد تا آزاد شوند.

کسانی که آن روزگار تلخ را دیده‌اند و لمس کرده‌اند، اکنون می‌فهمند که چه تحول عظیمی توسط امام خمینی رحمه الله علیه، رخ داده است. قوانین اسلام پیاده می‌شود، از گروه‌های ضاله خبری نیست، بهائیت نابود شد، مارکسیسم طومارش برچیده شد.

مسلماً، حوادث تلخ و عبرت‌انگیز گذشته، در روح حساس امام رحمة‌الله علیه خیلی مؤثر بوده است. این حوادث تلخ و ناگوار، ذلت‌های غیرقابل تحمل، حرکت‌های ضداسلامی دستگاه و ذلت او در برابر دول قدرت‌مند خارجی، امام را وادار کرد که تمام توانش را در براندازی رژیم منحوس پهلوی به کار بگیرد.

مسلماً اگر آیت‌الله بروجردی، با آن غیرت و شجاعتی که من در او سراغ داشتیم، در قید حیات بود. از انقلاب اسلامی پشتیبانی می‌کرد. روح او از این حرکت پر برکت، شاد است. نمونه‌هایی از شجاعت و نارضایتی ایشان از دستگاه پهلوی را به یاد دارم که ذکر می‌کنم:

یکی از بزرگان نقل می‌کرد:

«یکی از خوانین اطراف اصفان، که بهائی بود، اعمال نفوذ می‌کرد و یک سری کارهای ناشایست انجام می‌داد. آقای بروجردی فرمود: هیچ‌کس پیدا نمی‌شود این مردک را بکشد؟»

ایشان روحاً این گونه بودند؛ ولی مصالح را می‌سنجید و می‌دید، خودش که مرد این میدان نیست که بیاید علمدار بشود. پیرمرد با آن اطرافیان کذایی. کسی را هم سراغ نداشت که در آن زمان، بتواند چنین کار عظیمی را سرو صورت بدهد و دولتی را براندازد و دولت دیگر، با برنامه‌های صحیح، سر کار بیاورد. از آن طرف، شدیداً پرهیز می‌کرد از این که کاری را شروع کند و نتیجه‌اش، عاید کسانی بشود که هیچ‌گونه هماهنگی با اهداف ایشان نداشتند.

نمونه‌ی دیگر:

در آن زمان، یکی از روزنامه‌ها نوشته بود که:

«شه‌بانو! بناست که مقداری پول برای آیت‌الله بروجردی، بفرستد، تا ایشان، بین

طلاب توزیع کند!»

بعد از این قضیه، من و برادرم و یکی از شخصیت‌های مشهد، رفتیم خدمت ایشان برای کاری. ایشان به شدت از این قضیه، که در روزنامه درج شده بود، ناراحت بود. در

همین حال، آن آقای که از مشهد آمده بود، از ایشان درخواست کرد: حکم و امضایی برای تولیت مسجدی به او بدهد.

حضرت آیت الله بروجردی، گفت:

«در این مملکت، کفر حکومت می‌کند، نه اسلام. همگی خائن‌اند.»

بالاخره آن بزرگوار، به وظیفه‌اش تا آن جا که تشخیص می‌داد، عمل می‌کرد. من در شرح حال ایشان، که بعداً منتشر خواهد شد،<sup>(۱)</sup> راجع به مشی سیاسی وی نوشته‌ام: «او اهل اقدام بود، ولی اهل قیام نبود. این شیوه‌ی سیاسی او به نظر می‌رسد...».

---

(۱) در مقدمه‌ی جلد اول رجال ایشان منتشر گردید. و با تفصیل بیش‌تر در کتاب حاضر.